

راهی که نرفته ایم

مجموعه مقالات برگزیده از ۲۰ سال نشریه پیام هاجر در باره آیت الله سید محمود طالقانی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

راهی که نرفته ایم

مجموعه مقالات برگزیده از بیست سال نشریه پیام هاجر
درباره آیت الله سید محمود طالقانی

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

مجمع فرهنگی آیت الله طالقانی

غنی، مهدی

راهی که نرفته ایم: مجموعه مقالات برگزیده از بیست سال نشریه پیام هاجر در باره
آیت الله سید محمود طالقانی / تنظیم مطالب مهدی غنی. - تهران: مجتمع فرهنگی آیت الله
طالقانی، ۱۳۷۹.
۴۳۲ ص. : عکس.

ISBN 964 - 350 - 859 - 5

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیفا .

۱. طالقانی، محمود، ۱۲۸۶ - ۱۳۵۸ -- مقاله ها و خطابه ها . ۲. ایران -- تاریخ --
انقلاب اسلامی، ۱۳۵۷ -- مقاله ها و خطابه ها . ۳. پیام هاجر (مجله) -- فهرست ها . الف. پیام
هاجر [مجله] . ب. مجتمع فرهنگی آیت الله طالقانی . ج. عنوان . د. عنوان: مجموعه مقالات
برگزیده از بیست سال نشریه پیام هاجر در باره آیت الله سید محمود طالقانی.

۹۵۵/۰۸۳

DSR ۱۵۶۸/ط۲ غ۹

م ۷۹-۱۰۰۵۲

کتابخانه ملی ایران

راهی که نرفته ایم

مجموعه مقالات برگزیده از بیست سال نشریه پیام هاجر

درباره آیت الله سید محمود طالقانی

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

ناشر: مجتمع فرهنگی آیت الله طالقانی

تنظیم مطالب: مهدی غنی

طراحی و گرافیک: سودابه صالحی، محمد محسن زاده

چاپ اول: ۱۹ شهریور ۱۳۷۹ تهران

تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه

چاپ و لیتوگرافی: سی جزء

جاده مخصوص کرج، کیلومتر ۷

طلیعه

از ۲۱ سال پیش شاهد رشد جریان هستیم که برای دست یافتن به قدرت سیاسی سعی دارد جامعه را به بحران بکشد.

در مقابل جریانی که حل معضلات اجتماعی سیاسی را از راه خشونت مطرود می‌دانت و از طریق تفاهم و گفت‌وگو در جستجوی بهترین راه حل می‌گشت، دو جریان در ستیز با یکدیگر، اقدام به برخوردهای خشونت بار نمودند و با انسداد فضای سیاسی جامعه زمینه حاکمیت تمامیت خواهان را فراهم کردند.

این فرآیند به نارضایتی عمومی و بن‌بست‌هایی انجامید که در دوم خرداد خود را نشان داد و با انتخاب سید محمد خاتمی به ریاست جمهوری تمایل افکار عمومی به اصلاحات و اصلاح گری و پرهیز از خشونت و ستیزه‌جویی بر همگان آشکار گردید.

گرچه پس از این نقطه عطف هم باز آنها که بقای خود را در ستیزه جویی و بحران می‌دیدند از پای نشستند، اما جریان اصلاح طلبی که ریشه در آرمانهای مردمی و دینی انقلاب داشت، با عزمی که از تجربه تلخ گذشته سیراب می‌شد، پایداری خود را حفظ کرد و در کشاکش سختی‌ها بر عمق خود افزود.

از ابتدای پیروزی انقلاب، شخصیتها و جریان‌هایی بودند که اصلاح و پاکسازی انحرافات و کاستیهای درون انقلاب دغدغه اصلیشان بود. هرچند از سوی آنها که هیچ تحولی را بر نمی‌تافتند با انواع تهمتها و فشارها روبرو شدند. به ویژه که مقابله کنندگان به جای پاسخ منطقی، در لوای اسلام و شرع احترام به حقوق انسانها را نیز زیر سوال می‌بردند و جز باورها و چارچوبهای خود رویکردی دیگر را تحمل نمی‌کردند.

مرحوم آیت الله طالقانی که در طول زندگی پربار خود همواره درصدد اصلاح وضع موجود جامعه به سوی کمال، پاکی و راستی بود، اولین هشدارها و نداها را در ابتدای پیروزی انقلاب در این زمینه ابراز داشت.

او با تکیه بر الهامی که از کتاب خدا در صحنه اجتماع و مبارزات سیاسی و انقلابی دریافت کرده بود، همواره بر ناپاکی‌ها برمی‌آشفته و خیرخواهانه راه برون رفت از آن را نشان می‌داد. او با قرآنی عجین شده بود که برای اصلاح فرد و جامعه انسانی نازل شده بود. به شدت از جمود و دکماتیسم گریزان بود. هم در حیطه اندیشه و فکر و هم در حوزه عمل و مبارزه از قالبی شدن و در جازدن پرهیز داشت. معتقد بود گرچه در قرآن حدود ۸۰ بار از عمل صالح سخن رفته است اما هربار متناسب با فضای آیات، عمل صالح شکل و شرایطی خاص دارد و در زمان و مکان‌های گوناگون تفاوت و تنوع می‌پذیرد.

با همین پویایی بود که گروه‌ها و جریان‌هایی را که در قالب خود خشکیده بودند و سایرین را بر نمی‌تافتند، همواره به الفت و تفاهم و تحمل یکدیگر فرا می‌خواند. آخرین سخنان او در بهشت زهرا که دو روز قبل از رحلتش ایراد شد، دل پر خون او را از تفرقه‌های ناشی از خودمحوری‌ها به خوبی نشان می‌دهد.

اما افسوس که او رفت و ما مخاطبینش توصیه‌های پدرانه او را از یاد بردیم. ستیزه‌جویان و انحصارطلبان بیش از پیش بر رویه ناصواب خود پای فشردند و فضای خشونت‌باری را در کشور ایجاد کردند که نتیجه‌اش جز قربانی کردن سرمایه‌های انسانی، تاریخی، فرهنگی و اقتصادی این ملت زجر دیده نبود.

اکنون در مجموعه مقالات پیش رو که نوشته‌های بیست سال پیش تاکنون را در خود دارد، ضمن این که خود نیم‌نگاهی به سیر تحول گوشه‌ای از اندیشه‌های جامعه‌ماست، بیانگر ارزشهایی از طالقانی است که جامعه امروز ما در پی آن است.

به یاد بیست و یکمین سالگرد رحلت آیت الله طالقانی

اعظم طالقانی

فهرست

۱	اعظم طالقانی	طالقانی از زبان دخترش
۱۳	اعظم طالقانی	یادی از پدر...
۱۷		نظر مسوولین نظام درباره آیت الله طالقانی
۲۵	سرهنک سید محمد سطوتی	طالقانی موکب شاهانه را به هم زد
۳۷	مصاحبه مطبوعاتی آیت الله طالقانی	استثمار در بانک‌ها
۳۹	گفت‌وگو با دکتر محمد مهدی جعفری	لحظه‌ای از پای ننشست
۳۹	آیت الله مهدوی کنی	طالقانی شخصیتی کم نظیر
۴۷	مهندس عزت الله سحابی	خصلت‌های اخلاقی طالقانی و وحدت امت
۵۹	گفت‌وگو با آیت الله طالقانی	ما داعیه حکومت نداریم
۶۵	گفت‌وگو با دکتر ناصرالدین صاحب الزمانی	مجاهد پیر، آتشباری از کلمات
۸۱	دکتر کاظم سامی	نقش طالقانی در بازگشت به قرآن
۹۷		ماجرای دستگیری فرزندان
۱۰۱	گفت‌وگو با مهندس عزت الله سحابی	طالقانی با فقه، فرهنگ و اقتصاد
۱۰۷		سیستم حکومت شورایی در اسلام
۱۱۳	مهدی غنی	طالقانی راه نجات امروز
۱۳۱	خاطرات دکتر محمد مهدی جعفری	طالقانی در زندان
۱۳۳	مهندس لطف الله میثمی	مسجد هدایت دالان دانشگاه بود
۱۴۷	خاطرات دکتر ابراهیم یزدی	طالقانی اصلاح گر اندیشه دینی
۱۵۷	آیت الله طالقانی	خاطرات آیت الله العظمی منتظری از

۱۶۳	خاطرات دکتر شیبانی از آیت الله طالقانی
۱۶۷	آنچه از طالقانی می‌آموزیم
۱۷۳	آنچه او داشت
۱۷۷	خاطرات مهندس مهدی بازرگان از مرحوم آیت الله طالقانی
۱۸۵	خاطرات مهندس عبدالعلی بازرگان از مرحوم آیت الله طالقانی
۱۹۳	مسجد هدایت پاتوق جوانان مذهبی بود
۱۹۷	طالقانی منادی آزادی و شورا
۲۰۷	نوآوری‌های طالقانی
۲۱۳	نوآوری‌های طالقانی
۲۱۹	طالقانی و عدالتی که تشنه‌اش هستیم
۲۲۹	حضور زنان در اولین کنگره جبهه ملی ایران
۲۳۱	معلم مدارا و شهید شورا
۲۳۹	حکومت از دیدگاه طالقانی
۲۵۱	منش توحیدی، منش همه زمانها
۲۵۹	طالقانی طلوعی در ظلمت
۲۶۵	طالقانی و قرآن
۲۷۳	طالقانی و قرآن «طالع و گویا»
۲۷۹	طالقانی و قرآن
۲۸۳	طالقانی مجرم سیاسی یا نجوایی با پدر
۲۸۹	انعطاف و محبوبیت طالقانی
۲۹۳	نوآوری‌های قرآنی طالقانی
۳۰۳	تساهل و مدارا در روش و منش طالقانی
۳۱۱	هیچ سهمی برای خود نمی‌خواست
۳۲۱	گویا تر از صد کتاب
۳۲۷	جانایان آزاد و طالقانی‌ها در بند
۳۳۳	روحانیت و پیشسازی طالقانی

۳۳۹	آیت الله العظمی منتظری	منتظری از طالقانی می گوید
۳۴۵	طاهره طالقانی	همه باباها پشت میله ها هستند
۳۵۳	مهندس لطف الله میثمی	کاش مجاهدین او را می فهمیدند
۳۵۷	ناصر سامانی	با طالقانی در پرتوی از قرآن
۳۶۳	مهندس عزت الله سجابی	طالقانی، قرآن و حرفهای تازه
۳۷۵	اعظم طالقانی	اگر طالقانی زنده بود
۳۷۹	استاد علی حجتی کرمانی	باید ریشه ها را اصلاح کرد
۳۸۷	همسر آیت الله طالقانی	او از بچه ها هم نظرخواهی می کرد
۳۹۱	دکتر وحیده طالقانی	دلمشغولی او عدالت بود
۳۹۵	حسین شاه حسینی	ما روی این خونها نشسته ایم
۴۰۳	علیرضا کرمانی	طالقانی و نظریه پردازی اقتصادی
۴۱۵	محمدجواد حجتی کرمانی	همه شیفته طالقانی بودند

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»



کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه‌ها»

طالقانی از زبان دخترش

اعظم طالقانی

نشریه پیام هاجر - شماره ۱ - ۱۹ شهریور ۵۹

۲ راهی که نرفته ایم

سالهای ۳۷-۱۳۳۴

پروردگارا چه لحظات شیرینی بود آن زمان که کتاب به دست سراغ پدر می‌رفتم.

پدر: چه می‌خواهی؟

— پدر از عربی، قرآن، منطق برایم بگو،

پدر: بنشین، تو که هیچوقت نمی‌گذاری بکارم برسم. تو باید زیاد کار کنی عربی بلد

نیستی

— از قرآن بگو

پدر: قرآن را بخوان بعد از آن برو سراغ تفسیرها. هر جا اشکال داشتی سوال کن.

— از فلسفه بگو.

پدر: خودت، به اطرافت، به هستی، فکر کن چه می‌فهمی.

پروردگارا! چقدر تشویق سازنده است! مشغول نظافت و کمک مادر بودم،

پدر: دختر چه می‌کنی؟ آفرین! یک انسان باید بتواند کارش را خودش انجام بدهد. بهتر

است کمک کند، بار از دوش دیگران بردارد. این خود نویس مال تو. کمک به مادر از

وظایف هر شخص وظیفه شناس است. به مادرت کمک کن. اگر تو کمک نکنی مادر

چطور به تنهایی به بچه‌ها و به خواهران دو قلو برسد.

سالهای ۳۹-۱۳۳۸

یک روز در حالی که از مدرسه به خانه می‌رفتم در بین راه مرا می‌بیند.

پدر: خودت را ببوشان، زود به خانه برو. «طالقانی و زمانه ما»

چند سال بعد که دارای زندگی و فرزند هستم،

پدر: می‌توانی به فعالیتهای اجتماعی بپرداز، مطالعه کن، معلم خوبی باش. برای پول

کار نکن.

سوال شد می‌توانم معلمی را به جای خود بگمارم تا به بچه‌ها برسم؟

پدر: نمی‌توانی، تو از کجا می‌دانی که او کار تو را انجام می‌دهد؟

با تشویق پدر به کار اجتماعی وارد شدم، پس از مدتی با مخالفت همسر روبرو شدم.

روزی به خاطر کار کردن یا نکردن در خارج از خانه بحث می‌کردیم، پدر وارد شد.

پدر: چه خبر است؟ چرا بحث می‌کنید؟

— آیا اسلام برده‌داری است؟ اگر زنی می‌خواهد در جامعه خدمت کند باید جلویش را

بگیرند؟

۳ طالقانی از زبان دخترش

پدر: خیر. ولی تو باید حرف همسرت را گوش بدهی. وظایف مادری را باید انجام بدهی. شما دو تا هستید باید با هم مسایل را حل کنید.
بعد گفت: نه اسلام برده‌داری ندارد، اسلام انسانها را از برده‌داری نجات می‌دهد. تو که برای پول نباید کار کنی، تو باید وظایف‌ات را نسبت به خانواده و جامعه‌ات انجام بدهی.

در زمان بختیار، دقیقاً خاطرم نیست دو یا سه بار پدر را به زندان بردند که یکی دو شب زندان بود. یادم می‌آید گفت وقتی مرا به سلول بردند در یک سلول مرطوب که مثل حمام بود و یک نفر دیگر هم بود با هم بحث می‌کردیم. ضمن بحث متوجه شدم که او توده‌ای است. مثال زدم به این که: اگر کفشهایمان را پرتاب کنیم. آیا تصادف کفشهای ما را نظم می‌دهد. کفشها را بالا انداختیم، هر کدام گوشه‌ای افتاد. گفتم می‌بینیم در این حالت نظم وجود ندارد. کفشها را مرتب می‌گذاریم. چطور این جهان با این نظم ممکن است بی‌ناظم باشد...

روز عاشورا یا تاسوعا پدر در مسجدی در خیابان دزاشیب سخنرانی داشت. درباره تاکتیک شیطان صحبت می‌کرد که شیطان با چه شیوه‌ای پس از یافتن ضعفها انسان را به گمراهی می‌کشاند...

سالهای ۴۶-۱۳۴۰

چهارم بهمن تمام افراد نهضت آزادی را دستگیر کردند ششم بهمن سال ۴۱ رفراوندوم لوایح شاه بود و پس از چهار ماه پدر را یک مرتبه آزاد کردند و دیگران را آزاد نکردند. در این فاصله ساواک توسط یکی از اقوام مشغول ساختن پرونده‌ای شد. به این ترتیب که دو نفر به نامهای احمدی و دستغیب پیامها و دستوراتی از پدر گرفته و مستقیماً به ساواک رد می‌کردند. (این دو نفر از طریق خاصی نفوذ کرده بودند که پرونده سازی کنند.)

فراموش نمی‌کنم پانزده خرداد سال ۴۲ پسران عمه و برادر بزرگم را دستگیر کردند. برادر بزرگ پسر شانزده ساله‌ای بود که برای خرید نان از منزل بیرون رفته بود. همه آنها را بیشتر به خاطر یافتن پدر دستگیر کردند. سپس پدر را در نواسانات شناسایی و بازداشت می‌کنند. پدر در وسط بیابان می‌ایستد تا صاحبخانه دچار دردسر نشود. پس از مدتی دادگاه فرمایشی پادگان ولی عصر (عشرت آباد) شروع شد. حدود یکسال و نیم محاکمه طول کشید که نه نفر متهم داشت، به نامهای دکتر سجایی، مهندس بازرگان،

آیت الله طالقانی، سید محمد مهدی جعفری، مهندس سبحانی، حکیمی، دکتر شیانی، دادگاه هفت‌ه‌ای سه روز تشکیل می‌شد و حدود صد و پنجاه نفر می‌توانستند به دادگاه بیایند که اکثراً دوستان و خانواده‌ها بودند. در تمام این مدت حتی یکبار صحبتی نکرد. می‌گفت این دادگاه صلاحیت ندارد و شرعی نیست.

حدود چهل و پنج نفر از ارتشیان آمادگی پذیرش وکالت را در این دادگاه نظامی اعلام کردند و بالاخره پانزده نفر جهت وکالت آنها انتخاب شدند که از آن میان سرهنگ رحیمی را فراموش نمی‌کنم که دفاع بسیار جالبی نمود که خودش را یکسال محکوم کردند و به زندان رفت.

برای اولین بار در شبی که دادگاه رای خود را اعلام کرد پدر شروع به صحبت نمود.

آنچنان با ایمان حرف می‌زد که همه را نیرو داد. سوره فجر را قرائت کرد، فجرى که ظهورش در سینه دم بیست و دو بهمن بود.

بعد به اطاقی رفتیم، دور میز می‌گشتم. پدر گفت شاید گناهی مرتکب شدیم. خداوند می‌خواهد ما را پاک سازد. پس از آن مقداری ارشاد و نصیحت به فرزندان نمود. حدود سال چهل و پنج می‌بایستی به حج می‌رفتم. پشت میله‌های زندان از او خداحافظی کردم. پدر گفت: دخترم این سفر، سفر خیر و برکت، سفر کمک و نیکی است تا می‌توانی به دیگران کمک کن. دست پیره زنان را بگیر و بار پیرزنان و پیرمردان را بردار. فراموش نکنی هرچه می‌توانی خودسازی کن.

دوستانش را به برازجان بردند. او و دیگران دست به اعتصاب زدند و تلاش کردند تا بالاخره آنها را باز گردانند.

سال چهل و شش پدر از زندان آزاد شد. در اولین روز که بچه‌ها همه جمع بودند گفت:

من برای هوی و هوس با همسر دومم ازدواج نکردم، بلکه به خاطر پذیرش مسوولیت جدید ازدواج کردم.

پدر می‌گفت: زندان پرثمری بود که در آنجا سه جلد تفسیر و کتب دیگری را با کمک دوستان نوشتم.

پدر دوباره مبارزه را شروع کرد. جلسات تفسیر و سخنرانی در مسجد هدایت و خانه‌ها برقرار شد. در مسجد هدایت بیشتر دانشگاهیان روشنفکر شرکت می‌کردند.

خاطر من هست روز عاشورای سال ۴۷ در مسجد هدایت درباره "حدود" صحبت می‌کرد خاطره‌ای از زندان هم شاهد آورد.

گفت: مردی سربیزر و مودب در زندان قصر بود. از دیگران سوال کردم که چرا به زندان افتاده، گفتند خواهرش را کشته است. از خودش سوال می‌کند. او جریان را این طور شرح می‌دهد: شنیدم خواهرم در دامغان منحرف شده، از تهران به دامغان رفتم. بچه‌های خواهرم خوشحال شدند که داییشان را می‌دیدند. شب هنگام همینطور که خواهر کنار بچه‌هایش خوابیده بود، سرش را از تن جدا کردم.

پدر می‌گفت اگر حدود خدا رعایت شود، بدون تحقیق و بررسی و بدون مراجعه به مرجع قضایی چنین اعمالی صورت نمی‌گیرد. سپس عمل ننگین یزید و طاغوتها را براساس رعایت نکردن حدود پروردگار بررسی می‌کرد و خطبه امام حسین(ع) را ترجمه کرد: ای یزید تو که ریشه و شاخه‌های مرا قطع کردی اگر دلت به این چیزها راضی می‌شود....

سال ۴۸ روز عید فطر پس از نماز، پول فطریه را برای فلسطین جمع نمود. در خطبه آن روز درباره صهیونیسم فرزند خلف امپریالیسم و آزار فلسطینیها مطالب دردناکی را مطرح نمود.

در سال بعد هم همینطور، اما در سال ۵۰ دیگر اجازه ندادند پدر نماز بخواند. از آن روز تا مدت یک ماه محاصره بود و کمیسیون امنیت شهر او را سه سال تبعید کرد. خانواده به حکم اعتراض نمود. آقای صدر حاج سید جواد و دیگر دوستان مساله را تعقیب نمودند تا بالاخره سه سال را به یک سال و نیم تقلیل دادند. پس از مدتی هم از زابل به بافت کرمان انتقال یافت.

در فروردین برای دیدن پدر روانه زابل شدیم. از زاهدان با یک اتوبوس قراضه از رودخانه‌ها و سنگ و لایها به عشق دیدن پدر حرکت کردیم. در بین راه بچه شیرخوارم شیرش تمام شد و تشنگی به او غلبه کرد. آب خواستم آب گل آلود و کثیفی در یک سطل شکسته آوردم. بچه آب را که دید آنقدر گریست و دست و پا زد که مجبور شدیم آب را به او بدهیم. مادر و خواهر و برادر جعبه کوچک شیرینی را باز کردند. مسافری ماشین دستمالهای پر از نان خشک را باز کرده و با ولع و گرسنگی می‌خوردند. شیرینی را پخش کردیم. گاراژ که از اتوبوس پیاده شدیم کسانم را گم کردم. چون مردم فقیر از زن و مرد مرا احاطه کرده و غذا و پول می‌خواستند.

در شهرتانی شناسنامه‌ها را گرفتند و ما را به منزل پدر بردند. منزلی بود که دو اتاق داشت. یک اتاق خالی بود. این منزل را سیصد تومان اجاره کرده بودند. در باغچه سبزیجات کاشته بودند و اکثراً خوراکی سبزی و آبلیمو بود. سال گذشته‌اش قحطی شده بود. حتی مردم گاو و گوسفندها را رها کرده و از شهر حدود شصت هزار نفر به نقاط دیگر رفته بودند. مواد غذایی در شهر پیدا نمی‌شد. گفته می‌شد زمان رضاخان هم چنین وضعی پیش آمد. گندمهای زیادی زنگ زده در آنجا بود که به محض اینکه متوجه می‌شوند دستور می‌دهد گندمها را به تهران بفرستند. ولی قحطی آن سال نه به خاطر کمی بارش بود، بلکه ایران و افغانستان اختلاف پیدا می‌کنند و افغانستان آب رودخانه هیرمند را به روی ایران می‌بندد. از زیر سد کمی آب می‌آید که اسدالله اعلم برای باغهای زعفران خود استفاده می‌کرد.

به علت نوشیدن آب کثیف در اتوبوس بچه هفت ماهه دچار تیفوئید شد. بالاخره پس از چند روز دکتر پیدا کردیم. وقتی وارد مطلب دکتر شدیم. اولاً ساختمان آن مشابه طویله بود. دم در بچه‌های مریضی نشسته بودند که دست و پاهایشان لاغر و شکم بادکرده بود. بالاخره طبق دستور دکتر باید غذای مخصوص به بچه داده شود، ولی مواد غذایی خیلی سخت بدست می‌آمد.

گاهی بعد از ظهرها، پدر همراه با مامور به خیابان می‌رفت. در ضمن راه رفتن پیرمردی جلو می‌آید، مامور با لگد او را پرتاب می‌کند.

روحانیون زابل جهت رسیدگی به تبعیدیها از جهت امکانات همیشه کمک می‌کردند. از بحثها و صحبتها دو نکته در خاطرم هست. پدر کتاب برگزیده افکار راسل را می‌خواند وقتی کتاب تمام شد، سوال کردم چطور بود؟ پاسخ داد: راسل به این شاخ و آن شاخ زیاد پریده، بالاخره نتوانسته راجع به وجود خدا نظر درستی بدهد.

درباره دستگیری‌ها و دادگاههای زندانیان سیاسی و جوانهای مبارز و انقلابی مسلمان و غیرمسلمان مباحثی مطرح می‌شد. اولین مورد پدر به سوره آل عمران آیه بیست و یک اشارهای نمود روی جمله "يَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ" تکیه داشت و می‌گفت باید روی این آیه فکر و بررسی شود تا بتوانیم توجه به وضع افراد غیرمذهبی مبارز داشته باشیم. بعد از ۶ ماه بر اثر فعالیت دوستان بخصوص آقای احمد صدحاج سید جوادی پدر را از زابل به بافت کرمان که از نظر آب و هوا مناسبتر بود انتقال دادند. باز برای دیدن پدر همگی راهی بافت شدیم. در آنجا هم خانه‌ای در وسط

۷ طالقانی از زبان دخترش

بیابان اجاره کرده بود، مقداری سبزیجات و گل کاشته بود و تعدادی جوجه داشت. تنها با خدایش زندگی می‌کرد و ماموری هم طبق معمول دم در ایستاده بود. خانه‌ای در کنار خانه پدر بود که زن خانواده به پدر سر می‌زد و پس از چند ماه به علت نبودن امکانات در بافت برای زایمانهای سخت محتاج به عمل، فوت نمود و پدر از مرگ آن زن که چند فرزند کوچک دیگر هم داشت متأثر شده بود.

پس از این که عده‌ای از مجاهدین توسط رژیم اعدام شدند و هر وقت اطلاعاتی در زمینه کشتار و شکنجه می‌رسید فوق العاده متأثر می‌شد.

هر زمان از شب بیدار می‌شدم پدر بیدار بود، قرآن یا نماز می‌خواند یا دستها را به پشت گره کرده قدم می‌زد و با خود زمزمه می‌کرد. مانند پدر داغباری که با خدای خود راز و نیاز می‌کرد. روزها ساکت بود و قدم می‌زد و با هیچکس حرف نمی‌زد. کاملاً مشهود بود که در عالم دیگری سیر می‌کند که برای ما قابل درک نیست. روزی همگی به سمت روستاهای اطراف رفتیم با روستاییان نشستی داشتیم، پدر با حوصله فوق‌العاده‌ای حرفهای آنها را گوش می‌داد.

روزی هم بدون اطلاع مامور همگی از شهر خارج شدیم و به روستاهای دور رفتیم. اما زنده‌ای روستایی از دیدن ما فرار می‌کردند. بالاخره بعد از ظهر که برگشتیم متوجه شدیم که شهربانی و ساواک مامورانی با بیسیم و تشکیلات تمام شهر را گشته و به خارج از شهر آمده و آن چنان وحشت کرده بودند و به کوه و بیابان زده بودند با دیدن ما نفس راحتی کشیدند.

گاهی شبها دوستان از تهران و شهرستانها از راه مخفی به نزد پدر می‌آمدند و تا صبح برنامه‌ها را تنظیم می‌کردند و دم صبح برمی‌گشتند. در واقع پدر از تبعیدگاه با سختی مبارزه علیه رژیم را تقویت می‌کرد.

پس از یک سال و نیم پدر از تبعیدگاه آزاد گردید و دیگر اجازه نداشت به مسجد برود و برنامه سابق را داشته باشد. لذا برنامه‌اش را در گوشه و کنار انجام می‌داد.

مساله حزب رستاخیز توسط رژیم مطرح شده بود. روزی به منزل ما آمد و عصبانی و ناراحت بود، عبايش را برداشت و گفت: چرا دلت را خوش کردی به یک مدرسه، رها کن با این وضعی که حزب لعنتی رستاخیز وجود آورده‌اند. جواب دادم پدر اگر نیم درصد بتوانیم کار می‌کنیم و گرنه سنگر را عوض می‌کنیم.

آذر ماه سال ۱۳۵۴ توسط ساواک دستگیر شد.

در آن موقع در زندان قصر بودم و نمی‌دانستم پدر دستگیر شده است. شب در خواب دیدم پدر را دستگیر کرده‌اند و مشغول بازجویی است و بازجویش را معرفی می‌کند که مرد عربی است. پس از مدتی به کمپته و بعد از چند روز به اوین منتقل شد. وضع پدر در زندان طوری بود که روی او حساب می‌کردند. آنچه را که می‌گفت ولو این که مایل به انجام آن نبودند، ولی در ظاهر هم که شده انجام می‌دادند. به طور خلاصه هم می‌ترسیدند و هم علاقمند بودند.

گاهی موقع ظهر ملاقات بود، غذایش را دست می‌گرفت و برای ما می‌آورد. همیشه می‌گفت: برای زندانیها ببر، ما چیزی احتیاج نداریم. هرشب به فکر مطالعه ما بود، توصیه کتاب می‌کرد و روزنامه می‌آورد ... یک بار خواستم قبای پدر را بشویم به هیچ وجه اجازه نداد، می‌گفت لباسها را در توی طشت می‌گذارم و لگد می‌کنم و بیشتر اوقات آقای هاشمی رفسنجانی لباسهایم را می‌شوید و کمک می‌کند. مدتی ملاقات قطع شد. بالاخره پس از دو ماه ملاقات داده شد. موقعی که پدر را دیدم، خیلی ضعیف شده بود. سوال کردم، گفت دیشب از بیمارستان آمدم، حدود پانزده روز در بیمارستان ارتش بودم. وقتی حالم بهم می‌خورد فقط متوجه می‌شوم که خیلی رفت و آمد و به هم ریختگی است. بعد چشمانم را باز کردم کنار پنجره بیمارستان بودم.

برای آیت الله منتظری ناراحت و نگران بود و می‌گفت که همیشه وقتی دچار تشنج می‌شدند از یک طرف اطاق به طرف دیگر پرتاب می‌شوند. گاهی درد دل می‌کرد می‌گفت. بعضی از آقایان مسایلی می‌گویند که نمی‌توان پذیرفت. می‌گویند با بعضی از این جوانها صحبت نکن.

ولی من موافق نیستم، ما نقش ارشادی داریم، باید تلاش کرد اگر جوانها مساله‌ای دارند پاسخ داد و هدایت کرد. می‌گفت به خاطر آقای محمدی خیلی به من تذکر می‌دهند، ولی من از ایمان این جوان حظ می‌برم. بالاخره ناگهان پدر را از اوین به بهداری زندان قصر آوردند. اینطور گفته بودند که گویا پدر در این جا کمون تشکیل داده و همه را دور خود جمع نموده‌اند. لذا باید هرچه زودتر این کمون به هم زده شود.

وقتی که امام امت قرار بود به ایران بیایند رژیم اجازه ورود نداد. روحانیت در مسجد دانشگاه متحصن شدند. پدر وارد می‌شود، یکی از روحانیون که ایشان را می‌شناسند در حال سخنرانی بودند. مردم بلند می‌شوند، می‌گویند چه شده چرا بلند شدید؟ پدر وارد می‌شود و در گوشه‌ای می‌نشیند. موقع نماز پدر در گوشه‌ای نماز می‌خواند و آن آقا نماز

طلاقانی از زبان دخترش ۹

جماعت می‌خواند. پس از خروج از مسجد دیگران به پدر می‌گویند دیدید چه کرد؟ پدر جواب می‌دهد، اشتباه می‌کنید چنین نیست دیگر صحبت نکنید.

زمانی که امام خمینی به فرودگاه وارد شدند یک مرتبه شلوغ شد، همه دور امام را گرفتند. چند نفری حالشان بهم خورد و پدر هم حالش به هم خورد و در گوشه‌ای نشست.

بعد از انجام مراسم ربع ساعتی با امام ملاقات خصوصی می‌کنند. در این ملاقات امام از پدر سوال می‌کنند وقتی از ایران تبعید شدم تو این قدر پیر نشده بودی، چرا این قدر پیر شدی؟

پس از آن روز پدر همگام با امام جلو آمد و هر چه می‌آموخت انجام می‌داد. یک روز صبح جمعه، پس از مدتی که بر اثر مشکلات انقلاب به منزل نیامده بود به میان ما آمد و به مادر گفت الان مسوولیت‌هایمان خیلی زیادتر شده و نمی‌توانم بخانه بیایم.

بعد گفت بلند شو برویم منزل دختر کوچکم طاهره که تا به حال به او سری نزده‌ام. هر دو به اتفاق رفتند. پس از ساعتی تلفن شد که خال مادر خراب است. با عجله رفتیم و دیدیم که مادر سرش روی زانوی پدر فوت نموده و پدر آهسته اشک می‌ریزد. ما را که دید، مادر را آهسته به زمین گذارد و در حالی که می‌گریست بازوهای مرا گرفت و گفت تو که شهید دیدی، چرا گریه می‌کنی؟ بعد گفت مادرت شهید است، در کنار شهدا دفنش کن. مثل این که می‌دانست که درست شش ماه بعد هم ما را بی‌پدر می‌کند.

نگاهی به خطبه اول نماز عید فطر ۱۶ شهریور ۱۳۵۸ در بهشت زهرا خطاب به شهیدان ۱۷ شهریور، دو روز قبل از رحلت:

و این پیر مبارز و ابودر عصر ما با آن فریاد همیشه جاریش که چونان تیغ تیز مالک اشتر سینه هر آن را که اهریمنی می‌اندیشید و می‌اندیشد می‌درد، زیر آفتاب سوزان و کنار مزار شهدای ۱۷ شهریور، کارنامه کمتر از یک سال پس از حرکت خون آلود خلق را به شهیدان شاهد در خاک خفته بهشت زهرا تقدیم می‌دارد و عاشقانه و عارفانه مخاطبشان قرار می‌دهد. گویی با تمام وجود حضورشان را احساس می‌کند. فرقی بین ایستاده‌ها و خوابیده‌ها نمی‌گذارد، چرا که از زبان قرآن در ابتدای خطبه می‌گوید: چدرمنطق انبیاء، در منطق قرآن مساله مرگ بخصوص برای انسانهای مجاهد و پیشرو و شهدا حل شده است... این راهی است که انبیا باز کرده‌اند و دیوار بین این زندگی و زندگی آخرت و زندگی برتر را برداشتنند و این راز را برای انسانها گشودند که مرگ

نیست، تحولی است از زندگی به زندگی دیگر، از رحم طبیعت به فضای بزرگ و وسیع عالی الهی، بخصوص مرگی که فی سبیل الله باشد.

درحالی که چشم بر خاکهای تبرک شده شهیدان دوخته است، با آنان مستقیماً به سخن می‌ایستند: ای بچه‌هایی که در این خاک خفته‌اید، ای جوانهاییکه با گلوله دشمن ندای شما و قلبهای شما دریده شد. ای زنهای بزرگواری که به میدان ریختید، بچه‌ها را به بغل گرفتید و در مقابل گلوله‌ها شتافتید، ما آمده‌ایم بعد از یک سال با شما تجدید میثاق کنیم، خون شما میثاق ماست، فریاد الله اکبر شما میثاق ماست. آن هدفی که شما دنبال کردید در مقابل طاغوت و برای آزادی انسانهای ایران و مسلمان و همه انسانهای دنیا، با همه شما تجدید پیوند و تجدید عهد می‌کنیم که ما همان را تعقیب خواهیم کرد. ما در زیر این آفتاب سوزان و در میان این جمعیت و کنار مزار شما آمدیم تجدید پیمان کنیم، تجدید پیمان در مقابل هرگونه استبداد و بهر شکل، تجدید پیمان در مقابل هرگونه استثمار، استعمار تجدید پیمان برای آزادی همه بشر و همه مردم، تجدید پیمان برای پیاده کردن احکام عالیه اسلام و قرآن که مدت‌ها زیر خاکها مانده بود و فقط برای قرائت بود، تجدید پیمان برای زنده کردن قرآن زنده کردن احکام اسلام، زنده کردن قوانینی که بشر را باید زنده کند برای این جمع شدیم. با شما پیمان می‌بندیم، در آن روزی که شما آماده شدید که سینه سپر کنید و خودتان را در مقابل گلوله قرار بدهید، بزرگترین و عظیم‌ترین کار تاریخ را کردید. رژیم را با آن همه قدرت و با آن همه سلاح از پا درآوردید، درود خدا و درود همه ما بر شما باد.

این چریک عصر ما، مردی که عمری از حبسی به حبس دیگر و از رنجی به رنج دیگر بود، حرکت شهیدان را ادامه حرکت انبیاء از میدان خونین کربلا، در مسیر تاریخ، تا به اکنون و رسالتشان را باز کردن بندهای اسارت قرون از پاهای و رهایی از سقوطها و فهماندن به ستمگران مستمر تاریخ که، متکی به خودمان هستیم و دنبال رهبری قاطع خویش و انبیا و شهدای گذشته، از حسین تا این دوران، ترسیم می‌نماید، و ... قرآن را در صحنه و در میان مردم تفسیر می‌کند که ای مردم درباره کسانی که در راه خدا کشته شده‌اند کلمه مرگ را بردارید، نگویید اینها مرده هستند بلکه زنده هستند و لکن بیشتر مردم و شما چنین پنداری، اصلاً از ذهنها واژه مرگ را در مورد کسانی که فی سبیل الله، کشته می‌شوند بدر کنند. تا میان خود و شهیدان خفته در خاک و خون جدایی احساس نکنند. و این تحول از ادنی به اعلی را مرگ و نیستی تلقی ننمایند. و

۱۱ طالقانی از زبان دخترش

وقتی از ذهنشان کلمه مرگ به عنوان نیستی زدوده شد، راه خدا که یکی از آنها مرگ فی سبیل الله است آشکار می شود، جهاد فی سبیل الله، قتال فی سبیل الله، هجرت فی سبیل الله، تحمل سختی ها و شکنجه ها فی سبیل الله، این راه خدایست که راه نجات خلقها است، راه آزادی انسانهاست راه خدا نه به طرف آسمانهاست و نه شرق و نه غرب و نه جنوب و نه شمال، راه خدا همین است.

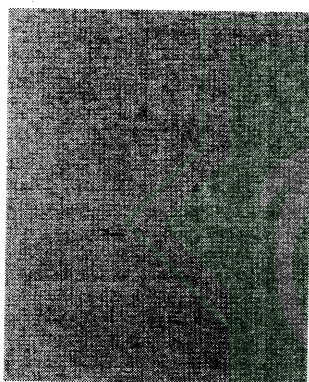
حرکت، هجرت، تحمل فشارها در جهت نفی سلطه و سلطه گرها و رهایی، راه خداست و مرد خدا مردیست که در این خط در تمامی تاریخ حرکت کرده و می کند والا آن که در گوشه ای بنشیند و به زبان سبحان الله بگوید و در درون و در اندیشه اش آلودگی و نقشه ای شیطانی باشد و یا با تسبیح الله اکبر بگوید ولی مال و ثروت و قدرت طلبی و شهوات را بزرگتر از هر چیز بداند و در فکر خود صدها بت تراشد، نه مرد و نه در راه خداست، آتهایی که برخاستند و در این راه حرکت کردند، از زمین کنده شدند و به سمت لقاء الله حرکت نمودند و در ردیف ملائکه قرار گرفتند.

این راه رشد و تکامل است، در برابر طاغوت و سبیل شیطان، و او علی رغم زمزمه ها و خرده گیریها، که چزا مسائل و کارنامه سالانه و گله ها را در مجلس بیان نمی کنی، دردهای خود را با مردم و با شهدا می گوید و اصالت را به توده ها می دهد. با شهیدان در راهی که پیموده نشده است، برای تا به آخر پیموده شدنش میثاق می بندد.

این ابوذر دوران، در آسمان، نامی تر از زمین، دو روز بعد خود را به شهیدان مستمر تاریخ می پیوندد و از رحم طبیعت به فضای وسیع و عالی الهی، به ملائکه می پیوندد.

نابجا نیست ملائکه همه صف صف دیشب بال خود را به تبریک به تنش

می سودند.



کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

یادی از پدر

اعظم طالقانی

نشریه پیام هاجر - ۲۵ شهریور ۶۰ - شماره ۱۹

به مناسبت دومین سالگرد رحلت مرحوم آیت الله طالقانی خواهر اعظم طالقانی طی گفت و شنودی با مجله اطلاعات هفتگی پاره‌ای از خاطراتش را از پدر طالقانی بیان کرده است. بخشی از اظهارات ایشان را که در واقع بخشی از آن خاطره‌هاست در زیر نقل می‌کنیم:

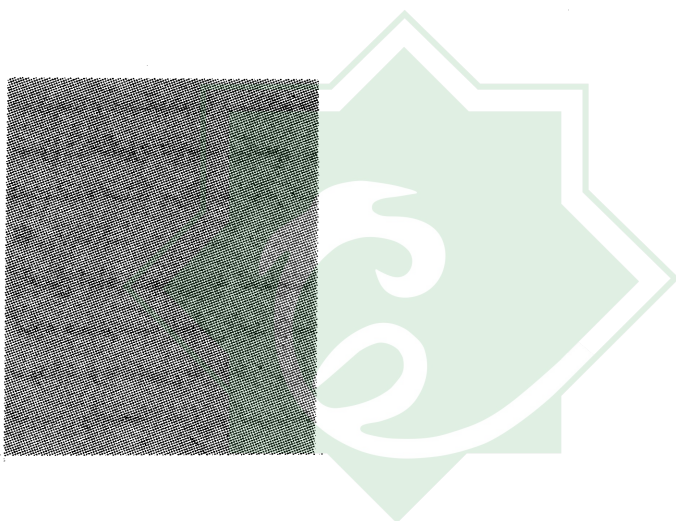
شهریور ۶۰-شماره ۱۹.

از زمان طفولیت چیزی را که به خاطر دارم رفتار پدر در خانواده است. در آن زمان من چیزی از فعالیت ایشان در خارج از خانه نمی‌دانستم و هرچه هم بعدها فهمیدم برایم تعریف کردند. پدر همیشه در محیط خانواده رفتار بزرگ منشانه‌ای داشت و انسان خیال نمی‌کرد که حالت پدر سالارانه در خانه حکمفرماست، همیشه حالت ارشادی داشت. حتی اگر یک وقت مثلاً سفره را جمع می‌کرد برای آن بود که درسی بدهد. یعنی اعمالش هدفدار بود و هیچ حرکتی را بی‌حساب انجام نمی‌داد. در تشویق بچه‌ها بخصوص دخترها نقش عجیبی داشت. اگر پسرها کاری می‌کردند و یا فرضاً به خواندن و مطالعه فلسفه و منطق و عربی علاقه نشان می‌دادند بسیار تشویقشان می‌کرد. البته این تشویق را بصورت صریح و یا دستور و امر انجام نمی‌داد. یعنی وقتی می‌دیدیم که او کسی است که می‌خواهد هم همسر خوبی باشد هم دارای تفکری است که مسایل اجتماعی را تجزیه و تحلیل می‌کند، ساعت‌هایی را که بایستی کمک کند کمک می‌کند و ساعت‌هایی را که باید با خانواده‌اش بحث و گفتگو کند این کار را انجام می‌دهد. مطالعه‌اش را می‌کند. ساعت‌هایی را که باید مهمان نوازی کند مهمان نوازی می‌کند. یعنی می‌دیدیم تمام برنامه‌هایش را در جای خودش با صبر و حوصله و حیا و ادب انجام می‌دهد در نتیجه این کارها انگیزه‌ای بود برای این که ما هم تشویق شویم و ما ده اولاد او هر کدام یکی از خصوصیات او را گرفته‌ایم. حالا یا خصوصیات ذاتی و یا خصوصیات تربیتی او را. مهمترین چیزی که من در زندگی پدر در رفتارها و برنامه‌هایش می‌دیدم اهمیت و ارزشی بود که برای انبیاها قائل می‌شد. مثلاً وقتی با یک نفر صحبت می‌کرد همیشه جنبه‌های مثبت شخص را تشویق می‌کرد تا جنبه‌های منفی و براساس آن جنبه‌های مثبت شخص را تشویق می‌کرد و بعدها از او با همان جنبه‌های مثبت یاد می‌کرد. کمتر یاد می‌آید که جنبه منفی کسی را مطرح کند. مگر خصوصی و نزد خودش. همیشه سعی می‌کرد عیب افراد را ببوشاند و در غیاب کسی او

را تحقیر نکند، مگر در مورد رژیم سلطنتی و کثافت کاریهای آنها. تازه آن را هم به صورت فحاشی مطرح نمی‌کرد بلکه کارهای آنها را تجزیه و تحلیل می‌کرد و به صورت مستند طرح می‌کرد. به صورت تاریخیچه و به صورت واقعیات اجتماعی نه به صورت یک سری احساسات و مسایل عاطفی یعنی خشم و تنفرش نیز باز در ارتباط با خدا و حقوق انسانها بود. این رفتارهای پدر روی ما اثر بسیار داشت وقتی می‌خواست به دیگران آگاهی دهد با دیدگاه و معیار مکتب این آگاهی را می‌داد. یعنی آن را با ارزشهای اسلامی می‌سنجید و با این انطباق بود که مسایل را می‌شکافت و مطرح می‌کرد نه با حب و بغض شخصی. این خصیصه‌ای را که در او می‌دیدم الان کمتر در جامعه می‌بینم. آن گروهی که به مسجد هدایت می‌رفتند بخصوص قشر دانشجو که به مسجد هدایت رو آورده بودند و این علاقه و تلاش و سعی را در او حس کرده بودند که عقیده داشت دانشگاه و حوزه را باید یکی کرد. خوب به این دلایل بود که به آنجا روی آورده بودند. در آن موقع مسجد هدایت در خیابان استانبول شش هفت هزار گنجایش داشت. بخصوص شبهای جمعه یادم می‌آید پدر می‌گفت که شبهای جمعه مردمی که می‌آیند مسجد دچار ناراحتی می‌شوند چرا که محیط ناباب است و افرادی که دنبال عیاشی هستند در دل یک همچنین جایی این مسجد پر می‌شود و خیابانهای اطراف هم پر میشود، بلندگوها هم کار می‌کنند و در آن شرایط است که ما می‌توانیم حساب کنیم که آن عمل ما می‌تواند به عنوان یک حجت و نمونه مطرح باشد: من می‌دیدم که آن برنامه‌ها شبهای جمعه بالاخص روی دخترها و پسرهای جوان اثر داشت. پدر تفسیر می‌گفت مسایل روزمره جهان را با ارزشهای اسلام بررسی می‌کردند. روزهای عید فطر و عید قربان در مسجد مراسم می‌گذاشتند این مراسم برای ما خیلی جالب بود یک دفعه یادم می‌آید. روز عاشورا در مسجد هدایت صحبت می‌کرد و مسایل اسلامی را مطرح می‌کرد. او می‌خواست بگوید که اسلام دین حدود است، دین قانون است و در این رابطه خاطره‌ای را از زندان تعریف کرد. و گفت در زندان می‌دیدم که مردی سرش پایین و بسیار مودب می‌باشد. منتها می‌گفتند که آن شخص جانی است و آدم گشته است. آنجا پرسیدم که این مرد چکار کرده که او را آورده‌اند زندان عادی؟ گفتند خواهرش را کشته. او را خواستم و قدری با او صحبت کردم. جریان را این طور تعریف کرد من در تهران شنیدم که خواهرم در سمنان یا شاهرود یا دامغان (یکی از این شهرها) منحرف شده است به آنجا رفتم. بچه‌های خواهرم خوشحال شدند و گفتند

داییمان آمده است. شب که شد وقتی همه خواب بودند بلند شدم سر خواهرم را بریدم و آدمم تهران بدون این که تحقیقی کرده باشم و یا برایم ثابت شده باشد که این حرفهایی که در مورد خواهرم زده‌اند درست است یا نه. فقط وقتی گفتند که خواهرم فاسد شده، چنان احساسات بر من غلبه کرد که دیگر چیزی برایم مطرح نبود. جز این که خواهرم را از بین ببرم برایم ننگ بود.

پدر از این جریان نتیجه‌گیری می‌کرد که در اسلام حدودی زناکاری دارد. وقتی زنا می‌کند باید ۴ نفر حتماً شهادت بدهند و اگر آن شهود دروغ بگویند خودشان حد می‌خورند. مگر این که زناکار اقرار کند که در این صورت حد اجرا می‌شود. اگر اسلام و حدود اسلام رعایت می‌شد، چنین کاری نمی‌کرد. بعد از آن یادم است که خطبه حضرت زینب را مطرح کردند و این قسمت که وقتی حضرت زینب را به بارگاه یزید بردند این جمله را شروع کردند که تو و امثال تو نمی‌توانی این تاج را از سر ما برداری ما و پیغمبر اکرم از یک خانواده هستیم. حالا که تور بسته من را قطع کردی و شاخه‌های مرا زدی..... همین طور که پدر خطبه را می‌گفت خودش به گریه افتاد این صحنه اثر عجیبی روی من گذاشت و هر وقت یاد این صحنه می‌افتم و اینطور صحبت کردن و تجزیه و تحلیل کردن مطالب حضرت زینب منقلب می‌شوم و آرزو می‌کنم که ای کاش می‌توانستم قطره‌ای از وجود زینب باشم، شاید این مسایل بود که روی ما اثر گذاشت و به ما توجه داد.



کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

نظر مسوولین نظام درباره

آیت الله طالقانی

نشریه پیام هاجر- شهریور ۱۳۶۱- شماره ۴۲

سخنرانی امام خمینی در مدرسه فیضیه:

"ما برادری را از دست دادیم و ملت ما پدری و اسلام مجاهدی را ... آقای طالقانی ابعاد مختلفی داشت، اولاد پیامبر بود، عالم بود، خدمتگزار بود، متفکر بود، مفسر قرآن بود، انسان متعهد بود، مخالف با رژیم بود، مخالف با چپ و راست بود... از اول جوانی تا وقتی که از دنیا رفت در حال مخالفت با جباران و ستمکاران و چپاولگران بود، هیچوقت از پا ننشست و دنبال این معنی به حبسهای متعدد منتقل شد..."

مردم به عنوان نایب پیغمبر او را می شناختند، نایب پیغمبر در جهات معنوی، در مقاومت و مخالفت با دستگاه ظلم، مقاومت در مقابل ستمکاران و در روحیات و معنویات انگیزه نیابت پیغمبر بود ... می توانید این انکار را بکنید که آقای طالقانی فوت شده است؟ می توانید انکار کنید که ملت فریاد می زند که ای نایب پیغمبر جای تو خالی است؟..."

پاسخ امام خمینی به تسلیت حافظ اسد:

آنچه مسلم است نام آن فقید سعید، به لحاظ خدمات ارزنده ای که به اسلام و مسلمین نموده اند و همچنین به خاطر مبارزات مداوم و مستمر آن مرحوم علیه جور و ستم و استبداد و استعمار شرق و غرب، در تاریخ آزادیخواهان و طالبان حق و عدالت ثبت خواهد شد."

مجاهد بزرگوار و عالم هشیاری که از عنفوان جوانی تا آخرین لحظات زندگانی در خدمت به اسلام و کشورهای اسلامی متحمل رنجها، حبسها و فشارها بود و هیچگاه از این زحمت ارجمند و خدمت سودمند کناره گیری نکرد و به کوشش خود در راه هدف و انقلاب ادامه داد.



نظر آیت الله مطهری

در جلسه ای که مرحوم شهید مطهری و مرحوم شهید شریعتی در سال ۵۱ حضور داشتند. گروهی می گفتند کسی که نسل جوان را با دین آشنا کرد و معرف اسلام واقعی شد شریعتی است. گروه دیگری می گفتند که خیر بلکه آقای مطهری است. در این میان مرحوم مطهری صریحاً می گوید پایه گذار آشنایی نسل جوان به دین اسلام نه من

هستم و نه شریعتی بلکه پایه گذار طالقانی و ... هستند که این راه را باز کردند و ما بعدها به دنبال آنها حرکت کردیم و مدت نیم ساعت راجع به نقش پیشتازبودن طالقانی و فعالیت‌های وی در این زمینه سخنرانی می‌نماید.

آیت الله العظمی منتظری:

"گرچه حضرت آیت الله امام خمینی در راس همه مقاوم بود و رهبری مبارزه را داشت ولی در درجه دوم آیت الله طالقانی طاب الله ثراه در مبارزه ملت ایران نقش حساس و تعیین کننده‌ای داشت.

او یک مجاهد مقاوم بود. او مدافع حق بود. او واقعا یار مستضعفین بود ... دردهای گروه‌های مستضعف و محروم را هم درک می‌کرد و هم لمس می‌کرد. آنهایی که واقعا درد محرومین را درک می‌کنند اینها هستند...

... آقای طالقانی مرد مقاومی در مقابل طاغوتیها و ظالمین بود. تسلیم نمی‌شد، صفت بسیار برجسته‌ای است. ترس و وحشت از این که به شهادت برسد نداشت.... بالاخره این روح مقاومت که سمبل "الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا" بود، در ایشان وجود داشت. از صفات برجسته دیگر ایشان سر و کار دایمی او با قرآن بود. او دایما قرآن مطالعه می‌کرد، تفسیر مطالعه می‌کرد و تفسیر می‌نوشت..."

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

نظر شهید شریعتی

دکتر بارها گفته بود که من در کتاب کویر به مناره‌ای اشاره کرده‌ام، منظورم مسجد هدایت و آقای طالقانی بود که در آن سالهای اوج اختناق بعد از ۲۸ مرداد همچون مناره‌ای در وسط کویر قرار گرفته بود و تنها مسجد هدایت و آقای طالقانی بود که می‌درخشید.

۲۰ راهی که نرفته ایم

شهید دکتر بهشتی:

از آنجا که مرحوم آیت الله طالقانی نقش وسیع و موثری در جامعه ما داشتند، طبیعی است که فقدان ایشان فقدان بزرگ و غیرقابل تحمل بود. حس می‌کردم شخصیتی از جامعه می‌رود که جانشین و جایگزین ندارد. امیدوارم آثار و برکات وجودی ایشان همچنان پایدار بماند و جامعه اسلامی ما را بهرمنند بسازد.

آیت الله العظمی گلپایگانی:

فقدان مرد مجاهد و انسجام بخشی مانند ایشان در این شرایط حساس موجب تأسف است.

ملت ایران خاطرات مبارزات پرشکوه و شجاعانه این روحانی مبارز را فراموش نمی‌کند و رنجها و ناراحتی‌هایی که در دوران طولانی زندان در راه خدا و اعلای کلمه الله متحمل گردید همواره گرامی می‌دارد.

آیت الله العظمی مرعشی:

او مجاهد بزرگ و مصلح حقیقی بود. عمر با برکت خود را در زندانهای طاغوت بسر برده و از هیچ کوششی در راه به ثمر رسانیدن انقلاب اسلامی فروگذار ننمود.

آیت الله مهدوی کنی:

در بیاناتی که امام درباره مرحوم آیت الله طالقانی ذکر کرده‌اند، آدم جملاتی را می‌بیند که بسیار بلند است و مسلماً ایشان نمی‌خواستند در اینجا معامله‌ای، مبالغه‌ای درباره آن مرحوم کرده باشد و جملات بسیار بزرگ است.

یکی همین کلمه "مردان" است، دوم کلمه "شخصیت" است که شخصیت به کسی می‌گویند که واقعاً وقتی که او از دنیا رفت جایش خالی باشد... و مدت‌ها باید زحمت

کشید و تاریخ باید حرکت بکند تا مثل این وجود را دوباره بسازد. این یک مساله‌ای است و مرحوم طالقانی یکی از آنهاست...

... امام فرمودند که ایشان از کسانی بود که می‌توانست بوسیله آرامشی که داشت، طمأنینه‌ای که داشت، به اعصاب متشنج جامعه ما آرامش ببخشد. تفرقه‌ها را مبدل به اتحاد بکند، واقعاً اینطور بود. در زندان من مثل ایشان کم دیدم... این روح بزرگ سهم بزرگی در انقلاب داشت، در ساختن این جوانها، این فرزندها.

ای جوانها به خاطر شادی روح آن مرحوم، آن کسی که در تربیت این جوانها، دانشجویان، مهندسين و مدرسين سهم بسزا داشت، تفسیر قرآن را درس قرار داد، بخاطر شادی روح او بیایم مسایل را کنار بگذاریم، قدری هوای نفسانی را که بر ما غلبه کرده و ناخودآگاه حواس ما پرت است و خیال می‌کنیم در راه خدا هستیم و اشتباه می‌کنیم، بیایم دست به دست هم بدهیم تا خون شهدای ما همه محفوظ بماند.



شهید محمد منتظری:

آیت الله طالقانی در مورد مسایلی که پیش می‌آمد اخلاص خاصی داشتند. کیش شخصیت نداشتند و انقلابی فکر می‌کردند. من یادم هست که ایشان به مبارزات انقلابی معتقد بود.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»



حجت الاسلام آقای موسوی خوئینی‌ها:

مرحوم آیت الله طالقانی به لحاظ آن روح زلال و پاکی که داشت میلش این بود که از طریق شوراها واقعاً حاکمیت مردم برقرار شود و منظور از حاکمیت مردم همان حاکمیت خداست که هیچ قدرت غیرالهی در سرنوشت مردم دخالت نکند. اما عمر مرحوم آیت الله طالقانی نه چندان وفا کرد و نه خودشان این قضیه را دنبال کردند.

من یادم هست که در قم که ایشان سفری آمده بودند. امام تشریف آوردند بازدید ایشان در منزل احمدآقا. در آنجا به امام گفته شد نظر آیت الله طالقانی این است که مساله شوراها انجام شود. امام فرمودند که ایشان انجام دهند. بعد گفتند احتیاج هست

شما تایید و حمایت کنید.

امام فرمودند: «ایشان انجام دهد من حمایت می‌کنم»



حجت الاسلام سید محمود دعایی:

من خاطرم هست که یک بار یکی از طلاب خوب ما در نجف از امام در مورد آثار و شخصیت‌های اسلامی سوال کرد و نام برخی از این شخصیت‌ها را برد. امام در مورد مرحوم مطهری و مرحوم طالقانی فرمودند هرچه ایشان نوشتند درست است. یعنی که این شخصیت‌ها از بنیه علمی کافی و آگاهی اجتماعی لازم برخوردارند و در رابطه با حضرت آیت الله طالقانی هم چنین بیاد دارم.

روزی خدمت فرزند مرحوم امام شهید حاج آقا مصطفی بودم، ایشان که مشغول نوشتن تفسیر قرآن بودند فرمودند که امام به من توصیه کرده‌اند که تفسیر پرتوی از قرآن را حتماً بخوانم و از من خواست این تفسیر را در اختیارشان قرار دهم و امام اعتقاد داشت که پرتوی از قرآن، فوق العاده غنی و جالب است.



شهید رجایی:

آیت الله طالقانی مردی بودند که از نظر روحانیت آنچنان معتقد و عامل بودند که واقعاً امکان نداشت که انسان با ایشان محشور باشد و این جنبه را نبیند...

... آقای طالقانی کاملاً هشیار بود. می‌گفت که برادران من اسلام شکم گرسنه را نمی‌پذیرد. اسلام بدن لخت را نمی‌پذیرد. می‌گویید نه به قرآن مراجعه کنید.

اسلام اجازه نمی‌دهد یکی در ساختمان ده طبقه زندگی کند، یکی در گود زندگی کند. اسلام اجازه نمی‌دهد که یک کسی آن قدر سیر بخورد که از پر خوری بیفتد و یک کسی آنقدر نخورد که از ضعف بیفتد. اسلام اینها را اجازه نمی‌دهد. اسلام می‌گوید که این شکافها را پر کنید.

چقدر این مرد تلاش می‌کرد، چقدر زجر می‌کشید و فریاد می‌کرد. آقای طالقانی لحظه‌ای زندگی‌اش از مبارزه جدا نبود. اکثراً آیات قرآن را که ایشان تفسیر می‌کردند

برداشت‌های اجتماعی بود ... سخنان ایشان همیشه برای ما الهام بخش بود.

... حرکت ایشان ترس در دل رژیم می‌انداخت، چون که جنبه مذهبی داشتند. در ایران حرکتی پیروز نخواهد شد جز حرکت مذهبی. این بود که ایشان از کلیه امکانات استفاده می‌کردند برای تحرک بخشیدن به جامعه. به نظر من به خصوص قبل از قیام امام بزرگترین نقش را در حرکت جامعه شهید استاد طالقانی داشتند.

صحبت فراوانی شد، استاد از کارهای اجرایی که به ایشان ارجاع می‌شد، اظهار ناراحتی فرمودند و من از فرصت استفاده کردم و ایشان را به کارهای ارشادی و فکری بیشتر دعوت نمودم که بخصوص گفتم که بعضی گمان می‌کنند رییس جمهور شدن شما مهمترین و بالاترین مقام برای شماست در صورتی که مقام ارشاد فکری که دارید قابل مقایسه با رییس جمهوری نیست. بهتر این است که کارهای اجرایی را حتی در حد سفارش نپذیرید و فقط به امر ارشاد و رهبری بپردازید. استاد با محبت و لطف فراوانی پیشنهاد مرا پذیرفتند و من خوشحال از خدمتشان مرخص شدم.

شهید دکتر چمران:

آشنایی من با ایشان از هنگامی است که به عنوان مستمع در جلسات قرآن او در مسجد هدایت شرکت می‌کردم.

به راستی که آن اجتماع کوچک با هدفی متعالی تشکیل می‌شد. در طوفان حوادث سیاسی آن روزگار مانند کشتی نجات بود که ما را از خطرات فراوان انحراف به گرداب‌های چپ و راست حفظ می‌کرد. او برای ما منبع جوشانی از ایمان و ابر پربراری از رحمت و محبت بود. به طوری که هر حرف و مشکلی را با او مطرح می‌کردیم برایمان پاسخ می‌داد.

او با صبر و متانت راه را به ما نشان می‌داد او سنگری بزرگ برای مبارزه بود. هرگاه دورویی‌ها و نیرنگ‌ها دلم را به درد می‌آورد، نزد او می‌رفتم و غم و درد خود را فراموش می‌کردم و از او درس مقاومت و مبارزه می‌گرفتم.



کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

طالقانی موکب شاهانه را به هم زد

سرهنگ سید محمد سطوتی

پیام هاجر - شهریور ۱۳۶۱ - شماره ۴۲

در زمستان سال ۱۳۲۲ که دوسالی از سلطنت محمدرضا شاه می‌گذشت، در چهار راه حسن آباد مسیری از طرف کاخ مرمر به کاخ گلستان ترتیب داده بودند و سربازان در دو طرف خیابان به صف ایستاده بودند و مانع می‌شدند که مردم از جنوب خیابان سپه بطرف شمال یا از شمال به طرف جنوب حرکت کنند که ناگاه سید بزرگواری با شجاعت تمام (مرحوم طالقانی) رو به جمعیت و سربازان فریاد کشید: سربازان! مملکت ما به وسیله دشمن اشغال شده، چرا نمی‌روید که دشمن را بیرون کنید؟ فقط در جلو مردم سینه سپر کرده‌اید؟ سپس خطاب به جمعیت ایستاده گفت: صف سربازان را بشکافید و عبور کنید.

ناگاه سیل جمعیت صف سربازان را شکافته و نظام را بهم زدند که برنامه حرکت شاه و مهمانانش بهم خورد. افسران ریختند و سید را دستگیر کردند. جنب مسجد مجد مغازه ظرفچی بود. برای این که جمعیت متفرق شوند آقا را به داخل مغازه بردند که ناگاه سیل جمعیت زیادی از اطراف ریختند و آقای طالقانی را نجات دادند. آشنایی من با ایشان از آن روز شروع شد.



استثمار در بانکها

مصاحبه مطبوعاتی آیت الله طالقانی در ۱۷ اسفند ۱۳۵۷

نشریه پیام هاجر - اسفند ۱۳۶۱ - شماره ۵۴

مبنای بانکها بر ربا است. یعنی سوداگری بدون زحمت، یعنی بدون رنج پول بدست بیاورد که اساساً از نظر اقتصادی، استثمار است. حتی بدتر از استثمار است. استثمار آن است که از کار بهره بکشد، ولی این که از پول بهره بکشد، بدتر از استثمار است. به این جهت بانکها تا آن حدی که برای مبادله پول و به راه انداختن کار مردم و تمرکزی برای پول و ثروت عمومی باشد، لازم است، ولی ما می‌دانیم که بانکها در ایران با سرمایه‌های سرمایه‌داران استثمارگر خارجی و عوامل داخلیشان تشکیل شده است و جز فقر و فساد، در یک طرف و تمرکز ثروتها در طرف دیگر نتیجه‌ای نداده و نخواهد داد.

به این جهت بانکها در حد ضرورت و احتیاج به گردش پول باید تقلیل پیدا کنند. بانکی که طبق موازین اسلامی تاسیس می‌شود، محل تمرکز ثروت است و از جهت دیگر هم ممکن است با پولهایی که متمرکز شده، کارهای زراعی و تجاری انجام بدهند که در فقه ما به اسم مضاربه است و بعد هم در حد سود و زیان بین آن کسی که سرمایه داده، و آنکه کار کرده تقسیم می‌شود. البته سرمایه از راه حلال که در اسلام بسیار محدود است، یعنی سرمایه‌ای که نتیجه کار و معاملات مشروع باشد که در فقه ما خیلی محدود شده یعنی در واقع مضاربه حرکتی است از ترکیب سرمایه با نیرو برای گسترش اقتصاد عمومی و سرمایه‌های عمومی مردم.

البته باید اقتصاد دان هایی که به اصول اسلام آشنا باشند، برنامه‌اش را تنظیم و پیاده کنند.

کتابخانه آنلاین «مآل قانی و زمانه ما»

الان وضع اقتصادی سرمایه‌داری که از غرب به ما رسیده و همه معیارهای اسلامی را به هم زده باعث می‌شود که مدتی طول بکشد تا دولت بتواند این وضع را سر و سامان بدهد.



لحظه‌ای از پا ننشست

گفت‌وگو با دکتر محمد مهدی جعفری

نشریه پیام هاجر - شهریور ۱۳۶۲ - شماره ۶۵

■ آشنایی شما با آیت الله طالقانی چگونه آغاز شد و تا زمان رحلت ایشان به چه نحوی با هم ارتباط داشتید؟

□ در سال ۱۳۴۰ به همراه عده‌ای از برادران دانشجوی دانشگاه شیراز به عنوان نمایندگان انجمن اسلامی دانشجویان برای شرکت در نخستین کنگره انجمنهای اسلامی ایران به تهران آمدم. قبل از آن نام آیت الله طالقانی را در انجمنهای اسلامی و محافل مذهبی شنیده بودم.

در نخستین شبی که به مسجد هدایت رفتیم، شب جمعه‌ای در اوایل شهریور ماه ۱۳۴۰ بود. آیت الله طالقانی طبق معمول به سخنرانی مشغول بود. پس از سخنرانی خدمتش رسیدیم و به حضور ایشان معرفی شدیم. بعد در جریان کنگره هم ایشان شرکت داشتند و همه از نظرها و سخنان ایشان استفاده کردیم. در همان سال من در تهران ماندم و به ادامه تحصیل مشغول شدم. در ضمن در انجمنهای اسلامی دانشگاه تهران، انجمن اسلامی دانشجویان دانشسرای عالی و در نهضت آزادی ایران به فعالیت مذهبی و سیاسی خود ادامه دادم و به عنوان عضو نهضت آزادی ایران و همچنین عضو انجمن اسلامی دانشجویان ایران با آیت الله طالقانی تماس داشتم. این تماس همچنان ادامه داشت. تا این که در سال ۱۳۴۱ بین دوم تا پنجم بهمن ماه قبل از این که فرارندم کذایی شاه انجام گیرد، مبارزان مذهبی و ملی از جمله آیت الله طالقانی به زندان انداخته شدند. فعالیتهای بیرون به عهده کسانی گذاشته شد که دستگیر نشده بودند. تا این که در شب دوم خرداد ماه ۱۳۴۲ عده‌ای از جمله من گرفتار شدیم. ولی دو سه روز بعد از آن آیت الله طالقانی آزاد شدند. در همان وقت ما فهمیدیم که آزادی ایشان توطئه‌ای بیش نیست و چون رژیم احساس کرده بود که محرم آن سال خبرهایی هست، ایشان را آزاد کرده بودند که با پرونده قابل محاکمه‌ای ایشان را بگیرند و محاکمه کنند. آیت الله طالقانی در آن سال از دوم سوم تا شب هشتم محرم در مسجد هدایت منبر می‌رفتند ولی از شب نهم به مسجد نرفتند. در همان شب توطئه‌ای برای ریختن افرادی به مسجد و ایجاد اغتشاش و آشوب چیده شده بود تا بهانه‌ای برای دستگیری آیت الله طالقانی باشد. لذا ایشان که این مطلب را احساس کرده بودند از تهران خارج شدند و در آن شب این نقشه و توطئه خنثی شد. ولی بعد از جریان پانزده خرداد ۱۳۴۲ یا ۱۲ محرم همان سال که امام خمینی را دستگیر کردند و به تهران

آوردند، آیت الله طالقانی را هم در ۲۲ خرداد در لواسانات گرفتند و به زندان قصر آوردند. بعد از مدتی جریان محاکمه سران و اعضای نهضت آزادی ایران مطرح شد و برای این که ما با هم باشیم آیت الله طالقانی را از زندان شماره ۲ قصر به زندان شماره ۴ که ما بودیم منتقل کردند. در آنجا بود که جلسات تفسیر قرآن برگزار شد. نخست هر روز صبح آیت الله طالقانی تفسیر می گفتند و این جانب تحقیقات ایشان را می نوشتم و بعد پاکتویس می کردم و به نظر ایشان می رساندم. بعد از تصحیح آماده چاپ می شد که تفسیر جزء سوم قرآن از سری پرتوی از قرآن به این نحو گردآوری شد. در زندان شبانه روز با هم بودیم و از محضر ایشان استفاده می کردیم و من در خدمتشان مدتی درس می خواندم و از منبرهایشان استفاده می کردم و هر سخنرانی که می کردند آنها را می نوشتم و بعد به نظر ایشان می رساندم و بعد از تصحیح ایشان برای چاپ آماده می شد که بعضی از کتابها و سخنرانیهای ایشان که در دوران زندان انجام دادند و به صورت کتاب درآمده حاصل همین نوشتن هاست.

بعد از آزادی ایشان از زندان باز هم تماسها ادامه داشت تا این که در سال ۱۳۵۰ من از تهران خارج شدم و بعد از ماه رمضان هم ایشان را به زابل و سپس بافت کرمان تبعید کردند. در سال ۱۳۵۲ ایشان به تهران بازگشتند و همچنان تماسمان ادامه داشت. جزء دوم قرآن به وسیله ایشان تفسیر شده بود و چاپ گردید. من هر هفته خدمتشان می رسیدم و از ایشان می خواستم که تفسیر را ادامه بدهند و ایشان هم در ضمن این که می نوشتند از مراجعات فراوان و گرفتاریهای متفرقه شکایت داشتند که مانع نوشتن مرتب تفسیر شده است.

در سال ۱۳۵۴ ایشان را دستگیر کردند و به آخرین زندان بردند تا سال ۱۳۵۷ ارتباط مستقیم ما قطع بود. ولی در این فرصت من نوشته های ایشان را به دست آوردم و پاکتویس کردم و برای چاپ به چاپخانه دادم. بعد از مدتی که ملاقات ایشان نسبتاً آزاد شد به وسیله افراد خانواده اش یادداشت های دیگری که درباره سوره آل عمران بود به خارج فرستادند و من یادداشت های قبل از زندان و یادداشت های زندان ایشان را با هم تطبیق کردم و جزء سوم قرآن و کمی از جزء چهارم که تفسیر سوره آل عمران باشد به نام پرتوی از قرآن چاپ شد که بالاخره چاپ آن به سال ۱۳۵۷ هم کشیده شد.

ایشان که از زندان آزاد شدند تا صفحه ۲۸۸ پرتوی از قرآن را دیدند و مشغول تصحیح فرمهای بعد بودند که به ملاقات پروردگارشان شتافتند. بعد از درگذشت ایشان

چاپ آن جزء ادامه پیدا کرد. جلد ششم پرتوی از قرآن در واقع تفسیر ۲۲ آیه اول سوره نساء است، که دوباره ایشان نوشته بود، یک بار قبل از زندان و یک بار هم بعد از زندان عیناً به چاپ رسید. لذا از سال ۱۳۴۰ تا ۱۳۵۸ به جز بعضی از زندانها و یا تبعیدشان که من در خدمتشان نبودم، مرتب با ایشان در تماس بودم.

■ شما به عنوان یکی از هم‌زمان آیت الله طالقانی شخصیت

سیاسی و اجتماعی ایشان را چگونه معرفی می‌کنید؟

□ شخصیت سیاسی اجتماعی آیت الله طالقانی از زمان نوجوانی و جوانی‌شان شکل گرفته بود، خود ایشان تعریف می‌کردند در زمان مبارزات مرحوم پدرشان و مرحوم مدرس در اجتماعات با آنان شرکت می‌کردند و درس ضد استبداد و ضد استعمار را که از اسلام و قرآن آموخته بودند عملاً در کنار پدر مرحومشان و مرحوم مدرس تجربه کردند و از همان زمان جاهلیت رضاخانی به عمل درآوردند.

در سال ۱۳۱۸ بعد از بازگشت از قم به تهران درس قرآن و نهج البلاغه را شروع کردند. ولی بیشتر قصدشان روشن کردن افکار از طریق تعلیم ضد ظلم و ضد استعماری و استبدادی قرآن بود.

در سال ۱۳۱۸ به زندان افتادند و بعد از شهریور ۲۰ هم که محیط نسبتاً مناسبی برای مبارزه سیاسی فراهم شد، ایشان کماکان به فعالیت خودشان ادامه دادند و این فعالیت را توسعه بخشیدند. در جلسات مختلف تفسیر قرآن همه جوانان به گرد ایشان جمع می‌شدند و از روشنگریهای قرآنی و اسلامی ایشان کمال استفاده را می‌کردند. آیت الله طالقانی شخصیتی اسلامی بود، به این معنی که دین را از سیاست جدا نمی‌دانست. صحنه اجتماع را بهترین میدان برای مبارزه علیه طاغوتها می‌دانست. در مقابل ظلم لحظه‌ای ساکت نمی‌نشست. پیوسته به روشنگری و افشاگری مشغول بود و در این راه از هیچ ملامتی باک نداشت و از هیچ فشاری نمی‌ترسید. هیچ تهدیدی او را از برنامه‌ای که داشت نتوانست منصرف سازد. شخصیت ایشان طوری بود که دشمن را به هراس می‌انداخت و دوست را با اطمینان خاطر و آسودگی وجدان جذب می‌کرد، به طوری که هر کس یک جلسه پای منبر ایشان می‌نشست یا به طور خصوصی با ایشان صحبت می‌کرد نمی‌توانست رفتن به پای منبر یا گفتگو با ایشان را ادامه ندهد. حتی دشمنان هم وقتی که برخورد قاطع و منطقی ایشان را می‌دیدند تحت تاثیر قرار می‌گرفتند و

موضعگیریهایی خود را چه خصمانه و چه معتدل تغییر می دادند. در زندان که بودند زندانبانان با احترامی آمیخته به ترس در مقابل ایشان رفتار می کردند و در حضور ایشان کسی جرأت نمی کرد به زندانی دیگر زور بگوید و زندانبان هم واقعا در کنار ایشان احساس اطمینان می کردند و روحیه آنان تقویت می شد زیرا در وجود او مجموع مبارزات اسلامی قرون گذشته را مجسم می دیدند. او در زندان یا کسی احساس بطالت کند. نمی گذاشت که کسی دچار ضعف روحیه شود و نمی گذاشت که کسی به طرف زندانبان برود امید به خدا و توکل به خدا را چنان در قلب دیگران ایجاد می کرد که همه خود را در محیطی امن و در محیطی سراسر امید می دیدند. وقتی سوره والفجر را تفسیر می کرد، گویی سپیده دم آزادی و فجر استقلال را همگان در برابر خود می دیدند زیرا همانطور که شیوه قرآن است زندگی اقوام گذشته و از میان رفتن طاغوتهای پیشین را چنان با زندگی طاغوتهای کنونی تطبیق می کرد و قانون حاکم بر آفرینش و سنت خدا را برجامه نمایش می داد که برای هیچکس تردیدی باقی نمی ماند که سرنوشت نهایی این طاغوتها هم مانند دیگر طاغوتهاست و از آن هیچ چاره ای و گریزی ندارد.

در مقابل مخالفین از صاحبان عقاید دیگر طوری رفتار می کرد که آن شخص نخست احساس امنیت فکری و تامین محیط مناسب برای اظهار عقیده می کرد و سپس آنچه را در دل داشت به زبان می آورد و آیت الله طالقانی با احترام عقیده او را با منطق خودش که منطق اسلام بود به باد بررسی و نقادی می گرفت و اگر طرف مخالف عناد و لجاجتی نداشت از عقیده باطل دست برمی داشت و اگر هم عنادی داشت و نمی خواست از عقیده خود دست بردارد در مقابل او سکوت می کرد.

او هرگز عقیده نداشت که برای اصلاح عقاید باید به زور متوسل شد و افراد مخالف را طرد کرد یا اجازه سخن گفتن و اظهار عقیده به آنان نداد. به آنها امنیت می داد و شرایط مناسب فراهم می کرد تا با آرامش بتوانند به بطلان عقیده خود پی ببرند و حق را عملاً ببینند و به آن گردن گذارند. به هر حال شخصیت سیاسی ایشان می تواند الگویی باشد برای تمام کسانی که می خواهند مبارزه مکتبی کنند و بهترین راه مجادله را در پیش گیرند.

■ ویژگی خاص آیت الله طالقانی را در چه می دانید؟

□ از جمله ویژگی های برجسته آیت الله طالقانی "سعه صدر" ایشان بود. سعه صدر به آن معنا است که انسان بتواند عقیده مخالف را بشنود و بدون این که عصبانی بشود

یا تنگ نظری کند به مجادله با آن شخص و عقیده برخیزد. آیت الله طالقانی از سعه صدر به حد کافی برخوردار بود و همانطور که در پاسخ سوال دوم گفتم همه مخالفین در کنار او احساس امنیت می کردند و عقیده خود را آزادانه مطرح می کردند و ایشان با دلیل و منطق که مورد قبول خود آن شخص باشد به رد و تصحیح و نقد آن عقیده می پرداختند.

خصوصیت دیگر ایشان "جهانی فکر کردنش" بود تنها به خود یا گروه خود یا کشور خود فکر نمی کرد، بلکه احساس می کرد که خود او و مردم او و کشور او جزئی از جهان هستند و برجهان قانونی حاکم است که جهان آفرین، آن قانون را گذاشته و بدون توجه به آن قانون و بدون درنظر گرفتن جنبه های مختلف اجتماع نمی توان به نتیجه ای رسید. لذا از همان ابتدای اشغال فلسطین به وسیله دار و دسته صهیونیست ها به معرفی مساله فلسطین به مردم ایران پرداخت و پیوسته مردم را علیه اشغالگران و استعمارگران برمی انگیزخت و تا آخر عمر هم از این خط جدا نشد. همچنان که وقتی مساله الجزایر یا ویتنام مطرح گردید و بالاخره هرجا، هر گوشه ای از دنیا که می شنید مردمی بپاخواسته اند و در مقابل ظلم قیام کرده اند او هم فریادشان را در اینجا طنین افکن می ساخت. در مؤتمر اسلامی شرکت کرد و در بازگشت از آن موتمرها فریاد مسلمانان تحت ستم را به مردم ایران می رسانید و اصولاً مبارزات ملت های دیگر را متعلق به خود و ملت خود می دانست و در راه به ثمر رسیدن آن از هیچ کوششی دریغ نمی کرد.

یکی دیگر از ویژگی های ایشان "اتکا به قرآن و نهج البلاغه و سنت رسول خدا" بود. در هر سخن گفتنی و اقدام کردنی از آن سرچشمه مایه می گرفت و فکر خود را که با آن آبیاری می کرد امکان نداشت به مناسبتی به منبر برود و آیه ای از قرآن جملائی از نهج البلاغه و حدیثی از رسول خدا ترجمه و تفسیر نکند و به اطلاع مردم نرساند. هر منبرش درس تازه ای بود و هر سخنش پند و موعظه آموزنده ای برای شنونده به شمار می رفت. شاید یکی از علل جذب جوانان به سخنان و منبر او همین ابتکارهای او بود که پیوسته از قرآن و سنت استفاده می کرد می سنجید احسنش را مورد پیروی قرار می داد و آنچه را که نادرست می دانست به کنار می گذاشت او هرگز علم زده نبود اما از علم هم روی گردان نبود و هر جا مطلب تازه ای می یافت به آن روی می آورد و آن مطلب تازه را وسیله ای برای نشر آیات قرآن قرار می داد.

■ لطفاً درباره نقش آیت الله طالقانی در بازگشت به قرآن توضیح بفرمایید؟

□ در پاسخ این سوال می‌خواهم مختصری هم درباره روش تفسیری آیت الله طالقانی عرض کنم. اصولاً نقش آیت الله طالقانی در بازگشت جوانان و مردم به سوی قرآن بسیار برجسته است و هیچکس نمی‌تواند منکر آن بشود. زیرا چنانکه گفته شد از همان سال که از قم به تهران آمد جلسات تفسیر قرآن تأسیس کرد و تفسیری می‌گفت که مورد استفاده همه باشد. آیات را به گونه‌ای بیان می‌کرد که گویی هم اکنون بر پیغمبر نازل شده است. او خود درباره نقش قرآن در مقدمه جلد اول پرتوی از قرآن چنین نوشته است:

"این کتاب هدایت که چون نیم قرن اول اسلام، باید بر همه شوون نفسانی و اخلاقی و قضاوت و حکومت حاکم باشد، یکسره از زندگی برکنار شده و در هیچ شأنی دخالت ندارد. دنیای اسلام که با رهبری این کتاب روزی پیشرو و رهبر بود، امروز دنباله‌رو شده است. کتابی که سند دین و حاکم بر همه امور بوده مانند آثار عتیقه و کتاب و رد تنها جنبه تقدیس و تبرک یافته و از سرحد زندگی و حیات عمومی برکنار شده و در سرحد عالم اموات و تشریفات آمزش قرار گرفته و آهنگ آن اعلام مرگ است."

او قرآن را به صحنه زندگی بازگردانید تا راهنمای عمل در تمام شوون زندگی باشد. نه این که فقط در مسایل خاص مذهبی قرآن را در زندگی خود حاکم بدانیم، ولی در سایر مسایل کاری به قرآن نداشته باشیم. به هرحال دستگاه استعماری از حدود ۲۰۰ سال به این طرف کوشش داشت که قرآن را از صحنه زندگی مردم برکنار کند و بوسیله دست نشانده‌گان خود در داخل هم این سیاست به اجرا درمی‌آمد و بعد از استعمار فرهنگی این مردم قرآن عملاً نقش زنده‌ای در زندگی مردم بازی نمی‌کرد و همه علمای بزرگ ما از سید جمال الدین اسدآبادی تا امام خمینی راز انحطاط جوامع اسلامی را روی گرداندن از قرآن می‌دانستند و تنها راه حیات و حرکت انسانی مسلمانها را در بازگشت به قرآن می‌دیدند. لذا آیت الله طالقانی هم به نوبه خود از سال ۱۳۱۸ تا ۱۳۵۸ در مدت ۴۰ سال لحظه‌ای از تفسیر و تدریس و ترویج قرآن فروگذار نکرد. روش او در تفسیر قرآن همه جانبه بود نه این که فقط یک بعد از آیات را به عرض مردم برساند که خوشایند خاصی باشد. بلکه ابعاد مختلف آیات الهی را درک کرده بود و پرتوهایی از آن

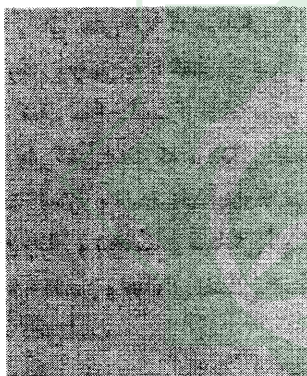
به روح تشنه حقایق مردم بخصوص جوانان می‌افکند. لذا ما می‌بینیم که در مجلدات پرتوی از قرآن گاهی مسایل اجتماعی و سیاسی مطرح می‌شد، گاهی مسایل علمی مطرح می‌شود، گاه مسایل عرفانی، گاه به احادیث و اخبار و روایات اتکا می‌کند و گاه به مسایل فلسفی و هریک از اینها در جای خود مطرح می‌گردد.

هیچیک از این ابعاد نقش حاکمیت ندارد که سایر جنبه‌ها را به فراموشی و غفلت سپارد. بلکه قرآن به قول امیرالمومنین امام علی بن ابیطالب (ع) "حماله ذو وجوه" است یعنی در بردارنده جهات و بعدها و جنبه‌های مختلف است. از هر زاویه‌ای که به آن نگاه کنیم مقداری از حقیقت را می‌بینی و چون از جنبه‌های مختلف به طور چند بعدی به آن بنگری حقایق را روشن‌تر و بهتر خواهی یافت. لذا آیت الله طالقانی می‌کوشید که جنبه‌های مختلف را برای خواننده و شنونده‌اش ترسیم بکند تا مقدار بیشتری از حقایق به نظر خواننده برسد. اگرچه هرکسی بخواهد به هر نوعی تفسیر کند نمی‌تواند همه ابعاد قرآن و تمام حقیقت را بگوید و به اطلاع کسی برساند، ولی به قول خود ایشان، او پرتوهایی از این نور درخشان و از این خورشید فروزان را می‌گرفت و به بهترین زبان، گاه به زبان ادبی، گاه به زبان علمی، گاه از شیوه لغت‌شناسی و حتی آهنگ کلمه و ترکیب حروف و گاه به روشهای دیگری که گفته شده آن پرتو را بر جان شنونده یا خواننده می‌افکند.

■ چه رابطه‌ای بین مسایل فکری که آیت الله طالقانی مطرح می‌کردند با مسیر مبارزاتی ایشان وجود دارد؟

□ اصولاً این دو از هم جدا نیستند، زیرا ایشان سیاست را از دین جدا نمی‌دانستند و دین را بدون داشتن جنبه سیاسی ترویج نمی‌کردند. سیاستی و مبارزه‌ای موفق است که از سرچشمه‌های عقیدتی و فکری به جریان افتاده باشد. همه رهبران ما مبارزه خود را از فکر و عقیده خود شروع می‌کردند یعنی انگیزه آنها برای مبارزه، دین بود. انگیزه آنها مبارزه با باطلی بود که می‌دیدند در جامعه جریان دارد و حق را که به آن معتقدند پوشانیده است. لذا آنان برای گرفتن حق و از میان برداشتن باطل و برای ترویج فکر به مبارزه دست می‌زدند. مبارزه آنان یک بعدی نبود که برای مسایل اقتصادی و رفاهی زندگی باشد یا برای بدست آوردن آزادی به مفهوم ذهنی مجردش باشد یا علیه استثمار و استثمار تنها از جنبه فنی و علمی قضیه باشد بلکه مبارزه آنان همچون فکرشان همه

جانبه و چند بعدی است. این افراد اهل خریده شدن و سفارش و از میدان به در رفتن نیستند زیرا اگر کسی برای مثلاً مسایلی رفاهی مبارزه کند وقتی که خود به زندگی مرفهی رسید دیگران را فراموش می‌کند و دست از مبارزه برمی‌دارد. اگر برای آزادی مبارزه کند وقتی که نوعی آزادی نسبی به دست آورد دیگران را فراموش می‌کند. ولی کسی که از روی عقیده و فکر و بطور همه جانبه و چند بعدی و به انگیزه رسیدن به حق و ترویج دین مبارزه کند با به دست آوردن یک جنبه از آنچه می‌خواسته راضی نمی‌شود. او خود را فراموش می‌کند و آنچه برایش مطرح است دیگران می‌باشند نه خود. همهٔ مسایل را در نظر دارد نه یک مساله را. لذا ارتباط بین مسایل فکری و مبارزات آیت الله طالقانی یک ارتباط همه جانبه و تفکیک ناپذیر بود و نمی‌توان گفت که فکر ایشان جدای از مبارزه یا مبارزهٔ ایشان جدای از فکرش بود. تا آخرین نفس هم برای ترویج عقیده و مکتبش به مبارزه ادامه داد و لحظه‌ای هم از پای نشست.



کتابخانه آنلایین «طالقانی و زمانه ما»

مردم دنبال یک جو اخلاص می گردند

آیت الله مهدوی کنی

نشریه پیام هاجر - مجموعه مقالات دفتر نخست - پاییز ۶۱

من المومنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه فمنهم من قضى نحبه و
منهم من ينتظر و ما بدلوا تبديلا
سوره احزاب آیه ۲۳

امام از این آیه الهام گرفته‌اند و در باره مرحوم آیت الله طالقانی جملاتی را ادا کرده‌اند و نوشته‌اند که کمتر درباره شهدای ما و مجاهدین ما بیان کرده‌اند. تعبیری که امام درباره مرحوم طالقانی نموده‌اند، او از رجال بزرگ دینی بود و از شخصیهایی که عمر خود را در راه پیشرفت اسلام صرف کرد، البته اینها مضامین کلمات است اول امام فرمودند ایشان از "رجال" بودند. این کلمه "رجال" در مقابل "نساء" نیست بلکه در اینجا "رجال" یعنی آنها که مردانگی دارند، پایمرد و استوارند. رجال جمع رجل و رجل از ماده رجل و راجل به پا گفته می‌شود و رجل به کسی گفته می‌شود که پایمردی داشته باشد. کسی ممکن است از لحاظ جنسی جنس مرد باشد، ولی مرد نباشد نامرد باشد. ولی رجل کسی است که مردانگی داشته باشد و به این اعتبار چه زن‌ها و مردها که در راه خدا استوار و مستقیم‌اند اینها مشمول آیه هستند. اینها جزو رجالی هستند که خدا به عنوان رجال و شخصیت، مردانگی آنها را تعریف کرده است. این رجولیت در مقام مبارزه با دشمن و هواهای نفسانی، استقامت و پایمردی و عقب نشینی نکردن و ادامه به راه دادن است.

بعد فرمودند: مرحوم طالقانی از شخصیهایی است که در تمام عمرش از جوانی تا دم مرگ تلاش می‌کرد و از زندانی به زندان و از تبعیدی به تبعید گاه دیگر در تلاش بود، برای تحقیق و تحقق آرمانهای اسلامی که از سن جوانی این آرمان را داشت. "شخصیت" به افرادی اطلاق می‌شود که وقتی از دست انسان گرفته می‌شوند، جای آنها خالی است. انسان احساس می‌کند که یک موجود شریفی را از دست داده و جای او پر نشده است. خیلی از افراد هستند که در دنیا مقام دارند، پستهای حساس را تصدی کرده‌اند، چه در حکومت‌های اسلامی چه در حکومت‌های غیراسلامی، ولی اینها شخصیت نیستند. اینها مردانی هستند که تا آن پست را دارند، سمتی و یا اطلاق مقامی به آنها می‌شود. ولی بلافاصله وقتی که جای را به دیگری دادند، هیچ تغییری در اوضاع حاصل نشده و هیچ کمبودی هم احساس نمی‌شود. بلکه گاهی می‌بینند که افراد بهتری جای آنها آمده‌اند. ولی شخصیت به کسی گفته می‌شود که وقتی رفت، انسان چراغ به دست می‌گیرد و به دنبال کسی می‌گردد که جای او را پر کند و کمتر کسی را

طالقانی شخصیتی کم نظیر ۴۱

می‌یابد. این را می‌گویند "شخصیت". بزرگی و مردان بزرگ عظمتشان به همین است. در تاریخ عده کمی دارای چنین صفاتی هستند که می‌توان به آنها اطلاق شخصیت کرد. آن هم این اطلاق از طرف کسی بشود که هیچ‌گونه تملق و مجامله در کلام او دیده نشده و نمی‌شود. این کلمات را امام فرمود. افراد عادی مملکت ممکن است درباره افراد دیگری چنین کلماتی را بگویند. چون ممکن است آنها در کلماتشان گاهی مجامله داشته باشند و گاهی روح محافظه کار در آنها دیده شود. ولی امامی که ما می‌شناسیم از آن وقتی که در قم در محضر استاد تحصیل می‌کردیم، از سن جوانی تا حالا ما ندیده‌ایم که حتی تعارف بیجا بکند. بارها دیده شده است که گاهی افرادی پس از نماز به دنبال امام می‌آمدند تا در خانه، تعارفات معمولی اقتضا می‌کند که در منزل تعارف کند که آقا بفرمایید. ولی امام اگر نمی‌خواستند کسی را در منزل ملاقات کنند یا وقت نداشتند و کار مهمتری داشتند، هیچ وقت تعارف نمی‌کردند که تعارف یک دروغ است. اگر بنا باشد که انسان اظهار علاقه بکند به تعارف به یک چیزی، به یک دعوتی که در قلب به آن متمایل نباشد این خود یک دروغ است. من شما را دعوت و تعارف بکنم به منزل و حال آنکه در دلم نمی‌خواهم شما به منزل بیایید این خودش یک دروغ است. اگر انسان به این دروغ‌ها و این مجامله کاریها گرفتار بشود در زندگی خودش نمی‌تواند شخصیت داشته باشد و در حوادث قاطعانه برخورد بکند. روح سازش در او رسوخ پیدا می‌کند. این قاطعیت را ما در امام از سن جوانی ملاحظه می‌کردیم، به کسی که واقعا علاقه داشته باشند اظهار علاقه می‌کنند و کسی را که واقعا دوست نداشته باشند اظهار دوستی نمی‌کنند. امامی که با آمریکا درافتاد و صریحا و عملا قبل از انقلاب و بعد از انقلاب بت بزرگ ابرقدرت آمریکا را در دنیا شکسته و اذتاب و عوامل او را کوبید و همه شنیدند که فرمودند آمریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند و به یک چنین شخصیتی دیگر با من و شما مجامله و تملق ندارد. بنابراین وقتی درباره مرحوم طالقانی می‌فرماید از او شخصیهایی کم نظیر بود. این تعبیر نشانگر این است که ما برای مرحوم طالقانی کم جانشین می‌توانیم پیدا کنیم. فرمودند که او برای ما برادری بود و برای اسلام مجاهدی که با روح آزادی که داشت، در نوسانات و تلاطمهای انقلاب می‌توانست موجب آرامش برای جامعه ما باشد. باز این کلامی است که امام در اولین سالگرد وفات مرحوم طالقانی فرمودند. این جملات نشانگر صفات و خصایل عالی و علیایی است در مرحوم طالقانی و ما هم که از نزدیک با آن مرحوم از

جوانی آشنا بودیم، می‌دیدیم که واقعا این صفات در مرحوم آیت الله طالقانی تحقق داشت.

شما جوانها در آن زمان نبودید. موقعی که حتی تفسیر قرآن گفتن مرسوم نبود. حتی ناگزیرم با صراحت عرض کنم که در حوزه علمیه هم بعضیها تفسیر گفتن را بعنوان روضه خوانی تلقی می‌کردند و می‌گفتند اینها روضه خوانند که تفسیر می‌گویند. فقط درس را فقه و اصول می‌دانستند. خدای رحمت کند استاد بزرگ ما، فیلسوف بزرگ و عالم و عارف ربانی علامه طباطبایی که فن تفسیر و درس تفسیر را در حوزه علمیه قم رایج کردند. یادم هست که مرحوم طباطبایی می‌گفت در یکی از روزهای درس می‌فرمودند: یکی از منابع فقهی ما کتاب و قرآن است. آیا ممکن است که یکی از منابع استدلال ما در معارف اسلامی و فقه و سیاست و اقتصاد ما و بالاخره زندگی ما قرآن باشد و ما ۳۰ سال در حوزه علمیه قم بمانیم و قرآن را نخوانیم و تفسیر نکنیم و این را به عنوان یک درس جنبی برای هر کس که بخواهد قرار بدهیم؟ مرحوم طالقانی درس تفسیر را به میان جوانها و دانشجویان و روشنفکرها آوردند. شاید بتوانیم بطور قاطع بگوییم که مرحوم طالقانی در میان تعداد کمی از روحانیون که در آن دوره در حرکت و شروع انقلاب بودند یکی از آن افرادی بود که در مساجد را بر روی جوانان تحصیلکرده و دانشجو باز کرد و همچنین راه دانشگاه را و در دانشگاه را به روی مسلمانها و روحانیون باز کرد و این امروز برای ما که در سنگر دانشگاه نماز جمعه می‌خوانیم قابل لمس نیست. ولی می‌دانید که یک روزی در دانشگاه نماز خواندن و نمازخانه داشتن عیب و عار بود. من خود خوب به یادم هست که جوانان دانشجوی مسلمان ما اگر می‌خواستند نماز بخوانند مخفیانه در دانشگاه نماز می‌خواندند که مبادا مورد تمسخر قرار بگیرند و آنها را مرتجع و امل به حساب می‌آوردند. آن روز را به حساب بیاورید که مرحوم طالقانی جوانها و تحصیلکرده‌ها را به سوی اسلام دعوت کرد و به آنها شخصیت داد و گفت: "و انتم الاعلون ان کنتم مومنین" و این حرکت دینی فرهنگی و مذهبی در دانشگاه به جایی رسید که دولت وقت مجبور شد ولو برای تظاهر در این دانشگاه مسجد بسازند که نشانگر این بود که جو دانشگاه اقتضا دارد که در آن مسجد باشد و تقاضا زیاد شده و امروز نماز خواندن و مسجد داشتن در دانشگاه عار و ننگ نیست. من این را از مرحوم طالقانی و یاران طالقانی می‌دانم که الحق باید انصاف داد در آن زمان نسبت به دین و ارتباط میان مسجد و دانشگاه زحمات فراوانی کشیدند

و باید زحمات آنها را در آن زمان و ادامه و تداوم آن حرکت نادیده نگرفت و گر نه بی‌انصافی است. بیهود نبود که امام درباره مرحوم طالقانی چنین بیانیه ای را صادر کردند و حتی خود امام در مدرسه فیضیه در سوگ مرحوم آیت الله طالقانی منبر رفتند و اینها همه نشانه های عظمت مرحوم طالقانی است. مرحوم طالقانی از سال ۳۲ و حتی قبل از ۳۲ زندان و مبارزه دارد. حتی در دوران پهلوی اول، ولی مبارزات اصلی ایشان از سال ۳۲ شروع می شود، زندانها و محکومیتها و تبعیدها از شهری به شهر دیگر، ابوذر وار آنچنان که امام فرمودند:

من دو جمله دیگر درباره مشاهدات خودم از زندان ایشان عرض بکنم . در سال ۵۴ که من در شهرستان بوکان تبعید بودم، از آنجا ما را دست بسته به کمپته مشترک آوردند (شهربانی سابق). در آن ایام ما خبر نداشتیم که در رابطه با پرونده ای که به مرحوم طالقانی مربوط می شود، دستگیر شدیم . بعد از ۱۶ ، ۱۷ روز یکی از هم سلولیهای من گفت وقتی رفتیم عکس برداریم دیدیم که یک آقای روی سرش چیزی را انداخته اند که جایی را نبیند و آن عکاس از آن آقا پرسید که اسم شما چیست ؟ گفتند من محمود طالقانیم . از آنجا فهمیدیم که آیت الله طالقانی یک پیرمرد مریض و بیمار مجاهد را به زندان آوردند. با این وضع فجیع می برند برای عکسبرداری ، چشمها را می بندند تا آنجا عکسی از آن عالم بزرگوار بردارند.

خوب ما فهمیدیم که ایشان هم به زندان افتاده اند، ولی ایشان را ملاقات نکردیم. تا پس از دوماه و نیم دیگر در زندان اوین با مرحوم آیت الله ربانی شیرازی بود. برادر عزیزمان حجت الاسلام جناب آقای هاشمی رفسنجانی بودند، برادر دیگرمان حضرت حجت الاسلام جناب آقای انواری و مرحوم لاهوتی و بنده و حضرت آیت الله منتظری دامت برکاته در آن جمع بودیم که ما را جمع کردند.

من الحق باید بگویم در جمع ما همه، استقامت داشتند و همه پابرجا بودند و همه یا بیشتر شکنجه دیده بودند. حضرت آیت الله منتظری شش ماه در آن ایام در سلول انفرادی بودند . شش ماه در سلول انفرادی خیلی مشکل است . پنج روزش هم مشکل است. سلول تاریک انفرادی بدون ملاقات و حتی می فرمودند که قرآن هم به من نمی دادند که بخوانم . نه قرآن نه روزنامه . نه تلویزیون. شکنجه شلاق به آقای منتظری زده بودند، سیلی به گوشش زده بودند، که گوششان پرده اش پاره شده بود و خونریزی داشت و الان هم آثارش مانده است و خوب همه بودند. برادرمان جناب آقای هاشمی

شکنجه دیده بودند و مرحوم لاهوتی زیاد شکنجه دیده بودند. این جمله را می‌خواهم عرض کنم، کسی که در مقابل مامورین با شخصیت تمام اظهار وجود می‌کرد و صریحا آنها را می‌کوبید مرحوم طالقانی بود. این حالت در ایشان بیش از دیگران بود و این از امتیازات آن مرحوم بود و واقعا مامورین را تحت تاثیر قرار می‌داد. همیشه ایشان وقتی با مامورین برخورد می‌کرد آنها را نصیحت می‌کرد و گاهی با آنها تندی می‌کرد. برای اینکه ایشان را بکوبند صیبه ایشان را به زندان انداختند و محکوم به حبس ابد کردند. تا ایشان به سازش گرائیده بشود و یک قدری سکوت کند. ولی این مسائل همه در این مرد بزرگ اثری نکرد. در دادگاه رسم است که باید متهم در مقابل قضات احتراماً بایستاد، وقتی که قضات وارد می‌شوند و یا کیفر خواست را می‌خوانند. اما ایشان چه در آن زندان سال ۴۲ به بعد که به ۱۰ سال محکوم شدند که من در محاکماتشان شرکت می‌کردم و چه در این زندانی که ما باهم بودیم، هیچگونه احترام برای آن بیدادگاه رژیم قائل نبودند و در مقابل آن قضات ظالم احترام نمی‌کردند و موقع خواندن کیفر خواست اصلاً گوش نمی‌دادند. می‌گفتند که من این بیدادگاه را به رسمیت نمی‌شناسم. اینها مسائلی است که نشانه این شخصیت عالم بزرگوار است. وقتی در آبانماه ۵۷ در اثر حرکت انقلابی مردم و رهبری امام زندانیها بیرون آمدند، آیت الله طالقانی می‌نویسند که وقتی من از زندان آزاد شدم فکر می‌کردم یک دو ماهی در بیمارستان و یا یک جای دیگر بروم استراحت کنم تا از ناراحتی های جسمی زندان یک قدری رهایی پیدا کنم. ولی وقتی روحیه انقلابی ملت ایران را دیدم و آن آرمانی که سالها برای آن مبارزه کردم و به چشم خود دیدم همه خستگیهایم تمام شد و نشاطی گرفتم و به خود گفتم دیگر امروز استراحت حرام است. (تکبیر حاضرین) امام در سوگ مرحوم طالقانی در فیضیه فرمودند:

"چرا ملت ایران، علاقه مندان به روحانیت و دین، بیلی که قبر کنده شده به وسیله او برای مرحوم طالقانی و یا خاک ریخته شده بر روی بدن ایشان مردم می‌بوسند و از یکدیگر سبقت می‌گرفتند که آن بیل را بگیرند و ببوسند چرا؟ بیل که چوب است و آهن. خود امام اینجور توجیه می‌کنند: همانطوریکه مردم می‌آیند در حرم حضرت معصومه سلام الله علیها ضریح را، طلا را، آهن را می‌بوسیدند مردم که علاقه به آهن و طلا ندارند. به مجنون گفتند: تو چرا دیوار لیلی را می‌بوسی دیوار که سنگ و گل است؟ گفت اگر من این دیوار را می‌بوسم دیوار را نمی‌بوسم بلکه آن کس که در این

خانه است به او اظهار علاقه می کنم . وقتی مردم ضریح امام را می بوسند یعنی دست امام را می بوسند و این مفهوم بوسیدن مردم است . وقتی هم مردم می آیند بیلی را که به وسیله آن بر روی مرحوم طالقانی خاک ریخته شده است را می بوسند می گویند ما علاقه داریم به طالقانی . چرا برای چی؟ آیا طالقانی یک سیاستمدار بود یا یک رئیس جمهور از رئیس جمهوری های بزرگ دنیا بود؟ امام فرمودند شعار مردم این بود که نایب پیغمبر ما از دست ما گرفته شده . ملت ایران که آن روز اینهمه خروش داشت از همین دانشگاه تشییع جنازه کرد و نه در تهران، در همه جا تشییع جنازه کرد و بی اختیار نه در ایران بلکه در سایر ممالک اسلامی همه اظهار تائر کردند . برای مرحوم طالقانی اینها همه به خاطر چه بود؟ بخاطر شخصیت روحانی و انقلابی و مذهبی طالقانی بود و الا بسیاری انقلابیون غیرمذهبی بودند ولی کسی برای آنها نه اشکی ریخت و نه اشکی خواهد ریخت . آنچه را که مردم برای او اشک خواهند ریخت فقدان یک رجل الهی است . یادم هست، مرحوم رجائی در دوران نخست وزیریش این جمله را به من گفت: مهدوی مردم دنبال یک جو اخلاص می گردند . اگر مردم ببینند که کسی مخلصانه خدمتگزار آنها و دین آنهاست مردم خاک پای او را توتیای چشم خود می کنند.



کتابخانه آنلاین «خانه ما»

خصلت‌های اخلاقی طالقانی و وحدت امت

مهندس عزت‌الله سحابی

نشریه پیام هاجر - مجموعه مقالات دفتر نخست - پاییز ۱۳۶۱

و اما من اعطی و اتقی و صدق بالحسنی فسینسره لیسری
در ایام شهریور سال ۵۸، فضای ایران صحنه بروز احساسات و هیجانات پر شور بود
که کمتر در تاریخ ایران نظیر و سابقه داشت.

مردم از هر طبقه و گروه، در سوگ از دست رفتن مردی که از وسایل دنیایی قدرت
و ثروت چیزی نداشت، به خیابانها ریختند و مدتها بر سر و سینه کوبیدند و شیونها سر
دادند. این همه شور و شوق و ناله‌های جانسوز چرا؟ طالقانی چه کرده بود و چه چیز
داشت که آن همه دل‌های مردمان را به سوی خود مشتاق کرد؟ یا چه نیرویی آن همه
خیل مشتاقان را بدنبال بدن بیجان او تا بهشت‌زهرها و در شبهای بعد و ماهها و سالهای
بعد کشانید؟ در حالی که همه می‌دانند او و یارانش از هر گونه قدرت رسمی و مادی و
امکانات و تبلیغ و چاپ عکس و پوستر و غیره بهره‌ای نداشتند. پس آن هجوم و
هیجان مردم جز از سر سودای دل نبود. جذبه عاشقانه‌ای بود که آنها را به کوچه‌ها و
خیابانها کشانید. سوال اینجا است که این شور و اشتیاق و این سوگ مردم در غم افتراق
از کجا نشأت می‌گیرد؟ آنچه که شخصیتها را در تاریخ و در میان ملتها و محبوب و
مقبول می‌سازد خصائل و فضائل اخلاقی آنها، نه امکانات مادی و قدرت و جلال و
شکوه دنیائیشان و نه حتی، سواد و توانائی‌های فکری‌شان است.

خصلتها و مکارم اخلاقی است که به آنها قدرت درک ضرورت‌های تاریخی و مشیت
پروردگاری را در لحظات و برهه‌های معین تاریخی می‌دهد. و از آن رهگذر است که
قدرت بسیج و جذب اعتماد و عشق توده‌ها و تجدید حیات ملتها را می‌یابند. چون
توده‌ها و ملت‌ها حیات تازه یافتند، همه چیز عوض و دنیای نوین ساخته می‌شود. تغییری
که در اخلاق و روحيات و خصلتهای مردمی ایجاد می‌شود، نمودار تغییر انسانهاست و
تغییر انسانها هم مرادف با تغییر و تکامل تاریخ. انسان سازنده تاریخ است و سازنده
انسان هم معنویت و فضائل و خصلتهای اخلاقی اوست.

از بحث فلسفی و روانشناسی در گذریم که این اخلاق و صفات از کجا پیدا
می‌شوند، علت‌اند یا معلول، روبانند یا زیر بنا و اگر معلولند علت آنها چیست؟... بهر حال
تا در روحيات و نظام ارزشهای مردم یا گروهی از مردم تغییر و تحول و انقلاب حاصل
نشود، حرکت اجتماعی جهت مشخصی نیافته و تبع آن حرکت تاریخی و تغییر مسیر
تاریخ هم متصور نیست. به نظر می‌رسد تغییر در انفس در آیه: "آن الله لایغیر ما بقوم
حتی یغیروا ما بانفسهم" به همین مفهوم باشد. اما تغییر نفسانی گروهی از مردم نیز تابع

پیش‌تازان و پیشوایان و مربیان و به عبارت رایج امروز تابع الگوها و شاهدها و مصادر رجوع و القای ایمانی و قلبی مردم است. "یوم ندعواکل اناس بامامهم" بدین ترتیب همه چیز، از تغییر انسانها تا تمییز جامعه و امت و تأسیس نظام نوین و پرورش انسان نوین در گرو اخلاق و شخصیت و صفات پیشروان قرار می‌گیرد. چون ملتی تحت تاثیر رهبر خود تغییر یافت و مشی و مرام‌ها، بین رهبر و مردم بین الگوها و شاهدها و مردم هماهنگی و تطابق یافت، روابط احساسی و عاطفی هم در بین آنها برقرار شده و یا خواهد شد. چنین است که مردم تغییر کرده و تحول یافته نسبت به پیشوایان خود چنان عاشق و شائق و پرشور می‌گردند.

اما تصورنرود که این اخلاق و صفات فردی، خودجوش است، و بی‌ضابطه و مبنای علت و معلولی منطقی و تاریخی و طبیعی پیدا می‌شود. از دیدگاه بینش توحیدی تصادف و شانس در این جهان وجود راه ندارد و هرچه می‌گذرد در درون یک نظام علت و معلولی جریان و سیلان دارد. این سلسله علت‌ها گاه بر بشر مکشوف یا نیمه مکشوف است و گاه مخفی است. ولی به هر حال سلسله علت‌ها به مبدأ و منشاء همه علت‌ها و قدرتهای عالم وجود منتهی می‌شود. پیدایش اخلاقیات و صفات شخصی پیش‌تازان معطوف است به سوابق ارثی و اکتسابی محیطی اجتماعی و فرهنگی و این محیط‌ها یا ابعاد وجوه گوناگون محیط، در سلسله مراتب زمانی و مکانی خود محصور و معطوف است به محیط و ملا اعلی یا محیط برین یعنی ذات مقدس پرورگار. "والله من ورائهم محیط". امام سوم سیدالشهداء (ع) در دعای عرفه فرمود: "الهی ان ظهرت المحاسن منی فلفضلك ولک المنة علی و ان ظهرت المساوی منی فبعذلک و لک الحجة علی". لذا در این که مردم خصلت‌های ذاتی و اکتسابی خود را هم مدیون ذات خالق بی‌همتای خویشند، جای سخن نیست، بلکه مطلب در اینجاست که نقش این خصلت‌ها را در هدایت جماعت بباییم و چون یافتیم، تجربه و عبرتی برای خودمان، رهبران و مسوولان و دست‌اندرکارانمان، روحانی و غیر روحانی باشد که با هر نام و هر لباس و تحت هر عنوان و مکتب که باشند خصلت‌های اخلاقی و فضائل شما است که مردم را جذب یا دفع می‌کند و به راه حق یا باطل می‌کشاند. این تجلی‌گرایی و تمایل ناخودآگاه و فطری بشر و همه خلایق است به سوی کسب صفات الله. حرکت تاریخی جامعه بشری به سوی خدا و به عبارت دیگر تحقق اراده و مشیت حق و کمال الهی در جامعه انسانها است. وقتی با مقدماتی مثل پیدایش پیشوایان حق آغاز شد، خود فضائل

و تقوی‌های خاص، ابداع می‌کند، و استعدادهای خاص خویش را پرورش می‌دهد. چنین است که هر انقلاب بزرگ و هر مذهب جدید توحیدی خود منشأ نظام وسیعی از فرهنگ و ارزشهای اخلاقی نوین می‌شود. ارزشها و فرهنگی که می‌توانند ظرف و جامی برای پیام و رسالت این دین جدید یا این انقلاب در صحنه بشری باشند.

طالقانی از آغاز زندگی اجتماعی سیاسی و دینی خود، هم پیشگام بود و هم تنها بدون آنکه مراوده و ارتباط خود را با محیط و به ویژه محیط همفکر و روحانی خویش قطع کند، در حرکات و اقداماتش کمتر منتظر حرکت دیگران شده، خود به تنهایی عمل می‌کرد. در دوران قبل از شهریور ۲۰ که طلبه یا فارغ‌التحصیل جوانی بود، در تهران با ملاحظه ستمی که بر یک زن محجبه رفت، با پلیس شهربانی آن زمان که از ساواک مخوف‌تر بود در افتاد و بدنبال این اعتراض به زندان رفت. این کار در آن ایام به علت گستره شدن سایه استبداد رضاخان و فروتر رفتن پنجه‌های استعمار و اختناق در گلوئی مردم، غریب و شجاعانه می‌نمود. در همین دوران جوانی بود که طالقانی دو کار را آغاز کرد، که در آن روزگار تا حدی تازگی داشت.

اول آنکه بخلاف سنت معمول، بدنبال پیشنهاد شدن و منبر و مدرسه سنتی نرفت و تا سالهای بعد بدون داشتن مأوا و مسجدی به صورت جلسات سیار، به تعلیم مردم و جوانان و تفسیر پرداخت.

دوم آن که به دنیای قرآن که در آن روزگار مهجور و ناشناخته مانده بود روی آورد. کار اول نوعی حریت و عدم وابستگی به دنیا، در انجام وظیفه دینی به او داد که ویژگی سراسر عمر او بود. کار دوم دریچه‌های دنیای تازه‌ای را به روی او باز کرد. قرآن خود دنیایی عجیب است، اقیانوس پرعمق و وسعتی است که هر چه در آن فرو می‌روی، دنیاهای تازه و فضاهای نوین بر تو مکشوف می‌شود. اگر آن توفیق و رحمت و هدایت شامل حالت شود، می‌بینی که ضمن این غواصی و تدبیر در خودت نیز تغییر و تحول آشکار می‌شود و ذات و درون و خود آگاهی توسعه و گسترش می‌یابد. با این تغییر و گسترش است که دنیا، دنیای خارج از نفس انسان نیز دگرگون می‌گردد. به قول علامه فقید اقبال لاهوری درباره قرآن.

فانش گویم آنچه در دل مضمر است این کتابی نیست چیزی دیگر است
چون به جان در رفت جان دیگر شود جان چو دیگر شد جهان دیگر شود.

طالقانی از همان آغاز درهای دنیا و مکتب قرآن را به روی جان خویش و به روی

۵۱ خصلت‌های اخلاقی طالقانی و وحدت امت

مردم گشود. خصلتهایش با قرآن پرورش و جافتادگی یافت و جهت‌گیری خاص پیدا کرد و با الهام از مکتب و دنیای قرآن به سه کار دست زد که در آن روزگار تازه بود و هم او در آن کارها تنها بود.

اول آن که در تفسیرش از قرآن به مطالعه تاریخ و جامعه‌شناسی و به ویژه تاریخ استعمار در سرزمین‌های اسلامی پرداخت. با درد تفرقه در صفوف مسلمانان و از خودبیگانگی و غریب‌دگی مسلمین آشنا شد و درد مهجوری قرآن از زندگی سیاسی، اجتماعی مردم را کشف نمود. لذا در تفسیرهای خود عمدتاً وجه اجتماعی سیاسی و انقلابی آیات را مطرح می‌کرد.

دوم آنکه در پی تلاش در فهم حقایق طبیعی و جهان شناختی قرآن به کتابهای علوم فیزیکی و طبیعی روی آورد و اطلاعات و دانش خود را در این زمینه گسترش داد که در عصر خودش کم‌نظیر بود.

سوم آنکه با تأسیس کانون اسلام و انتشار مجله دانش‌آموز به‌مراهی تنی چند از مسلمانان روشنفکر آن روزگار حوزه خطاب و تفسیر خود را به میان قشرهای تحصیل کرده و تربیت‌شده در مدارس و دانشگاه‌های جدید داخل و خارج کشور برد.

این سه کار در آن روزگار لااقل در میان مسلمین ایران تازگی داشت. گرچه از سالهای قبل از جانب مرحوم سیدجمال‌الدین اسدآبادی و مدرس و کوچک‌خان این طریقت آغاز شده بود، ولی به طور کلی با مخالفت و مقاومت نظام روحانی یا نظام سیاسی وقت برخورد کرده و رو به افول رفته بود. به ویژه در دوران اختناق و غریب‌دگی پهلوی، این سه کار عملی تهورآمیز و ابتکاری پر خطر بود. ولی طالقانی به سبب خصلتهای اخلاقی و ایمان و تعهدش به اسلام و قرآن نسبت به این‌گونه خطرات بی‌اعتنا بود. از همان آغاز راه در میان بسیاری از هم صنفان خود و برخی از مقدس مآبان بازار منزوی گردید.

نقش دو خصلت و فضیلت ویژه طالقانی در گرایش و آغاز و تداوم این راه آشکار است.

اولاً اگر مردانگی و دل سپردگی و اخلاص و ارادتش به خالق یکتا و قرآن و اسلام و اهل بیت عصمت نبود، تاب آن انزوا و خطرات تبعی آن را نمی‌توانست بیاورد. بعدها در مسجد هدایت این آیه را که در حقیقت شعار زندگی عملی او بود داد تا بر دیوار مسجد و بالای محراب نوشتند. شعاری که راهنمای خودش بود، ولی خواست که

راهنمای پیروان و شاگردان او و اهل مسجد نیز باشد. "الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا" تنزل علیهم الملائکه الا خوف علیهم و لاهم یحزنون"

ثانیا "اگر وسعت شرب و سعه صدر و بلند نظری او نبود، هرگز از دایره تنگ اعتقادات روزمره و عوامانه آن روز و پیش نمازی و روضه و منبر و شکایات و سهویات درنیامده به ابعاد جهانی اسلام و توحید هدایت نمی شد و در عین اخلاص و ارادت بی نظیر و پرشورش نسبت به اهل بیت معصومین و علی (ع) از محدوده تنگ نظری ها و فرقه گرایی ها و تعصبات بیرون نیامده، قادر به ورود در مسایل جهان اسلام و عموم مسلمانان و نهضت اسلامی جهانی نمی گردید. بالاخره اگر بلند نظریش نبود، نمی توانست پایگاه حوزه، خطابه و درس خود را به میان درس خوانده ها و روشنفکران آن روز ببرد و ایشان را به اسلام و قرآن دعوت و جذب نماید و اگر آن دو خصلت نبود، به دنیای نهج البلاغه و ترجمه و اشاعه آن در میان شیعیان توفیق نمی یافت.

آن سینه وسیع و نظر بلند و دید حق طلب و منصف او بود، بی ملاحظه شوونات صنفی خود یا جنجال روشنفکران و غربزدگان و وابستگان فرهنگ حاکم روز، او را به یاری هر کس که به طور جزئی یا کلاً در راه حق قدمی برداشته است، می کشانید. او از اولین کسانی بود که با مرحوم کاشانی در مبارزه علیه اسرائیل و حمایت از اعراب در سال ۱۳۲۷ (۱۹۴۸) قدم برداشت. او از معدود روحانیونی بود که مفهوم مغالطه آمیز و باطل و استعمارگرانه و دنیاپرستانه جدائی دین از سیاست و اجتماع را نفی کرده و بیاناً و عملاً خلاف آن را پیمود و تحقق بخشید. شاگردان و تربیت شدگان او از نخستین کسانی بودند که سنگ بنای حرکت شیاسی و حزبی بر مبنای مکتب و براساس اسلام را بنا نهاد. اکنون همان کسانی که در آن روزگاران وی را نفی و تحقیر می کردند، مدعیان مبارزه مکتبی شده اند و از نام فدائیان اسلام و سابقه ضداستعماری مرحوم کاشانی بهره می جویند و برایشان سینه می زنند. بدون آن که حق طالقانی و پیش کسوتی و اخلاص و از خودگذشتگی او را در این زمینه بر زبان آرند. اگر بلندنظری و سعه صدر طالقانی نبود، نمی توانست نظراً و عملاً واسط و رابط جناحهای مذهبی و روشنفکران و درس خواندگان مدارس جدید ایران و غرب شود. اگر امروز کسانی شعار "دانشجو _ روحانی پیوندتان مبارک" یا دانشگاه، فیضیه پیوندتان مبارک" را سر می دهند و در عمل جدایی ها و تفرقه ها را دامن می زنند، به یاد ندارند و یا نمی خواهند به یاد بیاورند که طالقانی در این راه پیشکسوت و پیشتازی صادق و پاکباز بود، امروزه این

۵۳ خصلت‌های اخلاقی طالقانی و وحدت امت

شعار به علت زمینه‌هایی که یافته است تا حدودی، کشش و طرفدار پیدا کرده، ولی در روزگاری که طالقانی در این راه قدم گذارد جرأت و جسارت می‌خواست، از جانب فرنگی مآبان غرب‌زده و یا شرق‌زدگان مارکسیست، به عنوان "آخوندی" که می‌خواهد ارتجاع!! را بازگشت دهد و از جانب خشک‌مغذسان زمانه یا بازیگران و ارباب زور و زر و تزویر به اتهام همنشینی فرنگی مآبها و ریش تراشیده‌ها محکوم و مطرود بود. دورانه‌های تنهایی طالقانی را هر کس به یاد بیاورد به خوبی می‌داند که اگر ویژگی‌های اخلاقی او، مردانگی و اخلاصش، بلندنظری و وسعت‌نظرش او را نگهبان نمی‌بود، ادامه آرام و مطمئن راهش ممکن نمی‌شد.

در دوران نهضت ملی شدن نفت و حکومت ملی ضداستعماری و بی‌سابقه دکتر مصدق او از یکطرف مدافع و مبلغ پرشور نهضت و رهبر آن بود و از سویی دیگر با بعضی از سران و رهبران آن درگیرها بر سر اسلام و رفتار با اسلامیان و فدائیان اسلام برخورد داشت و بالاخره در عین حمایت صادقانه از فدائیان اسلام و اعتراض به اشخاص و گروه‌های وابسته به جبهه ملی در دفاع از حقوق آنها، خود آنها را نیز از افراط و چپ روی نهی می‌کرد.

پس از کودتای خائنه و آمریکایی ۲۸ مرداد و دوران جدید زندگی دینی و اجتماعی سیاسی طالقانی و فصل نوینی از مسوولیت و پیام او آغاز شد. او ضمن حفظ مشی گذشته خود می‌بایست با استعمار مهاجم و کودتاگر آمریکایی، در کشور ما، با رژیم دست‌نشانده و وابسته محمد رضا شاه ستیز نماید. روح و قلب جوانان و تحصیل‌کردگان را که به سبب همکاری روحانیت سنتی - که هشیاری سیاسی را از دست داده بود - با رژیم جدید، رنجیده و رمیده از مذهب و دیانت شده بودند، در جهت اسلام حفظ و پاسداری نماید. از آن زمان تا سال ۱۳۴۰ مسجد هدایت طالقانی و معدود محافل که او در آن منبر می‌رفت تنها پایگاه نشر دعوت اسلامی، اسلام غیرمنفک از سیاست، اسلام مبارز و پرخاشگر به طاغوت و طاغوتیان بود. در محافل گوناگون او تنها روحانی بود که با جسارت و شجاعت حملات علیه رژیم را ادامه می‌داد. او تنها روحانی بود که به هنگام تعقیب شدید مرحوم شهید نواب صفوی و یارانش چون خلیل طهماسبی را که تمام ماشین امنیتی و انتظامی جهنمی پهلوی برای دستگیری آنها بسیج شده بود، در خانه خود پناه داد. هیچیک از مدعیان وابستگی و حمایت از نواب که امروز میدان یافته‌اند و زیر لوای آن نهضت ملی شدن نهضت نفت و دکتر مصدق را بی‌اعتبار کرده و

می‌کوبند، در آن روزگار چنین نکردند و چنین جرأت و شهامتی را نداشتند. هرگز فراموش نمی‌کنم آن روز و ساعتی را که در صبحگاهی از همان روزگار تاریک وحشت‌بار که آن مرد خدا و یار مردان خدا مرا به نزد خودش احضار کرد و شمه‌ای از وضع و حال نواب و یارانش را در آن بحیوچه تعقیب و تهدید و نگرانی‌های خود را برای جان آنان و نیز حالات روحانی و عشق و صفای آنان را بیان نمود و اشکش به شدت از چشمان خداجویش جاری بود. درست در همان حال آن شهیدان در خانه او به سلوک و شوق روحانی خود به لقاء الله حضور داشتند.

طالقانی در این دوران ۳۲ تا ۴۰ موفق شده بود نسلی از جوانان مسلمان و مبارز و دانشجویان انقلابی و متعهد به اسلام را رشد دهد و پایه‌های انسانی و اندیشه‌ای یک مبارزهٔ مکتبی در راه پی‌ریزی انقلاب اسلامی را بنا نهند. در طریق انجام پیام خود که اتصال و ارتباط بین روحانی و روشنفکر و قم و دانشگاه بود، به همراه تئو چند از یاران متعهد و خداترس خود دست به تشکیل و تاسیس تشکیلات نهضت آزادی زد.

او در این کار نیز پیشگام و تنها بود. از میان روحانیان مبارز و موقر آن روزگار باز او تنها روحانی‌ای بود که جسارت چنین عمل صالح و ضروری را داشت. به دنبال این عمل نیز چند بار به زندان افتاد و آزاد شد، بالاخره به سال ۱۳۴۲ بخاطر حمایت و تبلیغ پرشور و مومنانه‌اش در تأیید و استمرار قیام تاریخی ۱۵ خرداد به زندان افتاد و پس از گذری با آرامش و استحکام از مراحل بازجویی و شکنجه روحی و جسمی، به ده سال زندان محکوم شد. در طی دوران محاکمه و زندان روح مردانگی و شهامتش و بروز اخلاق مشخصه مومنین صادق که عبارت است از: "أشدها علی الکفار و رحمة بینهم" و "یا اذله علی المومنین و اعزه علی الکافرین" متجلی بود. صلابت و خشونت او در دادگاه نظامی و در برابر نظامیان جلاد شاه و در زندان در برابر نظمیة‌چی‌های دژخیم رژیم طاغوت زیانزد خاص و عام و سرمشق و الگو برای همگان بود. در عین حال نسبت به زندانیان، مستضعفان حتی مامورین ساده و ضعیف زندان یار و مدد کار و مصداق کامل "کونا لظالم خصما" و للمظلوم عوناً بود در دوران زندان که به تصنیف "پرتوی از قرآن" اهتمام داشت، باز خصلت دیگرش که وسعت شرب وسعة صدر باشد سبب شد که در تفسیر و توضیح آیات از همه علوم و کتب علمی زمان، از هر شخصی که می‌توانست در فهم آیات کمکی باشد استفاده نماید.

در طی جلسات تفسیر به همه از پیر و جوان میدان می‌داد که برداشت و نظر خود

۵۵ خصلت‌های اخلاقی طالقانی و وحدت امت

را بی‌ملاحظه بگویند. بدین ترتیب به جوانان و دانشجویان فرصت و میدان داد که خود در قرآن اندیشه و تدبیر نمایند و با طرح نهج البلاغه و گوشه‌هایی از تاریخ انقلاب اسلام، بینش و درک انقلابی بر مبنای اسلام و توحید را در جوانان گسترش داد و نهضت بازگشت به قرآن و نهج البلاغه را پایه ریخت. در این جریان بارها شد که از دانشجویان مسلمان و مبارز حتی در برابر هم صنفان خود نیز دفاع کرد و جانب حق آنها را گرفت.

در طی سالهای ۵۰ الی ۵۴ دوبار تبعید و زندان رفت. در اوج حاکمیت خلقان و ترور ساواک و کمیته از گفتن سخن حق و افشای ماهیت رژیم و گسترش فرهنگ انقلابی اسلام، حتی در برابر مامورین دژخیم ساواک خودداری نکرد. تا سرانجام در پی خیانت منافقین کتبی که زیر پوشش سازمان مجاهدین که از توده مستضعف و دردمند مسلمان تمام امکانات و نیروی مادی و معنوی خود را دریافت کرده و پس از تثبیت و استحکام بر روی همان توده و همان اسلام خنجر کشیده بودند، به زندان رفت.

از این به بعد دوران سخت و تنگ زندان با مشاهده انحراف جوانان و مسلمانان انقلابی که خود را در اختیار آن سازمان گذاشته بودند از یک طرف و موج غضب و کینه‌ای که از طرف مقابل بر علیه تمام افراد آن سازمان و بنیانگذاران صادق قیام و تبلیغ مسلحانه و انقلابی، شکل می‌گرفت که سخت‌ترین ایام زندگی او بود. باز با همان فطرت و خصلت و فضایل اخلاقی برخورد کرد و از انحراف به راست و چپ و افتادن در دامان افراط و تفریط‌ها حفظ نمود.

تا این که ایام پرشکوه انقلابی سال ۱۳۵۷ در رسید و دوران ثمر دادن زحمات و تلاشهای مبارزین و دلسوختگان صادق اسلام و امت اسلامی فراز آمد. درخشش طالقانی در آن لحظات که چون قهرمان ملت از زندان به میان مردم آمده بود و بس شورانگیز بود، سبب شد که نقش محرک و راهنما و در عین حال محکمترین پایگاه انقلاب در داخل کشور را پیدا کند.

مردمی که با فرمان و رهنمودها و مواضع محکم و پرصلابت امام خمینی به جوش و حرکت درآمده بودند، طالقانی را چون قطب و پایگاه و رهنمایی در درون کشور یافتند که صادقانه در خط رهبری امام خمینی حرکت می‌کند. نگاهی به طیف وسیع مردمی که نسبت به طالقانی عشق می‌ورزیدند، بروز و ظهور همان فضایل سعه صدر و روح فراگیر او را متجلی می‌ساخت. در آن ایام که آثار انحصار و بهره‌برداری از

مقام و منزلت تاریخی امام خمینی در میان ملت و همه جهان، در داخل به چشم می‌خورد و همه را بیم آن بود که در کنار انقلابی که یگانه اسلحه‌اش وحدت ملت و وحدت کلام همه رنج‌دیدگان و معارضان نظام استعمار و استبداد و استثمار بود، نوعی انحصارگری و تنگ نظری رشد و توسعه یابد و حسابهای شخصی و گروهی و فرصت طلبی‌ها حاکم گردد، از این میان، باز طالقانی پناه این گونه درمندان بود. او با کلمات و اقدامات خودش در میان ملت بند گسسته و بپاخاسته، وحدت را تحقق می‌بخشید. بدین جهت همه کسانی که قلبی خالی از زیغ و تهی از کینه و عقده‌های جدید و قدیم علیه نیروها و شخصیت‌های داخل انقلاب داشتند، موضع و موقع طالقانی را درک کرده و پاس می‌داشتند.

تا پیروزی انقلاب، انقلابی پر جلال و جمال و بی‌نظیر در تاریخ رسید. در همان ایام بود که در برخورد با مامورین و وابستگان رژیم ساقط شده، از یک طرف هشیار و بیدار و از طرف دیگر منصف و با رحمت بود. در میان وابستگان مستضعف و عمال ضعیف آن رژیم، رفتاری خالی از عقده که رفتار احرار و جوان مردان عالم است در پیش گرفت. در ایام و ماههای چندی که بعد از انقلاب طالقانی حضور داشت، در ایامی که همان بیم‌ها و نگرانی‌ها در حال تحقق بود، در ایامی که تلاطم و شوریدگی ناشی از انقلاب از یکسو و به صحنه آمدن هوی و هوسهای بشری و کینه‌های دیرین و عقده‌گشایی‌ها و افتراها و دعوای قدرت سیاسی فضای جامعه را می‌انباشت و عفریت تفرقه و تشتت و فراموش کردن دشمنان خارجی انقلاب و ضد انقلاب داخلی و استعمار خارجی و پرداختن به تصفیه حسابهای داخلی می‌رفت که حاکم گردد. طالقانی چون رسول وحدت کلمه، کلام وحدت را در فراخوانی جامعه صلا می‌داد و کلامش اعصاب تحریک شده و دل‌های به هیجان آمده از عقده گشایی‌ها را آرامش می‌بخشید و در یک خط و به دنبال یک رهبر که خود بر جلالت و قدر و منزلت تاریخی‌اش آگاه و معترف بود، نگه می‌داشت و جوانان پرشوری که راه انحراف و درگیری در گوشه و کنار کشور را می‌رفتند پیوسته دعوت به حق و آزادی می‌کرد...

ولی خداوند خالق و پرورش دهنده او می‌دانست، کار امت به کجاها خواهد کشید و تفرقه و انحصار تا به کجا خواهد رفت، طالقانی را خیلی زود از میان این دنیای دون به سوی خویش خواند و شاید این نهایت رحمت پروردگار در حق او بود که زود برود و ایام قدرت‌نمایی عفریت تفرقه و فرصت طلبی و پاره پاره شدن امت از بند رسته را مشاهده

نکند.

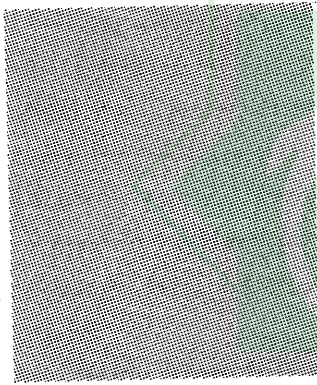
دقتی در اخلاقیات طالقانی و نقش و تاثیر اجتماعی و سیاسی و فرهنگی او بر اهل سلوک و بینش این واقعیت را آشکار می‌سازد:

وقتی که انسان توانست با روحی وسیع و سینه‌ای گشاده و سرشار از حب الله و تهی از وابستگی‌ها و دلبستگی‌های حیات دنیا و کینه‌ها و عقده‌ها نسبت به خلق خدا و اهل ایمان، عقده‌هایی که قلب او را اسیر و فکر او را از آزادی محروم و به بند می‌کشد، با دنیا و مردم دنیا روبرو شود، به تبعیت از سیره رسول خدا(ص) رحمت للعالمین باشد و با محبت و قدردانی نسبت به همه خلائق پروردگار و با مسایل اجتماعی- سیاسی و مذهبی برخورد کند. آن وقت به عیان می‌بیند که همه رنج‌دیدگان، دردمندان مادی و معنوی، عشاق حکومت عدالت و قسط و آزادی به سوی او می‌آیند، او بی ملاحظه سطح و مرتبت آنان حرفشان را می‌شنود، منطق و تلقی آنها و درد درونی آنها را درمی‌یابد. ضمن آن که همه آنها خود به باز شدن ذهن و بینش و هشیاری او کمک می‌کنند. قدرت این را می‌یابد که از بالا و از قله‌های بلند و رفیع انسانیت به حرکت جامعه و تاریخ بنگرد. آن وقت توفیق می‌یابد که فراسوی تفرقه‌ها و درگیری‌ها و تضادهای بین گروه‌ها و دستجات مردم، با آن حقیقت کلی که در بطن امور جاری و ساری است و معضلات و نابسامانی‌ها را در خود حل می‌کند، به سوی هدف معین، هدفی که ناشی از مشیت الله است و حکایت از تحقق حق و ابطال باطل می‌کند در حرکت است، آشنا شود و آن را ادراک درونی و حضوری می‌یابد. قلب و وجدانش در وجدان عمومی و حاکم بر جهان حل می‌شود و با آن وحدت می‌یابد. این جاست که آزادی واقعی و مطلق را تجربه می‌کند و می‌چشد. از این رهگذر است که ذهن و اندیشه او و دست و پا و زبان و جوارح او همه وحدت انگیز و جمع و جذب کننده و به صف واحد درآورنده می‌شود. توده‌های میلیونی خلائق را به هم پیوند می‌دهد و یک خط می‌سازد. از سوی دیگر، به دلیل گذشتن از علایق و دلبستگی‌های حیات دنیا و تعصبات گروهی و شخصی و خالی‌تر شدن از گرایش‌ات دنیا طلبانه راه ورود قلبی و الهامات از مبدا اعلی و منشا و منبع پر علم و آگاهی بر ذهن و قلبش باز می‌شود.

حقایق امور و تکالیف و مسوولیت خود را سریع و آسان درک می‌کند و چون این یافته قلب بی‌زیغ و ناشی از نبدا اعلای خدایی را به مردم تبلیغ می‌کند، زود و راحت به دل‌های صاف و بی‌زیغ می‌نشیند و بسیج و حرکت می‌آفریند. آن خصلت‌ها و فضایل

اخلاقی او را کمک می‌کند که با دید پدران و برادرانه به همه خلائق بنگرد که «فانهم صنفان اما اخ لک فی الدین و اما نظیر لک فی الخلق».

آیات الهی را تحقق یافته می‌بیند که فرمود: «و اما من اعطی و اتقی و صدق بالحسنی فسینسرہ للیسری» (اما آنان که دل از وابستگی‌های دنیا کنند و آن را به دیگری که بدان طالب یا نیازمندند بخشیدند و از سر ترس از خدا و حرمت مقام او عمل کردند و به رغم اشتباهات و نابسامانی‌ها و حتی ستمها و فسادها از وراء معضلات امور، محاسن کل و اجمال حرکت تاریخی و ضرورت انقلابی را درک نمودند، امور بر آنها آسان می‌گذرد و خواستها و آرمانهایشان به سادگی تحقق می‌یابد و حرفشان پیش می‌رود و حرکت می‌آفریند....



کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

ما داعیه حکومت نداریم

گفت و گو با آیت الله طالقانی

نشریه پیام هاجر - بهمن ۱۳۶۲ - شماره ۷۴

آیت الله طالقانی در ۱۶ بهمن ۱۳۵۷ چند روز قبل از پیروزی انقلاب در یک مصاحبه مطبوعاتی که در خانه‌اش برپا شد به سؤالهای خبرنگاران داخلی و خارجی درباره اوضاع آن زمان و انقلاب ایران پاسخ گفت:

خبرنگار تلویزیون سوئیس پرسید: در اروپا برای ما خیلی مشکل است تصور کنیم که روحانیون بتوانند رهبری سیاسی هم داشته باشند.

آیت الله طالقانی در پاسخ گفت: بله، من هم تصدیق می‌کنم که برای اروپا مشکل است. چون روحانیت مسیحی براساس انجیلی قرار دارد که ۵۰ سال بعد از مسیح تدوین شده و مضمون آن فقط دعوت به همان روحانیت مورد نظر شماسست. اما در اسلام و قرآنی که ما داریم و همه چه مسلمان و چه غیرمسلمان قبول دارند که همان کتاب پیغمبر اکرم است، از روحانیت با برداشت شما اثری نیست. اگر معنای سیاست مسوولیت در برابر انسانها و حمایت از مظلومها و مبارزه با ظلم است که این در متن قرآن هست و همیشه خفیف یا شدید جریان داشته. ولی اگر مفهوم سیاست، دروغ- پولتیک و چند گویی و عدم صحبت با توده‌های مردم باشد، روحانیت اسلام این سیاست را محکوم می‌کند.

خبرنگار پرسید: در ایران تعداد آقایان آیت الله‌ها زیاد است، چگونه می‌توان توجیه کرد که کدام یک از اینها نظرشان ارجح است و باید اجرا شود؟ مثلاً آقای خمینی که صحبت می‌کنند نظر دیگران را هم مدنظر دارند؟

آیت الله طالقانی پاسخ داد: در مکتب اسلام قسط و بخصوص در مکتب امامت شیعه مبارزه با ظلم و فساد و رژیمهای فاسد و برقراری قسط در جامعه از مسایل ضروری است. هیچ آیت الهی و هیچ کس که آشنا به اصول اسلام باشد نمی‌تواند در مقابل ظلم و فساد بی تفاوت باشد. تفاوت فقط در چگونگی و شرایط مبارزه است. به این جهت می‌گوییم که در تاریخ اسلام و بخصوص شیعه رهبران اصیل اسلامی با حکومتهایی که برطبق موازین اسلام نبوده سازش نداشتند. منتها گاهی که قدرتی به دست می‌آوردند مبارزه‌ها آشکار بود و گاهی پنهانی، که ما از آن تعبیر به "تقیه" می‌کنیم. پس با این شرح آیت الله و عالم روحانی یا فرد مسلمان نمی‌تواند اهل مبارزه

نباشد و با دستگاه و رژیم فاسد سازش کند.

بهره‌برداری از سرمایه

خبرنگاری پرسید: آیا در جمهوری اسلامی بهره‌برداری از سرمایه چنانکه در سیستم سرمایه‌داری متداول است مجاز است یا خیر؟

آیت الله طالقانی پاسخ داد: خیر در اسلام نه استثمار است و نه استعمار. هر کس به اندازه کارش و زحمتش و هر کس هم در جای خودش و بر اثر استعدادش بهره می‌برد. این همان معنای قسط است که مسلمانها موظفند اقامه قسط کنند.

خبرنگار دیگری پرسید: آیا نمونه‌ای از حکومت اسلامی را که وجود داشته یا دارد می‌توانید نام ببرید؟

آیت الله طالقانی جواب داد: نمونه کامل در عصر پیغمبر اکرم بود. ناقصش در عصر خلفا تشکیل شد و باز کاملترش در چند سال حکومت علی(ع) بود. بعد از آن که خلافت به سلطنت و آن هم سلطنت میراثی تبدیل شد، اساساً چون سلطنت میراثی در اسلام به شدت نفی شده و در سعودی سلطنت خانوادگی بر مردم سلطه دارد این نمونه اسلامی نیست. اگر در کشورهای دیگر اسلامی هم آرای مردم تاحدی دخیل در قوای مقننه و اجراییه شده است، ما می‌بینیم که این قسمتی از اسلام است و قسمتی از مکتبهای دیگر که وارد اسلام شده. البته این انحرافها بخصوص در قرن اخیر در اثر فشار استعمار غربی بود، ولی ایده‌ای که ما داریم مجتمع اسلامی خالصی است که با معیارهای مترقی قرآن و آرای آزاد همه مردم شکل بگیرد.

خبرنگار سوال کرد: در مورد قوانین و معیارهای مترقی قرآن منظورتان چیست؟ آیا این قوانین متغیر هستند یا خیر؟

آیت الله طالقانی پاسخ داد: هر جمهوری در دنیا معیارهایی دارد، در نظام اسلامی که من اسمش را حکومت نمی‌گذارم، چون حکومت معنای حاکمیت عده‌ای بر عده دیگر را دارد. اما در اسلام حاکمیت جز برای خدا که خالق همه مردم است نمی‌باشد و همه مردم بنده خدا هستند.

زمین و آنچه ذخایر که در زمین نهاده شده سفره گسترده‌ای است برای همه مردم که باید به اندازه احتیاج و نیازشان از آن استفاده کنند. این اختصاص به گروهی ندارد. چون همیشه قرآن خطابش به ناس است و ناس یعنی همه مردم نه مسلم یا مومن به

تنهایی.

از این جهت اصل همین است که انسان اولاً به شخصیت انسانی خودش برگردد، یعنی به شخصیتی که در اثر نظامهای فاسد از دست رفته، دیگر این که در شرایط اجتماعی آن قسط و عدالت همگانی پیاده شود. این اصل یک مجتمع سالم اسلامی است. ولی ممکن است همه اینها در یک شرایطی و فصلی از زمان در اثر عوامل خارج و داخل یا ناآگاهی مردم پیاده نشود. کوشش کسانی که طرفدار این مکتب هستند این است که تا حد امکان این را پیاده کنند. همین جهت تغییرش است.

مثل همه اصولی که در مکتبها و دانشگاهها علمی و ثابتند و درعین ثبات، تکامل و تغییر هم در آنها هست. نکته مهم که باید تذکر دهم این است که انقلابات و حرکات اصلی که در تاریخ دنیا از گذشته تا انقلاب فرانسه و انقلاب اکبر روسیه و انقلابهای دیگر، هدف اصلی آزادی انسانها بوده و هست و مطبوع اصیل انسان بیش از مسایل خوراک و مسکن و ... "آزادی" بوده و مسایل اقتصادی در پرتو آزادی قرار داشتهاند. ولی به تدریج ما می بینیم که در غرب سرمایه داری و شرق کمونیست آزادی انسانها تحت الشعاع اقتصاد قرار گرفته و اقتصاد است که انسانها و جامعه را شکل می دهد و یک نوع توده های مردم را به بند می کشد. این مساله ای است که نسل امروز که تحت تاثیر مسایل اقتصادی قرار گرفته اند، نمی توانند آن را درست درک کنند.

ولی در ایران می بینیم که توده های مردم، طبقه مرفه و غیرمرفه و تحت فشار زندگی همه به پا خاسته اند، چه می خواهند؟ مساله اول "آزادی" می خواهند و مساله (قسط) یا عدالت اقتصادی خود بخود در پرتو آزادی به عقیده ما تامین خواهد شد.

خصومیت انقلاب اسلامی

خبرنگار روزنامه النهار چاپ بیروت دروذهای مردم فلسطین را

تقدیم کرد.

آیت الله طالقانی در جواب گفت: مردم ایران درباره مساله فلسطین هرگز بی تفاوت نبوده اند. صدای مظلومیت آنها را من خودم و فرزندان ما در ایران و خارج ایران همه جا منعکس می کردند. حضور من در کنفرانس های اسلامی کراچی، بیت المقدس، مکه و قاهره در زمان عبدالناصر، اصلاً برای دفاع از حق فلسطینیها بوده چون دشمن فلسطینی ها فقط دشمن فلسطین نیست و نبوده، بلکه دشمن همه عالم اسلام است.

پیروزی فلسطینیها پیروزی ما است و خدای ناخواسته شکست آنها شکست ما. به یاری خدا و تبعیت از اولیای اسلام امیدواریم معاضدت و همفکری و همیاری ما بعد از این بیشتر خواهد شد.

خبرنگار النهار پرسید: ویژگیهای انقلاب اسلامی ایران از نظر شما چیست؟ موقعیت انقلاب اسلامی ایران را در جهان سوم چگونه می‌بینید؟ و آیا این بخشی از جنبش عدم تعهد است یا نه؟

آیت الله طالقانی پاسخ داد: چون رهبری انقلاب اسلامی با شخصیهایی است که به مبانی اسلام و جهاد اسلامی و امر به معروف و نهی از منکر آشنایی کامل دارند، یکی از خصایص انقلاب اسلامی ما این است که اسلام اصیل و دارای دینامیک خودمان را بدون دخالت فکری و سیاسی دیگران تا آنجا که قدرت و توانایی داریم پیش ببریم. ولی در انقلابهای دیگر اگر در کشورهای اسلامی هم بود اسلامی خالص نبود. قسمتی التقاطی بود و یا بوسیله یک حزب و گروه خاص هدایت می‌شد. در کشورهای انقلابی کمونیست یا ناسیونالیست ما می‌بینیم که یک گروه انقلاب می‌کنند و بعد هم حکومت را خود آن گروه به دست می‌گیرند و قهراً وقتی گروه یا حزب خاصی بود چه نظامی، چه غیرنظامی دنبالش دیکتاتوری و استبداد می‌آید.

ولی خصوصیت انقلاب اسلامی ما این است که انقلابی است که از توده مردم و همه قشرها آغاز شده و برای همه قشرهاست، نه یک حزب و جمعیت خاص. این یکی از ویژگیهای انقلاب ماست. «طالقانی و زمانه ما»

از نزدیک هم مشاهده می‌کنید که این انقلابی است که از زارع، کارگر، کارمند، تاجر، دانشگاهی و ... همه مردم در آن شرکت دارند. از همه مردم برای همه مردم شروع شده و هیچ حزب و جمعیتی هم حق ندارد برای خودش سهم بزرگتری در نظر بگیرد و از این جهت حکومت را در انحصار خودش درآورد.

این خصوصیت اصلی است و باقی مسایل فروع این مساله می‌باشد. در مورد رابطه با سایر کشورها و موضوع عدم تعهد، وقتی که انقلاب ما از همه مردم است و در برابر استبداد و طاغوت داخلی و استعمار ایستاده‌ایم، قهراً ما وابسته به یک پایگاه نخواهیم بود و این همان معنای عدم تعهد است. ما نمی‌خواهیم متمایل به چپ یا راست باشیم. می‌خواهیم روی پای خودمان بایستیم، همانطور که همه کشورهای بیطرف

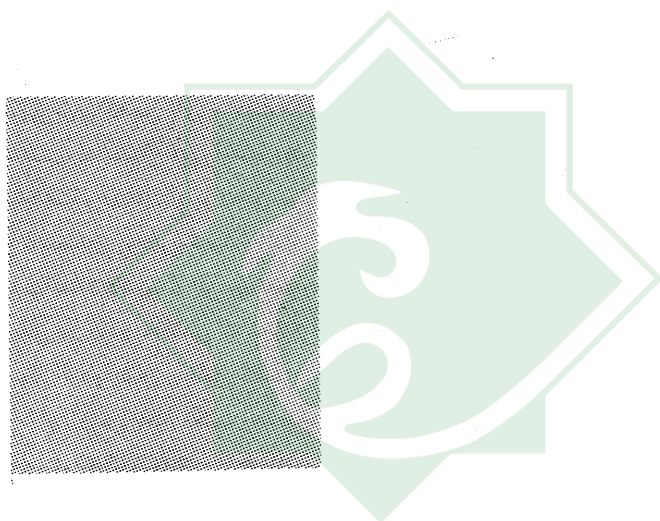
می‌خواهند و الان این مساله دارد توسعه پیدا می‌کند که گروهی و جوامعی تشکیل بدهند که از زمان مرحوم "عبدالتاصر" درست شد و مرحوم "نهری" و آقای "تیتو" رییس جمهوری یوگسلاوی هم تایید کردند. البته تز آنها با تز ما مشترک است و ما می‌خواهیم گروه مستقلی باشیم.

نقش زنان در حکومت اسلامی

یک خانم خبرنگار از روزنامه "آیدین لیغ" ترکیه پرسید: اگر امکان دارد در مورد نقش زنان در حکومت اسلامی بفرمایید.

آیت الله طالقانی گفت: خانم‌هایی که مصاحبه می‌کنند، بیشتر روی همین موضوع حساسیت دارند. اگر ایشان خواهر مسلمان و آشنا با اسلام باشد، این سوال را نباید بکنند. بلکه باید از متون اسلام و قرآن بدانند اسارت زن و مهجور نگه داشتن او مربوط به زندگی اشرافی و درباری بود و بعد هم زن را در کشورهای اسلامی به اسم آزادی به صورت کالا و مصرف کننده کالا در آوردند (تجمل پرستی). از این جهت آن آزادی که بی‌بند و باری و وسیله شدن و آلت شدن زن برای سرمایه‌دارها و مصرف کننده باشد، آن را ما قبول نداریم.

اگر معنای نگرانی درباره زن اینست که اسلام زنها را در مسایل اقتصادی و اجتماعی و تکامل فکری و دانش مهجور می‌دارد، در اسلام نیست و ما نمونه کامل از همان زنهاى صدر اسلام داشتیم مثل فاطمه زهرا دختر پیغمبر که هم خانه‌دار بود و هم در میدانهای جهاد پشت سر مجاهدین خدمت می‌کرد و هم به موقعش در مسجد برای دادخواهی فریاد می‌کشید. یا دختران ائمه ما، اینها زن اسلامی بودند. اگر زن اسلام می‌خواهد مطابق این نمونه باشد، همانست که ما عقیده داریم، ولی اگر می‌خواهد نمونه عروسکهای غربی باشد این از نظر اسلام آزادی زن نیست و به نظر ما از بین بردن شخصیت زن در اجتماع است. این دیدگاهی است که ما درباره زن داریم. الان هم می‌بینید در همین مبارزه میلیونها زن ایرانی شرکت دارند و بزرگترین پایگاه مبارزه ما همان زنهاى ما هستند چه دختران و خواهران دانشگاهی و چه زنهاى خانه‌دار.



کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

مجاهد پیر، آتشباری از کلمات

گفت‌وگو با آقای دکتر ناصرالدین صاحب الزمانی

نشریه پیام هاجر - شماره ۱۵۷ و ۱۵۸

■ نقش آیت الله طالقانی در پنجاه سال اخیر، در برابر رژیم استبدادی پهلوی و کشورهای غربی و روشنفکران خودباخته در جهت بازشناسی اسلام چه بود؟

□ در پاسخ این سوال ترجیح می‌دهم خاطرات و برداشت خودم را از اولین برخوردهایم با شادروان آیت الله طالقانی، بیان کنم. این خاطرات، برمی‌گردند به حدود سالهای ۱۳۲۶ و ۱۳۲۷ شمسی، یعنی به ۳۱ تا ۳۲ سال پیش.

اولین باری که من پای صحبت مرحوم آیت الله طالقانی، بطور حضوری و مستقیم نشستم، به احتمال قوی اواسط بهار ۱۳۲۷ بود. طبیعی است که در برابر قدرت بیان، شجاعت و صداقت او در سخن شیفته‌ام بشوم. ولی چون پدرم خود مردی متقی، مبارز و دانشمندی روحانی، تبعید و زندان دیده‌ی رضاشاه، و در آن زمان هنوز در قید حیات بود، به او اعتقاد داشتیم، از این رو، همواره در مورد شناسایی افراد، به ویژه روحانیون از او سوال می‌کردم. هنگامی که شب از ایشان، با دلهره درباره‌ی شخصیت آیت الله طالقانی سوال کردم ایشان بی‌تامل گفتند:

او پرورش یافته‌ی مکتب زهد و شرف است. از خانواده‌ی تقوی است و فاضل هم هست. به دوستان، به همکلاسه‌های، توصیه کن که خدمت ایشان برسند، از سخنانشان استفاده کنند.

این سخنان پدر برای من، حجت بود. جای ابهام و تردید باقی نمی‌گذاشت و به من اطمینان خاطر لازم را می‌بخشید، چون همیشه دآوری‌های او با دقت، صحت و ظرافت و صراحت همراه بود. در طول زندگیم نیز پیوسته درست از کار درآمده‌اند. به ویژه در مورد شناسایی روحانیون مترقی، از صدر مشروطیت، تا زمان خودش که در مورد هریک، اطلاعات دست اول داشت.

باری، مرحوم آیت الله طالقانی، از مدتی پیش، سخنرانی‌هایی در رادیو داشتند. لیکن بسیار از اوقات می‌آمدند به مدرسه‌ی عالی سپهسالار که امروز به نام مدرسه عالی شهید مطهری، معروف است. به ویژه در ماههای اردیبهشت و خرداد که دانشجویان و دانش آموزان سالهای آخر متوسطه برای درس حاضر کردن، بخاطر امتحاناتشان می‌آمدند. در مدرسه قدم می‌زدند، درس‌های خود را مرور می‌کردند و گاهی هم از طلاب، برای درک

بهتر درسه‌های عربی، فلسفه و منطق خود، استفاده می‌کردند و کمک می‌گرفتند در واقع مدرسه شهید مطهری، یکی از نادرترین مراکز برخورد و تلاقی دو دسته از جوانان دانشجوی رشته‌های علوم قدیم و جدید، در تهران بشمار می‌رفت.

با توجه به فلسفه مبارزات آیت الله طالقانی در طول تمامی حیاتش، تکیه همیشگی او، روی جوانان و اتحاد طلبه و دانشجو بود، حالا می‌فهمیم که این حسن انتخاب در معادگاه جوانان دانش آموز و دانشجوی علوم قدیم و جدید، دقیقاً از روی فکر و برنامه مخصوص بوده است.

آیت الله طالقانی، صبح‌ها که به مدرسه سپهسالار می‌آمدند، عموماً روی یکی از سکوه‌های جلو حجره یکی از طلبه‌ها می‌نشستند رو به قبله، در قسمت شمال شرقی مدرسه، معمولاً دو یا سه حجره مانده، به راهرو، مدخل کتابخانه مدرسه و دانشکده معقول و منقول سابق. امروز می‌فهمیم که انتخاب این محل هم بی‌حساب نبوده است. چون درست محل تراکم رفت و آمد همه دانشجویان و اهل علم بود، چه آنها که با دانشکده معقول و منقول سر و کار داشتند، چه آنها که با کتابخانه مدرسه شهید مطهری کار داشتند و چه آنها که به فرهنگستان و یا حتی کوچه‌های پشت مجلس و مسجد رفت و آمد داشتند، همه از این مرکز عبور می‌کردند.

جوانها، پروانه‌وار، درست مثل آن که دور شمع جمع آیند، دور آیت الله طالقانی حلقه می‌زدند، از او سوال می‌کردند، به سخنان او گوش می‌دادند.

صحبت‌هایی که ایشان می‌کردند غالباً مانند سخنان همین ماههای اخیر زندگی‌شان، همیشه با تکیه بر آیات قرآن بود، تفسیر محسوب می‌شد. آیاتی مناسب بیان و مسایل روز، انتخاب می‌کردند، درباره آنها صحبت می‌کردند. بطوریکه آیت الله طالقانی را می‌توان کاشف جدید قرآن، به عنوان یک منبع مهم الهام سیاسی در تاریخ معاصر ایران نامید.

آن سالها، مصادف با سالهای هجوم اسرائیل به فلسطین و آواره کردن آنها بود و تا آنجا که ما بخاطر داریم، سن نسل ما در آن زمان، اجازه معاشرت و آشنایی با اشخاص معروف و مبارز را می‌داد، آیت الله طالقانی جزو اولین کسانی بودند که با صراحت و قدرت هرچه تمامتر این سیاست هجوم و تصرف عدوانی را آشکارا در حضور مردم محکوم می‌کردند و از مهمترین وظایف روز مسلمانان می‌دانستند که به اعتراض برخیزند و سکوت نکنند.

حالا بهتر می‌فهمیم که یکی از مهمترین علل گرفتاری‌های دایم ایشان با دولت طاغوت بیشتر بخاطر طرفداری از فلسطینی‌ها و حملات شدیدی بود که نسبت به اسرائیل و همکاری دولت با اسرائیل داشتند.

چون به طوری که امام خمینی در سخنرانی مشهور خود در خرداد ۴۲ آشکار ساختند یکی از سه شرط محدود کننده ساواک شاه برای روحانیت مترقی این بوده است که از اسرائیل بهیچ وجه انتقاد نکنند. از این رو به احتمال قوی نیز عوامل صهیونیسم، در ایجاد گرفتاری‌ها و شکنجه‌ها دست داشتند. آن بزرگوار هرگز خود از آنها چیزی نمی‌گفت. ولی امروز اندک اندک پارامی از آنها، توسط گزارش شاهدان عینی، برما، معلوم شده است.

آیت الله طالقانی، دشمن سوگند خورده اسرائیل بود. لیکن همواره، ضمن یادآوری مفاسد صهیونیسم، کوشش داشت تا حساب آنتی سمیتیسم را از "آنتی - صهیونیسم" جدا سازد. او صهیونیسم را، یک نوع حزب فاشیسم، یا نازیسم سرمایه‌داران یهودی می‌دانست که همان اندازه برای مردم مستضعف یهودی بد است که برای آوارگان فلسطین. او همواره تاکید داشت که حساب برادران یهودی ما از حساب سران صهیونیسم جداست. همان گونه که حساب مردم آلمان، از حساب سران حزب نازی و دژخیمان گشتاپو جدا بود. همانگونه که حساب مردم محروم و مستضعف ایران، از حکومت جبار، دژخیمان ساواک و سران خود فروخته احزاب سفارشی آن، جدا بوده است.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

آیت الله طالقانی تاکید می‌کردند که بر مسلمانان این رشد و بلوغ سیاسی لازم است که میان مبارزه با اسرائیل و خصومت با مردم یهود، تفاوت بگذارند.

آنتی سمیتیسم یا دشمنی با یهود مردود است لیکن آنتی صهیونیسم و مبارزه با صهیونیسم فرض بر هر مسلمان است. ما نباید گناه نازی‌ها را تکرار کنیم که با همه یهودیان، دشمنی ورزیم. آنها نیز برادران توحیدی ما هستند. لیکن ما با تجاوز و ظلم به هر نام که باشد، در هر جا دنیای مخالفیم. صهیونیسم، مظهر ظلم مجسم، در خاورمیانه است، ما نمی‌توانیم نسبت به آن سکوت کنیم.

ما با صهیونیسم بخاطر این که دعوی یهودیت می‌کند، مخالف نیستیم. بلکه ما با صهیونیسم مخالفیم، چون زور می‌گوید و ظلم می‌کند و موجب آوارگی برادران مستضعف فلسطینی‌ها شده است. ما با او مخالفت خواهیم کرد.

ما می‌دانیم که بسیاری از برادران یهودی ما نیز با زورگویی‌های صهیونیسم مخالف‌اند ولی ما با دولت شاهنشاهی خودمان هم که دعوی اسلام می‌کند ولی از ظلم صهیونیسم حمایت می‌کند. مخالفیم.

آیت الله طالقانی مصر به ایجاد تفاهم و وحدت میان دانش آموزان و دانشجویان علوم جدید و طلاب علوم قدیم بود. در حلقه‌های پرجاذبه درس و بحث آزاد خود در مدرسه عالی شهید مطهری، پیوسته توصیه می‌کرد که جوانان به انجمن اسلامی دانشجویان به پیوندند، مسجد هدایت، به یمن وجود آیت الله طالقانی، سیاسی‌ترین مسجد نسل ما، بشمار می‌رفت. آموزش نظریه وحدت سیاست و دین - همانند مدرسه فیضیه قم، درس‌های پربرکت امام در تهران از آن می‌جوشید.

یکی از خاطرات مربوط به حضور آیت الله طالقانی در مدرسه سپهسالار، در آن سالها که امروز، برای ما خیلی معنی پیدا کرده است، این است که روزی آمدیم، نزدیک همان سکویی که غالباً آیت الله طالقانی، آنجا می‌نشستند. شخصی نشسته بود که خیلی خوش بیان، و پر نفوذ و آتشین سخن می‌گفت البته سیدی جوان بود. عمامه کوچکی داشت که به شکل خاصی، کم نظیر، آن را بر سر پیچیده بود. بعداً بچه‌ها گفتند که ایشان نواب صفوی است، و از رهبران فداییان اسلام است. آن هنگام، ما آن را یک تصادف محض دانستیم، و زیاد روی آن فکر نکردیم، ولی این مساله بارها تکرار شد. یعنی به تناوب، گاه آیت الله طالقانی می‌آمدند. آنجا می‌نشستند و گاهی که ایشان نبودند، نواب صفوی می‌آمدند. «طالقانی و زمانه ما»

امروز، در یک بازپس نگری تحلیلی به رویدادهای تاریخی چهار دهه گذشته، به ویژه با توجه به این مساله که مرحوم نواب صفوی هنگام دستگیری، در خانه آیت الله طالقانی پنهان شده بوده است و همین حمایت آیت الله طالقانی از او، موجب گرفتاری ایشان نیز می‌گردد، می‌توان حدس زد که جایگزینی متناوب مرحوم نواب صفوی، بجای آیت الله طالقانی، در سکوی مخصوص مسجد سپهسالار آن روز، احتمالاً بی‌اشاره و بدون تایید آیت الله طالقانی نبوده است.

احیاناً آیت الله طالقانی می‌خواسته است، مرحوم نواب با جوانان تحصیل کرده، متقابلاً آنان، با او و اندیشه‌های فداییان اسلام، بیشتر آشنا بشوند شاید آن هم بخاطر تفاهم، نزدیکی و هماهنگی بیشتر مبارزات دانشگاهی، جبهه فداییان اسلام و الله اعلم بالصواب!

این حدس را، قرینه دیگری، امروز تقویت می‌کند. در نمازهای اخیر جمعه آیت الله طالقانی، چندین بار، بیش از ایشان، حجت الاسلام مجتهد شبستری صحبت می‌کردند. ایشان مورد علاقه و اعتماد حضرت آیت الله طالقانی بوده‌اند. از نسل جوان و روحانیت مترقی بشمار می‌روند. با جهان امروز و زبان آلمانی به خوبی آشنا هستند. از ذخایر ذهنی فراوانی درباره نهضت‌های تازه در الهیات مسیحی مبارز، برخوردارند. میان نقطه‌های مشترک دو دین بزرگ توحیدی مسیحیت و اسلام، به خوبی می‌توانند مقایسه کنند.

بیان امروزی دارند با اقامت سالها در مسجد هامبورگ، با مسایل غرب امروز، و جوانان دانشجوی ما، در غرب، آشنا هستند. در یک کلام، از ذخایر روحانیت، در برخورد با نسل‌های جوان دانشگاهی و غرب آشنا، و برقراری تفاهم میان آنان، و آشنایان به علوم قدیمه بشمار می‌روند.

ظاهراً این تاملات، سبب بوده است که آیت الله طالقانی با فرجام اندیشی خاص خود، می‌خواسته‌اند از منبر ویژه نماز جمعه خویش ایشان را به همه، به ویژه نسل دانشگاهی بشناسانند. آثار قلمی، مدیریت فکری آقای شبستری را اینک به آسانی در مجله اندیشه اسلامی می‌توان ملاحظه کرد. اندیشه اسلامی، مجله‌ای شایان توصیه به همه علاقمندان شناخت اسلام، به زبان امروز است.

سخنان آیت الله طالقانی در سی دو ساله پیش با سخنان ماههای پربرکت و پرشکوه اخیر زندگانی‌اش هیچ تفاوتی نکرده بود. درس همان درس بود. عقاید همان عقاید. تنها لحن صدا به ویژه در روزهای پس از خروج از زندان خسته‌تر و تسلسل کلمات کندتر شده بود، که آن هم در روزهای آخر زندگی‌اش نسبتاً جبران شده بود. صدا قدرت جوانی را تا حد زیادی بازیافته بود ولی نسل امروز، باید قدرت بیان طالقانی را همانگونه که در دو سه هفته اخیر حیاتش، بخاطر دارد، دست کم ده برابر تصور کند، تا تصویر صحیحی، نزدیک به واقعیت از قدرت بیان و تسلط بر کلام مجاهد کبیر، در سی سال پیش، در ذهن خود ترسیم نماید.

مجاهد پیر، آن هنگام، زمانی که لب به سخن در جمع می‌گشود، واقعاً مانند یک آتشبار مسلسل، از دهانش کلمات فرو می‌باریدند، همه نیز به دل ما، به هدف می‌نشستند. کمتر کسی بود که آنها را بشنود و تحت نفوذشان قرار نگیرد و همین سحر بیان آیت الله طالقانی، به عقیده من یکی از عوامل وحشت بیش از حد دستگاه طاغوت،

از وی بود به هر قیمت می‌کوشید تا او را وادار به سکوت نماید.

طالقانی برای نسل‌ها، مردی بود که هرگز از هدفش دور نشد. هرگز سنگر مبارزه را، تحت هیچ شرایطی ترک نکرد. اهل سازش و نرمش نبود، ایمان خود را، با هیچ مصلحتی شخصی، معامله نکرد. استوار و پیگیر از این زندان بیرون نیامده به زندانی دیگر می‌رفت. ولی از راه خود باز نمی‌گشت، یا منحرف نمی‌شد. او همواره خودش بود. همان بود که بود، نه از خود بیگانه گشت، نه از مردمش و نه از آرمانش. یک الگوی شایسته، یک اسوه خسته یک مرد تمام، برای رهبری و تأسی بود.

همانطور که گفتیم، در تمام طول زندگی نسل ما، آیت الله طالقانی تکیه گاه تعلیمات، شعارها و مجاهداتش قرآن بود، و تفسیر آن به زبان روز، او قرآن را یک ذخیره بزرگ معنوی، سیاسی و اجتماعی و ادبی می‌دانست. آن را از امهات کتب بزرگ خاورمیانه و میراث گرانقدر فرهنگ انسانی تلقی می‌کرد.

کوشش داشت، نسل حقارت زده، استثمار شده، و مستضعف ایرانی را با این ام الكتاب و ذخایر آن آشنا سازد تا احساس حقارتش درمان و جبران شود. بخصوص که در دوره نوجوانی ما، پس از شهریور بیست، ایدئولوژی غربی - چه از جناح چپ و چه از جناح راست آن - خیلی تازگی و گیرایی داشت. روحانیت ما نیز عموماً هنوز با این ایدئولوژی، چندان برخورد نکرده بود. شیوه‌های تازه مقابله دفاع از خود را در برابر آنها نمی‌دانست.

برای نسل جوان پس از شهریور بیست، آشفتگی آرمانی عجیب و بی‌سابقه‌ای پدید آمده بود، شناخت ایدئولوژی تحمیلی و وارداتی بیگانه و بمباران شعارها و رگبار تبلیغاتی ماهرانه آنها، بر سر جوانان بی‌تجربه بی‌اطلاع و ناآگاه فرو می‌بارید.

شناخت عمیق هدفها تاکتیک‌ها، نبردها شیوه‌ها و ارزشیابی و نقد آنها، فرصت می‌خواست و نسل عجول، فرصت نداشت.

در این دوره بحرانی، آیت الله طالقانی از پیشگامان روحانیت مترقی در مطالعه ایدئولوژی‌های وارداتی بود. کتاب اسلام و مالکیت او ره آورد این سفر مطالعاتی اوست. آرمان شناسی مقایسه‌ای میان آموزش‌های اسلام و مکتب‌های چپ است که از ضرورت پاسخ جویی زمان، بخاطر پاس داشت هویت و آرمان، برای نسلی سرگردان، سرچشمه گرفته است.

آیت الله طالقانی شدیداً از دوری و بیگانگی روحانیت و نسل جوان تحصیل کرده از

یکدیگر رنج می‌برد و اصرار داشت که روحانیت ما، با نسل جوان، به ویژه دانشجویان و دانشگاهیان، بیشتر آشنا شود، و انس بگیرد.

نسل جوان بهتر اسلام مترقی و راستین را بشناسد، تا در استقرار هویت فرهنگی و آرمانی خویش، دستخوش آشفتگی از خودبیگانگی و احساس حقارت و شرمزدگی نگردد. با خواندن یک جزوه تبلیغاتی وارداتی و شنیدن یک شعار فریبنده، بر اثر بیماری فرهنگی و آرمانی خود را نبازد، بیهوده بدنبال سراب نرود، و عبث سر و جان نثار نکند. از طرفی دیگر نیز، جامعه روحانیت با آشنایی بیشتر با نسل جوان دانشگاهی با مسایل روز آنان، و با پرسش‌های تازه‌تر زمان بهتر آشنا گردد. در پاسخگویی به مسایل مستحدثات توجه و تبهر حاصل نمایند.

قرآن، برای آیت الله طالقانی، از جمله، کتاب الگوها بود. و "لکم فی رسول الله، اسوه حسنه" تکیه کلامش بود. در وجود پیامبر اسلام، در شخصیت ابراهیم بت شکن، در موسی در دیگران او همواره، شاخص و برجستگی این الگوها، این اسوه‌های شایسته را، تعلیم می‌داد، ارادات صادقانه او، به امام، از این رو بود که طبق معیارهای تمام عمرش، در امام، مظهر عالی‌ترین اسوه‌های شایسته زمان ما را، می‌دید در حالی که او خود، نیز یک اسوه بود و مردم نیز، از هردسته، و هر طایفه در ده ماه آخر زندگی پربارش، چه خوب این کیفیت را، درک کردند، و چه سترک و پرشکوه در فراقش گریستند، چه با دریغ در رحلتش، آن را تایید نمودند؟

پرتوی از قرآن ره آورد سفر پربار او، در راه و رسم برترین الگوها، در شناخت مکتب انسان پروری انبیاست.

■ از نظر جامعه شناسی و اسلام شناسی که هر دو از رشته‌های تخصصی جنابعالی است، متدی که مرحوم طالقانی برگزید چه ویژگی‌های خاصی داشت؟

■ خط مشی نهضت امام خمینی در سطح ایران از آغاز بیدارگری سال ۴۲ و خط مشی آیت الله طالقانی قبل از انقلاب تا پیروزی نهایی چه تفاوتی داشت؟

□ اجازه می‌خواهم که سوال دوم و چهارم شما را کم و بیش با هم جواب بدهم. چون از نظر کار من این دو سوال به هم پیوسته است.

اما برخورد و شناسایی مجدد من با حضرت آیت الله طالقانی بیشتر مربوط می‌شود به زمان انتشار کتاب کوچک و بسیار پر مغز مرجعیت و روحانیت در سال ۱۳۴۱ شمسی. این کتاب، بنظر من گامی بسیار تازه در شناخت نظری و تاریخی "جامعه شناسی رهبری در ایران اسلامی" است.

دلایل و انگیزه‌های چندی از مدتها پیش از شکست دکتر مصدق، همچنین از اندیشه درباره علل شکست و عقب نشینی روحانیت و دیگر احزاب سیاسی، پس از کودتای رضا شاه، داشتیم که درباره مسایل رهبری و نیز روانشناسی و جامعه شناسی آن در ایران فکر کنم.

کتاب مرجعیت و روحانیت از این نظر برای من، پیشنهاد مسأله شورای فتوایی درحقیقت برای ایجاد وحدت در اداره جامعه، بوسیله اندیشمندان و مجتهدان حقوق اسلامی برای نخستین بار در سطحی چنین وسیع، مطرح شده است. آیت الله طالقانی، سیر تکوینی رهبری را در روحانیت شیعه، از نظر تاریخی در دویست، سیصد سال گذشته، مورد توجه قرار داده است. این نوع برخورد و برداشت با مسایل در قلمرو روحانیت، خود بسیار تازگی داشت.

اهمیت کتاب مرجعیت و روحانیت بیشتر در این بود که کاری دسته جمعی بود، روحانیون نام آور دیگری، هریک در تدوین مقالات آن، سهمی مهم داشتند. بطوری که آن کتاب را می‌توان مقدمه و دیباچه‌ای بر طرح و درک مسأله ولایت فقیه که این روزها مطرح است، دانست. **آتلاین «طالقانی و زمانه ما»**

آیت الله طالقانی در این کتاب، مانند دیگر هم اندیشان خود، از جمله شهید مطهری، خطوط مقدماتی چگونگی یک جمهوری اسلامی راستین را نشان می‌دادند(رک:دیباچه‌ای بر رهبری ص ۱۶۰-۱۵۴) وقایع پر فاجعه خرداد ۱۳۴۲ از جمله برای من مسأله‌ی رهبری را در جامعه، بیش از هر زمان، جدی‌تر مطرح ساخت. من آن روز، در میدان ارک در رادیو بودم. و تا نیمه شب، مانند یک زندانی، در اطاقی بودیم. با این وصف، نیمه‌های شب هنگام خروج، هنوز آثار جنایت و کشتار آن روز باقی بود. این امر موجب شد که من سخنرانی‌های رادیویی خود را که از اواخر سال ۱۳۳۶ آغاز کرده بودم، ترک گویم. تنها به عنوان عکس العمل، برای شهادت و اتمام حجت، یک گفتار دیگر، تحت عنوان "تربیت برای آزادی" به عنوان وداع با رادیو تهیه کردیم که از دست سانسور در رفت، پخش شد. این گفتار به عنوان آخرین گفتار در کتاب "آنسوی چهره‌ها"

و نیز بخشی از آن، در کتاب "دبیاچه‌ای بر رهبری" (ص ۵۱۳-۵۱۰)، در ۱۳۴۵ چاپ شده است. در کتاب اخیر مقدمه‌ای هم دارد که آشکارا، سبب نگارش آنرا، به مناسبت وقایع ۱۵ خرداد ۴۲، اعلام داشته است. این گفتار انتقاد از رهبری خود کامه و زیانه‌ای آن در جامعه، با ذکر شواهد تاریخی از ایران است.

به طور کلی دبیاچه‌ای بر رهبری، نتیجه‌ی بخشی از مطالعات و اندیشه‌ی من درباره مسأله رهبری در ایران و اسلام است. تا قبل از آن، رهبری در مدارس عالی ایران، به عنوان "مدیریت" به شیوه آمریکایی، تنها محدود به چگونگی روابط کار فرما و کارگر در کارخانه‌ها، شرکت‌ها و یا در اداره مردم، طبق فرمولهای سازمان سیا، و حفظ شاه مطرح بود. یعنی اولی، با دیدی بسیار کوتاه‌بینانه، مینیاتوری و کاریکاتوری، مانند اداره‌ی یک مرغداری و دومی با نظر مزورانه ماکیاوولی و جابرانه برای استعمار و استثمار یک ملت، با طرح‌هایی شیطانی، با دست خاندان پهلوی!

متأسفانه، افراد خاندان پهلوی، در مقایسه، حتی با خاندان‌های سلطنتی هم‌زمان خودش یکی از بی‌فرهنگ‌ترین خاندان‌ها بوده‌اند. در تمام افراد این خاندان بسیار اندک فردی پیدا می‌شود که از دیپلم متوسطه تحصیلاتی بیشتر داشته باشند. تا آنجا که می‌دانیم فقط یکی از برادران شاه مخلوع تا حدود لیسانس تحصیل کرده است که او هم فقط مشغول تجارت و دزدی مثل بقیه بود. دیپلمه‌های آنها هم، همه دیپلمه‌هایی مانند رضا، پسر محمدرضا هستند. چون، حدود دو سال و نیم قبل، در تمام مدت زمستان پسر شاه در استرالیا مشغول تفریح و عیاشی و چپاول بود و اگر به تحصیل و تربیت خود می‌پرداختند امروز، همه وضعی بمراتب بهتر از آنچه که دارند، می‌داشتند!

باری، این‌ها، همه مربوط به مسائل رهبری، و شخصیت و مسؤولیت رهبران در ایران می‌شود. یعنی رهبری به معنی وسیع کلمه رهبری بدان معنی که ما، ویژگی عالی آن را در قرآن، به وجه تفصیل در نهج البلاغه می‌یابیم و آیت‌الله طالقانی نیز کوشش داشت که در مرجعیت و تقلید، آن را به زبان روز بیان دارد. از این رو، چهره مجاهد کبیر، با نقل قول‌هایی از او، در دبیاچه‌ای بر رهبری، می‌درخشد. و این کتاب، در آن دوران خفقان سیاه که روشنفکران و دانشگاهیان زبان دان و تحصیل کرده‌ی ما، بیشتر کتابهای آمریکائی را ترجمه می‌کردند، سعی داشت تا رهبری را از دید اندیشمندان بزرگ شیعه، و ایران اسلامی، به نسل دانشگاهی و غرب دیده و غرب زده، معرفی کند. و چنانکه چاپهای مکرر بزرگ و قطع جیبی آن نشان می‌دهد تا حدی نیز موفق گردید.

نقل از آیت‌الله طالقانی در این کتاب بموازات گرفتاریها و ممنوعیت‌ها برای ایشان، برای نویسنده نیز دردسره‌های فراوانی ایجاد کرده است. البته اگر کسی امروز، با توجه به فضای آن روز، دوباره آن کتاب را بخواند ملاحظه خواهد کرد که آن کتاب که اصولاً برای نفی رهبری تک نفره دیکتاتوری، و اثبات لزوم حکومت شوراهای نوشته شده است، در هر قدمش، برای نویسنده گرفتاریها داشته است. از آنجا که از حکومت تک نفره‌ی خودکامه‌ی مائو با زن و مادرزن شاه بر رهبری مخلوع و تعریف از شاه ایران، بارها و سالها، دانشجویان مائوئیست نیز در ایران، همانند ماموران ساواک برای نویسنده دردسر ایجاد می‌کردند. و به همین علل هم چاپهای بعدی آن کتاب، تنها بصورت افست و پنهانی، به نام همان چاپ اول توانست انتشار یابد. در هر حال، آیت‌الله طالقانی، از مشوقین دیباچه‌ای بر رهبری بود. و نقل قولهای خود را، در مسیر تاریخی مسائل رهبری در آن کتاب، بجا و شایسته تلقی می‌کرد، و آیت‌الله طالقانی، همواره اسلام را، نه بخاطر لقلقه زبان، بلکه بخاطر اداره‌ی زندگی مردم، رهائی، رفاه و رهبری درست مستضعفان مسلمانان، و دیگر محرومان جهان می‌خواست. اسلام را، دینی تنها برای رستگاری دنیای دیگر نمی‌دانست و از همین رو، به وحدت سیاست و دین، و وحدت یک معیار و استاندارد برای رفتار بشر، در تدبیر خود، در تدبیر منزل و در تدبیر جامعه، اعتقاد کامل داشت.

ایجاد وحدت بین دانشگاهیان و روحانیان، همانطور که قبلاً هم گفتیم، یکی از هدفهای رهبری، و مدیریت عملی اجتماعی آیت‌الله طالقانی بود. ابتکار تشویق در تشکیل انجمن اسلامی دانشجویان، به همین مقصود بود. نماز جمعه، از آرزوهای بزرگ ایشان بود که به حمدالله خود نیز به فرمان امام، آغاز گر این نماز وحدت و سیاست، آنهم در محیط دانشگاه شد. گسترش مسجد، حتی به عنوان پایگاه آموزش‌های نظامی، برای انجام فریضه جهاد از خواسته‌ها و آرزوهای دیگر او بود. شعار "پیام طالقانی، شهادت است و شورا" را که دیگر تاریخ انقلاب ایران به نام او ثبت کرده است. لیکن فکر پیاده کردن شوراهای، در نظام رهبری ایران اسلامی از سی سال پیش در بیانات او تکوین می‌یافت، و به شکل‌های گوناگون ابراز می‌شد. از این رو، آیت‌الله طالقانی، از پیشگامان اندیشه‌ی جامعه‌مداری و رهبری سیاسی جمهوری اسلامی، به شمار می‌رود. در اصول فکری، او و امام همواره در یک خط حرکت کرده‌اند. بنابراین، آنچه که این روزها، بویژه پس از اشغال سفارت آمریکا، توسط دانشجویان خط امام - یکشنبه ۱۳ آبان ۱۳۵۸ - به

نام "خط امام" شهرت یافته است، بهیچ وجه از "خط طالقانی" جدا نیست. خط او، و خط امام، خط واحد اسلام راستین، خط قیام علیه ظلم، و استقرار عدل است.

آیت الله طالقانی همواره از بیخبری عمیق حاکم میان دانشگاهیان و روحانیت از احوال یکدیگر، رنج می‌برد. برای نمونه برای ایشان ضرب‌المثل شده بود که چگونه دانشجویان دانشگاه تهران، همواره بخاطر شهادت سه تن از دوستان خود در ۱۶ آذر ۱۳۳۲ هر سال ماههای آذر، و حتی ماههای قبل و بعد آن را، در دانشگاه دست به اعتصاب و تظاهرات می‌زدند، لیکن از شهادت و ضرب و شکنجه‌ی صدها از طلاب مدرسه‌ی فیضیه‌ی قم که در خرداد ۱۳۴۲ اتفاق افتاد، کوچکترین اطلاعی نداشتند، و حتی یکبار، چند دقیقه سکوت هم اعلام نکردند. ایشان معتقد بودند که مهمترین وظیفه‌ی رهبری اسلامی آینده ایران، اتحاد و ایجاد همبستگی میان همه‌ی گروه‌ها، بویژه دانشگاهیان و طلاب علوم دینی با یکدیگر است. آیت‌الله طالقانی، در مسائل اجتماعی، و کاربرد آموزشهای اسلام در حل مشکلات اداره و رهبری جامعه، دیدی تحلیلی و جامعه‌شناسانه داشت، بدون آنکه دعوی تخصص در این رشته داشته باشد. نمونه آگاهانه او از این نوع دید، پشتیبانی ایشان از شادروان دکتر علی شریعتی بود که در سالگرد مرگ آن بزرگوار نیز در حسینیه‌ی ارشاد، آن را مجدداً تأیید کرد. نظر ایشان در برابر پاره‌ای از انتقاد کنندگان از مرحوم دکتر شریعتی این بود که:

- "مگر ما چند نفر امثال او را داریم که در علوم جدید اجتماعی متخصص باشند و نسبت به اسلام نیز شیفته؟ فرضاً هم در تفسیر و برداشت پاره‌ای از موارد، دریافت دکتر شریعتی و افرادی مانند او، با نظر ما متفاوت باشد، این دلیل نمی‌شود که ما آنها را از خودمان برانیم. با دوستی و مذاکره‌ی حضوری میتوان این مسائل جزئی را حل کرد در حالیکه خدماتی که آنها، در جلب دانشجویان، و تحصیل کرده‌های امروزی نسبت به اسلام راستین می‌توانند انجام دهند، از دست بسیاری از ما ساخته نیست، توجه جامعه شناسانه به اسلام، درهای معرفت تازه‌ای را بر روی ما باز کرده است که کمتر در گذشته متوجه آنها بوده‌ایم."

■ مساله رهبری و شورای رهبری را شما در کتاب ارزشمند "دیبچه‌ای بر رهبری" بالاخص در آن زمان اختناق و استبداد بطور فشرده مطرح نموده‌اید ممکن است توضیحات بیشتری یا نقطه نظرهای

جدیدتان را برایمان بازگو کنید؟

□ در پاسخ سوال چهارم شما باید بگویم، آنچه که مربوط به نظر من درباره تحول مفهوم رهبری در ایران است، به وقتی دیگر نیاز دارد. چون طبعاً برای کسی حدود ۱۴ سال پیش بالغ بر پانصد صفحه درباره‌ی رهبری نگاشته است، تحولات چهارده ساله‌ی گذشته، بویژه انقلاب اسلامی ایران، موضوعی ساده نیست که بتوان به آسانی و اختصار از آن گذشت. این قصه‌ی پر شکوه و دراز، توفیقی دیگر، همتی دیگر، و فرصتی دیگر می‌خواهد.

در مورد آیت الله طالقانی و نظر ایشان هم درباره‌ی رهبری، در مطالب گذشته چیزهایی گفته‌ام. لیکن شاید توجه به یک مقدمه و یک تقسیم‌بندی از واکنش فرهنگ ایران اسلام در برابر غرب، موضع آیت‌الله طالقانی را، بنظر من برای هر کس روشن سازد.

در طول هشتاد سال گذشته، از پیش از مشروطیت تا امروز جز روحانیت مترقی، دیگر گروه‌ها، همه دانسته و ندانسته، می‌خواسته‌اند که این هزار و چهارصد سال تاریخ ایران اسلامی را در زندگانی ما، نادیده بگیرند. غریب‌گراها، یا شیفتگان فرنگ، طبق یک فرمول که بیان آنرا به "تقی زاده" نسبت می‌دهند، شعارشان این بود که:

—اگر می‌خواهیم آدم شویم، از فرق سر تا ناخن پا فرنگی شویم، تا آدم بشویم!
"کسروی" نیز که مارکسیست نبود، و با فرنگی مآبی هم مخالف بود باز همین را می‌گفت. او حتی دیوان شاعرانی چون سعدی و حافظ و خیام را نیز که چهارصد سال تاریخ یک ملت و سنت و فرهنگ و ادبیات او بود می‌گفت باید به آتش سوزانید. چهارده قرن را می‌خواست مشمول تصفیه ای کند که هیچ انگیزشیونی در تاریخ، جرأت پیشنهاد آن را داشت.

ناسیونالیست‌های منفی نیز که از خفقان و عقب‌ماندگی دوره‌ی رضا شاهی می‌نالیدند، حتی مردی چون صادق هدایت که گفته می‌شد که "بوف کور" او، وصفی تیره و باز سازی کابوس اختناق عصر رضا شاه است، با نفی چهارده قرن، و دعوی اینکه همه‌ی بدبختی‌های ما از حمله‌ی عرب آغاز می‌شود، به خیال خود می‌خواست ما را به عصر ساسانی باز گرداند. غافل از اینکه خفقان پهلوی، خود سایه لرزانی از نظام شاهنشاهی بود که اوج اهریمنی آن راه تنها می‌توانستیم در استبداد ساسانی بیابیم.

پهلوی‌ها، می‌کوشیدند ادای هخامنشیان و ساسانیان را در آورند، و عکس برگردانی از آنها باشند.

خود پهلوی‌ها هم، با وجود تظاهر ریاکارانه به نوع تشیع صفوی و درباری، در حقیقت می‌کوشیدند چهارده قرن تاریخ و فرهنگ ما را نادیده بگیرند و به دو هزار و پانصد سال قبل، به خیال خودشان، ما را به عصر طلایی گذشته سوق بدهند که ایران یک قدرت نظامی بزرگ، با پادشاهانی خود کامه و قدرتمند بود.

در حالی که پدران ما، اگر در صحنه‌ی فرهنگ بین‌المللی درخشیده‌اند، ایران اگر نام‌آورانی در علم و ادب به عرصه‌ی جهانی داشته است، همه فرزندان همین دوره‌ی بعد از اسلام بوده‌اند. پاسداران فرهنگ ایران اسلامی اعتقاد داشتند که نادیده گرفتن فرهنگ سازنده‌ی ایران اسلامی، موجب از خود بیگانگی، سرگستگی، رهائی و بی‌هویتی فرهنگی در میان نسل‌های جوان می‌گردد. مردم بی‌هویت، چه آسان طمع‌های احساس حقارت و استعمار می‌گردند؟!

آیت‌الله طالقانی درست در این خط حرکت می‌کرد، که مردم ما، چهارده قرن است که با اسلام زیسته‌اند، خلق کرده‌اند و فرهنگ و هویت برای خود ساخته‌اند، این هویت آنان را باید بازشناسی، ترمیم و بازسازی کرد.

اینک در این بازسازی، و باز آگاهی هویت فرهنگی ایران اسلامی، جهاد در برابر استبداد داخلی و استعمار خارجی، باید با تمام جهان به ویژه با غرب، قطع رابطه کرد، یا راهی میانه را در پیش گرفت؟! آیت‌الله طالقانی راه میانه را، راه درست می‌دانست. این راه میانه چیست؟ برای پاسخگویی به آن اینک، پس از مقدمه، به تقسیم‌بندی یاد شده، نیازمندیم.

توضیح آن که فرهنگ‌ها هم مانند انسانها، گاه روی در روی هم قرار می‌گیرند. با هم ستیز می‌کنند برهم، هجوم می‌برند، یا از هم می‌گریزند، از هم می‌هراسند و گاه نیز برعکس، شیفته یکدیگر می‌شوند و از هم تقلید می‌کنند، و مانند آن ...

در رویارویی با فرهنگ غرب، غالباً از غرب زدگی، سخن می‌گویند، لیکن غربزدگی، تنها واکنش منحصر به فرد ما، در برابر غرب نیست. بلکه فقط یکی از واکنشهای متعدد ما در برابر فرهنگ و تمدن غرب است.

در حقیقت، در رویارویی شرق و غرب، دست کم ما، با هشت نوع واکنش مهم

روبرو هستیم:

- ۱- غرب زدگی: یعنی هجوم فیزیکی، روانی، فرهنگی و عملی استعماری غرب، در برابر مقهوریت ناخواسته و ناآگاه شرق، در برابر غرب.
 - ۲- غرب گری: یعنی شیفتگی محض، تقلید مطلق شرق از غرب، استقبال بی‌چون و چرا و از جان و دل از غرب، غرق شدن و فنا شدن خود خواسته در غرب.
 - ۳- غرب گرایی، یعنی گرایش و تمایل، لیکن نه شیفتگی، و نه استغراق در غرب.
 - ۴- غرب گریزی: یعنی پرهیز و گریز، ترس شرق از غرب، و دوری جستن از آن.
 - ۵- غرب ستیزی: یعنی نفرت توأم با پرخاش و ستیز شرق نسبت به غرب.
 - ۶- غرب پذیری اضطراری: یعنی پذیرش و تسلیم آگاه، قبول زبونی مطلق خود در برابر آن، یعنی پذیرش از روی احساس ناچاری و حقارت، و نه تقلید و استقبال از روی شیفتگی و تمایل، مانند غرب گری و غربگرایی.
 - ۷- غرب زدایی: یعنی پاکسازی انقلابی عناصر فرهنگی، سیاسی و اقتصادی غرب، در جامعه شرقی.
 - ۸- غرب پژوهی: یعنی نه شیفتگی، نه ترس، نه نفرت و نه خشم نسبت به غرب بطور مطلق، بلکه علاقه به شناخت، ارزشیابی، همزیستی، قبول دستاوردهای علمی و فنی مفید، و دفع آفات استعماری و زیانمند غرب، و برقراری رابطه انسانی، برپایه استقلال، برابری، احترام، و تفاهم متقابل شرق با غرب.
- بدین ترتیب، غرب پژوه، حقیقت جوست.
- قصدهش جستجوست. نه خودستاست، نه خود کم بین. به بهای اثبات خود، دیگران را بیهوده، نفی نمی‌کند و با دیگر ستاییهای پراغراق از دیگران، از خویشتن، فاصله نمی‌گیرد. از خود بیگانه نمی‌شود! رسایی‌ها و نارسایی‌ها، در خود، در دیگران، در هر دو، به حق و اندازه می‌بیند. پژوهنده راستین، در همه حال، منصف است. ذهنش، از غرور و تعصب، مبری است. هم احساس، و هم اندیشه‌اش، از هماهنگی و تعادل، برخوردار است. او، نه خودگرا، و نه خودگریز است بلکه با اعتماد به نفسی سالم و متعادل، خودشناس و خودپذیر و دیگر پژوه است.
- خودپذیر، دیگر پژوه انسان شکوهمند و آینده است. معمار نستوه جامعه توحیدی است. جامعه‌ای که دیگر، تفاوت‌های رنگ، نژاد، طبقه، و اقلیت و اکثریت، جز اتکا به عمل صالح و تقوای در اندیشه، در گفتار و در کردار، در آن، هیچگونه امتیازی به همراه ندارد. به یک سخن، خودشناس و خودپذیر و دیگر پژوه، کمال مطلوب در نظام تربیت

۸۰ راهی که نرفته ایم

اسلامی است.

آیت الله طالقانی، نمونه عالی، الگویی شایسته، و اسوه‌ای حسنه، از یک فرهنگ پژوه بود، با سعه صدری کم نظیر و محبتی بی‌کران. برای همه انسانها واکنش او، در برابر غرب، در برابر اقلیت‌ها، واکنش نوع هشتم، واکنش یک پژوهنده راستین، یک مسلمان واقعی، در تاریخ نسلا بود و راز محبوبیت او نیز در میان همه طبقات و اقشار، از خودی و بیگانه نیز در همین نکته بود. یادش همواره، پرآوازه باد.



کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»



کتابخانه آنلاین «کتابخانه»

نقش طالقانی در بازگشت به قرآن

دکتر کاظم سامی

نشریه پیام هاجر- دی، بهمن و اسفند ۱۳۶۷-شماره ۱۶۰ و ۱۶۱ و ۱۶۲

یکسال پس از رحلت آیت الله طالقانی در سالگرد ایشان در مسجد هدایت مراسمی برپا گردید. دکتر کاظم سامی یکی از سخنرانان این مراسم در روز ۲۳ شهریور ۵۹ بود. دکتر سامی خود ۸ سال بعد پس از عمری تلاش و مبارزه برای بهبود وضعیت مردم در دوم آذر ۱۳۶۷ به روشی ناجوانمردانه توسط فردی مشکوک به شهادت رسید. پرونده این قتل ظاهراً با خودکشی قاتل مختومه اعلام گردید ولی پرسشهای فراوانی را در اذهان عمومی به جا گذاشت. متن این سخنرانی را در زیر می‌خوانید:

هنگام ورود به این جا (مسجد هدایت) احساس می‌کردم، به مدرسه و محل تحصیل خود وارد شده‌ام. وقتی که با مشهدی ابراهیم (نگهبان مسجد) مصافحه کردم، روزهایی یاد آمد که برای اولین بار شاید ۲۵ و ۲۶ سال قبل وارد این مسجد یا مدرسه شده بودم. ما شاگردهای همین مسجدیم.

آن معلم بزرگ که قرآن به ما آموزش می‌داد، امروز اگرچه در میان مانیست، ولی با تعبیر مکتبی و اعتقادات ما همیشه زنده است و حالا هم ناظر بر این محفل و نشست ما است. برادرمان آقای جعفری گفتند که هر شب هرکدام از ما به جهتی و از یک بعد باید راجع به معلممان صحبت کنیم. بحثی که من دارم درباره یکی از ابعاد اساسی شخصیت معلم و مفسر بزرگ ما است که اختصاص به او هم ندارد، در طول یکصد ساله گذشته شخصیت‌های مشابه او همگی دارای همین بعد بوده‌اند.

بنابراین تفاوت زیادی نخواهد کرد که شما این معنا را برای سید جمال - که از آغازگران این حرکت یکصدساله است - بازگو کنید یا عبده یا طالقانی یا برای برادر شهید دیگرمان شریعتی و امثالهم همگی از این جهت دارای بعد یکسانی هستند. حدود یکصد سال قبل، این ضرورت احساس شد که در راه رسیدن به اسلام راستین و ایجاد یک انقلاب و حرکت اسلامی مهمترین مانع، مانع فرهنگی است. یعنی حرکت و شناخت ما از مکتب در جامعه مشخص نیست. اسلام که خود باید عامل بیداری و آگاهی بخشیدن به جامعه باشد، به تفکری عامل تخدیر و بازدارنده تبدیل شده است. کسانی که در دوره سید جمال و در دوره‌های بعد مذهب را افیون جامعه می‌دانستند، در این مورد خاص حرف بی‌ربطی هم نمی‌زدند یعنی مذهب حاکم نه تنها اثر محرک و

نقش طالقانی در بازگشت به قرآن ۸۳

آگاهاننده نداشت. بلکه اثر تخریبی هم داشت. این قهرمانان حرکت یکصد ساله، دست‌یابی مجدد به اسلام راستین و دوباره بازگرداندن آن به جامعه اسلامی را به عنوان اولین گام مطرح کردند. هر کار دیگری در گرو پیدا کردن مشخصات و معیارهای اسلام راستین بود.

اسلامی که در طول قرن‌ها مثل دانه‌ای که محتوایش را بیرون انداخته و پوستش باقی مانده باشد تبدیل به یک گردوی بی‌مغز شده بود و یا با تعبیر حضرت امیر به شکل پوستین وارونه در آمده بود. لذا از همان آغاز این حرکت، نخستین مساله‌ای که طرح می‌شود بازگشت به فرهنگ اسلامی و مبانی و اصل مکتب و نص است. چیزی که سیدجمال در حرکتش مشخص می‌کند عبارتست از دو مرتبه مطرح کردن قرآن و آوردن آن به میان جامعه.

البته در تحرک فوق‌العاده سید جمال یا شرح حال او این امر را کمتر می‌بینید، ولی در همراهان و همکاران و شاگردان بلافصل او دقیقاً شما این معنا را می‌بینید که مهمترین رسالت خودشان را بازآوردن قرآن به صحنه و مشخص کردن آنچه که در قرآن هست می‌دانند، مانند محمد عبده که بیش از همه در این زمینه کار کرده است و دقیقاً متأثر از همین طرز تفکری است که سیدجمال در جامعه مطرح می‌کند. او وقتی به شمال آفریقا وارد می‌شود با همه احساسی که نسبت به مردم استعمارزده دارد، برای برخاستن در برابر استعمار به هیچ وجه متوجه تعلیمات نظامی نمی‌شود. گرچه از ضرورت مسلح شدن در برابر استعمارگران هم غافل نیست، ولی سلاخی که برای مسلح شدن انتخاب می‌کند قرآن است نه تفنگ. می‌بینیم که اولین ندای او در شمال آفریقا جمع کردن همه علما در مساجد و تعلیم و تفسیر قرآن است.

او خوب متوجه می‌شود که اگر قرآن درست فهمیده و تفسیر بشود، هر کس تکلیف خودش را خواهد فهمید. بعد از تعلیمات عبده در شمال آفریقا و باب شدن شیوه خاص تفسیر او در حوزه‌های دینی آن وقت، می‌بینید چگونه آن حرکت مسلحانه در آن جا سامان می‌یابد.

چطور در طول بیش از یکصد سال جنگ مداوم با وجودی که در یک جنگ نابرابر کشورهای مستعمره در برابر استعمارگران قرار می‌گیرند هیچکس حاضر نیست اسلحه را به زمین بگذارد.

آدم احساس می‌کند که همیشه تاریخ به این شکل تکرار می‌شود. یادم می‌آید که

در حسینیه ارشاد روزی بعضی از برادران مجاهد که همه به افتخار شهادت نایل آمدند و دیگر درمیان ما نیستند، بعد از ختم یکی از جلسات از برادر شهیدمان دکتر شریعتی سوال می کردند- البته به طور خصوصی- که آنچه را که شما می گوید با همه جاذبیتی که دارد بیشتر حرف است، ما این روزها دیگر از حرف شنیدن و حرف گفتن به تنگ آمدیم، اصل مساله را مطرح کنید. بگویید عملاً وظیفه ما چیست و در برابر این قدرت طاغوتی و این رژیم چه باید کرد؟

مسایلی مثل تاریخ اسلام، فلسفه تاریخ و مبانی و جهان بینی اسلامی و توحید سر جای خودش درست، اما چیزی که این روزها ما برای آن بیشتر به اینجا می آییم پیدا کردن خط مشی عملی در برابر این رژیم است.

جوابی که دکتر شریعتی به آنها داد به نظرم همان جوابی است که عبده هم حتماً آن روزها به مردم شمال آفریقا داد و گفت: آنچه من در اینجا مطرح می کنم، اگر خوب فهمیده شود، جواب سوال شما نیز در آن هست.

یعنی شما بدون آن که از من پرسید خودتان می فهمید که باید چکار بکنید. مهم آن است که آنچه که ما می گوییم خوب گفته و خوب فهمیده شود. آن را که خبر شد خبری باز نیامد. چون به گلستان رسیدم، بوی گلم چنان مست کرد که دامنم از دست برفت.

مهم این است که تو به گلستان بیایی و آن رایحه به مشامت بخورد. او راست می گفت، برای این که بعد در همان جهت و مسیری که سوال کنندگان دنبال می کردند، زندگی انقلابی و عملی پیدا کردند و نشان داد که حرفها را خوب گرفتند و فهمیدند که چه باید بکنند.

آن روز شاید گفته می شد: باید مسلح بشوید و در برابر این قدرت قاهر و متکی بزور بجنکید و این سکوت را بشکنید و در برابر ترس و رعب حاکم بر جامعه باید بایستید و به مردم یاس زده آگاهی لازم و بیداری و روح ایمان ببخشی و این حرکت شروع نمی شود مگر با اتکا به حرکت قهرآمیز در برابر رژیم غاصب.

شریعتی این مطلب را با این بیان هیچوقت نگفت. ولی واقعیت این مکتب و راه و انقلاب وقتی خوب شنیده و دریافته شد، آن خواهران و برادران دریافتند که چه باید بکنند. بدون آن که به آنان مستقیماً گفته شود.

نقش طالقانی در بازگشت به قرآن ۸۵

شما درست همین معنا را در آغاز حرکت آزادی بخش در نهضت‌های شمال آفریقا با بیان عبده و تفسیر او از قرآن می‌بینید بدون آن که مستقیماً راه نشان داده شود. در آنجا می‌بینیم که یکی بعد از دیگری در کشورهای شمال آفریقا دست به اسلحه می‌برند و در برابر قدرت حاکم می‌ایستند و به هیچ قیمتی این معادله که ما چقدر اسلحه داریم و آنها چقدر قدرت دارند مطرح نیست. با توسل به منطق مکتبی و تکیه بر فلسفه شهادت آن خط را دنبال می‌کنند و یکی بعد از دیگری آزاد می‌شوند. بعد در یک جامعه اسلامی آزاد شده، بدنبال خطی که مکتب به آنان داده بود حرکت می‌کنند. حالا اگر بعد منحرف شدند مساله دیگریست و بررسی جداگانه‌ای لازم دارد.

منظور من از این اشاره این بود که سید جمال و عبده و بعدی‌ها یکی پس از دیگری همه خوب درک کردند. چیزی که به فراموشی سپرده شده و از دست رفته و باید او را به جامعه برگردانند، قرآن است. قرآن باید با زبان و بیان و تفسیری عرضه شود که آگاهی دهنده و محرک باشد و بتواند این جامعه خوابیده و ساکت و صامت را به حرکت وادارد.

منظور خواندن قرآن نه به شکلی بود که سالها ما شاهدش بودیم که در روزهای ماه مبارک هر روز یک جزء آن را دوره می‌کردیم و یا در گورستانها خوانده می‌شد یا به عنوان تیمن در بالای سر مسافر قرار می‌گرفت و یا برای شفای مریض و یا کسی که در حال نزع است خوانده می‌شد، بلکه قرآن به عنوان راهنمای عمل در زندگی که به عنوان یک مکتب و ایدئولوژی وارد جامعه بشود. همه کسانی که در طول یک صد سال اخیر در این تولد دوباره اسلام نقش داشتند، در این بعد با هم مشترک بودند، یعنی در اعتقاد به آوردن قرآن در صحنه و به آن عمل کردن همه با هم یکسان بودند.

اگر نقش اساسی را در آغاز این حرکت به عبده می‌دهیم، در روزگار من و شما این حق از آن طالقانی است. این که او را معلم و مفسر بزرگ قرآن می‌خوانیم یک تعارف نیست. تفسیری که او در این مسجد برای ما گفت و "پرتوی از قرآن" او را که نگاه کنیم تفاوت و تباین آن و دیگر تفسیرها کاملاً مشخص است. معلوم است که در اینجا سری نهفته است که جوانهای ما در طول این سالها با شنیدن و خواندن این تفسیر تغییر وضع پیدا کردند. در حقیقت همین تفسیر، به مثابه همان رایحه گل در گلستان است که آنها را مست کرد.

هر کدام از صفحات تفسیر را که باز بکنیم همین معنی را دارد، ولی نزدیک‌ترینش به ما تفسیری است که آقای طالقانی از سوره و "النازعات" در حسینیه به مناسبت شهادت آقای مطهری بیان داشتند که حالا در گوشه‌ها طنین دارد و آشناست. این بیان نشان دهنده و نمونه‌ای از این نوع نگاه کردن به قرآن است. آقای طالقانی در همان روز از این مساله صحبت می‌کند که قرآن برای تفکر و تدبیر است، نه فقط برای تیمن، سپس برداشتی که از سوره دارند مطرح می‌کنند. ایشان مساله قانونهای حرکت را طرح می‌کنند. شنیده‌اید بعضی‌ها معتقد هستند که می‌توانیم با در نظر گرفتن آنچه که در یک انقلاب یا مسیر تاریخی‌اش جریان داشته، قوانین آن را استنباط بکنیم و با استخراج این قوانین آنها را به عنوان قوانین حاکم بر حرکت و جامعه عرضه کنیم که بعدها هم بتوانند با تکیه بر این قوانین حرکات بعدی را دنبال بکنند.

ولی عده دیگری معتقد هستند که قوانین را نباید قبلاً تبیین و تدوین کرد و بعد به جامعه عرضه و بر مبنای آن قوانین، حرکت را شروع کرد. بلکه قوانین حرکت در ضمن حرکت پیدا می‌شود و صحبت از این است که شما حرکت کنید، قوانین لازم برای حرکت در خود حرکت پیدا خواهد شد. آقای طالقانی در مسایل جامعه‌شناسی در تفسیر این سوره به معنای دوم بیشتر توجه دارند. می‌گویند در ضمن حرکت‌های اجتماعی است که شما به بعضی از برداشتها و تفسیرها می‌رسید. نمی‌توان در اطاقهای در بسته نشست و تفاسیر را با هم مقابله کرد و بعد از آن یک تفسیر جدید بیرون آورد، بعضی وقتها تفسیر در ضمن حرکت پیدا می‌شود، یعنی آنچه را که قبلاً مفسرین گفته‌اند به جای خود، ولی در یک حرکت اجتماعی تفسیری شکوفا می‌شود.

آقای طالقانی می‌گفت بعد از در آمدن از آخرین زندان و روبرو شدن با انقلاب اسلامی و حرکت مردم، برداشتهای جدیدی از سوره‌ها برای من مطرح شده است. یکی از این سوره‌ها النازعات است که چه زیبا تفسیر می‌شود.

صحبت ایشان است، که "از خصائص قرآن و درک آن که شاید ما کمتر توجه داشته باشیم اینست که بعضی از مسایل و حقایق قرآن در ضمن حرکت برای انسان تبیین می‌شود نه نشستن در یک گوشه، و این تفسیر و آن تفسیر و این بیان و آن بیان، این اظهار نظر و آن اظهار نظر را دین و آن یکی را جمع کردن. من باب مثال تفسیر سوره والنزعات، همانطور کسانی که دیدند همین پرتوی از قرآن که من نوشتم، ببینید - ضمناً این آزاد اندیشی این مرد و این معلم را نشان می‌دهد. دگم و جزم

نیست، بهمان چیزهایی که قبلاً گفته است پافشاری نمی‌کند.

می‌گوید من در پرتوی از قرآن قبلاً این سوره را تفسیر کرده‌ام، اما حالا به نظر می‌رسد که این چیز دیگری است، همه مردانی که آزاد می‌اندیشند این گونه‌اند. یاد می‌آید وقتی برای اولین بار دکتر شریعتی دست به قلم برد و آن پاورقی‌ها را در روزنامه خراسان مشهد تحت عنوان امت وسط را می‌نوشت در آنجا امت وسط را دقیقاً به معنای جغرافیایی‌اش گفته است.

یعنی اسلام و کشورهای اسلامی به شکل کمربندی در میانه کره زمین قرار دارد، همین طور هم هست، الان هم که نگاه می‌کنید این حرف غلطی نیست، امت وسط‌اند، یعنی نه بالا، نه پایین، وسط‌اند، اما بعدها شریعتی مخصوصاً در نوشته‌های سالهای آخرش دیدیم که می‌گوید، این تعبیر غلط است. من فهمیدم که امت وسط این نیست. "امه وسطا" یعنی مردمی و امتی حاضر در میدان و حاضر در صحنه که مفهوم شهادت را هم از همین جا شروع می‌کنیم. بنابراین من حالا دیگر آن معنا را قبول ندارم یا تنها آن معنا را قبول ندارم. این معنای دوم برای من مطرح است.

آقای طالقانی می‌گوید من در پرتوی از قرآن قبلاً نوشته بودم، ولی وقتی بیرون آمدم و این حرکت و انقلاب را دیدم، باز دیدم مسایل جدیدی برای من روشن می‌شود. این همان طور که قرآن بیان کرده سعه نظر قرآن است. با حرکت و احتیاجات و برخورد هاست که بعضی از متشابهات باید تعبیر بشود.

"و النازعات غرقا و الناشطات نشطا و السابحات سبحا فالسابقات سبقا فالمدبرات امرا" اول فرمودند که "نزع" در لغت یعنی چیزی را از ریشه بیرون آوردن، درختی را از ریشه کندن و ناگهانی از جای خودش درآوردن، به همین علت هم حال احتضار را نزع می‌گویند، آن وقتی است که می‌خواهد روح انسان از بدنش کنده شود و این حالت را برای آن نزع می‌گویند که انسان دچار اضطراب و کشمکش است بعد نظر مفسرین مختلف را در آنجا آوردند.

حال منظور من تکیه به مسایل اجتماعی قضیه است. آنهایی که در تفکر و تدبیر مسایل علمی، اکتشافی، تدبیرهای سیاسی فرو می‌روند و غرق می‌شوند کسانی هستند که خود را از وابستگی‌ها و دلبستگی‌ها، غرایز، حتی اوضاع و شرایط محیط به شدت از جا بکنند، یعنی در صورتی که از جا بکنند بعد می‌توانند در آن تدبیر و تفکر غرق بشوند. تشبیهی است که گویا در تفسیر هم هست که در همه حرکات موجودات، از

ذرات عالم گرفته تا کرات، از ابتدای تکوین انسانها و مصنوعات متحرک می‌بینیم این قانون جاریست. هواپیما وقتی که به زمین وابسته است جرمی است زمینی، یک نیروی به او فشار وارد می‌آورد که مافوق جهت و وابستگی و جاذبه زمین است. این نیرو به تدریج آن را از جا می‌کند، در حقیقت یک حالت "نزع" پیدا می‌کند، جزو نازعات می‌شود. یعنی مردم از ریشه درآمده از جا کنده شدند، خوب این چنین مردمی از جا کنده می‌شوند. در آسمان قرار می‌گیرد، در آن آسمان به تعبیر طالقانی در فضا که پیش می‌رود به یک حالت نشاط و انبساط و راحتی می‌افتد و بعد از آن که از جا کنده شد و النازعات غرقا و در آن لایتنهای غرق شد و الناشطات نشطا آن وقت به آن نشاط و فرح رسید، آنگاه فالدببرات امرا مطرح می‌شود یعنی آن وقت تازه وظیفه‌اش مشخص می‌شود.

یعنی هواپیما رفته بالا، حالا در این فضا حرکت می‌کند. قسمتی که من به آن تاکید داشتم که دقیقاً از روی حرف خودشان می‌خوانم. می‌گویند: وقتی که من از زندان بیرون آمدم، دیدم که این جوانها غیر از جوانهای سه سال قبل بودند، این زنان ما غیر از آن زنان قبل بودند، این روحانیت ما غیر از آن روحانیت است. این بازاری، این کاسب، این اداری، این ارتشی که همه یکسر وابسته بودند به محیط و محل و زندگی و انجام غرایز و تولید، جوانهایی که در خیابانها، برای دیدن فلان منظره شهوت انگیز صف می‌کشیدند، در کنار همین مسجد یادتان هست؟ همانهایی که برای زندگی و تامین وسایل شهوات در این محبوسه دور خودشان می‌گشتند، دیدم که مردم دیگری شده‌اند. "نازعات"، نفوس نازعه از جا کنده شده‌اند.

صداقت این مرد را شبی که از زندان درآمد است ببینید. شبی که آقای طالقانی از زندان درآمدند، ما به دیدار عده دیگری از زندانیان سیاسی که قبلاً درآمد بودند، رفته بودیم و عده‌ای از فیلمبرداران سوسی یا فرانسوی آمده بودند. من همراه آنان رفته بودم از آنجا خبر دادند که آقای طالقانی می‌آیند.

یادم می‌آید که رستم جلوی در زندان و همراه آیت الله طالقانی به منزل ایشان آمدیم از همان لحظه که آمدند می‌گفتند: عجیب است، شگفت آور است. این همان جوان است، در همان لحظه اولیه حال نزاری هم داشتند، کاملاً مریض بودند، ولی درحقیقت آن نشاط - همین نشطی که در سوره می‌آید - در وجود آقای طالقانی بود و مرتب این اعجابشان را بیان می‌کردند.

در صورتی که ایشان یک لحظه از این جامعه و انقلاب جدا نبودند، اما آن تغییری که در مردم بوجود آمد می‌دیدند و مردم نفوس نازعه شده‌اند، همه از جا کنده شده‌اند، یک موجود دیگری شده‌اند، حرکت دیگری دارند. "من واقعا" وقتی که در این خیابانها عبور می‌کردم این مشتهای گره کرده را می‌دیدم، شک می‌کردم که این فریادهایی که به روی نظام طغیان و استبداد زده می‌شد، آیا اینها همان جوانها هستند! همان زنها و دخترانی که دایما به خودآرایی و خودنمایی می‌پرداختند؟ این "نزع" است.

این حرکت نزعی است. حرکت و کنده شدن از جاذبهٔ علایق و وابستگی‌های زمینی. به کدام طرف؟ به طرف توحید، نجات انسانها. خورش را می‌دهد، همان کسی که از صدای یک تیر بخود می‌لرزید. صدای مسلسل را می‌شنود و فریاد شهادت برمی‌دارد این انسان چه جور انسانی است؟ "ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم"، این انسان انسان "نازع" است که خودش را از جا کنده، به اراده خود و در اثر درک و دریافت هدفهایی که سالها روی آن کار شده و آرایه شده او غرق در حرکت می‌شود و سرازیر نمی‌شناسد.

النازعات غرقا و الناشطات نشطا، گرسنگی می‌خورد، وحشت از درو دیوار می‌بارد، ولی او با نشاط، شب نصف شب، در خیابان فریادش بلند است، خودش را از جا کنده با هدفش با رهبری قاطع، ببینید آیه، چه جور منطبق می‌شود.

ببینید درست است که آیه منطبق می‌شود، اما کی این آیه را اینطور منطبق می‌کند؟ توجه می‌فرمایید این فرق تفسیر است!

در یکی از شرح حالهایشان خواندم یا در مطالبی که خودشان گفته‌اند، بود. سال ۱۳۱۸ که از قم وارد تهران می‌شوند، در آن سالهای ۱۸ تا ۲۰ در مسجد قنات آباد مسجد پدرشان گاهی شروع به تفسیر گفتن می‌کنند. می‌گفت: دو گروه بر سر من ریختند. هم روحانیت و هم آنهایی که منافعشان به خطر می‌افتد از غیرروحانی. خوب غیر روحانیت که همیشه از این جور تفسیرها ناراحت بودند، اما روحانیت چرا؟ آنان می‌گفتند: این نوع تفسیری است که تو می‌گویی. قرآن را باید خواند و زیر سطور آن هم ترجمه تحت اللفظی را خواند. قرآن را باید اینطور خواند و تفسیر کرد، اصلا این تفسیری که شما متداول می‌کنید و آمده‌اید و نشست‌اید در اینجا و ساعتها وقت می‌گیرید غلط است.

مطابق آن مذهبی که باقی مانده قرآن را حداکثر باید خواند، حداکثر حالا اگر در طاقچه خاک بگیرد بالای سر مسافر نگهدارند، اگر اجازه خواندنش است باید خواند و رفت و دوره کرد، همان دوره‌های روزهای ماه مبارک که همه دور هم جمع می‌شوند مقابله می‌کنند. اما تفسیر آنهم چنین تفسیری، اشکال دارد.

"مثل این که بخواهیم شرح و تاریخ انقلاب اسلامی ایران را چهارده قرن پیش در قرآن بنویسند. دقیقاً مطابق است نمی‌خواهیم بگوییم، این تفسیر آیه است" ضمناً خضوع را هم ببینید نمی‌خواهیم بگوییم این تفسیر آیه است، ممکن است بعداً تفسیرهای دیگری پیش بیاید، و الناشطات نشطا و السابحات سبحا، خوب حالا اینها چطور شدند؟ این زن، این مرد، این جوان و اینها، خودشان را کردند یا هدف کنندشان، یا رهبری کنندشان. به تعبیر آقای طالقانی اینها بلند شدند.

بعد همه در یک دریای خروشان به حرکت در می‌آمدند. به یاد دارید که در خیابانها پیروز پیرمرد. زن بچه‌دار، مرد علیل، خیابانها را طی می‌کردند. در این حرکت می‌خواستند سبقت بگیرند و السابقات سبقاً، آخرش به کجا می‌رسیدند؟ آخرش فالمدبرات امراً.

اینها می‌روند که کار تدبیر را بدست بگیرند، اینها می‌روند قدرت و سیاست را به دست بگیرند.

تا کی تا کجا؟ "ترجف الراجفه" البته منظور قیامت است.

من منظورم فقط یک اشاره به نحوه تفسیرها بود. بارها خوانده‌ایم و النازعات غرقاً و الناشطات نشطاً می‌خواندیم و رد می‌شدیم. وقتی آدم قرآن را باز می‌کند، می‌بیند که این همان عین زندگی است و ذهنی نیست، دقیقاً عینی است. این آوردن قرآن به میان جامعه نیست؟ این قرآن به عنوان دستورالعمل نیست؟ و این است که خطرناک است، همین است که سالها از ما گرفته شده بود.

رضاخان مگر چه کار کرد؟ او هم یک مذهبی داشت اما چه نوعی مذهبی؟ نه مذهبی که دستورالعمل برای زندگی و جامعه باشد.

نه مذهب به عنوان مکتب و ایدئولوژی، چون خطرناک است و این دقیقاً کاری است که در طول سالها و بر همه جوامع اسلامی و همه جوامع صاحب فرهنگ اعمال شده، اول کاری که استثمارگران کردند درباره دین بود. ما را از هستی فرهنگی‌مان خالی کردند. اول به ما باوراندند که شما اصلاً فرهنگ ندارید. به افریقایی‌ها گفتند که

شما سیاه‌ها فقط به درد نوکری و کارگری و بارکشی می‌خورید. ماییم که باید سواری بکنیم، ماییم که باید کارفرمایی بکنیم. شما کارگری، شما اصلاً چیزی ندارید، شما از وقتی که پادتان می‌آید، از زمان رم تابه حال همیشه برده بودید، شما فقط صاحبانتان را عوض کردید.

به ما که می‌رسیدند قاعدتاً زورشان نمی‌رسید این حرف را بزنند. برای این که تاریخ مدون، به قول خودشان سنگ نوشته‌ها که بود، دیگر نمی‌شد گفت شما تاریخ ندارید. درباره سیاهان ممکن بود که این حرف گفته شود، اما دیگر به شرق آن هم شرقی که مذاهب از آنجا یکی پس از دیگری برخاسته و سابقه مدون دارد که نمی‌شد چنین حرفی بزنند. چه کنند؟ بهترین راهش این بود که این تاریخ و فلسفه حاکم بر این را مسخ بکنند. یکی را نفی بکنند مثل تاریخ آفریقا و یکی را مسخ بکنند مثل آنچه که به سر اسلام و جامعه اسلامی آمد. وقتی فرهنگ مسخ شد دیگر خودش نیست، یعنی دقیقاً آن تعبیری که دکتر شریعتی کرده بود یعنی ما شخصیت مجازی‌مان باقی ماند و از شخصیت حقیقی‌مان خالی شدیم. تبدیل شدیم به کوزه‌های یک نواختی که کوزه‌گری بسازد که از این جهت انسانها با هم متفاوت نیستند. کوزه‌های یک نواختی که وقتی نگاه می‌کنید همه کوزه‌ها را اگر درونشان خالی باشد با هم تفاوتی ندارند: برحسب این که در کوزه چه باشد متفاوت هستند. یک کوزه شیر می‌شود، یکی ترشی می‌شود. ... انسان شخصیت مجازیش یعنی آن چیزی که به دنیا می‌آورد حاصل امتزاج پدر و مادر است و در هر حال نقشی که خداوند در طبیعت و خلقت ما دارد. این است که ما به دنیا می‌آییم، اما همه کوزه‌ها را همه مثل هم هستیم.

در آغاز هیچ فرقی با هم نداریم. بعد این کوزه‌های خالی چگونه و از چه پر شوند، آن چیزی که کوزه را پر می‌کند فرهنگ است.

فرهنگی که در این کوزه می‌رود آنها را از هم متفاوت می‌کند. آن وقت است که ما با هم فرق پیدا می‌کنیم، آن یکی می‌گوید من انگلیسیم، آن یکی می‌گوید من آمریکایی‌ام، آن یکی می‌گوید من عربم ... اگر کوزه‌ها را خالی کنیم چه می‌شویم؟ یکسان و بی‌تفاوت، اگر کوزه‌ها را حرف مفت پر بکنیم، وقتی آن را خالی می‌کنید چیز قابل استفاده‌ای بیرون نمی‌آید.

انقلاب اسلامی مال حال نیست، انقلاب فرهنگی از آنجایی که رنسانس شروع می‌شود، تجدید حیات مطرح می‌شود، تولد دوباره آغاز می‌گردد. اسلام راستین مجدداً

به عنوان هدف مطرح می‌شود. آخر آنچه که باقی مانده که اسلام نیست. پوسته‌هایی از اسلام است. باید یکی یکی پوسته‌ها را باز کرد و آن مغز را درآورد. اینکه می‌گویند تولد دوباره خیلی هم بی‌ربط نیست. یعنی در طول این یک صدسال زحمتی که این مردان بزرگ نظیر آقای طالقانی کشیدند این پوسته‌ها و رویه‌ها را از روی این اسلام مجسوس و اسیر باز کردند و در نتیجه دوباره اسلام متولد شد. انقلاب فرهنگی یعنی در حقیقت برگرداندن فرهنگ اسلام به جوامع اسلامی فرهنگی که فراموش شده است. این فرهنگ را هرکس با هر شکل و یا هر وسیله و روشی که به جامعه برگرداند در حقیقت در انقلاب فرهنگی شرکت کرده است.

آغازگر آن سید جمال و بعد عبده بود. در ادامه نهضت به طالقانی می‌رسیم که این مردان بزرگ در حقیقت فرهنگ به اسارت کشیده و به غارت رفته ما را مجدداً به جامعه برگرداندند. وقتی که این فرهنگ یعنی قرآن، به جامعه برگشت و درست تفسیر شد آن وقت حالت نزع به وجود می‌آید.

بنابراین آنچه در تعبیر دکتر شریعتی هست که روحی می‌دمد بر جامعه و این جامعه مرده و بیصدا را مجدداً زنده می‌کند یا در تعبیری که دکتر شریعتی از «انا انزلنا» می‌کند با تعبیری که در سوره والتازعات هست و این کنده شدن انسانها در یک جامعه اسلامی مطرح است شما تفاوتی نمی‌بینید. حال می‌پرسیم چه می‌شود که یک جامعه به حرکت درمیاید عامل حرکت چیست؟

منشا تحولات اجتماعی چیست؟ هم شریعتی، هم طالقانی و هم قبل از او همه وقتی به قرآن و فرهنگ اسلامی برمی‌گردند همه به یک نتیجه می‌رسند و می‌بینید که اگر شما بتوانید این فرهنگ را به این جامعه برگردانید، حالت نزع پیدا می‌شو، آن روح و آن صور دمیده می‌شود. بنابراین کار اساسی، کار فرهنگی است. یعنی ماباید اول آگاهی بدهیم. اگر جامعه‌ای آگاهی پیدا نکند، ممکن نیست که بتواند به آن حرکت و انقلاب دست بیابد.

اگر ما انقلاب اسلامی کردیم و اگر ما در جریان یک حرکت انقلابی قرار گرفتیم، این را مدیون مردانی از این دست هستیم که این آگاهی را به جامعه دادند.

اینجاست که نقش طالقانی و شریعتی و نقش همه کسانی که در این خط یعنی برگرداندن فرهنگ اسلامی به جامعه فعالیت کرده‌اند مشخص می‌شود. اینک پرچمدار و رهبر بزرگ این حرکت و انقلاب امام امت است که شما می‌بینید که در برگرداندن

نقش طالقانی در بازگشت به قرآن ۹۳

مفاهیم مکتبی و مفهوم حاکمیت در اسلام، چگونه پای می‌فشارد و در تعلیماتش و در کتاب و نوشته‌هایش در طول سالها به این معانی توجه می‌کند و این مفهوم مکتبی را یعنی نحوه حکومت را از مکتب در می‌آورد و به جامعه عرضه می‌کند. اگر مبنای انقلاب اسلامی و حرکت اسلامی را- نه سیر تاریخی‌اش را- یعنی آن نقطه عطفش را سال ۴۲ بگیریم سال ۴۲ چه سالی است؟ وقتی است که مساله ولایت فقیه و حاکمیت فقیه به عنوان یک امر قطعی طرح می‌شود. و دقیقاً گفته می‌شود که ما میخواهیم حکومت اسلامی داشته باشیم.

اسلامی که نحوه حکومت در آن مشخص شده است. من فعلاً بحث راجع به نحوه برداشت از ولایت فقیه را ندارم. چیزی که هست گرفتن این اصل و انتقالش به جامعه برای تعیین خط آن است: برای این که بدانند به کدام جهت حرکت می‌کند؟ اگر آزادی را پیدا کرد، اگر به استقلال دست یافت بعد می‌خواهد چه بکند؟ در جامعه بعد از گرفتن استقلال و آزادی می‌خواهد چه کار بکند؟ می‌خواهد حاکمیت اسلامی برقرار باشد این حاکمیت اسلامی چگونه حاکمیتی است؟ بنابراین می‌خواهم بگویم تمام کسانی که در این حرکت یکصد ساله برای این مفاهیم مکتبی و مجازگرداندن فرهنگ مکتبی به جامعه کوشش کرده‌اند بانیان این انقلاب‌اند و اینها هستند کسانی که توانستند این جامعه را از جا بکنند. مردم و آگاهی مردم در انقلاب مدیون راهگشایی و روشن کردن و روشنگریهای مردانی شبیه طالقانی است. اینجاست که من فکر می‌کنم اینها را نمی‌شود مقایسه کرد. «تالین» «طالقانی و زمانه ما»

خصائص و ارزشهای آیت الله طالقانی چه چیزهایی بوده است؟ ایشان از موضع صداقت حرکت می‌کرد. این که با مردم دوست بود و همیشه با توده و با مردم بود و از عواطف انسانی خاصی برخوردار بود.

او اهل ساده زیستن و سادگی در زندگی بود.

همیشه و همواره امیدوار و امیدبخش به دیگران بود. پایه‌هایی در طرز تفکر و عمل ایشان که تاکیدش بر مستضعفین و زحمتکشان جهان، تاکیدش بر انسان بوده، وجود داشته است، این مساله مهمی است که آیا باید شرایط جامعه عوض بشود، یا این که اول عوامل انسانی جامعه تغییر بکند. و آن الله لایقیر ما بقوم ... همین معناست. آقای طالقانی نیز در تمام تمایز و تفاسیرشان، تاکیدشان روی انسان است. این انسان است که باید خوب پرورده بشود، تغییر بکند و اینها خصائصی است که دیگر برادران یا

احیاناً بعداً برای شما خواهند گفت یا شما در نوشته‌ها و گفته‌ها دیده‌اید آن چیزی را که من می‌خواستم از این بعدی که آقای جعفری می‌گفتند از یک بعدش نگاه بکنیم، فقط اشاره‌ای بود به این که نقش آقای طالقانی در آوردن قرآن به میان جامعه چیست؟ آن هم به جامعه‌ای که با قرآن بیگانه بود یعنی جامعه جوان، جامعه دانشگاهی، جامعه روشنفکری آنهم بعد از شهریور ۲۰، بعد از جنگ جهانی دوم: ما که نسل همین زمان هستیم، می‌بینیم که یک مرتبه ملتی از زیر بار استبداد بیست ساله بلند شده و آن خفقان کمی عقب رفته، استبداد عقب نشینی کرده بلافاصله مردمی را می‌بینم که گرسنه درک مطالب و مفاهیم هستند.

کتاب و نوشته می‌خوانند، اما چه چیز در دستشان است. در شهریور ۲۰ چه کتابی و مطلبی می‌توانستند به دست جوان دانشگاهی بدهند، یکی را نشان بدهید، کدام تفسیری است که جوان باید آن را بفهمد؟ تفسیر بود اما همه این تفسیرها را باید در حوزه نشست و درس گرفت. تازه خود تفسیر را نه تفسیر کردن را.

می‌گویم کجاست آن کتابهایی که بعد از شهریور ۲۰ می‌توانست این گرسنگی و نیاز را سیراب بکند؟ بنابراین این نسل تازه به آزادی رسیده و جوان و جویا برای درک مطالب و مذهب محتاج پاسخ بود. آنهم مذهبی که همه از آن رمیده‌اند. مذهبی که مخدر است و در حقیقت خودش یکی از عوامل و پایه‌های نگهداری استبداد بوده است. این مذهب که جذابیت ندارد در چنین روزهایی فریاد اسلام را بلند کردن و از اسلام حرف زدن آنهم در محیط دانشگاهی مرد میدان می‌خواهد، کار شجاعت و شهامت می‌خواهد. طالقانی در این روزها به میدان آمد.

انجمن‌های اسلامی دانشگاهها مدیون این مرد است و اوست که مبتکر این انجمن‌ها است. در این سالها طالقانی وارد دانشگاه می‌شود و قرآن را در دانشگاه و در میان جوانها مطرح می‌کند و با چه جذابیتی مورد پذیرش قرار می‌گیرد.

سالهای بعد از شهریور را شما نگاه بکنید؛ تیراژ کتابها را ببینید؛ کتابهای غیراسلامی و کتابهای مکاتب غربی چه جوری در اینجا نشر می‌شود. دقیقاً خط همین بود که ملتی را گرسنه در برابر غذای فرنگی قرار دهیم، چون نیاز به غذا دارد نیاز او با این غذا برآورده شود.

طالقانی این روزها بلند شد و با قرآن شروع کرد. نتیجه‌اش همه مبارزاتی است که در این سالها از شهریور ۲۰ تا به امروز در این جامعه شما با آنان آشنا هستید. این

نقش طالقانی در بازگشت به قرآن ۹۵

جوانان دانشگاهی را که شما می‌شناسید. کدام یک هستند که در مکتب طالقانی درسی نخوانده باشند. امروز صاحب نام و شهرت شده‌اند و هر کدام یک گوشه‌ای از این جامعه را بدست گرفته‌اند و یا میگیرند، اینها هر کدام اگر مربوط به این زمان و این نسل هستند به شکلی با این مکتب و با این مسجد و با این تفسیر و با این مرد ارتباط داشته‌اند.

این است نقش طالقانی. آوردن قرآن به میان مردم. آنهم کدام مردم، مردم در خواب، مردمی که جوان دانشگاهی آن با قرآن و بعد سیاست و دیانت بیگانه بود. آن وقت‌ها نه روحانیت جرات داشت که به سیاست خودش را نزدیک بکند و نه سیاسیون اصلاً به اسلام کاری داشتند، اما این باز یکی از آن نقطه‌های عطف طالقانی است. طالقانی مرد روحانی در لباس روحانیت است ولی کار سیاسی می‌کند. درست از آغاز زندگی طالقانی را نگاه کنید. چنین نیست که یک وقت کار ایدئولوژیک می‌کرده، یک وقت کار سیاسی یک وقت کار خودسازی می‌کرده، از وقتی که شروع کرد، همان وقتی که کار مکتبی و ایدئولوژیک و تعلیم مکتب می‌کرد، کارسیاسی هم همراهش بوده است.

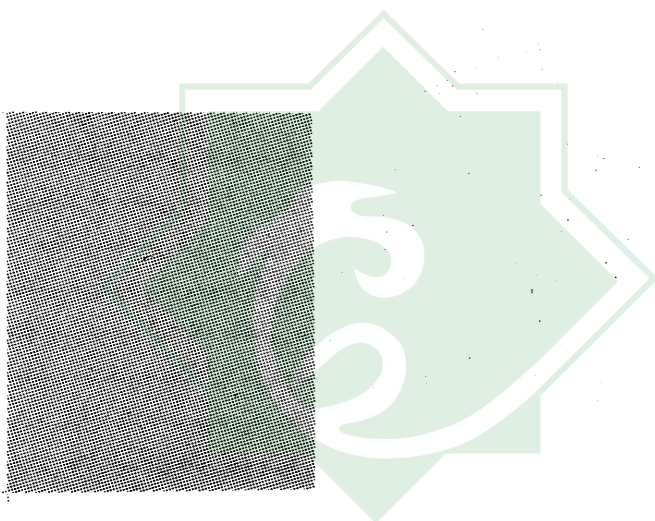
هر وقت می‌گفت جوانها مجاهده کنید خودش جلوی جهاد بود و می‌دوید. مگر بیشتر عمرش را در زندان و تبعید نگذارند؟ بنابراین جزو آن دسته از مبلغین و پیشروان مذهب نبود که بقیه را به قول ما مشهدی‌ها کیش بدهد و خودش فرار بکند، خودش مرد عمل بود. **کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»**

این باز یکی از ویژگی‌های طالقانی است. یعنی کلامش، بیانش، قولش، عملش با هم منطبق است. تقوی همین است. این روزها همه متقی‌اند، اما باید در طول یک عمر شما ببینید.

ببینید این مردی است که من می‌گویم ساده زندگی می‌کند، از وقتی که ما با آقای طالقانی آشنا بودیم و خانه‌های متعددی که عوض کرده. فقط جاها عوض شده است، اما آیا فرم زندگی آقای طالقانی هم عوض شده است؟ آقای صادق اینجا تشریف دارند و می‌توانند شاهد صادقی باشند واقعاً عوض شد این مرد؟ به آنچه می‌گفت، عمل می‌کرد. شما چه قدر از این جور آدمها دارید؟



کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»



کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

ماجرای دستگیری فرزندان

نشریه پیام هاجر - اردیبهشت ۱۳۶۸ - شماره ۱۶۴

در چند سال پیش بمناسبت سالگرد آیت الله طالقانی جریان سال ۵۸ که ایشان پس از دستگیری فرزندان و آزادی آنها از تهران خارج شدند را به عرض خوانندگان گرامی رساندیم. لکن متأسفانه هنوز بعضی از مسوولین همان نظر خودشان را به صراحت در مواقعی بیان می‌کنند. البته امیدواریم اگر عناد یا بغضی با آن مرد شریف دارند خدا ایشان را هدایت کند. چون او در نزد خدا و بندگان صالح خدا جایگاه والایی را دارا است. کسانی که نمی‌توانند این نکته را درک کنند پروردگار قوای دراکه ایشان را بهر شکل که صلاح می‌داند بیدار گرداند.

در روز سوم شعبان سال ۶۷ که روز پاسدار نامیده شده آقای بهشتی برنامهای تحت عنوان خاطرات زمانی که در سپاه بودند را از صدای جمهوری اسلامی ایران بیان می‌نمایند که بخشی به قرار زیر بوده است:

مجتبی طالقانی فرزند مرحوم آیت الله طالقانی توسط سپاه به اتهام قتل‌های متعدد دستگیر می‌شود و این موجی از اعتراض علیه منافقین را دامن می‌زند. امنیت زیر سوال رفته بود. مرحوم آیت الله طالقانی به اطراف کرج رفته بود و (غرضی) به عنوان مسوول عملیات دستگیر و بعداً آزاد می‌شود. ما به قم رفتیم چند روزی آنجا استراحت کردیم. من مسوول اطلاعات سپاه بودم، خدمت امام رسیدیم، ما تشخیص داده بودیم که مجتبی قاتل است و قاتل هم بود و باید دستگیر می‌شد تا حداقل در مورد مساله تحقیق می‌شد امام با تبسمی با یک دنیا معنی گفت بکار خود ادامه دهید هیچکس نباید در کار شما دخالت کند حتی اگر فرزند من باشد و پیام امام به ما امید بسیار داد. ولی بعدها مساله آن جور شد که همه می‌دانید:

قبل از این که جریان واقعی که شاهدان عینی در آن حضور داشتند را بیان کنیم از آقای بهشتی سوال می‌کنیم مگر شما دادستان بودید؟ در کدام اصل قانون اساسی آمده است که سپاه می‌تواند خود حکم دهد و دستگیر کند؟ البته سپاه به عنوان ضابط دادگاه‌های انقلاب یعنی قوه قضائیه عمل می‌نمود نه آن که خود جای قوه قضائیه عمل نماید. نکته‌ای که در اینجا بیان می‌داریم این است که قصد دفاع از مجتبی طالقانی را نداریم. لکن اگر فرضاً او قاتل بود، در حوزه مسوولیت قوه قضائیه بود که حکم دستگیری صادر و پس از محاکمه اگر محکوم می‌شد قصاص شود. بعلاوه این که این قتل‌ها در کجا بوده است؟ بقرار اطلاع جنابعالی و آقای غرضی هر دو قبل از انقلاب در خارج از کشور با او خورده حساب‌هایی داشتید و پس از آن که بعد از انقلاب بر مسند

قدرت قرار گرفتید برای خودتان حکم صادر کردید. در هر دو حال اگر در خارج از کشور و یا داخل کشور مجتبی هرگونه خیانتی داشته این وظیفه دادستانی بود که باید پیگیری می‌کرده همانطور که فرزندان بعضی از علما با حکم دادستانی محکوم به اعدام شدند و دیگران هیچگونه دخالتی در قوه قضائیه نداشتند.

و اما ماجرا از این قرار بوده است که مجتبی به اتفاق همسر و برادرش از طرف پدرش مامور رساندن پیامی به سفارت فلسطین می‌شود. در بین راه هر سه همراه با ماشینی رفته می‌شوند و تا غروب خبری از ایشان نبوده است. پدر برای این که مبدا گروگانگیری شده باشد (آن طور که خودشان فرمودند) و دشمنان انقلاب از این طریق بخواهند ضرباتی وارد کنند، تلاش می‌کنند تا آنها را بوسیله رسانه‌های گروهی و انواع وسایل نقلیه پیدا کنند. تا بالاخره یکی از برادرها در خیابان پاسداران ماشین آنها را در خیابان می‌بیند و بعد هم محل زندان را پیدا می‌کند و به پدر اطلاع می‌دهد و بعد آقای غرضی در واقع احضار می‌شوند در بین راه که به منزل پدر می‌آیند آقای غرضی به برادران می‌گوید من مجتبی را در خارج روی آسمان می‌بینم و اکنون روی زمین پیدا کردیم بعد از گفتگوهای بین پدر و ایشان رد و بدل می‌شود و پدر به ایشان تذکر می‌دهند بهترین راه این بود که اگر مجتبی مجرم است از طریق دادستانی اقدام می‌شد و اینطور وضع نگران کننده‌ای که در این برهه از زمان وجود دارد و دشمنان ما به لطایف الحیل می‌خواهند ما را به زانو درآورند مشکل ایجاد نشود چون تمام افکار من پیرامون این مساله دور می‌زند که دشمنان بچه‌ها را گروگان گرفتند.

در نهایت بچه‌ها آزاد شدند و پس از آن که وارد منزل شدند پدر از ایشان سوال کردند کجا بودید؟ آیا زندان بودید؟ بچه‌ها گفتند زندان بود. ولی نه زندان رسمی کشور و در کنار اطاق ما هم زندانیان دیگری بودند که وقتی سرود می‌خواندند مورد ضربت قرار می‌گرفتند. در این هنگام بود که پدر مثل کسی که تمام کاخ آملش پس از پنجاه سال ویران شده باشد به اطرافیان می‌گوید من که رفتم من از این شهر می‌روم تا برای مسوولین روشن شود که در مملکت چگونه رعایت قانون در حال رشد است. پس از آن که ایشان رفتند، مسوولین هیچکدام جریان را پیگیری نمودند تا این که گروه‌های سیاسی از این مساله بهره‌برداری نمودند و ایشان که متوجه سوء استفاده آنان شدند فوراً به تهران آمدند و یکسر به قم رفتند و به خدمت امام رسیدند. در بین راه پیامی دادند که در سراسر ایران پخش شد خلوص و صفا و فداکاری ایشان نسبت به انقلاب

اسلامی و رهبری بار دیگر به معرض ارزیابی‌ها قرار گرفت. ایشان در منزل سید احمد آقا بودند که عده‌ای در آنجا حضور داشتند از جمله آقای خویننی‌ها، دکتر پیمان، یک نفر از افراد سازمان مجاهدین و چند نفر دیگر.

پس از گذشت ساعتی امام وارد شدند و ضمن صحبت به پدر فرمودند به نظر شما چه باید کرد؟ پدر در جواب ایشان فرمودند که بوسیله شوراهای مردمی می‌توان تا حدودی مشکلات را حل نمود. امام فرمودند پس شما این کار را انجام دهید. به هنگام خروج از منزل دوباره دست روی شانه پدر گذاشتند و فرمودند این کار را دنبال کنید.

در این هنگام پدر پاسخ دادند که من پیرمرد مریض هستم و از من ساخته نیست. دوباره امام از ایشان خواستند که کار شوراها انجام پذیرد. روز بعد قرار بود بعد از ظهر در مسجد فیضیه سخنرانی کنند. قبل از آن در یک اطاق بعضی از افراد سازمان مجاهدین با ایشان بحث داشتند که سپاه در روزنامه شما را نصیحت نموده است که مضمون آن این است: "حضرت ابراهیم فرزندش را قربانی کرد و آیت الله طالقانی بخاطر فرزندش قهر کرد..." شما چه خواهید کرد؟ پدر پس از مقداری استدلال و با پرخاش و عصبانیت شدید به آنان جواب دادند که شما مگر تعهد ندارید؟ حداقل نسبت به من تعهد ندارید؟ من وظیفهام را انجام داده‌ام و به هدف رسیدم، من فقط هدفم این بود که به مسؤولین هشدار بدهم که در مملکت چه می‌گذرد. پس از ساعتی به خدمت امام رسیدم ضمن صحبت از ایشان درخواست نمودم که این جریان رسیدگی شود. ایشان فرمودند الان مناسب نیست بعداً پیگیری شود بهتر است.

من واقعیت جریان را تا آنجا که مطلع بودم به نظر شما رساندم و مطمئن بودم که اگر می‌خواستم اجازه دهید پاسخ آقای بشارتی از رادیو توضیح داده شود پذیرفته نمی‌شد به همین لحاظ اندازه قناعت نمودیم و واقعیاتی را مطرح نمودیم.



کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

طالقانی با فقه، فرهنگ و اقتصاد

گفت‌وگو با مهندس عزت الله سحابی

نشریه پیام هاجر - شهریور ۱۳۶۸ - شماره ۱۶۸

مدتی است در صدد بودیم که با یکی از هم‌زمان مرحوم آیت الله طالقانی مصاحبه‌ای داشته باشیم و هم اکنون که در دهمین سالگرد رحلت ایشان قرار گرفته‌ایم، با یکی از هم‌زمان ایشان که از سال چهل تا سال پنجاه همواره همراه ایشان در زندانها بوده‌اند، مصاحبه‌ای درباره دیدگاههای ایشان در زمینه فقه و مسایل فرهنگی و اقتصادی با آقای مهندس عزت الله سحابی ترتیب دادیم، ناگفته نماند که ایشان علاوه بر این که از هم‌زمان مرحوم آیت الله طالقانی بوده‌اند پیوسته مورد تایید ایشان به لحاظ اطلاعات مذهبی، سیاسی و تقوی کلی بوده‌اند، اینک مصاحبه انجام شده از نظر خوانندگان گرامی می‌گذرد.

الف- فقه سنتی

۱- مرحوم طالقانی در عالم نظر فردی وسیع‌النظر بود و وسعت مشرب داشت. لکن در عالم عمل فردی متشرع بود و نسبت به آن دسته از احکام فقهی که از نظر ایشان مستند می‌نمود بسیار دقیق عمل می‌کرد. مثلاً در مورد موسیقی، وجوهات شرعی و مصارف آن، دقت داشت.

۲- نسبت به شکل احکام نظراً حرف داشت. می‌گفت در احکام، ما یک وجه محتوایی داریم که عبارتست از: تسلیم به امر پروردگار و تقوی و اخلاص و یک نقش و صورت شعاعی که مناسک نامیده می‌شود. این شکل و صورت با همراهی عقل (زمان و مکان) باید تحول بیابد. ایشان اصل "ما حکم به العقل" را همیشه تکرار می‌کرد و می‌فرمود اگر این اصل نافذ باشد نمی‌توان برای تکالیف روزمره افراد و جماعات یک سیر عقلی تعیین کرد و یک سیر شرعی، زیرا این عملاً بلا تکلیفی به وجود می‌آورد. از این رو رشته حکم (عقلی یا شرعی) در مورد معینی یا یکی صحیح است یا هر دو باطل و یا این که هر دو باید به نحوی تعدیل شوند که محتوای توحیدی و الهی حکم را به حد اعلی تأمین نماید.

تعدیل می‌بایست با تکیه روی محکمت اسلامی یعنی وجوه دیگر قرآن غیر از احکام یعنی وجوه خداشناسی، وجوه اخلاقی، فلسفی آیات قرآن و مقتضیات زمان و مکان یا تجربه و عرف بطور مستمر صورت پذیرد.

ایشان مسأله تقلید و وجوب آنرا مورد تردید می‌دانست، زیرا روایت مورد استفتاء را ضعیف می‌شمرد.

در مورد علمیت و تقلید از اعلم می‌فرمود که این اصل از ابداعات قرن اخیر است. در مورد علمیت می‌گفت: با توجه به وسعت و تنوع امور امروزی در جوامع بشری، امکان ندارد که یک فرد نسبت به مجمع امور و شئون جامعه اعلم باشد. زیرا از مشخصات مجتهد قابل تقلید "عالما" به زمانه بودن است و امکان ندارد که همه موارد در فرد واحدی جمع شود. لذا شورایی از فقهای متخصص در هر امر لازم است تا تکلیف شرعی مردم را به نحوی که از واقعیات زمان و مکان پرت نباشد معلوم سازد.

ب: فرهنگ

ایشان از کل مذهب و شرع به فرهنگ توحیدی اتکا و ایمان داشت. فرهنگ مذهبی غیر از فرهنگ عوامانه یا عوام پسند است. فرهنگ مذهبی توحیدی را ایشان از مراتب تسلیم و اخلاص و خداشناسی حضرت ابراهیم و حضرت اسمعیل و زکریا(ع) و یحیی و خانواده عمران (حضرت مریم و حضرت عیسی بن مریم(ع) که در آیات متعدد قرآن آمده است استخراج می‌کرد و معتقد بود مردمی که با این شیوه و اخلاق ابراهیمی زندگی می‌کنند اینها مذهبی و موحدند. اشکال و شعائر و یا مناسک را دست کم نمی‌گرفت، زیرا شکل و صورت، خود، حافظ محتوی است و لکن مناسک را شکل و صورت سلوک مذهبی و توحیدی می‌دانست و معتقد بود که ممکن است و بسیار اتفاق می‌افتد که محتوایی غیر توحیدی یا دنیاپرستانه در بطن این مناسک راه یابد و رشد نماید.

معمولاً این گونه محتوی در سایه حاکمیت طواغیت یا اسیرکنندگان امت‌ها است که تحقق می‌یابد. از طاغوت، طالقانی یک برداشت عینی و تاریخی داشت. این آن فرد یا مقام یا نظام اجتماعی سیاسی که با لذات، مردم را اسیر و برده و جاهل و کور می‌سازد. خواه، خود ادعای الوهیت و ربوبیت بکند یا نکند یا شعائر و ظواهر مذهبی را بجای بیاورد و یا نیاورد.

لذا فرهنگ توحیدی طالقانی ربطی منطقی و منسجم با نظام اجتماعی - سیاسی می‌یافت و با مراکز و اقطاب اسارت و جهالت و ابناء بشر سر جنگ و نزاع و با مراکز استعمار مردم، در هر لباس، رابطه‌ای آشتی ناپذیر داشت. از دیدگاه او مبارزه با طواغیت

و مستبدین اعم از سیاسی یا اقتصادی و یا فرهنگی یک تکلیف شرعی است نه یک مبارزه و رقابت برای قدرت دنیایی.

ایشان در نقد رفتار مذهبی موجود می‌گفت که ارباب مذهبی از کتاب خدا فقط به احکام آن تکیه دارند و احکام و اجرای آن را هم یک امر منتزع از واقعیت رفتار اجتماعی و سیاسی فرد می‌شناسند.

ممکن است فردی با هر کیفیتی که حقیقت آن، گاه بر اصحاب فتوی پوشیده و گاه ظاهر است، به کسب مال و ثروت اقدام کند، ولی اگر همین فرد طبق شعائر و احکامی وجوهاتی را بپردازد یا هزینه نماید، مالکیت مال او به لحاظ شرعی احراز می‌شود. در حالی که این عکس سلوک توحیدی است و شرع و آیین خدایی به محتوای عملکرد اجتماعی نظر دارد.

ایشان می‌فرمود که این انتزاع احکام دینی متعارف، از واقعیت رفتار اجتماعی افراد، از آنجا نشأت می‌گیرد که فقها از نظر منابع شرعی احکام، به کتاب خدا فقط به آیات و احکام آن تکیه دارند.

در حالی که کمتر از یک عشر آیات قرآن به احکام اختصاص دارد، ولی کتاب خدا و قرآن و وصی او، کل تجزیه ناپذیری است. هر حکمی باید با توجه به همه جوانب آن که در قرآن آمده استخراج شود. ایشان از اینکه منبع اصلی احکام، کتاب خدا است این را می‌فهمد که کتاب خدا نه آیه معینی دربارهٔ مسأله فقهی خاص است بلکه در مورد همین مسأله خاص باید با سراسر قرآن و با فرهنگ قرآن انس و آشنایی یافت و مکرراً مراجعه کرد تا کشف شود که مجموعه قرآن، چه برداشتی از این اسرار ارایه می‌دهد، نه یک آیه معینی که نوعاً در شرایطی معین نازل شده و شان نزول خاص دارد و بعضاً به فرمایش خود قرآن شمول ناسخ و منسوخ قرار می‌گیرد. محکمت آیات قرآن نه تعدادی آیه معین است بلکه آن وجه اصلی و اساسی و ثابت فرهنگ توحیدی است که اخلاص و ارادت انحصاری به حضرت پروردگار، ترس از آخرت، پرهیز از دنیا پرستی و عشق به نیکی و برابری و برادری و رحمت عام به خلایق داشتن از آن زمره است.

به این جهت است که در سراسر کتاب گرانبهای "پرتوی از قرآن" آن بزرگوار، توحید اسلامی است که به جلوه‌گری پرداخته است.

همچنین ایشان با الهام از قرآن می‌گفت که ارباب مذاهب برای دلخوش داشتن

پیروان خود، به ایشان تلقین می‌کنند که فقط شما با این سلسله از مناسک که ما ترسیم می‌کنیم برحقید و مابقی خلاق و بندگان خدا باطلند. از این که حقیقت رفتارهای اجتماعی را بشکافند تا معلوم شود همین مردم با آن مردمی که باطل می‌خوانند چقدر اشتراک در رفتار دارند خودداری می‌نمایند و اینها همه به اصطلاح قرآن (فانی) یا آرزوها و آمال بی‌پایه خوانده می‌شود.

ج- اقتصاد

در مورد اقتصادیات ایشان با همان نظریه عمومی که در مورد فقه سنتی داشت برخورد می‌کرد، یعنی اصل "ما حکم به الشرع، حکم به العقل و ما حکم به العقل، حکم به الشرع" را نافذ می‌دانست. لذا در امور اقتصادی می‌گفت: اسلام شکل معین و قاطع اقتصادی برای تمام اعصار و تمام جوامع عرضه نمی‌کند. آنچه عقل و تجربه انسانیت بدان می‌رسد برآن صحنه می‌گذارد و بیشتر از اشکال نظام اقتصادی بر محتوای تلاش و سعی آدمیان در سازندگی و تولید و عدالت در توزیع نظر داشت.

ایشان از لحاظ اقتصادی معتقد به توزیع عادلانه یا برابری در برخورداری از مواهب اجتماعی و منابع طبیعی بود. اما کیفیت حصول به این برابری و عدالت را قالبی از سطح آگاهی و تکامل جامعه از نظر اقتصادی و تجارب بشری می‌دانست و در مورد شکل نظام اقتصادی جزمیت و قشریت نداشت. در کتاب "اسلام و مالکیت" معتقد است که مالکیت شخصی محترم است اما مقدس نیست. یعنی اصول و موازین دیگر اسلامی در برابر مالکیت شخصی قربانی نمی‌شوند. مالکیت محرم است تا آنجا که موازین عدالت، استقلال، امنیت مردم زحمتکش و مولد خدشه نیابد.

در مورد اقتصاد ملی و مملکتی نیز به بی‌بند و باری و سودجویی بی‌در و پیکر بخش خصوصی معترض بود و طالب نظارت و کنترل دقیق جامعه و دولت بر تامین حقوق کارگران، مصرف کنندگان و بیت المال بود. به بخش خصوصی معتقد بود که، به منافع ملی مفید باشد و چندان به دولتی شدن همه چیز اعتقاد نداشت، بلکه نظم‌شورایی را در مورد اداره اقتصادیات و صنایع نیز نافذ می‌دانست و پیشنهاد می‌کرد.

می‌فرمود که اگر در اداره صنایع شورایی از صاحبان صنعت، کارگران، مهندسين، کارشناسان و نماینده مصرف کننده برای تامین منافع بیت المال و مصرف کنندگان همکاری نمایند، کارها به تدریج رو به نظم و عدالت پیش می‌رود و هم سود بخش خصوصی ایجاد کننده صنعت اگر دلسوز به حال وطن و جامعه باشد به حدی معقول و

۱۰۶ راهی که نرفته ایم

عادلانه می‌رسد هم مصرف کنندگان غارت نمی‌شوند و هم کارگران و زحمتکشان واقعی به حقوق حقه خود می‌رسند و هم تولیدات کشور که اساس استقلال کشور است آسیب نمی‌بیند و توسعه منطقی می‌یابد.



کتابخانه آنلاین «مالتانی و زمانه ما»



کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

سیستم حکومت شورایی در اسلام

نشریه پیام هاجر - آبان ۱۳۶۹ - شماره ۱۸۱

اصولا کشورهای توسعه نیافته و جهان سومی به دلیل عقب ماندگی، خواهان یک الگوی رشد و توسعه می‌باشند تا خود را در سطح کشورهای پیشرفته قرار دهند. در این کشورها معمولا دو گروه عمده‌ای که خواهان رشدند و همواره در تعارض و تضاد با همدیگرند. عبارتند از: ترقی‌خواهان و رادیکالها.

ترقی‌خواهی به معنی اعتقاد به آنکه تمدن امروز بشر دستاوردهای مثبتی مانند آزادی و دموکراسی را به همراه دارد. در یک تقسیم بندی کلی، ترقی‌خواهان در کشورهای اسلامی دو گروه هستند:

- ۱- گروهی که ارزشهای غربی را با نفی هویت اسلامی خواهانند. مانند تقی‌زاده
- ۲- گروهی که برای ارزشهای غربی پوشش اسلامی جستجو می‌کنند: مثل لیبرالهای مذهبی

این دو گروه ترقی‌خواه در برابر گرایشات "سنتی" قرار دارند. این دو گروه دو صفت مشترک دارند. به این معنی که با الگو گرفتن از مظاهر غربی اولاً: هویت اسلامی را نفی یا کمرنگ می‌کنند. ثانياً: مرزبندی عمده‌ای با تمدن غربی ندارند یعنی در کنار آزادی و تکنولوژی، شکافهای عمیق طبقاتی و نابرابریهای بین‌المللی را می‌پذیرند و به پدیده‌ای به نام "امپریالیسم" اعتقادی ندارند. در واقع نگاهی خوش‌بینانه به غرب دارند و اگر انتقادی می‌کنند، تنها انتقادات اخلاقی است. مثل فساد و شرابخواری و چیز دیگری مدنظرشان نیست.

در برابر ترقی‌خواهان، رادیکالها را داریم. که اینها اولاً: به تمدن غرب خوش بین نیستند. ثانياً با شکافهای طبقاتی و نابرابری‌های میان کشورهای توسعه یافته و عقب مانده می‌ستیزند و در ضمن شدیداً پدیده امپریالیسم را جدی می‌گیرند.

این گروه عمدتاً خواهان "عدالت اجتماعی" در داخل و تحول در نظام بین‌المللی است. اما می‌بینیم که عملاً رادیکالها در ستیزه با نظام‌های حاکم و وابسته به قدرتهای جهان و در رویارویی با امپریالیسم، با تمدن غرب نیز در کل "بعضاً" مخالفت می‌کنند و در این ستیزه به جایی می‌رسند که حتی دستاوردهای مثبت را هم نفی می‌کنند. به پدیده‌ای به نام آزادی ارجی نمی‌گذارند و آن را در برابر عدالت اجتماعی قربانی می‌کنند. به این ترتیب بعضی از رادیکالها ترقی‌خواه نیستند. به عنوان نمونه می‌توانیم از کشورهای بلوک شرق نام ببریم. جمع کردن تضاد میان رادیکالیسم و ترقی‌خواهی که جلوه خود را در تضاد میان آزادی و برابری نشان می‌دهد، همیشه، یکی از معضلات

عمده اندیشه بشری است.

چنانکه ما می‌بینیم نه تنها در کشورهای اسلامی و کشورهای جهان سوم حتی در غرب و همچنین بلوک کمونیستی نیز، این معضل و یا بهتر بگوئیم این تضاد بوضوح مشاهده می‌شود. چنانکه در غرب مشاهده می‌کنیم غربی‌ها در کسب آزادی که انقلاب فرانسه پیام آور و مبشر آن بود، خیلی پیش رفتند، اما عملاً مواجه با عمیق‌ترین شکافهای طبقاتی گردیدند و این موضوع (یعنی نفی عدالت اجتماعی) چندان شدت یافت که آزادی نیز ارزش خود را از دست داد.

(و اکنون آزادی اقتصادی که در غرب مطرح است و در واقع منجر به شکل گرفتن یک طبقه مسلط اقتصادی شده و در این کشورها گروه‌های ذی نفوذ اقتصادی وجود دارند که سرمایه‌داران خرده‌پا را با سرمایه‌های عظیم خود، خرد می‌کنند.)

دیگر آزادی سیاسی است که باز ملاحظه می‌کنیم منجر به ایجاد احزاب مسلط در این کشورها شده است. چنانکه در آمریکا، همیشه یکی از افراد دو حزب جمهوری خواه و دموکرات به ریاست جمهوری می‌رسند و نظیر این مساله را در کشورهای اروپای غربی هم مشاهده می‌کنیم.

کمونیستها (در جهت عکس این عمل) به کسب "عدالت اجتماعی" می‌اندیشند، اما تلاشهایشان به جای رسیدن به عدالت اجتماعی به "نفی آزادی" انجامید و این آزادی، ارزش عدالت اجتماعی را هم نفی کرده است. چنانکه تحولات امروز اروپای شرقی مظهر آن است. آیت الله طالقانی می‌گویند: "انسان می‌خواهد آزاد، نفس بکشد، آزاد زندگی کند، در مقدرات خودش موثر باشد، آب و نان که تنها وعده زندگی انسان نیست. ولی احزاب و افرادی که می‌خواهند بر مردم مسلط شوند، اول از راه وعده شکم (آنچنانکه احزاب چپ دنیا را می‌بینیم) بعد چی؟ حکومت طبقه کارگر، یعنی اول دیکتاتوری پرولتاریا... آقا! انسان آزادی می‌خواهد، کرامت نفس می‌خواهد، نمی‌خواهد که به حیثیتش تجاوز شود."

بنابراین یافتن فرمولی که به نحوی بتواند این دو پدیده را با هم حاصل کند یکی از دشواریهای عمده است. چون (همانگونه که گفتیم) آزادی، بویژه در جهان سوم عملاً منجر به آزاد گذاشتن طبقات مسلط اقتصادی و تشدید شکافهای طبقاتی می‌شود. اما، عدالت اجتماعی هم یعنی حضور یک دولت نیرومند که طبقات فرادست جامعه را سرکوب می‌کند، باز منجر به ایجاد یک دولت ثروتمند و طبقات صاحب الامتیاز وابسته

به دولت می‌گردد و هیچ تصمیمی نیست که همین دولت نیرومند به سرکوب و نفی آزادی نپردازد.

اما ملاحظه می‌کنیم که آیت... طالقانی با مطرح کردن تئوری شوراهای توانسته اند هم ترقی‌خواهی و هم رادیکالیسم را یکجا با هم جمع کنند. بدون اینکه وجود یکی، دیگری را نفی کند. آیت الله طالقانی، ترقی‌خواه است چرا که بر دموکراسی و آزادی که حاصل تمدن بشری است مهر تایید می‌گذارد.

ایشان در سخنان خود به این نکته اشاره می‌کنند که: "ما آزادی را بالاترین هدیه الهی و بشری می‌دانیم که انسان آزاد آفریده شده هیچکس هم نمی‌تواند آنرا سلب کند. اصولاً تمامی انقلابها برای باز کردن بندها بوده است، چه بندهای اجتماعی و چه بندهای اخلاقی. قرآن درباره بعثت پیامبر (ص) چنین می‌گوید که: "پیامبر برای این مبعوث شده که بندهای تحمیل شده بر انسان را از هم بگسلد" پس ما هیچ وقت در اسلام نمی‌توانیم تحمل کنیم که استبداد یک حزب جایش را به یک حزب مستبد دیگر بدهد. این یک اصل کلی است." (کتاب شورا صفحه ۲۶)

"از نظر من مساله شوراهای تقدم دارد... و این از نظر انقلاب ما مساله مهمی است، هم از دید دموکراسی یعنی دخالت مردم در سرنوشت و هم از نظر اسلامی. بنظر می‌رسد که این مساله باید هر چه زودتر ابعادش و طرحش بررسی شود و حدود و اختیاراتی که شوراهای شهری و روستائی دارند انجام گیرد. مردم پس از سالها که از زندگی سیاسی و اجتماعی خود برکنار بودند، دخالت فعال داشته باشند. و در نتیجه با مسوولیت دولت هم سبکتر شود." (کتاب شورا صفحه ۲۶)

باز در جای دیگری مجدداً متذکر می‌شود که: "وجود شورا مهمتر از اصل آرائی است که از شورا بیرون می‌آید. چون به انسانهای محروم و مستضعف، انسانهایی که از مسیر و سرنوشت خودشان رانده شده‌اند، این حق به آنها داده می‌شود و شخصیشان به آنها برمی‌گردد. باز مساله مهم دیگر این است که شورا، یک اصل مترقی است. بخصوص در دنیای امروز، یا باید مردم در سرنوشت خودشان دخالت داشته باشند یا نه. یا طغیان و استبداد و استکبار و در مقابل استضعاف، یا شورا، یعنی اگر این نشد، آن است."

اگر مردم در سرنوشت و در مسیر زندگیشان و دخالت در کارهایشان ممنوع شوند، معنی‌اش این است که یک عدای مثل قیام بالای سر اینها باشند. این مساله که

می‌بینیم در اسلام و قرآن چقدر به مساله شورا اهمیت داده شده است.

(شورا صفحه ۴۵)

بینیم که ایشان از این اصل اسلامی امر به معروف و نهی از منکر، چقدر زیبا و ظریف مساله آزادی را بیرون کشیده‌اند: «این مسوولیت عمومی است، نه یک طبقه‌ای نه یک قشری، حتی یک فرد عادی می‌تواند نسبت به کسی که در راس مملکت واقع است امر به معروف و نهی از منکر کند، نه کارشکنی، نه ایراد بی جهت گرفتن، بلکه راه نشان دادن، مگر علی (ع) نمی‌گوید: دائما به من تذکر بدهید؟ خیال نکنید شما پست‌ترید از تذکر دادن و من بالاتر از شنیدن تذکرات شما.

امر به معروف و نهی از منکر این سرمایه عظیم اسلام است که این اسمهای معمولی دموکراسی، هیچ نمی‌تواند چنین جامعه‌ای درست کند. جامعه‌ای که همه باید مسوولیت داشته باشند. شما مسلمانها، مبدا مثل دموکراسیهای دنیا همیقدر که یک حزب، یک جمعیت، حالا یا با پول یا با رشوه و یا با تبلیغات، به اسم یک وکیل یک رئیس جمهوری رای می‌دهند و بعد می‌روند دنبال کارشان، باشید. بلکه فرد فرد شما مسوولید، اگر یک عده را برای مجلس خبرگان انتخاب کردید خیال نکنید از شما رفع مسوولیت شده، امر به معروف و نهی از منکر، این جامعه آزاد است، این جامعه‌ای است که رشد افراد ناباب و ناصالح در آن از بین می‌رود و اگر این مسوولیت اجتماعی را کنار گذارید، خواه نا خواه جامعه بی مسوولیتی حاصل می‌شود. (کتاب وحدت و آزادی صفحه ۷۳) کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

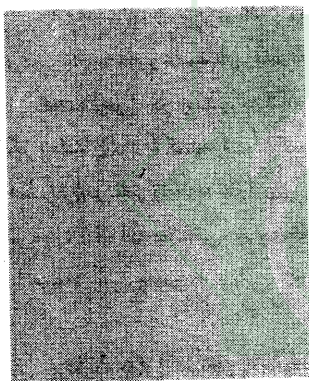
آیت الله طالقانی در عین حال که روی مساله دموکراسی و آزادی تاکید می‌کنند، اما با دموکراسی و آزادی حاکم بر جوامع غربی مرزبندی خاص خود را دارد. چنانکه می‌گویند: از انقلاباتی که در دنیا صورت گرفته مانند انقلاب اکبر، انقلاب فرانسه، مساله آزادی مطرح بود. آزادی و همراه آزادی اقتصاد، ولی چندی نگذشت که اقتصاد چیره بر آزادی شد. چه در کشورهای سرمایه داری که به صورت آزادی و دموکراسی، قدرت بدست سرمایه دارها و سرمایه پرستها افتاد و چه در کشورهای کمونیستی که اقتصاد را فوق آزادی قرار داد.

گفتیم آیت الله طالقانی توانستند با تئوری شوراها، آزادی و عدالت اجتماعی را با هم جمع کنند و نشان بدهند که اگر در جامعه مسوولیت و سرنوشت مردم با خود مردم باشد (با شورا و امر به معروف و نهی از منکر)، می‌توان هم آزادی و عدالت اجتماعی، هر

دو را در جامعه برقرار کرد. در اینجا بد نیست گذری بر نظر ایشان راجع به عدالت اجتماعی داشته باشیم تا با سخنان خودشان مطلب را روشن تر بیان کنیم: در یک نظام سالم اجتماعی، نظام آزاد، نظام الهی، نظام اسلامی، باید افراد هر کدام در جای خودشان قرار گیرند. یکی از معانی قسط همین است که هر وظیفه و مسوولیتی فراخور هر کسی باید به او واگذار شود. این به عکس یک نظام استبدادی همین است که ناشایست را بجای شایسته می گذارند. در همه شئون اجتماعی چون معیار، تقرب به طاغوت است و فرمانبری و تواضع به او، در حالی که تخصص، لیاقت و شخصیت ملاک نیست، هر کسی عبودیت و فرمانبریش بیشتر، او را بالا می برند و هر کسی شخصیتی دارد، مقاوم است، فرمانبر و چشم و گوش بسته نیست، می خواهد حیثیت انسانی خودش را حفظ کند، کلاهش پس معرکه است. (صفحه ۸۳ وحدت و آزادی)

ایشان در جای دیگری توزیع عادلانه را، آزادی به ضمیمه قسط می دانند. و در سخنان دیگری روی این موضوع تاکید می کنند که همین توزیع عادلانه، فقط در یک نظام شورائی قابل اجرا است و لا غیر.

در یک جمع بندی کلی، مشاهده می کنیم که ایشان به عنوان یک شخص متفکر در یک کشور جهان سومی که گفتیم، افراد متفکر و روشنفکرش اگر ترقی خواه باشند، رادیکال نیستند و اگر رادیکال باشند، ترقی خواه نیستند، می بینیم که با تئوری شوراهایشان هر دو جنبه را در خود جمع کرده اند، یعنی از یک طرف دستاوردهای مثبت تمدن بشری را می پذیرند (مثل دموکراسی، آزادی، تکنولوژی و علم) و از طرف دیگر اینطور نیست که مدافع چشم و گوش بسته ای باشند و دستاوردهای منفی را مد نظر نداشته باشند. چنانکه در سخنانی که از ایشان آوردیم دیدیم که هم با غرب و هم با کمونیسم شرق، مرزبندی دارند و حدود و ثغور اسلامی را در عین حال که نظریه متری و رادیکالی ارائه نمودند، حفظ نموده اند.



کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

طالقانی، راه نجات امروز

مهدی غنی

نشریه پیام هاجر - ۱۰ آذر ۱۳۷۱ تک شماره

در سال ۱۳۷۱ فضا به گونه‌ای بود که مراسم سالگرد آیت الله طالقانی در منازل برگزار می‌شد. تلاش می‌شد جامعه در حالت تک صدایی بماند. اختلافهای فکری و سیاسی میان نیروها نیز چشم انداز روشنی از آینده نشان نمی‌داد.

سخنرانی زیر توسط آقای مهدی غنی که از دوران پیش از انقلاب در مسایل سیاسی فعال بود در چنین فضایی ایراد شده است.

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين

ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم على اعقابكم و من ينقلب على عقبيه فلن يضر الله شيئا و سيجزي الله الشاكرين.

محمدا(ص) جز رسولی نبود که آمد و رفت و قبل از او رسولانی بودند و رفتند، اما اگر رحلت یافت یا کشته شد آیا شما به عقب برمی‌گردید؟ هرکس که به عقب برگردد، خدا را زبانی نمی‌رساند، خدا آنهایی را که شاگرد بزرودی پادشاه خواهد داد.

در مورد آیت الله طالقانی، هرچه فکر کردم بهتر از این آیه پیدا نکردم که هم به شرایط ما مربوط باشد و هم به جفایی که بر آن مرحوم، توسط ما و دیگران رفته است اشاره می‌کند.

بجا بود پیش کسوتانی که با آن مرحوم بودند و حضور ایشان را درک کرده‌اند، از مشاهدات خودشان برای ما بگویند بنده نه چنین سعادت را داشتم، و نه صاحب رای و ادعایی هستم سالگرد کوچکی در این راه بودم و امیدوارم این افتخار را از دست ندهم. درد دلها و مشاهداتی را که در این چند ساله با آن روبرو بودم خدمتان عرض می‌کنم، صرفاً از این جهت که درد دلهای یک شاگرد را در این مسیر بشنویم شاید بتوانیم چاره‌ای ببینیم.

بحث من چند محور دارد:

شخصیتها و انسانهای با ارزش را ناگزیر از دست می‌دهیم، این قانون خدایی و رسم آفرینش است. اما آنچه که باید پایدار بماند، و جای خالی آنها را پر کند، ارزشها و اصولی است که آن شخصیتها بخاطر آن ارزشها زندگی کردند. بدین لحاظ من سعی می‌کنم ارزشهای مرحوم طالقانی را تا جایی که شناختم بازگو کنم.

مطلب دوم این که در مقابل شیوه، روش و بینش آیت الله طالقانی، آن بینش و روشی

که عمل شد و چه بسا منجر به لطامات و ضرباتی به این راه گردید را هم تا حدی که امکان پذیر بود می‌شکافم.

ویژگی‌های آیت الله طالقانی

ایشان در همه جریان‌های سیاسی و انقلابی و مذهبی ایران مشارکت داشت، و در عین حال در هیچ جریانی هضم نشد.

در میان نیروهایی که امروزه با آنها مواجهیم جریانی از راست تا چپ نیست، که آیت الله طالقانی در طول زندگیش کمکی به آن جریان نکرده باشد. با وجود این آیت الله طالقانی از همه این جریان‌ها فاصله می‌گرفت، اما هیچ وقت ضد آنها نشد. برخلاف رویه‌ای که ما داریم. وقتی با یک جریانی هستیم بعد اختلاف فکری و تفاوتی پیدا می‌کنیم، بلافاصله شروع به موضع‌گیری‌های خصمانه و ضدیت می‌کنیم و حتی به ضد آن جریان تبدیل می‌شویم، که این در بین ما بسیار سابقه داشته است.

خصوصیت دیگر اینکه، ایشان از طرف غالب جریان‌ها، بی‌مهری و بی‌وفایی دید و متأسفانه قدر ایشان دانسته نشد، ولی به هیچ‌وجه مقابله به مثل نکرد و تا آخرین لحظه عمرش خیرخواه همه این بی‌مهرها و بی‌وفاهای باقی ماند.

نکته دیگر این که ایشان درباره هر فرد و جریانی به نقطه قوت‌ها تکیه کرده و با نقطه ضعفها مبارزه کرد، برخلاف رویه‌ای که هم اکنون نیز ادامه دارد. که در هر جایی سراغ نقطه ضعفها رفته و نقطه قوت‌ها را از بین می‌برند!

و در پایان به تحلیل ایشان از انقلاب اشاره می‌کنم که در آخرین سخنرانی‌اش در بهشت زهرا عنوان کرد. یکی دسیسه‌های دشمن و دیگری ضعفها، ناآگاهی‌ها و کج فکریهایی که در درون خود ماست.

آیت الله طالقانی با همه نیروها بود که عبارت بودند از: حوزه علمیه قم (روحانیت)، جریان دیگر که روی قرآن تکیه می‌کنند (چون آموزشهای رسمی حوزه علمیه مبتنی بر قرآن نیست)، جریاناتی هستند که روی احکام تکیه می‌کنند و می‌گویند باید احکام اسلامی به هر وسیله هست اجرا شود حتی بوسیله اعمال زور یا حاکمیت سیاسی، نیروهای ملی، گروههای مسلحانه علیه سلطنت، جریان خط امام و خود امام. **حوزه علمیه**

موسس حوزه علمیه قم آقا شیخ عبدالکریم حائری است، آیت الله طالقانی شاگرد ایشان بود.

البته درس آیت الله خوانساری و آیت الله حجت را هم می‌رفتند که از مراجع بسیار بزرگ آن زمان بودند. اجتهاد ایشان را آقا شیخ عبدالکریم امضا کردند. بنابراین آیت الله طالقانی به این اعتبار روحانی است، اصلاً جزو حوزه بوده و در حوزه علمیه قم درس می‌خواند و صاحب اجتهاد می‌شود.

ولی چرا ایشان این راه را ادامه نداد؟ خیلی‌ها به حوزه علمیه رفتند، مدارجی طی کردند، به مرجعیت رسیدند، و مقامات بالایی کسب کردند. ایشان هم اگر همان خط را ادامه می‌داد، با استعدادی که داشت مسلماً سرآمد حوزه می‌شد، ولی ما می‌بینیم در حوزه علمیه نماند، نخواست در آنجا محدود شود، چرا؟

در میان روحانیون و حتی روحانیون روشنفکر این تفکر وجود دارد که ما باید درس بخوانیم، موقعیت کسب کنیم، از نظر علمی بالا برویم و یک وزنه علمی بشویم، تا این که به ما کاری نداشته باشند، آن وقت تازه می‌توانیم فعالیت سیاسی هم بکنیم، و حرفمان را به کرسی بنشانیم، این تر سیاسیون حوزه است.

ولی ایشان این کار را نکرد، از حوزه بیرون آمد. قانع شد به این که یک جلسه کوچک تفسیر قرآن تشکیل بدهد چرا؟

ایشان برای چه به حوزه رفته بود؟ این مهم است، به این نتیجه رسید که از آن طریق نمی‌تواند به هدفش برسد و قرآن را در جامعه جریان دهد. این بود که جدای از حوزه شروع به تفسیر کرد. ولی در طول عمرش ایشان به یک جریان ضد حوزه علمیه، ضد آخوند تبدیل نشد، بلکه تعالی پیدا کرد.

«طالقانی و زمانه ما»

تفسیر قرآن

خیلی‌ها در ایران روی تفسیر قرآن کار کردند، سی، چهل جلد، تفسیر نوشتند. ۴۰ سال روی قرآن کار کردند. ولی آقای طالقانی به این معنی هم مفسر نشد، در حالی که استعداد و پرکاری‌ای که ایشان داشت اگر در همین خط تفسیر هم می‌رفت شاید چند بار قرآن را تفسیر می‌کرد. ولی ملاحظه می‌کنیم ایشان همان تفسیر را هم به آن شکل مرسوم ادامه ندادند. مفسرین ما اکثراً وقتی کار تفسیر می‌کنند معتقدند نباید در مسایل سیاسی فعال باشیم، چون از تحقیقات و تتبعات باز می‌مانیم و نمی‌توانیم حجم عظیمی ارایه بدهیم.

می‌بینیم ایشان در همان زمان که جلسه تفسیر دارد مبارزه هم می‌کند. وقتی در خیابان می‌بیند که پاسبانی با زنی در مورد حجاب درگیر شده و به زور می‌خواهد حجاب

از سر او بردارد با پاسبان گلاویز می‌شود. او را به زندان می‌برند، جلسه تفسیر هم موقتاً به هم می‌خورد. این کارها ظاهراً در خور یک مفسر عظیم‌الشان که امروز در جامعه معرفی می‌کنند نیست. ولی ایشان به این کار دست می‌زنند. یعنی در همان خط تفسیر هم ایشان محدود نمی‌شود. یا خودش را مشغول نمی‌کند. برای بعضی‌ها تفسیر قرآن شغل است ولی برای ایشان نبود.

اجرای احکام اسلامی

طرز تفکری در ایران وجود دارد که می‌گوید اصل اسلام، احکام است و باید اجباراً اجرا شود. مرحوم نواب صفوی جزو این جریان بود. ایشان معتقد بود که احکام اسلام بدون چون و چرا باید اجرا شود، درگیری او با شاه و با مرحوم دکتر مصدق بر سر این مساله بود. در حالی که در احکام اصلی و فرعی هست، اهم و مهم داریم می‌گفتند کلیه احکام باید اجباری اجرا شود. از دکتر مصدق هم همین را می‌خواستند که احکام حجاب، نماز و ... باید در ادارات اجرا شود و چون اجباری نمی‌کنید ما مخالفت می‌کنیم. هنوز هم این اعتقاد وجود دارد.

ما می‌بینیم آیت الله طالقانی با آن روشن بینی، با این جریان همکاری می‌کند. سال ۳۴ بعد از ترور علا در شرایطی که معتقدین به رساله و احکام به مرحوم نواب و یارانش پناه نمی‌دادند، آقای طالقانی آنها را در خانه‌اش مخفی می‌کند و بخاطر همین مساله زندان هم می‌رود.

ولی باز می‌بینیم آقای طالقانی در خط احکام هم نمی‌ماند. در سراسر تفسیر و کتابهایشان این بحث را دارد که احکام اصلاً وسیله است، عبادات وسیله است، هدف نیست. وسیله‌ای است برای رشد و ارتقای انسان، برای تقرب به خدا.

درگیری‌های جناحی

در همان دوره که نواب را حمایت می‌کند، از مصدق هم حمایت می‌کند. مصدقی که ملی است، مصدقی که نواب با او درگیر می‌شود. خیلی عجیب است که ایشان در حالی که نواب را پناه می‌دهد. از مصدق هم حمایت می‌کند و می‌گوید بگذارید نفت ملی شود و مصدق کارش پیش رود. در همان زمان و عی‌رغم اختلافات آیت الله کاشانی و دکتر مصدق، ایشان با آقای کاشانی هم رابطه خوبی دارند. آیت الله کاشانی را نصیحت می‌کند که اطرافیان شما می‌خواهند شما را در مسیر خاصی بیاندازند. در مراسم احمدآباد سال ۵۷ ایشان فرمودند که "من رفتم منزل آقای کاشانی، ایشان یک

کاسه خربزه آورد. به او گفتم حضرت آیت الله دارند زیرپای شما پوست خربزه می‌اندازند. آقای طالقانی می‌گفتند که من تلاشم این بود که دست مرحوم نواب و مرحوم کاشانی و مرحوم مصدق را در دست همدیگر بگذارم. یعنی خطی که مانع کودتای ۲۸ مرداد می‌شد.

توطئه‌ای که کودتاچیان کردند، همین بود که اینها را به جان هم انداختند و کودتا پیروز شد.

نهیست مقاومت و نهیست آزادی

باز می‌بینیم برخی که ادعای مبارز بودن داشتند بعد از کودتای ۲۸ مرداد به یأس می‌رسند و کنار می‌نشینند. ولی ایشان نهیست را ادامه می‌دهد. نهیست مقاومت ملی را با همکاری بعضی از یاران مصدق برپا می‌دارند. او هر روز در پی تشکل جدیدتر، سالم‌تر و اصولی‌تر گام برمی‌دارد. ولی در هیچ جریانی فسیل نمی‌شود.

ایشان از موسسین نهیست آزادی است. کسی که شاگرد آقا شیخ عبدالکریم حائری بوده، نواب را پناه داده، موسس نهیست آزادی هم هست. ببینید از کجا تا به کجا، امروز ما می‌بینیم این جریان‌ها چقدر با هم فاصله دارند!

مجاهدین و خط امام

ایشان خودش را در نهیست آزادی هم محدود نمی‌کند. خیلی‌ها در نهیست آزادی بودند و ماندند و از نیروهای رادیکال‌تر و انقلابی فاصله گرفتند. ولی ایشان می‌بینیم از جریان مجاهدین مثل مرحوم "حنیف نژاد" و یارانش، حمایت می‌کند. رهبران مجاهدین شاگردان جلسات ایشان بودند، تفاسیر و درسهای ایشان بسیاری از اعتقادات آنها را تقویت کرد و یکی از الهام دهندگان به جنبه‌های اسلامی سازمان مجاهدین بود. باز می‌بینیم علی‌رغم موضعگیری که پس از پیروزی انقلاب در مورد امام خمینی و مجاهدین بوجود آمد ایشان تا لحظه آخر از امام خمینی هم حمایت می‌کرد.

صفتی خدایی

جریانی در ایران پیدا نمی‌کنیم که قدمی برداشته باشد و آیت الله طالقانی حمایتی از آن نکرده باشد این ویژگی را از کجا آورده است؟

می‌گوییم صفات الهی صفت عدالت، رحمت، وحدت در افراد متجلی می‌شود. یکی از صفات الهی که حضرت علی(ع) در نهج البلاغه می‌فرماید این است که "مع کل شیء لا بمقارنه" می‌گوید: خدا با همه چیز هست ولی نه آنطور که قرینه آنها شود. در

آقای طالقانی ما پرتوی از این صفت را می‌بینیم. این صفت خدا راهنمای رفتار ایشان بوده است. مع کل جریان، با همه جریان‌ها هست ولی نه آن طور که در آنها هضم بشود. و "خارج عنها لا بمزایله" خارج از آن است، ولی نه آن که هیچ دخل و تصرفی در آن نداشته باشد. آقای طالقانی این صفت خدا را راهنمای عمل خودش می‌گیرد. از همه جریان‌ها جدا می‌شود، ولی نه آنچنان که رابطه‌اش را قطع کند و ضدشان بشود. بعد هم همین برخورد خیرخواهانه را ادامه می‌دهد، این صفت خدایی امروز بسیار بسیار مورد نیاز ماست.

ما امروز هیچ شخصیتی و جریانی نداریم که دربرگیرنده و فراگیر همه نیروها باشد. در بین همه نیروها افراد دلسوز هستند. ولی کسی که همه این افراد دلسوز را در برگیرد و بتواند از همه جا خیرها و قوتها را تقویت کند نداریم، هرکس در جناحی است.

بی‌وفایی‌ها و برخورد ایشان

ایشان نواب صفوی را پناه داد، ولی کسانی که امروز ادعای طرفداری از فداییان اسلام دارند اسمی از ایشان نمی‌برند. در چه شرایطی به نواب پناه داد؟ زمانی که فداییان ترور کرده بودند، مخفی و اعدامی بودند. در شرایطی که مرجع بزرگ حوزه می‌گوید عمامه‌شان را بردارید بعد اعدامشان کنید، که به لباس روحانیت توهین نشود. در همان شرایط او را درخانه‌اش پناه می‌دهد، ولی امروز آقایانی که از آن خط حمایت می‌کنند به او توجه ندارند.

آقایانی که از اجرای احکام دم می‌زنند، به این نکته توجه ندارند که زمانی که رضاشاه مساله بی‌حجابی را مطرح کرده بود، ایشان به تنهایی با مامور دولت گلاویز می‌شوند و به زندان می‌روند. حالا اگر با بی‌حجابی مبارزه می‌کنند حاکمیت با آنهاست. ولی آن زمان قدرت با رضاشاه بود و ایشان از اجرای احکام دفاع کرد.

توجه به این ندارند که در نماز جمعه که یکی از احکام سیاسی اسلام است، ایشان پیش کسوت بود، ولی اسمی از ایشان برده نمی‌شود. آیت الله طالقانی به عنوان یک شخص روحانی با عملکردی که داشت بیشترین خوشبینی را نسبت به حوزه علمیه ایجاد کرد. ولی ما می‌بینیم متأسفانه تفسیرشان در حوزه‌های علمیه و در بعضی مجامع مطرود و ممنوع می‌شود. حتی در بعضی جاها مارک وهابی و سنی، التقاطی و امثالهم به آن می‌زنند.

حتی مجاهدین هم سوء استفاده می‌کردند. یادم هست سال ۵۶ از زندان اوین یکی

از مسوولین مجاهدین به زندان قصر آمد. جمع زندان قصر نسبت به آقای طالقانی و روحانیونی که در زندان بودند نظر مثبتی داشت. یکی از ایراداتی که جریان رجوی به ما می گرفت این بود که شما از آقای طالقانی حمایت می کنید که راست است، و حامی خرده بورژوازی و بورژوازی است. پس شما هم راست هستید.

علی رغم همین تفکرات بعداً ایشان را "پدر" نامیدند. در حالی که ایشان را قبول نداشتند و حتی به توصیه هایی که کرد توجهی نکردند.

علی رغم همه این بی مهری ها باز ایشان دلسوزی پدرا نه خود را دارد. همین طور مسوولان نظام نسبت به ایشان بی مهری هایی کردند. با وجود این که ایشان در زمینه سازی انقلاب، حفظ آن و جلوگیری از توطئه ها و تجزیه ها و درگیری های که وجود داشت نقش بسیار موثری داشت، ولی کم کم نام و یاد ایشان کمرنگ شد. غیر از تجلیل هایی که سال اول از ایشان شد دیگر از یاد رفت. آقای طالقانی مصداق بارز این شعر حافظ است که می گوید:

وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم که در طریقت ما کافری است رنجیدن
مساله ای که در روابط ما خیلی رایج است اخلاق عکس العملی است. می گویم
چون این آقا به من خوبی کرد. من هم خوبی می کنم. ولی آن آقا به من بدی کرد چرا
من خوبی کنم؟ او به من تهمت زد چرا من نزنم؟

او جلوی مرا گرفت چرا من را او را آزاد بگذارم؟ این اخلاق شرایطی و عکس
العملی که در انقلاب رواج داشته و دارد متأسفانه یکی از عوامل مخرب اخلاق سیاسی
ما بوده و دشمن از این مساله به شدت استفاده کرد. در حالی که آقای طالقانی اصلاً
اینطور نبود. ایشان خودش مستقلاً دنبال این محاسن بود. حالا طرف چه خوب باشد،
چه بد باشد. چه به ایشان خوبی کرده باشد چه بدی کرده باشد، اگر هم نصیحتی یا
انتقادی می کرد، بخاطر شخص خودش نبود. کما این که می بینیم ایشان از مقامها و
موقعیتها کنار می کشید ولی مقابله به مثل نمی کرد.

من نمونه هایی دارم. شورای انقلاب تشکیل شد بسیاری از یاران ایشان و پیش
کسوتان آنجا بودند ولی به ایشان اطلاع نداده بودند که شورای انقلاب تشکیل شده
است. اینطور که نقل می کنند از پاریس به شورای انقلاب و هم به آقای طالقانی تلفن
می کنند، به شورای انقلاب می گویند از آقای طالقانی دعوت کنید، به آقای طالقانی هم
می گویند اگر گفتند بپذیرید، خوب این درست نبود.

یا این طور که من شنیدم وقتی که امام از پاریس به ایران آمدند برای کسانی که می‌خواستند به استقبال بروند کارت صادر کرده بودند، می‌گویند کارت آیت الله طالقانی را تا پایان شب قبل نداده بودند. در آخر شب کارت استقبال را به ایشان می‌دهند. چنین بی‌مهری‌ها، بی‌توجهی‌هایی بود. البته نمی‌گویم عمدی است، چه بسا بسیاری از آنها سهوی بوده است. ولی اگر ما باشیم از این که ما را حساب نکرده‌اند، حداقل دلخور می‌شویم ولی ایشان اصلاً برخوردی نمی‌کند. باز دست همکاری و وحدت دراز می‌کند.

مساله شورا و روحیه مشاورت

مساله شورا که ایشان مطرح می‌کرد مساله مهمی است که باز یکی از بی‌مهری‌هایی که به آقای طالقانی شد این بود که این شورا لوث شد. ایشان اگر می‌گفت شورا یکی از پایه‌های اساسی حکومت ما باید باشد، فقط یک شعار سیاسی نبود، که ما علیه یک جریان شعار بدهیم، بلکه شورا "روش و روحیه" بود. ایشان خودش روحیه شورا داشت، با هر کس می‌نشست برخوردش طوری بود که او را به مشورت و به اندیشه وا می‌داشت. کسانی که با ایشان بودند نقل می‌کنند که این روحیه را کاملاً در ایشان دیده‌اند که برخوردش دستوری و تحکم آمیز نبود، اهل برخورد فکری بود. ایشان می‌گوید شورایی که من می‌گویم نه این که فقط در سیاست شورا باشد، بلکه مسلمان باید در تمام مسائل مشورت داشته باشد. این رویه یک زیربنای فکری دارد و می‌گویند هر کسی صاحب فطرت است، حق و باطل و خوب و بد را تشخیص می‌دهد، لذا قابل مشورت است. نه این که چون مقام، موقعیت یا عنوان دارد باید با او مشورت کنیم.

در کتاب پرتوی از قرآن می‌گویند بعضی جاها خود علم و تحصیلات مانع و حجاب است، علمی که باعث غرور شود، اصلاً بدر نمی‌خورد. چه بسا بیسوادهایی که از آن عالم بیشتر به درد مشورت می‌خورند.

ایشان به قرآن اشاره می‌کنند که در مورد شیردادن بچه در سوره بقره (آیه ۲۳۳) می‌فرماید: مادرها ۲ سال کامل بچه را شیر بدهند و اگر می‌خواهند که از شیر بگیرند "عن تراض منهما و تشاور" به شرطی که بین شوهر و زن تراضی و مشورت باشد، و هر دو اینها به این مطلب برسند که بچه را از شیر بگیرند، اشکالی ندارد.

آیت الله طالقانی می‌گویند حتی بین زن و شوهر، در چنین مساله کوچکی باید شورا باشد. نه این که فقط شعار شورا بدهید علیه دیگری و او را از میدان در ببرید. این نیست، بلکه در تمام روابط باید روحیه و روش شورا بوجود بیاید. روحیه تسلیم به آنچه

که حق است بوجود بیاید.

آقای طالقانی شورا را با این مفهوم مطرح می‌کرد، ولی بعد از ایشان می‌بینیم عده‌ای مساله شورا را صرفاً علیه رقیب خود مطرح می‌کنند در حالی که خودشان هم اهل شورا نیستند.

تشکل سازی

یکی دیگر از ویژگیهای آیت الله طالقانی تشکل سازی بود. هر تشکلی که وجود داشت تقویت می‌کرد و اگر تشکلی نبود، احیا می‌کرد. ما می‌بینیم همان دوره که ایشان تفسیر قرآن را در تهران شروع می‌کنند، تشکلی به نام کانون اسلام درست می‌کنند، برای دانش آموزان مجله در می‌آورند. با فعالیتهای ایشان و همکاری دیگران، انجمن اسلامی دانشجویان شکل می‌گیرد. اتحادیه مسلمین، در خط دارالتقریب یکی دیگر از فعالیت‌های ایشان بود. در نهضت مقاومت ملی، نهضت آزادی، سازمان مجاهدین در همه این تشکل‌ها مستقیم یا غیرمستقیم نقش داشت.

بعد از انقلاب هم همه دعوتش این بود که همه گروه‌ها و تشکل‌ها باید باشند، با هم بسازند و ائتلاف کنند. این روحیه در کمتر کسی وجود داشت. حتی در بسیاری از کسانی که این تشکل‌ها را بنیان گذاشتند، نبود. هرکسی می‌گفت فقط من، یا حزب من، یا گروه و سازمان من، دیگران نه. ولی آیت الله طالقانی این طور نبود، این یکی از مسایلی است که ما امروز به آن نیاز داریم.

انقلابی بودن یا انقلابی ماندن

در رابطه با مبارزه هم ایشان روشی داشت که بسیار جالب است. اولاً از ابتدای زندگی تا آخر عمر مبارز بود. یعنی از زمانی که کودک بود چون پدرش مبارز بود. او هم در این رابطه کارهایی می‌کرد مثلاً جلوی در خانه می‌ایستاد که اگر مامور آمد خبر بدهد.

خیلی‌ها هستند که اوایل عمر کاری نمی‌کردند، درس می‌خواندند، در حوزه یا دانشگاه بودند و آخر عمرشان مبارز و انقلابی شدند.

خیلی‌ها هستند که اول عمرشان و در جوانی مبارزند، بعد تشکیل خانواده می‌دهند، شغلی می‌گیرند و مبارزه را کنار می‌گذارند.

لذا انقلابی بودن مهم نیست. انقلابی ماندن مهم است. آقای طالقانی از اول عمرش مبارز بود و تا آخرین لحظه عمرش هم مبارز ماند، حتی مساله جالبی که بود،

مبارزه‌اش شدت داشته، شدتش هم خیلی حساب شده بود. می‌دانید ایشان در انواع و اقسام مبارزات شرکت داشته‌اند. مبارزات پارلمنتاریستی در ایران داشتیم. مبارزات سیاسی، مبارزات فکری، مبارزات تشکیلاتی و مبارزات مسلحانه داشتیم، ایشان در همه مشارکت داشته‌اند.

یعنی اگر ما زندگی آیت الله طالقانی را بررسی کنیم، در واقع سیر رشد مبارزات ایران را هم بررسی کرده‌ایم.

چرا آیت الله طالقانی اینطور بود و چه شد که ایشان به یاس نرسید. ۲۸ مرداد را ایشان دید مایوس نشد، ۱۵ خرداد را دید مایوس نشد. سرکوب انقلاب و این ضربه‌ها را دید و مایوس نشد. بی‌مهری‌ها را دید مایوس نشد. درون او چه بود؟ درک این مساله نیاز ماست.

جایگزینی به جای تحزیب و نفی

در میان مبارزین کمتر کسی در فکر این بود که اگر حکومتی تشکیل شد چه کنیم. ولی آقای طالقانی سال ۳۴ کتاب آیت الله نایینی را ترجمه می‌کنند و پاورقی می‌زنند، که می‌شود گفت هنوز جزو بهترین کتابهای سیاسی است، که تر حکومتی دارد. بهر حال در این فکر بوده‌اند که سیستم حکومتی چه باید باشد. حال این که بسیاری از گروه‌ها و شخصیت‌ها در این فکر نبودند، که سیستم بعدی چه باید باشد و سیستم مطلوب و اسلامی چیست؟

در ضمن کتاب "اسلام و مالکیت" را می‌نویسد و سیستم اقتصادی اسلام را تبیین می‌کند. یعنی هم روی سیستم سیاسی و هم روی سیستم اقتصادی به تنهایی کار می‌کند. در حالی که ما بعد از این که انقلاب کردیم، تازه مانده بودیم که سیستم سیاسی ما چه باید باشد؟ ولایت فقیه باشد، دموکراسی باشد، رای اکثریت باشد؟ اقتصاد چیست؟ مالکیتش محدود است، نامحدود است؟ هنوز هم نمی‌دانیم سیستم اقتصادی ما چه باید باشد. ایشان این همه جانبگی را داشت و مبارزه‌اش صرفاً نفی و ضدیت با رقیب نبود. حرکتی به سمت وضعیت مطلوب بود.

یکی دیگر از ویژگی‌های ایشان که فقط یادآوری می‌کنم، این است که گرچه در گیر مبارزات ایران بود، به دنیا و به نهضت‌های رهایی بخش هم فکر می‌کرد، یکی از کسانی که فلسطین را در ایران بسیار حمایت کرد و واقعاً آن را زنده کرد آقای طالقانی بود، هر جای دیگر حرکتی می‌شد مثل الجزایر، مصر ایشان حمایت می‌کرد. مثلاً ایشان

برای درگذشت عبدالناصر در زندان مراسم می‌گیرد. هر جا حرکتی بود ایشان حمایت می‌کرد، چوبش را هم می‌خورد.

توطئه علیه انقلاب

از ابتدای سال ۵۸ پس از پیروزی انقلاب ایشان در تمام سخنرانی‌هایشان یک نکته را تاکید می‌کنند که دسیسه‌هایی از طرف دشمن برای بجان هم انداختن نیروهای انقلاب در حال انجام است و خصلتها و نفسانیات و تفکرات غلطی که زمینه‌ساز تفرقه است را عامل انحطاط می‌دانند.

در مراسم احمد آباد در ۱۴ اسفند یعنی زمانی که هنوز یک ماه از پیروزی انقلاب نگذشته بود، ایشان می‌گویند شرایط ما از کودتای ۲۸ مرداد خطرناکتر است.

یک ماه بعد یعنی در فروردین ماه ایشان روی همین تاکید می‌کند و می‌گوید اختلافات خیلی مهم است، هشیار باشید، در مراسم شهید مطهری در اردیبهشت سال ۵۸، وقتی که آیت الله مطهری شهید می‌شود، ایشان در حسینیه ارشاد سخنرانی می‌کند، درباره مرحوم شریعتی صحبت می‌کند، می‌گوید ما دو شهید داشتیم یکی مطهری یکی شریعتی، ما امروز می‌بینیم که چطور از این دو شخصیت علیه همدیگر سوء استفاده می‌کنند.

نه مطهری را قبول دارند نه شریعتی را، و این را علم کرده‌اند در مقابل آن، و ایشان این تیزبینی را دارد که آن موقع هر دو را مطرح می‌کند.

در مراسم ۱۴ اسفند درباره زمینه‌های کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ می‌گویند: 'شیاطینی که مظهر شیاطین درونی هستند، جاسوسان کارکشته، دور افراد و گروه‌هایی را گرفتند که بابا تو این چنین هستی، نهضت مال تست، سهم بزرگ از آن تست، این بیچاره را خام می‌کنند و آن دیگری را هم همینطور و آنها را مقابل هم قرار می‌دهند' بعد چنین نتیجه می‌گیرند: 'الان از ۲۸ مرداد خطرناکتر است، برادران، فرزندان، انسان چقدر باید تجربه کند؟ به جای خودبینی‌ها و گروه‌بینی‌ها، خدایین باشیم. خود را در این راه فراموش کنیم و آینده‌مان را بنگریم که دشمنان تا چه حد در کمین ما هستند. در زمان دکتر مصدق چه شد؟ یک قسمتی را گفتم، خصلتها، نفسیات و روحیات و قسمت دیگر را هم متأسفانه گروه‌ها، گروه‌های راست، چپ، هر دوی اینها در مقابل نهضت ایستادگی کردند.'

شبیه این تاکیدات را ایشان بارها می‌گویند، در مراسم ۱۷ شهریور یعنی دو روز قبل

از رحلت می‌گویند: "همه می‌گویند انقلاب و اسلام، بپرسید هدف اسلام چیست؟ اگر هدفها تشخیص داده شود، اگر راه به طرف هدف باز شود، بسیاری از این درگیری‌ها تخفیف پیدا می‌کند"

این آخرین جمع بندی ایشان است. می‌گویند: "شما همه سر اسلام دعوا دارید این می‌گوید تو اسلام را نفهمیدی، التقاطی هستی، آن می‌گوید تو اسلام را نفهمیدی، مرتجعی، راستی، آن می‌گوید تو چپی، اسلامت فقهاتی نیست. همه دعوا سر اسلام است ولی هنوز نفهمیدیم اسلام چه هست".

یکی از تاسف‌های عمیق من این است که همین جمع بندی را امام خمینی بعد از ۱۰ سال مطرح کرد.

ایشان در سال ۶۷ گفت: "به هم نگویید التقاطی، هرکه بگوید التقاطی جرمش از آن که التقاط دارد بیشتر است. انگ التقاطی به همدیگر نزدیک در آن زمان به خود امام هم انگ التقاط می‌زدند. در سالهای آخر همانجا ایشان مطرح می‌کند که "هنوز معلوم نیست که اسلام ناب محمدی و اسلام آمریکایی فرقی چیست" ۱۰ سال گذراندیم و با همه این انگها نیروها طرد شدند، جوانها تار و مار شدند، از هر دو طرف، از هر طرف کشته می‌شد، نه به نفع اسلام که به نفع دشمنان اسلام بود.

و همین را آقای طالقانی دوازده سال قبل از رحلتشان می‌گوید که شما نمی‌دانید اسلام چیست. اگر همین را آن موقع گوش می‌کردیم چه می‌شد؟ همه نیروها را بسیج می‌کردیم، تا این مشکل اساسی را حل کنند. سخنی که می‌گفت از روی درد بود. او ۶۰ سال در این راه بود. همه را می‌شناخت. امام را، آقای منتظری را دیده، مجاهدین، نهضت آزادی، حوزه‌ها، نواب را دیده، حالا می‌گوید دعواتان سراسلام است ولی نمی‌دانید اسلام چیست. چرا آن موقع توجه نشد؟ چرا بعد که برای خودمان تجربه می‌شود، بیدار می‌شویم. متأسفانه حتی بعد از پیام امام هم باز همان راه غلط ادامه دارد. باز به نصیحت ایشان و به تجربه شخصی ایشان هم بسیاری گوش نمی‌دهند.

آیت‌الله طالقانی در ۴ خرداد ۵۸ به مجاهدین پیام می‌دهد. آنها را نصیحت می‌کند. ابتدا از مجاهدین اولیه تجلیل می‌کند، بعد می‌گوید من از آقایان خواهم این است، که دنبال این مساله بروند که اندیشه‌های قرآنی‌شان را تکمیل کنند! اگر اینها واقعا "بدنبال همین توصیه می‌رفتند، قضیه فرق می‌کرد. ولی اصلاً مساله عقیده و اندیشه مطرح نبود، مساله این که اندیشه‌های قرآنی در سازمان بوده و باید تکمیل شود نبود. ایشان

علی‌رغم این که آن مبارزات و فداکاریها را تأیید می‌کرد در عین حال انتقاد هم می‌کرد. شما باید اندیشه‌های قرآنی را تکمیل کنید چیزی که در فکرشان نبود و نکردند و ضررش را هم دیدند و من یقلب علی عقبیه فلن یضرائه شیئا خدا ضرر نمی‌بیند ما خودمان ضرر می‌بینیم هرچه کردیم سرخودمان آمد.

بینش طالقانی

اینکه آقای طالقانی این صفات و ویژگی‌ها را داشت شخصی و استثنایی نبود، آیت الله طالقانی از بینشی برخوردار بود که او را به این راه می‌کشاند، که همان بینش اصیل اسلامی باشد.

دیدش نسبت به انسان و خدا، با بقیه فرق می‌کرد. می‌گفت هر انسانی صاحب فطرت است. فطرت هر انسانی خداجو است، همه انسانها عدالت خواه‌اند، خداجو هستند. اختلافشان سر خداهایی است که گرفته‌اند. اشکال سر این است که خدای واقعی را نمی‌شناسیم، نه این که اینها خداجو نیستند.

در مراسم سالگرد شهید شریعتی نکته‌ای درباره شک دکتر می‌گوید: "دکتر به همه چیز شک کرد، به دینش هم شک کرد و باید می‌کرد. به آن خدایی که قبول داشت شک کرد. باید شک می‌کرد." می‌گوید ما اصلاً در این خداهایی که داریم باید شک کنیم، چون اینها بت هستند. اینها خداهای ساخته ذهن ما هستند، ایشان به همین صراحت می‌گفت باید شک کنیم تا یقین کنیم به آن خدای واقعی، خدایی که ساخته ذهن ما نباشد. در همان جا می‌گوید همه انسانها خداجو هستند. با همین بینش ایشان فعالیت سیاسی می‌کرد.

یعنی اگر نواب را می‌دید نمی‌گفت ولش کن شیخ مرتجع است، می‌گفت آدم خداجویی است. اگر هم فکرش راجع به مصدق اشتباه است من فکرش را به اعتبار فطرتش عوض می‌کنم. اگر مجاهدین کج فکری دارند یا اسلام را نمی‌شناسند کافر مطلق که نیستند، آنها فطرت دارند می‌شود به اعتبار فطرتشان اصلاحشان کرد. اگر فلان آخوند مثلاً افکارش کژی دارد باید اصلاحش کرد.

حتی مارکسیست‌ها را هم ایشان با این دید نگاه می‌کرد، می‌گفت: "ما از کمونیست وحشت نداریم"، در مساله شوراهای می‌گوید بگذارید آنها هم بیایند. اگر اسلام شما اینقدر ضعیف است که در مقابل کمونیسم شکست بخورد، این اسلام نیست بروید اسلامتان را عوض کنید.

ایشان معتقد است که اگر ما اسلام را نمایان کنیم کمونیسم حرفی برای زدن ندارد. چون آن ایده‌های مثبت عدالت خواهی و ضد استثماری که در آنها هست فطری است، مال کمونیسم و ماتریالیسم نیست. مال فطرت خداجوست، در آنجا هم نفوذ کرده و اگر اینها دنبال آن هستند، آن را در اسلام می‌بینند و جذب می‌شوند.

نتیجه دو تفکر در انقلاب

برعکس این تفکر، تفکر دیگری در انقلاب ما بود که می‌گوید انسان فطرتاً استخدام طلب و استثمارگر است. فطرت انسان سودجوست. هرکس بنا به فطرت، سود خود را می‌خواهد و حتی می‌گوید اگر شما جلوی سود افراد را بگیرید اقتصاد ورشکست می‌شود، از رونق می‌افتد، باید مالکیت نامحدود باشد، سود نامحدود باشد.

هرکس هرچقدر سودمی‌خواهد برود دنبالش، چون فطرت انسان اینطور است. می‌گوید: "اصلاً اسلام می‌خواهد همه را سرمایه‌دار کند، کمونیسم می‌خواهد همه را فقیر و بیچاره کند".

چه کسی این را می‌گوید؟ روحانیونی که از ابتدای انقلاب این کتابها و بحثها را مطرح کردند، مدتی در زمان مهندس موسوی در شورای اقتصاد، برنامه ریز اقتصادی شدند، با همین تفکر به مسایل سیاسی و اقتصادی پرداختند.

می‌بینیم آیت الله شهید مطهری آن زمان دادش در می‌آید. آقای مطهری قبل از انقلاب بحثهایی دربارهٔ مارکسیسم داشتند و در آن بحثها این تفکر دینی را نقد می‌کنند. می‌گویند استخدام طلبی مخالف فطرت است درغیر این صورت استثمار طبیعی و فطری می‌شود و اخلاق قراردادی و اعتباری خواهد شد.

چون فطرت شما این است که همه را به استثمار و استخدام خودت بگیری، بنابراین اگر او به تو خوبی کرد، می‌توانی خوبی کنی، اگر بدی کرد، خوبی کردن دلیل ندارد، خلاف فطرت است. همین آقایان نوشته‌اند: در اسلام ایثار، حکم ثانویه است، چرا؟ چون تو از خودت باید مایه بگذاری. این خلاف فطرت است. ایثار یک امر ثانویه است، در شرایط اضطرار باید ایثار و انفاق کرد. آیت الله طالقانی می‌گوید: انفاق حکم اولیه است. می‌گوید اگر انفاق نکنی نمی‌توانی مسلمان باشی.

می‌بینیم دو تفکر و دو جهان بینی است، آن استخدام طلبی نتیجه سیاسی‌اش این شد که می‌گوید همه گروهها در خدمت من، همهٔ شخصیتها در خدمت گروه من! اگر در خدمت من نیستند نباید باشند. آیت الله طالقانی می‌گوید: ما از خودمان باید مایه

بگذاریم، خودبین نباشیم خدایین باشیم، خودمان را فراموش کنیم. آن تفکر استخدام بلایی، تئوری غلطی بود که طی شد.

بینش آیت الله طالقانی فراموش شد، در بین همه ماها فراموش شد! ما امروز از فقدان شخصیت طالقانی نباید بنالیم، از فقدان بینش طالقانی باید بنالیم. آنچه بر سر ما آمد از اینجاست. همه خواستیم دیگری را در استخدام خود در بیاوریم.

این یک وجهش خصلت و نفسانیت و یکی بینش است. دشمن چه کرد؟ این انحراف را تقویت کرد، همان که آقای طالقانی می‌گوید نشست پیش این گفت انقلاب مال شما است! روحانیت انقلاب کرده، اینها چه کاره‌اند؟ این هم می‌گوید بله آقا، همه باید در خدمت ما باشند. به آن آقا می‌گوید شما زجر دیدی، شما شکنجه شدی. این چه کاره‌است؟

دشمن از همین خصلتها و بینش‌ها استفاده کرده و وارد شد، آقای طالقانی می‌گوید شیاطین از یک جایی وسوسه کردند. شیاطین چه کسانی بودند؟ از ابتدای انقلاب دست‌هایی وجود داشت که آیت الله طالقانی اینها را می‌دید، می‌گویند "جاسوسان کهنه کار" اسم نمی‌برند. ما هم نمی‌دانیم چه کسانی بودند. ولی ردپاهایی دیدیم.

متأسفانه هیچکس در طول انقلاب به اینها نپرداخت. تمام آن کسانی که آیت الله طالقانی را قبول داشتند و قبول دارند متأسفانه به این نصایح توجه نکردند. باز پرداختیم به این که تو مقصری و من بی‌گناه. یکی از مسایلی که احتمالش می‌رود. این است که آیت الله طالقانی هم قربانی همین حرفها شد.

آیت الله طالقانی قربانی همین تحلیل شد، تا بعدها این نقشه‌ها اجرا بشود و من در اینجا مطلبی را می‌گویم، امیدوارم هرکس در هرجا می‌تواند روی این کار کند.

می‌گویند در همان اوایل انقلاب، وقتی که جاسوسهای انگلیسی را در مدرسه اندیشه گرفته بودند، سندی از آنها کشف شده بود. "آینتلیجنت سرویس" سمی رامعرفی کرده بود، که از روی پوست عمل می‌کند و عارضه‌اش هم این است که وقتی طرف مسموم می‌شود به ظاهر به مرض قلبی می‌میرد.

می‌گفتند در همین سند بوده است که ما این سم را در مورد دو شخصیت ایرانی قبل و بعد از انقلاب مصرف کردیم و نتیجه داد. می‌گفتند احتمالاً این دو شخصیت یکی مرحوم دکتر شریعتی است و یکی مرحوم طالقانی است که هر دو هم ظاهراً مرگشان به شکل ناراحتی قلبی بوده است.

این سند احتمالاً موجود است، حالا با آن چه کرده‌اند من نمی‌دانم، ولی اینها ردپا است. من از تحلیل آنها درمی‌آورم که هیچ استبعاد ندارد که شخصیهایی که می‌توانستند الفت ایجاد کنند و جلوی این درگیریها را بگیرند باید بروند، برخی از آنها با شیوه‌های مستقیم و علنی رفتند و یک سری با شیوه‌های دیگر، و امیدوارم که اینها روشن بشود.

مساله امروز ما

اما مساله اصلی ما امروز این است که، به هر حال طالقانی را از دست داده‌ایم. بسیاری شخصیهایی بزرگوار دیگر را از دست داده‌ایم، امروز نداریم کسی را که واقعاً جامع الاطراف باشد، پرتوی از "مع کل شیء" و مع کل جریان باشد. نیاز زمان ما این است. حالا خطر تجزیه ایران را مطرح می‌کنند، و اتفاقاً در دنباله همین خطر هم نیاز به شخصیتی مثل طالقانی وجود دارد. بینشی مثل بینش طالقانی بیش از همه زمانها نیاز هست. حداقل در مراسم سالگرد روی بینش آقای طالقانی کار کنیم. کسانی که راه طالقانی را می‌خواهند ادامه بدهند، باید همان شیوه‌ها را ادامه بدهند. حتی پیشنهاد این است که اینجور مراسم فقط به تجلیل طالقانی برگزار نشود.

به تجلیل همه آن کسانی برگزار شود که طالقانی خط الفت آنها را داشت. یعنی چه اشکالی دارد که برای نواب صفوی هم مجلس گرفته شود، انتقادانش هم گفته بشود، ارزشهایش هم گفته شود. برای مرحوم مصدق، برای مرحوم کاشانی، برای مرحوم امام، مرحوم دکتر شریعتی، مرحوم شهید مطهری، همه کسانی که طالقانی خط الفت آنها را داشت. راه طالقانی این است، باید همه را الفت داد، نه این که باز خود طالقانی را، مستمسکی برای اختلاف قرار دهیم.

■ شما اظهار می‌دارید که بعد از مرحوم طالقانی هیچ شخصیتی که فراگیری او را نسبت به نیروها داشته باشد نداریم. ولی آیا فکر نمی‌کنید تنها کسی که الان داریم آیت الله منتظری است که او هم در پروسه‌ای مشابه طالقانی پرورش یافته و شاهد فراگیری و اعتمادی است که نیروهای مختلف سیاسی از موافق تا مخالف حاکمیت، نسبت به او دارند. دوم این که پیش از انقلاب در راس جنبش مذهبی ایران در داخل فقط ۲-۳ نفر سرآمد شناخته شده بودند، طالقانی و منتظری که هر دو هم راه

و سرنوشتی تقریباً مشابه داشته‌اند و شما از ذکر نام مهمترین وارث و خط اصیل انقلاب و راه طالقانی پرهیز کردید، آیا این مشابه جفایی نیست که دیگران نسبت به طالقانی داشته‌اند؟!

□ البته شخصیتهای دیگری هم بودند، نفی ارزشهای آنها را نمی‌کنیم. ولی آن ویژگیهایی که من از آیت الله طالقانی اسم بردم شما شاهدید که در کمتر شخصیتی می‌باشد. البته آیت الله منتظری شخصیتی است بسیار ارجمند، دلسوز انقلاب، و واقعاً در بسیاری از جاها همان راه طالقانی را ایشان رفتند. هنوز هم می‌بینید که همان بی‌مهری‌ها نسبت به ایشان می‌شود. ولی در شخصیت طالقانی ویژگی‌هایی است که ممتاز است و این به معنی بزرگ کردن ایشان نیست. این را شاید در زمان حیات آقای طالقانی درست نبود بگویم و چون ایشان در میان ما نیست می‌شود گفت. آیت الله منتظری هم واقعاً همانطور که گفتند یکی از ستونهای انقلاب هستند. از موقعی که این ستون کنار رفت یک پای انقلاب کج شده، و همینطور کج ماند، و این هم که باز ایشان می‌تواند در شرایط فعلی چنین نقشی را بازی کنند، مسلم است.

لازمه این کار البته مسایلی است. یکی این که آیت الله طالقانی واقعاً داخل جریانها می‌رفت یعنی مایه می‌گذاشت روی مجاهدین، روی ملیون، روی مصدق، روی نهضت آزادی، آیت الله منتظری را دوستان، یاران، هم روشنفکران، هم روحانیون، باید یاری کنند تا به چنین کاری دست بزنند. وقتی آیت الله طالقانی شهید شد، امام از ایشان تجلیل کرد و گفت او روحانی بود. مجاهدین هم تجلیلش کردند گفتند مجاهد اول بود. فرمانده بود، او را از خودشان می‌دانستند. ایشان هم دارای زمینه چنین کاری هستند و باید تلاش کرد تا این زمینه بطور واقعی در جامعه جریان پیدا کند. مسوولین امر هم اگر واقعاً صلاح و بقای خودشان را بخواهند راهش همین قضیه است که شخصیت ایشان را احیا کنند.



کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

طالقانی در زندان

دکتر محمد مهدی جعفری

نشریه پیام هاجر - ۱۵ شهریور ۷۲ - شماره ۲۱۳

۱- سال ۱۳۴۳ شبی که حکم دادگاه نظامی را به ما ابلاغ کردند، پس از قرائت حکم، همین که اعضای دادگاه خواستند پراکنده شوند، آیت الله طالقانی با صدای آمرانه‌ای فرمان داد: بایستید! همه در جای خود خبردار ایستادند، آیت الله طالقانی با فریادی رسا و محکم گفت: «بسم الله الرحمن الرحيم و الفجر و لیال عشر و الشفع و الوتر... ان ربک لبالمرصاد» همه به لرزه درآمدند و ما متهمان، یا از نظر نظامیان محکومان، دلگرمی و استواری بدست آوردیم. وقتی تلاوت آیات کوبنده قرآن تمام شد گفت: بروید. رئیس دادگاه و سرهنگ رحیمی (همان سپهبد رحیمی که بعد از پیروزی انقلاب در کمیته انقلاب اعدام شد) از در خارج شدند و یکی دیگر از بیدارسان به نام سرتیپ احترامی که مشهور بود از جلاخان پانزده خرداد است، راه را گم کرد و از پشت جایگاه پرده را پس زد و از در دیگری فرار کرد.

جلوگیری از ماموریت مسوول زندان

۲- روزی مامور زندان با یک توری سیمی در دست آمد که در میان دو ردیف میله‌های اتاق ملاقات را با توری ببوشاند. قصدش این بود که ما نتوانیم با ملاقات کنندگان خودمان یادداشتی ریز از لای انگلستانمان به آنان بدهیم، یا آنان اعلامیه ریز و تا شده‌ای را به ما بدهند. اما بهانه‌اش این بود که می‌خواهیم جلو مبادله مواد مخدر را میان قاچاقچیان و معتادان بگیریم. دو سه نفر از افراد ما هر کاری کردیم که آن مامور توری را نصب نکند نشد، آقای علی بابایی عصبانی شد و سر او داد زد. اما باز هم نپذیرفت. یکی از بچه‌ها جریان را به اطلاع آیت الله طالقانی رسانید. ایشان آمدند روی سکوی ایوان مشرف بر حیاط زندان شماره ۴ قصر ایستادند و از آن مامور با خونسردی پرسیدند: ها چه می‌خواهی؟ گفت می‌خواهم این توری را نصب کنم. پرسیدند: چه کسی به تو این دستور را داده است؟ گفتند: رئیس زندان. گفتند: رئیس غلط کرده، رئیس رئیس هم غلط کرده، رئیس رئیس هم غلط کرده است - که این سومی شاه بود- بردار برو! آن مامور هم که یک استوار شهربانی بود توری را برداشت و رفت.



مسجد هدایت، دالان دانشگاه بود

لطف الله میثمی

نشریه پیام هاجر - ۱۵ شهریور ۷۲ - شماره ۲۱۳

سخن گفتن از مرحوم طالقانی برای من خیلی مشکل است، ولی امیدوارم بتوانم بخشی از خاطرات خود را از ایشان توضیح بدهم.

من در سال ۱۳۳۸ هجری شمسی از اصفهان به تهران آمدم و در دانشکده فنی تهران مشغول ادامه تحصیل شدم. چیزی نگذشت که با انجمن اسلامی دانشجویان آشنا شدم. به دنبال آن به جلسات تفسیر قرآن مرحوم طالقانی در مسجد هدایت واقع در خیابان استانبول هدایت شدم. در همین مسجد بود که نقطه عطف بزرگی در زندگی من به وجود آمد. هر وقت به مسجد هدایت می‌رفتم، یاد آیه‌ای از قرآن می‌افتادم که می‌فرماید: "انا هدیناه السبیل اما شاکرا" و اما کفورا" چرا که پهلوی درب مسجد هدایت، درب یک سینما قرار داشت. در آن روزها هم فیلمهای آن چنانی نشان می‌داد. در اولین سفری که پس از ورود به دانشگاه به اصفهان برای دیدن مادرم رفتم، مادرم گفت: تهران چه خبر؟ گفتم: راه هدایت و گمراهی هر دو میسر است، مرا دعا کن که راه هدایت را انتخاب کنم.

مسجد هدایت میعادگاه جوانان انقلابی

مسجد هدایت میعادگاه بسیاری از بچه مسلمانهای انقلابی بود که خیلی از آنها هم به مقام رفیع شهادت نایل شدند. عده‌ای هم از مسؤولین بالای نظام جمهوری اسلامی شدند. برادرانی که عمدتاً دانشجوی بودند و برای توشه‌گیری از قرآن به مسجد می‌آمدند با اشتیاق فراوانی به صحبت ایشان گوش می‌دادند. دیری نگذشت که به من هم یک قرآن ترجمه معزی هدیه کردند. من آن را در کیف خود می‌گذاشتم و قبل از این که به مسجد بیایم آیاتی که بنا بود ایشان تفسیر کنند، ترجمه‌اش را می‌خواندم، کمی روی آن آیات فکر می‌کردم. این کار را هم از مرحوم حنیف نژاد یاد گرفتم. او وقتی شبهای جمعه از دانشکده کشاورزی کرج به مسجد هدایت می‌آمد، در داخل اتوبوس آیات را می‌خواند و به من هم توصیه کرد که این کار را بکنم. ایشان سوره الحمد و سوره بقره را تفسیر می‌کردند. حول و حوش ششم بهمن ۱۳۴۱ ایشان را بازداشت کردند و دیگر موفق نشدند که تفسیر را ادامه بدهند. ولی در زندان قصر تفسیرهای خودشان را تدوین کردند و جلد اول پرتوی از قرآن قبل از این که رای دادگاه اول نسبت به ایشان صادر شود چاپ شد و در دسترس عموم قرار گرفت.

در مسجد ابتدا نماز جماعت مغرب و عشا به امامت ایشان برگزار می‌شد. پس از آن معمولاً حاج احمد آقای صادق تذکراتی می‌دادند و بعد هم چند آیه از قرآن با صوت

خوانده می‌شد. گاهی هم شهید باهنر قبل از این که تفسیر ایشان شروع شود منبر مختصری می‌رفتند. ایشان ابتدا تفسیرشان را با صدای آهسته شروع می‌کردند و بعد که بر مسجد سکوتی حکمفرما می‌شد، همزمان صدای ایشان هم بلندتر می‌شد و خیلی دلنشین بود، ایکاش که صدایشان ضبط می‌شد. ایشان یکنواخت صحبت نمی‌کردند و تن صدایشان بر حسب اهمیت موضوع و با احساسات خاصی بالا و پایین می‌رفت یا بلند و کوتاه می‌شد، همزمان با صحبت دست و بدنشان حرکت می‌کرد. یادم می‌آید وقتی که می‌گفتند: الا ان حزب الله هم الغالبون و الا ان حزب الله هم المفلحون با دست و بدنشان آن چنان حرکت می‌کردند که در ذهن من چنان جا می‌افتاد که واقعا حزب الله رستگار و پیروزند و این کلمات را باتمام نیرو و انرژی که داشتند بیان می‌کردند. تقریبا عموم دوستانی که داشتیم در این اعتقاد مشترک بودند که مرحوم طالقانی یک روحانی دردمندی است. هرچه علاقه ما به مرحوم طالقانی بیشتر می‌شد عنوانهایشان هم حذف می‌شد و بچه‌ها فقط می‌گفتند آقا. همزمان با تفسیرهای ایشان فعالیتهای جبهه ملی و فعالیتهای دانشجویی در دانشگاه اوج می‌گرفت و رژیم هم تبلیغات زیادی علیه سران جبهه ملی می‌کرد. یک شب مرحوم طالقانی با احساسات خاصی گفتند، آخر این چه وضعی است که رژیم در تبلیغات خودش می‌گوید که این رهبران همه کمونیستند.

بعد بطور صریح اسم بردند که آیا مهندس بازرگان هم کمونیست است؟ که هم خودش و هم مستعین خندیدند. وقتی مهندس بازرگان به مسجد می‌آمدند کیفی داشتند که در آن لباس سفید مخصوص نماز بود و آنها را می‌پوشیدند. من خوشحال می‌شدم و لذت می‌بردم که برای نماز برنامه و وقت خاصی می‌گذارند.

در دانشکده دوستانی داشتم که از آقای "فرهنگ نخعی" الهام می‌گرفتند و گاهی به من تذکر می‌دادند که مرحوم طالقانی نعوذبالله وهابی است و گاهی در دل ما هم تردیدی می‌افتاد. ایشان هر سال برای شرکت در کنگره موتمر اسلامی به بیت المقدس می‌رفتند بعد از این که برمی‌گشتند گزارش سفر می‌دادند و با احساسات و علاقه خاصی بیان می‌کردند و درگیریهایی که با علمای آنجا داشتند و درگیریهایی که با علمای درباری آنجا داشتند را هم بیان می‌کردند. یک بار توضیح دادند که نوشته‌هایشان که بنا بود سخنرانی کنند آنجا به سرعت رفته بود. در آن روزها هرکسی که به وحدت اسلامی معتقد بود باو انگ سنتی یا وهابی می‌زدند. اگر کسی نماز جمعه را واجب می‌دانست،

می گفتند که طرف وهابی است. اگر کسی قرآن مطالعه می کرد می گفتند که وهابی است، مرحوم طالقانی در آن جو به جهاد خودشان ادامه می دادند. ایشان کتابی داشتند به نام حکومت اسلامی که بر کتاب "تنبيه الامه و تنزيه الامه" مرحوم علامه نایینی پاورقی زده بودند. در قسمتی از مقدمه این کتاب نوشته بودند که چاره، کندن ریشه ناپاک شاه پرستی است، تا زمانی که این باشد هیچ کاری نمی شود کرد. من معمولاً زیر این جمله خط می کشیدم و این کتاب را تبلیغ می کردم و با قیمت ۵۰ ریال در دانشکده و بیرون می فروختم. البته خود کتاب را سالهای اول و دوم دقیق نخوانده بودم ولی این جمله اش را نشان همه می دادم. در مسجد هدایت هم گاهی کسی که قرآن را با صوت می خواند، روی این آیه "قالت ان الملوک اذا دخلوا قریه افسدوها" تاکید بیشتری داشت و بچه ها هم توجه می کردند. مسجد هدایت تلویحاً جایی شده بود که کسانی که می آمدند هم طرفدار قرآن بودند و هم شاه را قبول نداشتند.

بعد از فوت مرحوم آیت الله العظمی بروجردی، مرحوم طالقانی در مسجد هدایت ختمی برای ایشان برگزار کردند و خودشان هم سخنرانی قرائی کردند. من نزدیک ایشان نشسته بودم و یک جمله را هیچگاه فراموش نمی کنم که می گفتند ایشان در فقه شخصیت بی نظیری بودند و نظیر ایشان را در دنیای اسلام نداریم. البته من می دانستم که ایشان به لحاظ سیاسی با آیت الله بروجردی اختلافاتی هم دارند. رئیس دانشگاه تهران، آقای دکتر فرهاد هم در مسجد سپهسالار مجلس ختمی برای آیت الله بروجردی گذاشته بود. در صحن مسجد فرهنگ نخعی را دیدم که می گفت این سید اصلاً آقای بروجردی را قبول ندارد و شدیداً با او مخالف است، چگونه برای او ختم می گذارد. ولی در مراسم ختم دیدم که ایشان روی نقطه قوت آیت الله بروجردی هم خیلی تاکید کردند در توشه گیری هایی که از قرآن داشتند در مورد مسایل مهم جامعه هم اظهار نظر می کردند. به همین دلیل صحبت های شان گیرایی و جذبه خاصی داشت. شبهای خاصی نظیر نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سوم ماه رمضان مراسم خاص احیا بود. شب عید مبعث هم در انجمن اسلامی مهندسین مراسمی برگزار می شد که آقای مهندس بازرگان بعد از نماز جماعت سخنرانی می کرد.

الله اکبر یعنی نفی همه قدرتها

یادم می آید وقتی که مرحوم طالقانی راجع به نماز صحبت می کردند می گفتند

ابتدای نماز الله اکبر است با حرکت مخصوص دست، یعنی همه چیزها و همه قدرتها غیر از خدا را پشت گوش بیندازید، و طوری می‌گفتند که منظور ایشان را می‌رساند یعنی که شاه را هم قبول نداریم و می‌گفتند که صلوه همان قیام به محتوای نماز است. همان الله اکبر اول یعنی نفی همه قدرتها غیر از خدا. وقتی به شهرستان اصفهان رفتم این را به عنوان سوغاتی همه جا نقل می‌کردم، که می‌دانید الله اکبر یعنی چه؟ یعنی خدا بزرگتر است، بزرگتر از کی؟ بزرگتر است از شاه، بزرگتر است از امریکا، بزرگتر است از شوروی، و بزرگتر از همه چیز است و این را بعنوان دستاورد جدید می‌گفتم. کم کم با چهره‌هایی مذهبی و دانشجویان مسلمان همه دانشکده‌ها اعم از کشاورزی کرج، دانشسرای عالی، دانشکده‌های علوم، پزشکی، دندانپزشکی در شبهای جمعه مسجد هدایت آشنا می‌شدیم. بعد از این که تفسیر ایشان تمام می‌شد شاید تا یک ساعت بعد از آن همه کپه کپه می‌نشستند و با هم صحبت‌های سیاسی می‌کردند. عده‌ای هم دور مرحوم طالقانی جمع می‌شدند و سوالهای خاصی می‌کردند.

برای اولین بار در یکی از شبهای جمعه آقای حجت الاسلام سیدهادی خسروشاهی را هم آنجا دیدم که در کنار مرحوم طالقانی نشسته بود.

در کوچه مرحوم طالقانی منزلی بود که نهضت آزادی آنجا تاسیس یافت و در ۲۵ اردیبهشت ۱۳۴۰ مرحوم آیت الله طالقانی هم به عنوان بنیانگذار و عضو مؤسس یک سخنرانی ایراد کردند. هر چند من و امثال من در دانشگاه در کادر جبهه ملی فعالیتهای سیاسی داشتیم، مرحوم طالقانی هم یکی از رهبران جبهه ملی بودند، ولی حرکت ایشان در تاسیس نهضت آزادی نقطه عطفی بود، گویا که ما به اوج آمال و آرزوهای خودمان رسیدیم که می‌دیدیم یک آیت الله، مفسر قرآن و شخصیت برجسته با دوستانی نظیر مهندس بازرگان و دکتر سحابی حزب تشکیل داده‌اند. بهر حال ما بدون درنگ به آن پیوستیم و هم خوشحال بودیم و هم احساس رضایت می‌کردیم. بچه‌های مسلمان مبارز دانشگاه جایگاه طبیعی برای خودشان پیدا کردند. با توجه به این که احزاب سابقه خوبی در ایران نداشتند، مرحوم طالقانی شهامت و شجاعت خاصی در این کار نشان دادند.

ایشان در آن شب در سخنرانی خود گفتند که گرچه این کار من با روح قرآن مطابقت دارد، ولی تفأل هم از قرآن زدند و آیه‌ای آمد که آن آیه را خوانند که بسیار جالب بود و حالا یادم نیست. من گرچه که به دکتر مصدق علاقه داشتم ولی وقتی که دیدم مرحوم طالقانی که یک مجتهد جامع الشرایط هستند و مفسر قرآن، رهبری دکتر

مصدق را قبول کردند برای من مطلب تازه‌ای بود، علاقه من را به دکتر زیاده‌تر می‌کرد، در پی آن بودم که ویژگی‌های او را بیشتر بشناسم. مرحوم طالقانی و مهندس بازرگان و دکتر سبحانی ضمن این که عضو شورای مرکزی جبهه ملی بودند، نهضت آزادی را تشکیل دادند و این بار از موضع نهضت آزادی خواهان عضویت در جبهه ملی شدند، که هیچگاه جبهه ملی با این عضویت سازمانی موافقت نکرد.

حوادث مهم سیاسی که واقع می‌شد در مسجد هدایت هم انعکاسی پیدا می‌کرد، از جمله کنگره جبهه ملی بود و اختلافاتی که درون کنگره بوجود آمده بود، شب جمعه در مسجد هدایت منعکس می‌شد و همه گوش به زنگ بودیم. جواهر کلامی بود که در رادیو به نفع دربار صحبت می‌کرد، روحانیت را می‌کوبید و به طنز و مسخره می‌گرفت، حتی ریش گذاشتن را محکوم می‌کرد. مرحوم طالقانی می‌گفت خود کاشف میکرب که پاستور باشد ریش داشت، شما کاسه داغتر از آتش شدید. یکی همان اسم بردن از مهندس بازرگان که می‌گفت آیا ایشان هم کمونیست است، به طنز و سوال و یکی دیگر قضیه انجمنهای ایالتی و ولایتی که پیش آمده بود.

در مسجد سید عزیزالله آقای بهبهانی و خوانساری جلسهای گرفته بودند و شب که مطالب آنجا مطرح شد، مرحوم طالقانی می‌گفتند ما نباید که فتودالها را بکشیم و شدیداً حمله کردند به کسانی که به نفع فتودالها کار می‌کنند.

یکی قضیه زلزله بوبین زهرا بود که مسجد هدایت به قانونی تبدیل شده بود که، برای ده حسین آباد که نهضت آزادی آن را بازسازی می‌کرد. پول جمع کنند و تدارک کنند. یکی قضایای فلسطین بود و سیل بنگلادش که در سال ۴۹ اتفاق افتاد، برای هر دو پول جمع می‌کردند. یکی دستگیری مجاهدین خنیف‌نژاد، سعید محسن و دیگران بود که آقا به طور کلی در مسجد گفته بود که محمدهای ما دستگیر شدند و میثم‌های ما دستگیر شدند و برای سلامتی آنها دعا کرده بود.

من یک مقدار از زمان خارج شدم. کلاً سیر مسایل سیاسی مهمی که به مسجد هدایت کشیده شد را گفتم، یکی هم چند روز قبل از ۱۵ خرداد مرحوم طالقانی را آزاد کردند و آن جا کانون خوبی شده بود برای حرکت و جمعیت راه می‌افتادند از مسجد و آمده بودند تا خیابان فردوسی و توپخانه که البته من در این تظاهرات نبودم. مسافرت بودم.

مرحوم طالقانی معمولاً عید فطر می‌رفتند بیرون از تهران و نماز عید می‌خواندند.

مثلاً کرج نماز می‌خواندند. نمی‌دانم سال ۳۹ یا ۴۰ بود که رفته بودیم کرج بنا بود در باغ بیگدلی نماز عید فطر بخوانند و بعد هم سخنرانی باشد که آنجا ساواک مخالفت کرده بود و بعد همه آمدند به مدرسه کمال و آنجا مراسم برقرار شد. نماز عید خوانند و نهار دادند و سخنرانی‌های متنوعی شد. عکسهایی که آن روز انداخته شده توسط من انجام شد و عکسی از اصغر بدیع زادگان که کنار مرحوم طالقانی بود و غذا می‌بردند را من گرفتم. در این حرکتها بود که برای من ملموس می‌شد که رژیم شاهنشاهی با نماز عید و محتوای نماز چقدر مخالف است. کاری ندارد، که همینطور سرشان را زیر بیندازند نماز بخوانند و نتیجه نماز هم کاری با رژیم شاهنشاهی نداشته باشد ولی این نمازها دقیقاً درگیری داشت و ما در همین رابطه پیوندمان با اسلام و احکام اسلام خیلی بیشتر می‌شد. خاطره دیگری که از حق طلبی و ضد ظلمی و بخصوص بزرگواری و ایثار مرحوم طالقانی دارم نماز جمعه است. ایشان به نماز جمعه معتقد بودند و به همین دلیل هم محافل حجتیه انگ سنی‌گری و وهابی به ایشان می‌زدند.

چون امام جمعه درباری که نماز جمعه می‌خواند در مسجد شاه قبول نداشتند و وابسته به رژیم ظلم و جور می‌دانستند بر آن شدند که در تهران نمازی برپا کنند، مسجد جامع نارمک انتخاب شد و همه جمع شدیم و جمعیت هم زیاد شد و گفتند که این سنت صدر اسلام را احیا کنید و نماز جمعه هم به امامت آقای طالقانی خوانده شود.

منتهی در روز موعود مرحوم طالقانی متوجه شدند که آقای واحدی تعارف کردند که نماز را بخوانند و از آن به بعد هم آقای واحدی امام جمعه شد و خطبه می‌خواند. منتهی چون خطبه‌هایش جنبه سیاسی نداشت تدریجاً جمعیت کم شد، ولی سنتی بود که احیا شد. بزرگواری مرحوم طالقانی این بود که مدتها بود دعوت می‌کرد و بچه‌های انجمن هم ایشان را تشویق می‌کردند که نماز جمعه برقرار شود، وقتی برقرار شد خودشان نخواندند و این مسأله‌ای است که دیگر روحانیون به این زودی کوتاه نمی‌آیند، مثلاً در یک مسجد ۴ تا امام جماعت هست و همزمان با هم نماز جماعت می‌خوانند، ولی این نمازی که به ابتکار ایشان برقرار شده بود روز موعود محراب و خطبه را تحویل آقای واحدی دادند. چه بسا اگر ایشان این ایثار را نمی‌کرد، آن نماز جمعه ایشان تبدیل به یکی از تشکلهای بزرگ اسلامی می‌شد و مقدمات حکومت اسلامی هم از همانجا رشد و گسترش پیدا می‌کرد. ولی چون ایشان مرد خدا بود قصیه را به ایشان تحویل داد. این

پدیده موجب شد که عشق و ایمان من به مرحوم طالقانی صدچندان بشود و این اثر را در خود من داشت که اگر مرحوم طالقانی به من می‌گفت فلان کار خطرناک را بکن حتما می‌کردم و زبان به زبان در سایر دوستان هم این ایثار ایشان جریان پیدا کرد و همه این را یک نمونه بزرگواری ایشان می‌دانستند.

خاطره دیگری که از ایشان دارم پس از فوت مرحوم آیت الله بروجردی انجمن‌های اسلامی سمیناری برگزار کردند که محل آن هم در شرکت انتشار خیابان باب همایون بود که انجمن مهندسین، انجمن اسلامی پزشکان، انجمن اسلامی دانشجویان، دانشگاه‌های تهران، اصفهان و مشهد، تبریز و مجله "دین و دانش" مال آقای دکتر شهاب‌پور در آن شرکت داشتند. موضوعی که نیاز روز بود مساله مرجعیت و روحانیت بود، آنجا آقای مطهری آقای طالقانی آقای مهندس بازرگان و آقای موسوی سخنرانی کردند که کتابش هم تحت عنوان مرجعیت و روحانیت چاپ شد و به عنوان یکی از منابع آموزشی سازمان مجاهدین هم بود. خود این کتاب نقطه عطفی بود، اولاً این کتاب ترجمه نبود، تالیف نبود، جمع آوری نبود، بلکه در رابطه با نیاز روز و عمل صالح مسلمین بود و مساله رهبری آنجا مطرح شده بود، ویژگی آن تجمعی که آنجا بود و آزادی که وجود داشت که همه بتوانند از این علما و بزرگان سوالاتی بکنند.

قیام توده‌ها

این کنگره در سال ۴۱ انجام شده بود و بعد از زلزله ۱۷ شهریور بویین زهرا، آنجا سوالی شد از مرحوم طالقانی که چرا مصیبت‌ها و زلزله‌ها به سراغ توده‌های محروم می‌آید و ایشان جوابی دادند که حالا هم برای من تحملش و باورش سخت است. ایشان می‌گفتند که خدا در قرآن خطابش به توده‌ها و ناس است و این توده‌ها هستند که باید قیام بکنند و وضعیشان را بهتر بکنند و مسکنشان را در برابر زلزله مصون بدارند و چون قیام نمی‌کنند، مصیبت‌ها هم به آنها بیشتر وارد می‌شود. یعنی در معادلاتشان این بود که خدا برای توده‌ها ارزش بالایی قابل است و چون قیام نمی‌کنند چنین عقوبت‌های دنیوی دارد.

این یک نقطه عطف بزرگی در فکر ما به وجود آورد و جایگاه قرآن در ذهن ما خیلی بالا رفت، جایگاه توده‌ها در پیشگاه خدا مساله مهمی است. شهید مطهری هم به دعوت انجمن اسلامی دانشجویان در اعیاد و جشنها شرکت می‌کردند، در جلسه ماهانه هم شرکت می‌کردند، و چند سخنرانی کردند که به نام "گفتار ماه" چاپ شده و همچنین

به نام "ده گفتار". این جلسات جایگاه خوبی بود که نسل جوان با اندیشه‌های شهید مطهری آشنا بشوند. یادم هست که یک سخنرانی داشتند شهید مطهری راجع به تقوی بود یا مساله دیگر، وقتی که از جلسه بیرون آمدم مجاهد شهید سعید محسن گفت ولی جدا آقای مطهری هم کم از آقای طالقانی نیستند، خیلی مطالب را باز کردند و جنبه آموزشی صحبتشان خیلی قوی بود. حنیف‌نژاد این مطلب را می‌شنید و یک اصطلاح بابا داشت، گفت بابا آن شور و احساسی که مرحوم طالقانی دارد کجا قابل مقایسه است با آقای مطهری، بهر حال هر کدام یک وجهی داشتند. شهید مطهری هم در جلسات زیاد می‌آمدند یادم هست که آقای امامی کاشانی چند سال قبل در خطبه‌های نماز جمعه در دانشگاه تهران بمناسبت سالگرد وفات مرحوم طالقانی به نقل از شهید مطهری گفتند که شهید مطهری می‌گفت که مسجد هدایت دالان دانشگاه است یعنی هر کسی بخواهد در دانشگاه با نسل جوان مذهبی پیوند بخورد باید از طریق آقای طالقانی در مسجد هدایت این کار را بکند. من که در متن قضا یا بوم، واقعیت همین بود و بالاخره همین بجه‌های مسجد هدایت بودند که می‌رفتند اصرار می‌کردند و شهید مطهری را دعوت می‌کردند که بیایند دانشگاه صحبت بکنند و شهید مطهری که یکی از ذخایر اسلام بودند، بتدریج شکوفاتر و ظاهرتر می‌شدند.

خاطره مستقیم دیگری که از ایشان دارم این است که وقتی زلزله بوبین زهرا اتفاق افتاد، ده هزار نفر از هموطنان مسلمان ما کشته شدند، خیلی‌ها در فکر این بودند که خانه‌های اینها را بازسازی کنند و یکی از دهکده‌های آنجا به نام حسین آباد بوبین زهرا را هم نهضت آزادی تعهد کرد که بازسازی کند و ستاد بازسازی هم مسجد هدایت شده بود، و نهضت آزادی هم اطلاعیه زده بود که نهضت آزادی استمداد می‌طلبد، داستان مفصلی دارد مرحوم را دنیا هم همیشه در مسجد بعد از نماز مغرب و عشا میزی داشت، می‌نشست و کمکهای مردم را می‌گرفت و برنامه‌ریزی می‌کرد برای آنجا و شهدایی مثل حنیف‌نژاد، اصغر بدیع زادگان، سعید محسن، در بازسازی آنجا خیلی زحمت کشیدند. حتی ما یک بار دیدیم که اصغر بدیع زادگان ته چاه است و دارد چاه می‌کند، و خاکها روی سرش ریخته و قیافه‌اش معلوم نبود. بهر حال آنجا دهکده را ساختند. مدرسه ساختند، یک روز جمعه روز افتتاحش بود و دو اتوبوس روانه آنجا شدند، مرحوم طالقانی آقای مهندس بازگان آقای دکتر سبحانی و رهبران نهضت و دیگران بودند و بجه‌های انجمن اسلامی تقریباً همه بودند، دکتر شیبانی، حنیف نژاد سعید محسن بود، وقتی که

نماز جماعت برگزار شد، من رفتم روی دیواری و عکس می‌گرفتم بعد از نماز و صحبت خلاصه بازدیدی از دهکده شد و بعد هم اتوبوس سوار شدند و آمدند. در راه اتفاقی افتاد، اتوبوس از جوی کوچکی رد می‌شد، که در این جوی آب از این طرف جاده می‌رفت به آن طرف جاده، مهندس بازرگان با آقای طالقانی صندلی اول نشسته بودند، تا این اتوبوس از این جوی رد شد جوی بهم ریخت و آب می‌آمد داخل جاده، مهندس گفت ماشین را نگهدارند و پیاده شدند و آقای طالقانی هم پیاده شدند و رفتند با دست جوی را درست کردند که از سطح جاده هم کمی بالاتر بود که روی من خیلی اثر خوبی داشت که چقدر به فکر مردم محروم بودند. البته این کار نهضت آزادی خیلی در روحیه بچه‌های نهضت و انجمن اسلامی تاثیر مثبت گذاشت، بخصوص که نیروهای سیاسی دیگر نتوانستند به سرعت خانه‌ای بسازند، بالاخره با توده‌های محروم پیوند خوبی بود، از نظر اجتماعی. مثلاً هرچه که جلو می‌رفتیم می‌دیدیم که دین وجه توده‌ای و اجتماعیش بیشتر می‌شد و با اجتماع و توده‌ها پیوند بیشتری می‌خورد، مهندس شریف امامی هم مسوول خانه‌سازی‌ها بود و اسم نهضت آزادی را در لیست بازسازی‌ها در روزنامه نوشته بود که خود این یک تثبیتی بود. چون روزنامه‌ها از بردن اسم نهضت آزادی امتناع داشتند، اولین باری که نام نهضت آزادی رسماً گفته شد همین جا بود.

سادگی در زندگی

یکی از دوستان انجمن اسلامی دانشکده فنی که به منزلش حوالی امپریه رفته بودم. پدرش با مرحوم طالقانی خیلی مانوس بود بطوری که آقا را به خانه‌شان دعوت می‌کردند. می‌گفت آقا وقتی می‌آید برای افطار، افطاری خیلی ساده می‌خورد، اگر تشریفاتی باشد می‌گوید چه خبر است! ناراحت می‌شود و این قضیه را در مسجد هدایت هم شاهد بودیم که می‌گفت آنها که روزه دارند آنقدر افطار می‌خورند که می‌ترکند. این با فلسفه روزه مغایرت دارد. با حرکت دست و بدن خودشان کاری می‌کردند، که ضمن این که می‌گویند: الله لک صمت و علی رزقک افطرت همزمان با دعا دست می‌رود توی بشقاب برنج و خورش و دست پر می‌رود به دهن و حالتی را مجسم می‌کردند که حالت نمایشی داشت و اثر خوبی داشت. بعدها هم که من در سال ۵۲-۵۳ مبارزه مخفی می‌کردم با شهید رجایی در ارتباط بودم و شهید رجایی هم در محافلی که مرحوم طالقانی بودند و در انجمن اسلامی مهندسین شرکت می‌کردند یک روز جمعه که همه رفته بودند کرج مرحوم طالقانی به آنها گفته بود چه خبر است ماشین‌هایتان که

آخرین سیستم است و رفاهی پیدا کرده‌اید و خیلی برخورد تندی کرده بود با مهندسين و ديگرانی که آمده بودند آنجا این شیوه زندگی ساده را همیشه داشت.

خاطره دیگری که دارم برخورد مستقیم بود این است که در مبارزات دانشجویی بچه‌های نهضت آزادی احساس کردند که گاهی حرکتهای خودبه خودی در دانشگاه به وجود می‌آید. به این نتیجه رسیدند که یک روش تحلیل می‌خواهیم که ببینیم آیا فلان تظاهرات درست است یا درست نیست، ما تابع خودبخودی حرکتهای نشویم، حتی اگر حرکت درست هم هست تابع خودبخودی آن نشویم. این بود که به این نتیجه رسیدند که این که بگویند صرفاً ما مسلمانیم، کافی نیست، مسلمان بودن روش تحلیل می‌خواهد، روش تعقل می‌خواهد، این بود که بنا شد که نامه‌ای نوشته بشود، به رهبران نهضت آزادی و این نامه نوشته شد، ۹ نفر بودند که نامه را نوشتند، من هم یکی از آن ۹ نفر بودم نامه را تقدیم کردیم، نامه خطاب به مرحوم طالقانی و مهندس بازرگان و دکتر سحابی بود. به دنبال این تقاضا و نیاز، مرحوم طالقانی جلسه‌ای در منزل خودشان گذاشتند.

یادم هست شبی که به منزل ایشان برای اولین بار رفتیم، پلاک بیضی شکل بالای درب خانه‌شان جلب توجه کرد که نوشته بود: "فادخلوها بسلام آمین" این جمله خیلی اثر خوبی روی ما گذاشت که هر که می‌آید در خانه امن و امان است و خلاصه یک دعوت است که منزل خودتان است و خودمانی باشید. بعد از سلام و احوالپرسی برادرها صحبت‌هایشان را کردند و نامه‌ای که ۹ نفر امضا کرده بودیم خوانده شد و توضیح داده شد. مرحوم طالقانی خیلی خوشحال شدند که بچه‌های مسلمان به چنین نیازهایی رسیده‌اند و آقای دکتر سحابی هم از خوشحالی گریه‌اش گرفت. مهندس بازرگان هم گفت منم همین مطالب را با برخی تغییرات تایید می‌کنم و امضا می‌کنم. خانه‌شان خیلی ساده بود و بعدها فهمیدیم این همان خانه‌ای بود که نواب صفوی و واحدی و طهماسبی که مدتی تحت تعقیب بودند، آنجا مخفی بودند. سال ۳۵ اینجا مامن و خانه امن رهبران فداییان اسلام بود. واقعاً پلاک فادخلوها بسلام آمین نشان می‌داد که این خانه امن خیلی‌ها بوده است. مرحوم طالقانی را فداییان اسلام دوست داشتند و با آنها پیوندهای زیادی داشت و حتی برای این که از اعدام نواب صفوی و حتی محاکمه ایشان جلوگیری کنند، پیش امام خمینی رفته بودند و امام خمینی گفته بودند که دیدن آیت الله بروجردی فایده ندارد، و بعد با اصرار ایشان بالاخره امام رفته

بودند با آیت الله بروجردی ملاقات کرده بودند، که جلوی این کار گرفته شود. بهر حال تلاشی که کردند برای جلوگیری از محاکمه نواب واقعا برای جلوگیری از محاکمه آیت الله طالقانی چنین تلاشی از طرف روحانیت وقت نشد. راجع به علاقه فداییان اسلام به مرحوم طالقانی و بالعکس یک نمونه برای خود من اتفاق افتاد، در سال ۴۲ من شب ۳۰ آذر دستگیر شدم علت دستگیری هم فعالیت‌هایی بود که حول و حوش دادگاه مرحوم طالقانی و سران نهضت آزادی داشتم. چند روزی در اطلاعات شهربانی بودم و بعد رفتم زندان شهربانی و بعد هم رفتم سلولهای قزل قلعه و بعد از چند روز که در سلول بودم، یک روز هواخوری دادند، آنجا برف هم زیاد بود. آقای را دیدم که به او حاجی لباف می‌گفتند. قیافه‌اش مثل نواب صفوی بود، او خیلی با من با خنده و خوشرویی برخورد می‌کرد. بعدها که امکانات برخورد در سلولها بیشتر شد، حاجی لباف به سلول من آمد و گفت من از همان اول که فهمیدم شما در رابطه با آقای طالقانی هستید به شما خیلی خوشبین شدم و اعتماد کردم. مطلب دیگر که مرا خوشحال کرد، فکر کردم که شما را به اتهام ترور شاه گرفته‌اند، البته ۹ نفر بودند که به چنین اتهامی دستگیر کرده بودند و حاجی فکر می‌کرد که من هم از آنها هستم. ولی آن قضیه رفع شد و اتهام آنها هم اشتباه بود و همه را آزاد کردند.

حاجی درد دل با من خیلی می‌کرد، و قصه خیلی مفصلی هست و آن قدر اسرار فداییان اسلام را به من گفت که بعدها که سال ۴۳ من در زندان موقت شهربانی بودم و شهید حاجی عراقی هم آنجا آمد و مدتی زندان بود این اسرار را که می‌گفتم برای حاجی هم تازگی داشت و حاجی عراقی هم در این رابطه به من خیلی اطمینان کرد و خاطرات مشترکی بهم گفتیم. خاطرات مان را تبادل می‌کردیم، خود حاجی عراقی هم برای مرحوم طالقانی خیلی احترام قایل بود. چه قبل از بازداشت خودش، چه در دوران زندان و چه در جریان انقلاب و چه بعد از انقلاب، واقعا حسابش با دیگران خیلی فرق داشت.

در زمان حکومت دکتر امینی یعنی سال ۴۰ سالگرد شهدای ۳۰ تیر در ابن بابویه برگزار شد. در این قضیه مهندس بازرگان و مهندس حسینی دستگیر شدند، آیت الله طالقانی را هم فوری آزاد کردند، دکتر امینی زرنگ بود که مبادا روحانیت با او درگیر شود. منتهی مدتی، حدود یکماه زندان بودند، روزی که آزاد شدند مصادف بود با تولد حضرت علی(ع) و در مسجد هدایت جشنی برگزار شد، که هم تولد حضرت علی(ع) بود،

و هم آزادی این دو نفر. مهندس حسینی و مهندس بازرگان هم آمده بودند. داریوش فروهر هم آمده بود. فاصله من بامرحوم طالقانی کم بود، نزدیک داریوش فروهر نشسته بودم. مرحوم طالقانی می گفتند قدر حضرت علی(ع) را در زمان خودش نمی دانستند و چه فکرهایی درباره او می کردند. گفتند جای دوری نرویم حتی همین رهبران معاصر هم واقعا ما قدرشان را ندانستیم که اشاره به دکتر مصدق بود. این صحبت که شد من دیدم چهره داریوش فروهر خیلی شکوفا شد. من خوشحال بودم که حرف آقا روی رهبران ملی هم اثر خوب دارد، شناخت زیادی هم از آقای فروهر نداشتم.

من درصدد آن نیستم که فعالیتهای مرحوم طالقانی در نهضت آزادی و تمام بحثهایی که در مسجد هدایت می شد، را بگویم. بیشتر خاطرات مستقیم و نقطه عطفهایی که توسط ایشان در من به وجود آمده را می گویم. در سال ۴۱ فشار اعضای نهضت آزادی برای کار ایدئولوژی بیشتر شد. کتاب حکومت اسلامی ایشان به صورت یکی از منابع آموزشی در بین اعضای نهضت آزادی درآمد، روحوانی، بحث و کار تیمی روی کتاب می شد.

طبق نظر آیت الله نایینی و تاییدی که مرحوم طالقانی از آن می کردند مبارزه با استبداد و ظلم از فرایض دین، جزو احکام و عین اسلام است. یعنی یک جنبه سیاسی صرف ندارد که هرکس مبارزه با استبداد بخواهد بکند، قبلا می گفتند این سیاسی است ولی این نقطه عطفی که آیت الله نایینی به وجود آوردند، این بود که این یک فریضه است و آقای طالقانی هم تاکید می کردند. این مساله روی ما اثر خوبی داشت. انسان اگر کار سیاسی خودش را فریضه دینی بداند، دچار بهجت و ارضاء می شود.

مرحوم طالقانی را حول و حوش ۶ بهمن ۴۱ باتفاق سران نهضت آزادی و سران جبهه ملی دستگیر کردند. تنها برخورد ما این بود که گاهی می رفتیم پشت میله ملاقات ولی اینها نمی آمدند، فقط دور زندان قدم می زدند، از پشت میله قیافه شان دیده می شد. البته گاهی هم با اجازه دادستانی ملاقات حضوری می دادند. که من قبل از ۱۵ خرداد موفق نشدم ملاقات حضوری کنم. شنیدم قبل از ۱۵ خرداد ایشان را آزاد کردند و مسجد هدایت برقرار شد. از مسجد هم که بیرون می آمدند جمعیت در خیابان اسلامبول و فردوسی تظاهرات می کردند.

دو شب قبل از ۱۵ خرداد ایشان را دستگیر می کنند و دیگر آزاد نمی شود تا محاکمه بعد از ۱۵ خرداد که من به تهران آمدم، خیلی ها دستگیر شده بودند. بالاخره تراب

۱۴۶ راهی که نرفته ایم

حق‌شناس و سایر دوستان را پیدا کردم. با آقای صدر حاج سید جوادی تماس گرفتم. رژیم تصمیم داشت اینها را محاکمه کند. یکی از کارهای ما سر زدن به زندانها بود.



کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»



کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

طالقانی اصلاح گر اندیشه دینی

دکتر ابراهیم یزدی

نشریه پیام هاجر - ۱۵ شهریور ۷۲ - شماره ۲۱۳

■ نقش مرحوم طالقانی در انقلاب اسلامی چیست؟

□ ابتدا باید روشن ساخت منظور از انقلاب اسلامی چیست؟ انقلاب اسلامی که در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ به پیروزی رسید و ساختار سیاسی استبداد سلطنتی را در هم فرو ریخت و به سلطه بیگانگان بر کشورمان خاتمه داد، پدیده‌ای نبود که بطور ناگهانی در سالهای ۵۶ و ۵۷ در صحنه سیاسی ایران ظاهر شده باشد. آن طور که برخی مدعی هستند و بر این ادعای نادرست خود اصرار می‌ورزند، انقلاب اسلامی از ۱۵ خرداد ۱۳۳۲ متولد نشده است، اگرچه قیام ملت ایران در ۱۵ خرداد یکی از نقاط عطف در تاریخ مبارزات ملت ایران محسوب می‌گردد.

انقلاب اسلامی ایران جمع بندی مبارزات طولانی و مستمر ملت ایران می‌باشد که از زمان قیام تنباکو آغاز شده بود. انقلاب مشروطیت، نهضت ملی (جنبش ملی شدن صنعت نفت) و انقلاب اسلامی ۲۲ بهمن ۵۷ هریک مراحل متفاوت از مبارزات ملت ایران در طی حدود یکصد سال در جهت تحقق آرمانهای آزادی، استقلال و عدالت، بر محور سه شعار ضد استبدادی و ضد استعماری (استیلای بیگانه) و ضد استثمار می‌باشند. اگرچه عمده مبارزات بر دو محور ضد استبدادی و ضد استعماری متمرکز بوده است.^۹

این مبارزات از شهریور ۱۳۲۰ بعد از سقوط استبداد رضاشاه، وارد دوران جدیدی گردید. در طی این دوران گروهها و دستجات و احزاب و شخصیت‌های متعدد و متفاوت ملی و اسلامی و غیردینی، چپ و میانه، از همه قشرهای ملت در مبارزه نقش داشته‌اند، همین مبارزات بود که زمینه‌های پیروزی سال ۱۳۵۷ را فراهم ساخت.

مرحوم آیت الله طالقانی در چنین دوره‌ای از مبارزات، از شهریور ۱۳۲۰ تا بهمن ۱۳۵۷ حضور و نقش موثر و مفیدی داشته است، در چنین فرایندی از تحول مبارزات است که می‌بایستی نقش مرحوم طالقانی مورد بررسی قرار گیرد.

در این دوران طولانی ۳۷ ساله، فعالیتهای مرحوم طالقانی در ابعاد متفاوت و در زمینه‌های مختلف موثر بوده است. یکی از این فعالیت‌ها و تاثیرات در زمینه احیا و اصلاح فکر و اندیشه دینی^{۱۰} است. بدون تحول در اندیشه دینی، که سابقه آن را در دوران جدید، بایستی از همان سالهای ۱۳۲۰ به بعد جستجو کرد، رشد و توسعه و تعمیق حرکت نوین اسلامی و درنهایت پیروزی در بهمن ۵۷ امکان پذیر نبود.

بعد از شهریور سال ۱۳۲۰، مسایل و موضوعات جدیدی مطرح می‌شوند که جنبش

احیاگری دینی می‌بایستی به آنها پاسخ مناسب و در خور زمان را بدهد. دیدگاهها و نگرش‌های سنتی جریانات دینی رسمی و حوزه‌ای نه تنها جوابگوی این مسایل، بلکه قادر به درک ضرورت‌های تاریخی و مشخصات شرایط نوین داخلی و خارجی نبود، در نتیجه از نسل جوان وجدید و پرتلاش آن زمان به کلی بریده بود، و نسل جدید نیز اعتماد و اعتقاد لازم را نداشت.

در چنین شرایطی مرحوم طالقاتی، نقش تاریخی خود را از طریق بازسازی و با جلسات بازگشت به قرآن آغاز می‌نماید. باید توجه داشت که ما از دورانی صحبت می‌کنیم که نه تنها در کل جامعه ایرانی مطالعه قرآن به عنوان منبع اصلی فکر و اندیشه دینی مرسوم نبود، بلکه در حوزه‌های دینی رسمی و سنتی نیز قرآن جزو دروس حوزه قرار نداشت. نه این که قرآن خوانده نمی‌شد و یا مطرح نبود، خیر، خوانده می‌شد اما نه به عنوان اصلی‌ترین سند زنده و مخدوش نشدهٔ وحی الهی، که باید برای تبیین اندیشه دینی مورد استفاده قرار گیرد. بلکه صرفاً و عمدتاً برای فیض معنوی و ثواب اخروی خوانده می‌شد.

مرحوم طالقاتی، از همان آغاز، مطالعه و بحث و بررسی قرآن را محور اصلی کار خود قرار داد. در جلسات متعددی که آن مرحوم اداره می‌کرد، تفسیر قرآن، بخش عمده‌ای را تشکیل می‌داد، بدین ترتیب مستمعین ایشان نیز که عمدتاً جوانان و تحصیل کرده‌ها بودند، با معارف قرآن از نزدیک آشنا می‌شدند.

مرحوم طالقاتی، در تفسیر قرآن از سبک و روش خاصی استفاده کرده است که در پرتوی از قرآن منعکس است. پرتوی از قرآن در خواننده بینش اسلامی عمیقی را ایجاد می‌نماید که حرکت آفرین است. از این جهت با تفاسیر کلاسیک تفاوت دارد. به همین دلیل پرتوی از قرآن در دوران قبل از انقلاب، یکی از منابع اصلی مورد استفاده در آموزش دینی جریان‌ها و سازمان‌های اسلامی مبارز در داخل و خارج از کشور بود.

اما مرحوم طالقاتی متفکری که صرفاً در گوشه‌ای معتکف شده و به تفسیر قرآن بپردازد، نبود. او مرد عمل و حضور در صحنه‌های نبرد بود. او با حضور دایم در صحنه مبارزات سیاسی، مسایل و مشکلات و ایرادات را می‌دیدید، لمس می‌کرد، می‌کوشید تا برای آنها پاسخهای مناسب قرآنی ارایه دهد. آن مرحوم از جمله روحانیون نادری بود که غیر از کتب مرسوم حوزه‌ای، کتابهای علمی، سیاسی، فلسفی و اقتصادی جدید، با مارکسیسم آشنایی خوبی داشت. "مالکیت در اسلام" عمق این آشنایی را به خوبی نشان

می‌دهد.

طالقانی در بیان اندیشه دینی، تنگ نظر و متعصب نبود. اهمیت بازننگری و بازسازی اندیشه دینی را کاملاً درک کرده و در موارد مختلف آن را با صراحت مطرح ساخته است. مثلاً مرحوم طالقانی با صراحت بیان کرده است که موارد نه گانه دریافت زکات که در فقه سنتی آمده است، می‌تواند و باید تغییر کند. در قرآن اصل زکات و نحوه هزینه آن ذکر شده است، اما موارد آن و درصد زکات مشخص نشده است، و آنچه در فقه سنتی آمده است، استخراج از سنت رسول گرامی(ص) است. اما موارد نه گانه در جوامعی است که تولید عمده ملی و ابزار اصلی مبادله بازرگانی مواد مورد بحث می‌باشند. در جوامع صنعتی و یا نیمه صنعتی عصر حاضر، این موارد می‌تواند تغییر پیدا شد. در غیر این صورت، اصرار بر موارد نه گانه عملاً یعنی تعطیل اصل زکات در عصر حاضر یا جوامع پیشرفته.

مرحوم طالقانی، بطور مستمر در مبارزات سیاسی، اجتماعی حضور فعال داشت. طالقانی از همان زمان که به قول خودش از حوزه بیرون آمد، از صدف تنگ افکار محدود و اخلاقیات خاص هم کسوتان خود بیرون آمد. او هیچگاه دنبال بازی مرید و مرادی و در بند محراب و منبر نبود. آزادهای آزاد اندیش بود، که درد دین و مردم داشت. رفتار خاکی ایشان، فقدان روحیه استعلاجویی سبب شده بود که به راحتی همه مجذوب ایشان باشند، خیلی راحت با همه بجوشند. جوانان و دانشجویان خیلی راحت ایرادات و اشکالات اساسی دینی خود را مطرح می‌کردند، بدون آن که از چماق تکفیر و برچسب بی‌دینی هراسی به دل راه بدهند، او درد جوانان را احساس می‌کرد. با آنان محشور و مورد اعتماد آنان بود. نه تنها جوانان و دانشجویان بلکه مورد قبول و احترام طیف وسیعی از قشرها و گروههای مبارز بود. این اعتماد و احترام گسترده هنگام وفات ایشان کاملاً بارز و مشهود بود.

طالقانی، از همان ابتدای کار اجتماعی، نسبت به رویدادهای سیاسی و اوضاع اقتصادی حساس بود، این حساسیت خود را بروز می‌داد و موضع می‌گرفت. همین امر او را در میان هم کسوتهایش شاخص ساخته بود، توجه مردم را جلب کرده بود. در آن دوران سیاسی بودن و مبارزه سیاسی در میان روحانیون ارزش منفی داشت. به همین دلیل آن مرحوم به دلیل فعالیتهایی که داشت به آخوند سیاسی معروف شده بود. طالقانی در اندیشه دینی به عنصر کرامت انسانی و اختیار و آزادی بشر و قسط و

طالقانی اصلاح گر اندیشه دینی ۱۵۱

عدالت بهای فراوان می داد. طالقانی در مبارزات نهضت ملی شدن نفت و بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، در نهضت مقاومت ملی مشارکت داشت، به عنوان یکی از پایه گذاران نهضت آزادی در تاسیس آن شرکت نمود، بدون آن که به عنوان روحانی حق ویژه‌ای برای خود قائل شود. به این ترتیب حضور مستمر مرحوم طالقانی در مبارزات این دوران، نقش او را از سطح یک متفکر اسلامی و احیاگر اندیشه دینی فراتر برد، او را به صورت یکی از رهبران اصلی انقلاب در داخل کشور درآورد.

■ چگونه می توانیم از اندیشه‌های طالقانی، در حال حاضر استفاده

کنیم؟

□ همانطور که گفته شد، طالقانی یکی از احیاگران و اصلاح کنندگان اندیشه دینی محسوب می شود، که سعی کرده است به برخی از مسایل و مشکلات مربوط به شرایط و اوضاع و احوال کنونی ایران و جهان پاسخهای مناسب بدهد. از آنجا که بسیاری از این شرایط و موضوعات همچنان مطرح می باشند، دیدگاههای آن مرحوم در چنین مواردی هنوز هم از اعتبار کافی برخوردار است. به عنوان مثال، طالقانی به تمشیت امور مردم توسط خودشان اهمیت فراوان می داد و آن را یک اصل می دانست. بعد از انقلاب هم، به کرات به ضرورت اجرای قانون شوراها تکیه می نمود.

این اندیشه هنوز هم به اعتبار خود باقی است. در جوامع دنیای سوم یا دنیای دوم یا نیمکره جنوبی - نظیر ایران، مساله توسعه نیافتگی موضوع روز است. امروزه در بسیاری از مجله‌ها و نشریه‌های خودمان این مساله از جوانب مختلف مورد بحث و گفتگوست. یکی از بزرگترین عوامل بازدارنده توسعه، فقدان احساس تعلق اجتماعی در مردم است. مردم در این جوامع احساس تعلق جمعی ندارند و این نشأت گرفته از شرایط سیاسی حاکم بر این جوامع در طول سالیان دراز می باشد. حکومتهای بومی و یا سلطه بیگانه بر این کشورها، جایی برای اعمال حق حاکمیت مردم باقی نگذاشته است مردم در عمل، در اداره امور خود محلی از اعراب ندارند. حتی حکومتهای به اصطلاح مترقی، به نوعی از استبداد، یا دیکتاتوری صلحا اعتقاد دارند، بکلی با دموکراسی و مشارکت مردم مخالف هستند و چه بسا با اعمال زور، ولی صادقانه، برای توسعه تلاش می کنند. اما توسعه بدون توسعه انسانی، معنا ندارد، و توسعه انسانی، اقتصادی بدون مشارکت واقعی و صمیمانه مردم و احساس تعلق آنان و امنیت و اطمینان اجتماعی - سیاسی به وجود نمی آید. مثلاً کارشناسان توسعه بحث می کنند که برای توسعه اقتصادی نیاز به انباشت

سرمایه می‌باشد، برای انباشت سرمایه باید در سطح ملی از سیاست ریاضت و قناعت استفاده کرد. اما تا زمانی که زمامداران خود را قیم مردم بدانند و مردم از حقوق و آزادی‌های اساسی انسانی برخوردار نباشند، امنیت وجود نداشته باشد، آرامش و اطمینان‌های لازم اجتماعی به وجود نخواهد آمد. این امر در شرایط خاصی مردم را به بی‌تفاوتی نسبت به رویدادهای محیط وامی‌دارد، در نهایت به احساس عدم تعلق اجتماعی منجر می‌گردد، در چنین شرایطی سیاست ریاضت و قناعت یا کار بیشتر و مصرف کمتر شکست خواهد خورد.

یکی از راههای مقابله با چنین بن‌بست‌هایی و از میان برداشتن موانع توسعه، واگذاری اداره امور مردم به خود آنان از طریق شوراهاست. مرحوم طالقانی مساله شوراه را بطور جدی پیگیری می‌کرد. تا آنجا که در قانون اساسی جمهوری اسلامی، فصل هفتم تحت عنوان شوراه به این امر اختصاص یافته است. در اصول ۱۰۰ تا ۱۰۶ موارد و مبانی آن تصریح گردیده است. متأسفانه جز در زمان دولت موقت، آن هم به طور ناقص این بخش از حقوق ملت معوق مانده، هیچیک از اصول آن به اجرا گذارده نشده است.

یکی دیگر از مسایل مربوط به جامعه ما، تعدیل ثروت و ایجاد توازن نسبی در توزیع درآمدها یا قسط و عدالت است. این مساله یکی از محورهای کلیدی در اندیشه دینی مرحوم طالقانی بود و اکنون هم بطور جدی ضرورت آن حتی بیش از گذشته احساس می‌شود. متأسفانه سیاستهای اقتصادی، بخصوص درسالهای اخیر، به تشدید اختلاف طبقات منجر گردیده است. تنگی معیشت بیش از هر زمان قشرهای کم درآمد جامعه را تحت فشار قرار داده است. در زمینه معرفت و شناخت دینی، نیز مسایلی را مرحوم طالقانی مطرح ساخته است، که هنوز هم معتبرند.

■ چه خاطره‌ای از مرحوم طالقانی دارید؟

□ آشنایی و همکاری سیاسی و اجتماعی من با مرحوم طالقانی از سالهای بسیار دور، از زمان دانش آموزی و شرکت در جلسات تفسیر قرآن مرحوم طالقانی در مسجد هدایت خیابان اسلامبول شروع می‌شود. مرحوم طالقانی عاقد ازدواج من با همسر بود.

۱- بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، دولت کودتا از فعالیت انجمن اسلامی دانشجویان جلوگیری کرد. مجله "گنج شایگان" ارگان انجمن، نیز به زودی توقیف شد. از آنجا که نمی‌توانستیم فعالیت‌های انجمن را یکسوی تعطیل کنیم، با موافقت مرحوم طالقانی

فعالیت‌های انجمن بطور غیررسمی، در مسجد هدایت متمرکز شد. علاوه بر حضور مرتب و گسترده در جلسات تفسیر قرآن شبهای جمعه، خود دانشجویان هم گاه گاه برنامه‌هایی را اجرا می‌کردند. در یکی از شبهای جمعه بعد از نماز مغرب من سخنانی را ایراد کردم. چند روز بعد مامورین فرمانداری نظامی (در آن زمان ساواک تاسیس نیافته بود) خادم مسجد، مشهدی ابراهیم (بعدها حاج سید ابراهیم) را بازداشت کردند و به فرمانداری بردند، از او در مورد سخنران آن شب بازجویی کردند. آن مرحوم تجاھل نمود و قضیه را به خود مرحوم طالقانی ارجاع داد. چند روز بعد، مرحوم طالقانی را احضار و از ایشان بازجویی نمودند. از جمله از ایشان پیرامون برنامه‌های مسجد توضیحاتی خواستند. ایشان پاسخ دادند که برنامه مسجد شبهای جمعه بعد از نماز، تفسیر قرآن است. بازجو ایراد گرفته بود که چرا شما همیشه آیات کمونیستی قرآن را تفسیر می‌نمایید!!

۲- از اواخر سال ۱۳۳۸ براساس اخبار و اطلاعات سیاسی، چنین معلوم شده بود که تغییراتی در جو سیاسی ایران قرار است به وجود آید. در آن موقع نهضت مقاومت ملی فعالیت چندانی نداشت. اما جلسات کمیته اجرایی، تقریباً همه هفته تشکیل و اوضاع سیاسی کشور مطالعه و بررسی می‌شد. با توجه به اخبار و اطلاعات به نظر رسید که اگر جمعی از رجال و شخصیت‌های سیاسی و روحانی ملی و موجه به طور دستجمعی وارد میدان شوند، بتوان تحرک سیاسی جدید و مبارزه سیاسی وسیعی را آغاز کرد. برای این کار لیستی از اشخاصی که باید با آنها مذاکره شود تهیه شد و گروههایی از اعضای نهضت مقاومت با این افراد صحبت کردند و موافقت آنها را با مشارکت در یک کار سیاسی جمعی جلب کردند. در مرحله بعد، قرار شد یک شخصیت برجسته، که مورد قبول و احترام همگان باشد، از این افراد دعوت به عمل آورد تا دور هم جمع شوند و کار جمعی را آغاز نمایند. بعد از بحث و گفتگوها قرار شد این دعوت توسط آیت الله فیروزآبادی موسس بیمارستان فیروزآبادی شهر ری انجام شود. وظیفه ملاقات و مذاکره با آیت الله فیروزآبادی و جلب نظر موافق ایشان به عهده روحانیون مبارز هوادار جنبش ملی و دکتر مصدق واگذار گردید. برخی از این روحانیون آنهایی بودند که در مجلس هفدهم از طرف مردم به نمایندگی انتخاب شده و در جریان حوادث آن سالها، به دکتر مصدق و جنبش ملی وفادار مانده بودند. بعد از کودتای ۲۸ مرداد نیز تماس و ارتباط خود را با یکدیگر حفظ کرده بودند و روزهای ۴شنبه، هنگام نماز صبح در منزل یکی از

اعضای خود جمع می‌شدند، و در واقع به صورت شاخه متشکلی از نهضت مقاومت ملی، عمل می‌کردند. اسامی برخی از آنان که به خاطر ممانده است عبارتند از حاج سید جوادی (نماینده قزوین) محمدعلی انگجی (نماینده تبریز) جلالی موسوی (نماینده دماوند) میرسید علی قمی - حاج سیدرضا زنجانی - سید محمود طالقانی و ...

این گروه از روحانیون، که روزهای چهارشنبه دور هم جمع می‌شدند، به اصحاب چهارشنبه معروف شدند. در برابر گروهی از روحانیون درباری که روزهای پنجشنبه بعد از ظهر در منزل آیت الله بهبهانی جمع می‌شدند و به اصحاب ۵ شنبه معروف شده بودند. در هر حال آقای طالقانی و آقا ضیاء حاج سید جوادی برای دیدار و مذاکره با آیت الله فیروزآبادی تعیین شدند. یک روز صبح چهارشنبه این راقم روی قرار قلی در محل اجتماع آقایان حاضر شدم و به اتفاق آقایان به شهری بیمارستان فیروزآبادی رفتیم. پیرمرد خوش برخورد با آغوش باز و گشاده رویی ما را پذیرفت و احترام فراوان کرد. مردی متواضع و قابل احترام بود. جلسه اول به دلیل فوت برادرش، بهانه دیدار ما، عرض تسلیت و همدردی از جانب روحانیون ملی و نهضت مقاومت ملی بود. دو یا سه روز بعد، در دیدار دوم، مساله ضرورت و امکان آغاز یک حرکت سیاسی مردمی عنوان شد و به ایشان پیشنهاد شد که دعوت کننده باشد. ایشان با کمال رضایت و خشنودی پذیرفت و گفت هرطور که لازم هست دعوت نامه به نام ایشان نوشته و فرستاده شود. منزل پسرش در خیابان علایی دروازه شمیران را برای تجمع مدعوین در اختیار گذاشت. در همین منزل بود که در همان سال ۱۳۳۹ جلسات همگانی و عمومی طرفداران جنبش ملی و دکتر مصدق برگزار می‌شد، به دنبال آن جلسات بود که گردهمایی‌ها گسترده شده و به میتینگ و تجمع در خیابانها و سرانجام در میدان جلالیه منجر شد. در همان سال تاسیس جبهه ملی (دوم) و سپس در سال ۱۳۴۰ نهضت آزادی اعلام گردید.

۳- خاطره دیگر مربوط به دعوت مرحوم طالقانی برای شرکت در شورای انقلاب است. به موجب برنامه سیاسی رهبر انقلاب که در نوفل لوشاتو توسط این جانب تدوین و تنظیم گردیده بود، قرار بود شورای انقلاب اسلامی مرکب از ۱۵ نفر تشکیل شود و کلیه امور مربوط به انقلاب را در داخل ایران زیر نظر خود بگیرد. برای انجام این مهم، به دستور رهبر فقید انقلاب، آقایان مهندس بازرگان، مطهری و بهشتی به پاریس آمدند. لیستی از اشخاص برای عضویت در شورای انقلاب و دولت موقت تهیه گردید.

قرار شد اسامی بیشتری در تهران مطالعه و توسط شهید مطهری پیشنهاد شود و در صورت تایید امام از آنها برای عضویت در شورای انقلاب دعوت به عمل آید. در این زمان مرحوم طالقانی بعد از سالها اسارت از زندان آزاد شدند و مردم تهران استقبال فراوان و گسترده‌ای از ایشان بعمل آوردند. مرحوم طالقانی بعد از آزادی به دلیل موقعیت خاص و نقش فعالی که در رهبری مبارزات داخل کشور داشتند، خواه و ناخواه مورد مراجعات فراوان گروهها و قشرهای مردم قرار می‌گرفتند آن مرحوم که هنوز از اقدامات اولیه برای تشکیل شورای انقلاب باخبر نشده بودند، برای سازمان دادن به مبارزات داخل کشور به ابتکار خود و با اعتقادی که به کار دستجمعی داشتند از نمایندگان کلیه گروههای سیاسی ملی و مذهبی برای تشکیل مرکزیت واحدی، دعوت به عمل آوردند.

این افراد چند جلسهای هم تشکیل داده بودند، که خبر آن را دوستان از تهران به اینجانب دادند و اظهار نگرانی کردند که ممکن است بزودی دو شورای مرکزی موازی بوجود آید که بدون شک مشکلاتی را در پی خواهد داشت، خواستند که مساله با رهبر فقید انقلاب در میان گذاشته شده، از ایشان در مورد دعوت مرحوم طالقانی برای شورای انقلاب در حال تاسیس، کسب نظر شود. بعد از توضیح مراتب فوق، امام اظهار داشتند که چون آقای طالقانی عضو جبهه ملی است دوستان روحانی در داخل کشور، در مورد دعوت از ایشان تردید داشتند. بنده توضیح دادم که اولاً آقای طالقانی عضو موسس و شورای مرکزی نهضت آزادی بوده‌اند، عضویت ایشان در جبهه ملی به سمت نمایندگی نهضت آزادی بوده است، در حال حاضر نه جبهه ملی (دوم) وجود دارد و نه نهضت آزادی در داخل کشور سازمان مرتب و منظمی دارد. ثانیاً براساس توصیه خود جناب عالی، قرار است از برخی از رهبران و فعالین جبهه ملی نیز برای عضویت در شورای انقلاب دعوت به عمل آید.

ایشان از من خواستند که بهر حال مساله را با خود مرحوم طالقانی مطرح سازم، بنده هم در یک مکالمه تلفنی موضوع را با ایشان مطرح ساختم و ایشان توضیح دادند که بعد از آزادی از زندان مصلحت در آن دیده‌اند که عضو هیچ گروه سیاسی خاصی حتی نهضت آزادی نباشند، تا بتوانند نقش وسیعتری را ایفاء نمایند. رهبر فقید انقلاب بعد از شنیدن نوار این مکالمه، از من خواستند به مرحوم مطهری در مورد دعوت آیت الله به شورای انقلاب پیغام بدهم و به مرحوم طالقانی هم پیام ایشان را برسانم، که دعوت

مرحوم مطهری را بپذیرند این کار صورت گرفت و ایشان هم به جمع شورای انقلاب پیوستند. بعد از انقلاب هم، از مرحوم آیت الله طالقانی در رابطه مسایل کردستان و ... خاطراتی در ذهنم باقیمانده است که برای جلوگیری از اطاله کلام به وقت دیگری موکول می‌نمایم.





کتابخانه آنلاین

خاطرات آیت الله العظمی منتظری از آیت الله طالقانی

نشریه پیام هاجر - ۱۵ شهریور ۷۲ - شماره ۲۱۳

به طور کلی راجع به مرحوم آیت الله طالقانی چیزهایی من در خاطرم دارم. ایشان کتابی داشتند به نام مالکیت در اسلام و همچنین پاورقی‌ای که ایشان بر کتاب تنزیه المله و تنبیه الامه مرحوم آیت الله العظمی نایینی نوشته بودند که آن را مطالعه کردم بدون آن که ایشان را دیده باشم. از این جهت از ایشان خوشم آمد، چون از افرادی بودند که درک صحیح از اسلام داشتند. چون درک ما نسبت به اسلام مختلف است بعضی‌ها مثلاً در ذهنشان همیشه این بوده که اسلام فقط به یک سری از مسایل عبادی و آداب و سنن منحصر است. در صورتی که برنامه دارد، همچنین اسلام در مسایل اساسی زندگی نظریه و برنامه دارد. راجع به اقتصاد و مسایل اقتصادی، احکام و راجع به سیاست و حکومت. بالاخره اسلام برای انسان از قبل از تولد حتی قبل از انعقاد نطفه، در زمانی که جنین است برنامه دارد. مادر مثلاً چه جور برنامه را اجرا کند، که به روی بچه اثر مثبت داشته باشد. از تولد تا آن وقتی که از دنیا می‌رود، انسان را زیر نظر گرفته، مایحتاج فردی انسان، خانوادگی انسان، اجتماعی انسان و زندگی انسان. خوب ما می‌دانیم زندگی انسان بدون اقتصاد، و بدون سیاست عملی نیست. زندگی انسان بدون اقتصاد، و بدون سیاست عملی نیست. زندگی انسان احتیاج به حکومت دارد، حکومت باید چه برنامه‌هایی داشته باشد؟ شرایط حاکم در اسلام چیست؟ در مسایل اقتصادی چه چیزهایی مضر و حرام است؟ برای بشر چه نوع معاملات ضرر دارد؟ چه نوع معاملاتی نفع دارد؟ خلاصه این مسایلی که نیاز انسان است، اسلام دستور و برنامه دارد. این طور نیست که فقط منحصر باشد به مسایل عبادی، این که در افواه انداخته‌اند که دین از سیاست جداست به فرمایش مرحوم امام خمینی و همینطور دیگران، آنهایی که اینطور می‌گویند معلوم می‌شود، که نه دین را شناخته‌اند و نه سیاست را. سیاست به معنای اداره جامعه بر یک اساس صحیح و نه دروغ و حقه و کلاهبرداری سیاست به معنی دروغ، حقه و کلاهبرداری نیست، بلکه اداره جامعه بر یک اساس صحیح و برنامه‌های صحیح است، این لازمه زندگی بشر است و اسلام هم در این جهت برنامه دارد.

حاکم باید چه شرایطی داشته باشد و مردم نسبت به حکومت چه وظیفه‌ای دارند؟ حکومت نسبت به مردم چه وظیفه‌ای دارد؟ خود پیامبر اکرم (ص) از طرف خدا دستوراتی داشت. همینطور حاکم مسلمین بود و یک حکومت ساده عادلانه‌ای داشت که واقعاً می‌توان گفت که با آن در عین حال با آن عدالت نظیرش دیده نشده است.

خاطرات آیت الله منتظری از آیت الله طالقانی ۱۵۹

بالاخره پیامبر اکرم در مدینه پایه گذاری یک حکومت صحیح را کردند، از قرآن و سنت باید شرایط حاکم مسلمین را استخراج کرد و بدست آورد. آن چنانکه بزرگان کردهاند و من هم در درس گفته‌ام. در حالی که در ولایت فقیه اجمالاً یک قسمت را آورده‌ام، البته نه بصورت کامل منظوم این است که وقتی که من این دو کتاب ایشان را مطالعه کردم متوجه شدم که ایشان درکشان، درک صحیح از اسلام بوده و بیشتر به ایشان علاقه پیدا کردم و هیچ وقت ایشان را ندیده بودم تا این که یک بار آمدند قم منزل مرحوم آیت الله حائری فرزند مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری، من دورادور با ایشان مربوط بودم. تا اینکه در زندان اوین ۳ سال با هم زیر یک سقف توی یک اتاق زندان زندگی می‌کردیم. من در زندان انفرادی بودم و شرایط سختی هم بود، یک شب آمدند بعد از آن که ما را دادگاه برده و به ۱۰ سال حبس محکوم کرده بودند. گفتند آقا عبا و عمامه را بپوش. گفتم کجا برویم، ما را به بهداری اوین، بردند. دیدم آیت الله طالقانی، آقای مهدوی کنی، آقای هاشمی، مرحوم لاهوتی، آقای کروبی، آقای معادیخواه، آقای گرامی، آقای محی الدین انواری و مرحوم آقای ربانی شیرازی، مجموعاً ۱۰ نفر روحانی بودیم، بالاخره وضع خیلی تغییر کرد. اصلاً انگار دنیای تازه‌ای داشتیم. در آنجا بحث‌های علمی و طلبگی داشتیم و با افکار یکدیگر آشنا شدیم.

مرحوم طالقانی مردی متعبد و در عین حال شجاع

مرحوم طالقانی در این مدت آنچنان که ما از ایشان شناخت داشتیم، مردی بود متعبد و مقید به موازین شرعی و اهل تهجد بود، اهل نماز شب بود، علاو بر تعبد، آدم شجاع و نترسی بود. روحانی اگر بخواهد واقعاً مدافع اسلام باشد و خدمت به اسلام بکند، باید طوری باشد که قاطعانه حرف حق خود را بیان کند، البته غیرروحانی هم همین طور باید باشد.

بایستی مردم این روحیه را داشته باشند که به پای معتقدات خود بایستند. قرآن می‌فرماید: «الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا» کسانی که می‌گویند خدا، پایش می‌ایستند، آن وقت این جور افراد را خدا نیز کمکشان می‌کند اگر بشر استقامت بخرج دهد، خدا هم کمکش می‌کند، بایستی انسان برای دفاع از حق و حقیقت شجاعت داشته باشد. قاطع باشد و مرحوم آیت الله طالقانی چنین شخصیتی بودند.

مرحوم طالقانی خودباخته نبود

یادم آمد به این مناسبت مولی امیرالمومنین (ع) در کلمات قصار نهج البلاغه

فرمودند: "لایقیم امر الله من لایصانع و لایضارع و لایتبع المطامع" نمی‌تواند فرمان و امر خدا را بپا دارد مگر کسی که این سه خصلت را داشته باشد، "امر" معمولاً در لسان قرآن و حدیث به حکومت و سیاست تطبیق داده شده است. منتهی حکومت، نه فقط حاکم در تمام مراتب حکومت و سیاست "من لایصانع" اهل ساخت و پاخت و محافظه کاری نباشد. بعضی هستند که نان را به نرخ روز می‌خورند و به نرخ روز سخن می‌گویند "لایضارع"، مضارعه یعنی شبیه سازی، بعضی‌ها هستند که دنباله رواند. مثلاً فکر می‌کنند آمریکا چه کرده، ما همان را بکنیم. فلان آقا چه کرده، ما همان کار را بکنیم! کسی می‌تواند واقعاً امر خدا را انجام دهد که استقلال فکری داشته باشد، دنباله رو نباشد، از خود برنامه داشته باشد، خود را شبیه دیگران نکند. البته نمی‌گوییم برنامه‌های دیگران را نباید دید این که خشکی است.

ماهم برنامه‌های دیگران را باید ببینیم اما این طور نباشد که در مقابل افکار خودباخته باشیم. مرحوم آیت الله بروجردی فرمودند، البته بزرگان بزرگی‌شان محفوظ باشد، باید آنها را به عظمت یاد کنیم، اما هیچوقت بزرگی بزرگان مانع از فکر خودتان نباشد. انسان باید استقلال فکری داشته باشد و از دیگران هم استفاده کند، اما خودباخته دیگران نباشد. "من لایضارع" نخواهد دنباله‌رو و شبیه دیگران کار کند، یعنی خودش مایه داشته باشد، "لایتبع المطامع" یکی طمع پول دارد، یکی طمع مقام. مثلاً اگر نماینده مجلس طماع باشد، نمی‌تواند حرفهایش را صریح بزند. اگر مقامی بالاتر بخواند، برایش نقاط ضعف است، باید طوری باشد که فقط امر خدا را بپا دارد، تمام همش بیاداشتن امر خدا باشد، این قهراً با خیلی از مقامها دنیایی تضاد پیدا می‌کند.

پیامبر اکرم(ص) را دعوت کردند به ثروت، گفتند اگر زن خوب می‌خواهی یا ریاست، به تو می‌دهیم، ایشان فرمودند: اگر خورشید را در دست راست و ماه را در دست چپ من قرار دهید، دست از رسالتم برنمی‌دارم. چنین کسی می‌تواند امر خدا را بجا آورد و نماینده خدا در جامعه باشد.

فرمایش امیرالمومنین که "لایقیم امر الله..." بپا نمی‌دارد فرمان خدا را مگر کسی که اهل ساخت و پاخت نباشد، دنباله رو نباشد و دنبال طمعش نباشد، فقط هدفش به پا داشتن امر خدا باشد. مرحوم طالقانی انصافاً این جور بود. چیزی را که تشخیص می‌داد به نفع اسلام است، به دنبالش می‌رفت. البته این نکته را عرض کنم، مردم نوعاً این جور هستند که نسبت به افراد و شخصیت‌ها به حد افراط و تفریط قضاوت می‌کنند،

خاطرات آیت الله منتظری از آیت الله طالقانی ۱۶۱

گاهی اوقات بعضی اشخاص را له و طرد می‌کنند و بعضی‌ها را به صورت بت درمی‌آورند.

ما غیر از معصومین تقدس برای کسی قایل نیستیم. هرکس باید اهداف حق را پیروی کند. اینجور اشخاص می‌توانند در جامعه الگو و به درد بخور باشند. من در زندان که ۳ سال با ایشان بودم ایشان را از نزدیک شناختم، ما با هم در همان زندان اوین بودیم. رفقای ما همه را به تدریج آزاد کردند، تنها من و مرحوم لاهوتی ماندیم. آقای هاشمی را روز سوم آبان به مناسبت چهارم آبان آزاد کردند، چون شاه در آن موقع در حالت ضعف بود.

ظاهراً ششم آبان بود که ما را از اوین به ساواک کل بردند. مدت‌ها بود تیمسار مقدم به جای نصیری رییس ساواک شده بود. مقدم گفت: من پنج سال بود که در ساواک نبودم و در رکن ۲ ارتش بودم. حالا برگشتم اینجا، من دیدم پرونده شما و آیت الله طالقانی را روی این دو پرونده گذاشته‌اند، خیلی متأثر شدم. این دو تا پرونده را برداشتم و بردم پیش اعلیحضرت و گفتم من این دو بزرگوار را می‌شناسم و اینها به هیچ نحو نباید توی زندان باشند و ایشان دستور دادند شما باید آزاد گردید. آن وقت ما را ۸ یا ۹ آبان بود، آزاد کردند، ما دو تا را یک روز آزاد کردند. من را از اوین، ایشان را از زندان قصر. ولی مدتی که من با ایشان زیاد محشور بودم همین ۳ سال بود که آنجا بودند. ایشان مردی متعبد به موازین شرع و با اخلاق اسلامی بودند، حتی نسبت به افرادی، مثل کمونیست‌ها. البته آن جهات شرعی را رعایت می‌کردند، اما جوری نبود که طرد کنند، با آنها هم گرم می‌گرفتند. همینطور که پیامبر (ص) و ائمه ما اینجور بودند. این را من بارها به آقایان عرض کرده‌ام، امام صادق(ع) در مسجد الحرام با آنها که منکر خدا بودند می‌نشستند و صحبت می‌کردند و آنها را ارشاد می‌کردند، ما نباید روحیه طرد داشته باشیم.

امامت نماز جمعه

یادآور شوم که ایشان اولین نماز جمعه‌ای هم که در تهران برگزار شد، عهده‌دار امامت جمعه بودند. البته مساله نماز جمعه را من در زمان حکومت طاغوت مطرح کردم. در آن موقع در نجف آباد نماز جمعه‌ای داشتیم، که رییس ساواک گفته بود فلانی یک پایگاه سیاسی به نام نماز جمعه تشکیل داده است. واقعاً نماز جمعه پایگاه سیاسی است. من خدمت امام عرض کردم زمان شاه قدرت دست شاه بود. حالا اهل سنت نماز

جمعه اقامه می‌کنند و ما شیعه‌ها این فریضه را ترک کرده‌ایم، شما این را در نظر داشته باشید. ایشان برای آیت الله طالقانی پیغام دادند. بدین ترتیب آیت الله طالقانی اولین کسی بودند که نماز جمعه را اقامه کردند و نماز جمعه ایشان انصافاً سازنده بود. بعد در مجلس خبرگان برای تدوین قانون اساسی هم خدمت ایشان بودیم. ایشان نوعاً می‌خواستند خودمانی باشند، می‌دیدند نمایندگان همه روی صندلی نشسته‌اند، آن مرحوم زمین را برای نشستن انتخاب می‌کردند. بالاخره ایشان در زمانی که قانون اساسی در مجلس خبرگان بررسی می‌شد به لقاء الله پیوستند. خداوند درجات ایشان را عالی کند و انشاء الله سایر آقایان روحانی هم اینطور باشند که هیچوقت مقام و ثروتهای دنیا، گولشان نزند و روحانی بودنشان از همه مهمتر است. وظیفه ما این است که اینچور باشیم، در حدیث است (در اصول کافی) که فرمودند: "عالم یتفعل بعلمه افضل من سبعین الف عابد..." "عالمی که به علم خود به مردم نفع برساند بهتر از هفتاد هزار عبادت کننده است".

امیدوارم ما طلبه‌ها این قداست معنوی را حفظ کنیم و مردم احساس نکنند که دنبال مقام دنیا هستیم. خاطره‌ای از آن مرحوم عرض کنم: یکی از دوستان نقل می‌کردند که من در مسجد هدایت بودم، یکی آمد گفت به آقای طالقانی که آقا من آمدم پیش شما مسلمان بشوم. گفتند: مگر تو چه بودی که می‌خواهی مسلمان شوی؟ گفت: بهایی بودم، حالا آمدم مسلمان شوم. ایشان گفتند: همانطور بهایی باش، بهتر است. آن فرد جا خورد. منظور این بود که اگر بهایی باشی سنگین تری. آقا گفتند: ببین اگر می‌خواهی مثل ما مسلمانها مسلمان شوی، بهتر است که همانطور بهایی بمانی. اما اگر واقعاً می‌خواهی مسلمان باشی، مسلمان واقعی شو.

ایشان تالیفات و نوشته‌هایی دارند که بجاست مردم از کتاب و نوشته‌های ایشان استفاده کنند. خداوند به همه توفیق دهد که اهل مطالعه و تحقیق باشند. من بارها عرض کرده‌ام، ما مسلمانان خیلی کم کتاب می‌خوانیم و خارجی‌ها خیلی زیاد. ژاپنی‌ها هم خیلی کار می‌کنند و هم خیلی کتاب می‌خوانند، ولی ما مسلمانان هم در کار کردن کم کاری می‌کنیم، و هم در کتاب خواندن کوتاهی! مردم باید کتابهای دینی و اسلامی و اقتصادی بخوانند پیامبر فرمود: طلب العلم فریضه علی کل مسلم ... الا ان الله یحب بغاه العلم.

خدا طالبین علم را دوست دارد مخصوصاً جوانان سعی کنند با کتاب خواندن آشنا شوند.



کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

خاطرات دکتر شیبانی از مرحوم طالقانی

نشریه پیام هاجر - ۱۵ شهریور ۷۲ - شماره ۲۱۳

سابقه آشنایی ما با مرحوم آیت الله طالقانی از مسجد هدایت شروع شد، یعنی از سالهای ۳۰ الی ۳۱، مرحوم طالقانی علاوه بر جلسات تفسیر و سخنرانی در مسجد هدایت، در روز عید فطر در اطراف تهران برای دوستان انجمن مهندسين سخنرانی داشتند و گاهی راجع به فلسطین صحبت می کردند، صندوقی برای کمک به آنها باز کرده بودند.

شرکت در کنفرانس اسلامی و نماز جماعت در مصر و اردون

به خاطر دارم که مرحوم بروجردی هنگامی که ایشان را برای شرکت در کنفرانس اسلامی به مصر، اردن، مامور می کردند به ایشان سفارش اکید داشتند که در نماز جماعت آنها شرکت کنید. ایشان تعریف می کردند که پس از نماز مردم ما را می بوسیدند، دستهای ما را می بوسیدند و خلاصه آن که شرکت در نماز جماعت آنها خیلی موثر بود. ما دو دوره با آقا زندان بودیم، دور اول حدود سال ۴۱ بود و دوره دوم سال ۵۴ بود.

خاطره دیگر آن که سالهای ۴۱-۴۰ وقتی در زندان قصر همه گروهها، جبهه ملی، نهضت آزادی، دور هم جمع بودیم پس از مدتی جبهه ملی را بردند، همگی در حیاط زندان ورزش می کردیم و آقا قدم می زدند، گاهی ایشان سرو می زدند.

کلاس تفسیر در زندان سالهای ۴۶-۴۰

در آن زمان بود که ایشان در زندان کلاس درس تفسیر گذاشته بودند (یعنی حدود سال ۴۲) و تفسیر پرتوی از قرآن را می نوشتند، و آقای محمد مهدی جعفری هم آنها را تنظیم می کرد. روسای زندان قاچاقچیان و جنایتکاران را با زندانیان دیگر یکی کردند، تا از این راه ما را اذیت کنند، ولی کلاسهای ایشان در روحیه آنها خیلی اثر داشت. در آن زمان ایشان و مهندس بازرگان به ده سال و من به ۶ سال زندان محکوم شدیم، محل دادگاه در پادگان عشرت آباد بود. مردم باید از درب جنوبی کارت می گرفتند و از درب شمالی وارد دادگاه می شدند، در حالی که فاصله بین دو درب حدود چند کیلومتر بود.

هیات رییس دادگاه محترمانه رفتار می کردند، شبی که دادگاه رای را اعلام کرد ایشان سوره "الفجر" را خواندند، و وقتی که ایشان به آنها گفتند بایستید! همه در جای خود ایستاده و به چند آیه ای که از سوره فجر ایشان تفسیر می کردند، گوش کردند. وقتی ما را به برازجان تبعید کردند آقا را تنها در زندان قصر گذاشتند که به ایشان خیلی سخت گذشته بود و برایشان مشکل بود.

آزادی از زندان یا توطئه

در دوره اول زندان حدود سال ۴۲ قبل از محرم (پانزده خرداد) ایشان را از زندان آزاد کردند، ما همگی مشکوک شدیم و به ایشان گفتیم این آزادی توطئه است. ایشان پس از آزادی یگراست به طالقان می‌روند، ساواک دو تا از مامورین خود را بنام احمدی و دستغیب جهت گزاردن دینامیت مامور کردند که خوشبختانه متوجه شدند و خنثی کردند.

خواندن نماز جمعه در زندان به امامت آیت الله منتظری

پس از آن که مبارزه مسلحانه در ایران شروع شد، مرا هم در ارتباط با محمد مفیدی گرفتند. یک از نکات جالب این بود که در زندان به امامت آیت الله العظمی منتظری دو هفته نماز جمعه خوانده شد. پس از آن ساواک نماز جمعه را در زندان ممنوع اعلام کرد. در این هنگام آقایان لاهوتی، انواری، هاشمی و لاجوردی و عراقی همگی بودند.

بیماری قند در زندان

مرحوم آیت الله طالقانی در زندان بیماری قندشان شدت یافت. من مواظب بودم که در زندان شیرینی نخورند. یکبار به محض این که وارد اطاق شدم، ایشان مشغول خرما خوردن بودند، با دیدن من یک مرتبه گفتند: "شمر" آمد! در زندان یک بار حالشان خیلی بد شد که در بیمارستان ۵۰۱ ارتش بستری شدند، و پس از مدتی حالشان خوب شد.

فتوای نجس بودن مجاهدین! «طالقانی و زمانه ما»

در زندان اوین عده‌ای از مجاهدین خلق با چپی‌ها همگام شده بودند، به تدریج بچه مسلمانها را از راه بدر می‌کردند، و با اصطلاحات عوام‌فرایبانه آنها را گمراه می‌کردند. به همین دلیل آقایان فتوی دادند که تماس با اینها سبب انحراف و اینها نجس هستند.

پیشنهاد نماز جمعه به حضرت امام توسط آیت الله طالقانی

یکی از کارهای بسیار بزرگ ایشان این بود که آن وقت که رئیس شورای انقلاب بودند، شهید بهشتی معاون ایشان بودند. به پیشنهاد مرحوم طالقانی به حضرت امام (ره) دستور خواندن نماز جمعه داده شد. هدفشان از آن بیشتر جذب جوانان بود، که منحرف نشوند و وقتی آنها خیلی کارشکنی کردند ایشان در نماز جمعه به آنها به شدت اعتراض کرد. فعلاً چیز دیگری به خاطر ندارم...



کتابخانه آنلاین «طالبان»

آنچه از طالقانی می‌آموزیم

گفت‌وگو با حجت الاسلام حسن یوسفی اشکوری

نشریه پیام هاجر - ۱۵ شهریور ۷۲ - شماره ۲۱۳

■ نقش اصلی آیت الله طالقانی در تشکل و پیروزی انقلاب اسلامی ایران کدام است؟

□ هرکسی که با تاریخ سیاسی و سیر تحولات مبارزات ملی - اسلامی پنجاه سال اخیر ایران آشنا باشد، می‌داند که شخصیتی چون آیت الله طالقانی چه نقشی در این مبارزات داشته است. بیان تاریخچه و بررسی و تحلیل درست و همه جانبه این سیر و جایگاه و منزلت آیت الله طالقانی برای نسل بعد از طالقانی و به ویژه نسل پس از انقلاب که متأسفانه آگاهی درستی از شرایط و تاریخ مبارزات سیاسی و دینی و اجتماعی پیش از انقلاب ندارد، نیازمند بحث طولانی و گسترده است. در اینجا به اجمال نکاتی را یادآوری می‌کنم.

طالقانی از جوانی و اواخر دوران حکومت رضاشاه وارد مبارزه سیاسی و دینی شد. دورانی که بسیار هول انگیز "اختناق آور و سخت بود" و خود او اشاراتی به آن روزگار سیاه در مقدمه کتاب تنبیه الامة نایینی کرده است. پس از سال ۱۳۳۲ به فعالیت‌های سیاسی ادامه داد، اما شرایط به گونه‌ای بود که بیشتر به کار فکری و تربیتی و فرهنگی و اخلاقی جامعه به ویژه نسل جوان و دانشجویان اهتمام ورزید. قرآن و سپس نهج البلاغه را به صحنه زندگی و حیات اجتماعی مسلمانان آورد. مسجد را کانون هدایت خلق و بخصوص تحصیل کرده‌های جدید قرار داد. در نهضت ملی شخصیت بارز و عنصری سیاسی و ملی بود و از یاران و کوشندگان راه ضداستعماری و ضد استعماری مرحوم دکتر مصدق به شمار می‌آید. در آن روزگاری که سیاسی بودن برای یک روحانی ضعف و کسر شأن محسوب می‌شد، طالقانی که جز در اندیشه آگاهی و هدایت مردم نبود، شجاعانه به عرصه دیانت و سیاست وارد شد و به مبارزه با استبداد و استعمار و استثمار و استثمار پرداخت. پس از کودتای ۲۸ مرداد نه مجذوب شد و نه مرعوب، در "نهضت مقاومت ملی" شرکت جست و سنت مبارزه را استوارتر از گذشته ادامه داد در دهه ۳۰ حمایت از مبارزات مردم فلسطینی گام‌های اساسی معنوی و مالی برداشت. در سال ۱۳۴۰ در تاسیس "نهضت آزادی ایران" شرکت فعال کرد. در سال ۱۳۴۱ همراه دیگر اعضای موثر نهضت آزادی دستگیر شد و دو سال بعد محاکمه و به زندان طولانی محکوم شد. پس از سالها از زندان آزاد شد، ولی به مبارزه ادامه داد و بارها به زندان و تبعید دچار شد.

سرانجام در پایان آخرین زندان در دوران مبارزات عمومی همراه آیت الله العظمی

منتظری از زندان آزاد شد. با توجه به حدود چهل سال مبارزه و پیشگامی در عرصه‌های مختلف فکری و سیاسی و ملی، پس از آزادی واپسین، طالقانی عملاً رهبری انقلاب را در داخل ایران به عهده گرفت و به طور طبیعی شاخص‌ترین چهره مبارزه و انقلاب شد. تمامی کسانی که سالهای ۵۶ و ۵۷ را به یاد دارند، قطعاً یاد و نقش طالقانی را در رهبری انقلاب و جهت و توازن بخشیدن به نیروهای درونی انقلاب فراموش نکرده‌اند. در میان رهبران روحانی و سیاسی انقلاب، طالقانی از چند برجستگی و امتیاز برخوردار بود. یکی این که او در مبارزه از همه جلوتر و باسابقه‌تر و پیشگام‌تر بود، چنان که گفته شد، وی از سالهای آخر سلطنت استبدادی رضاشاه وارد مبارزه شد، حال آن که دیگر مبارزان از دهه سی به مبارزه پیوستند و حتی امام خمینی از آغاز دهه چهل مبارزه تاریخی خود را آغاز کرد. امتیاز مهم دیگر طالقانی این بود که او در عین وابستگی تشکیلاتی به یک گروه سیاسی و دینی، از چنان شخصیت و منزلت و جایگاهی برخوردار بود که همواره فراتر از احزاب و اصناف و گروههای سیاسی و اجتماعی و حتی ایدئولوژیک عمل می‌کرد.

دلیل این امر نیز یکی روحانی بودن وی بود، دیگری که مهم‌تر است، تفکر و ایدئولوژی و شرح صدر قرآنی و وسعت مشرب سیاسی و ایمانی او با الهام از قرآن بود. قرآنی که در شخصیت طالقانی تجلی یافته بود، از چهار چوبهای تنگ فکری و مسلکی و حزبی فراتر بود. بر تمامی مردم و به ویژه تمامی نیروهای سیاسی و مبارز و عدالت خواه و آزادی طلب شفقت می‌ورزید و بر همگان رحیم بود. درست به همین علت بود که او در دوران انقلاب و پس از آن نیز مصرانه و دردمندانه خواهان وحدت تمامی نیروها و جریانهای انقلابی (اعم از اسلامی، ملی و ...) حول محور آرمانهای تاریخی انقلاب بود و همگان را از تفرقه و ستیزه‌گری و درگیری‌های غیراصولی و جاه طلبانه و انحصارگرایانه برحذر داشت. اما دریغ که به هشدارهای آن مرشد آگاه و پیر دردمند توجهی نشد، دیدیم که چه ضررها کردیم. با توجه به دو نکته یاد شده، فکر می‌کنم نقش طالقانی در شکل گیری، پیروزی و جهت گیری انقلاب تا حدودی روشن شد.

■ اکنون از طالقانی چه می‌توانیم بیاموزیم؟

□ هرچند اکنون چهارده سال از مرگ طالقانی فاصله گرفته‌ایم و بطور کلی زمان خیلی تغییر کرده و اوضاع و احوال جامعه و کشور و انقلاب دچار دگرگونی عظیمی گشته است، اما به نظر من درسی از طالقانی می‌توانیم بیاموزیم و در واقع فکر و شیوه و

سنت حسنه طالقانی را بدین ترتیب ادامه دهیم:

۱- **تمسک به قرآن:** در روایات داریم که وقتی ابرهای سیاه شما را فرو پوشانید، به قرآن روی بیاورید، طالقانی خود چنین کرد. عمری با قرآن زیست و در نتیجه خود صیغه قرآنی یافت و هم پرتوی از قرآن را بر جانهای زنگار گرفته نسل خود تاباند و از این طریق حرکت را آغاز کرد و به سهم خود به بیداری جامعه یاری رساند. حالا که از جهاتی قرآن مجهورتر است و جامعه از انوار آن محروم‌تر به جا است که به کلام خدا روی آوریم، و شفای دردهایمان را از وحی بجوییم.

۲- **استقلال رای و نظر:** از خصوصیات طالقانی استقلال فکر و عقیده و رای، عدم وابستگی، دوری از آداب غیراسلامی و سنن خرافی و شجاعت در گفتار و عمل و صداقت در دوستی و دشمنی بود. در استقلال رای و عمل، چنان طالقانی شهره بود که هیچکس نمی‌توانست و نمی‌تواند او را به گروه خاصی و یا حزب و جریان ویژه سیاسی و یا صنفی و گروهی منتسب سازد. از این رو تمامی مردم و حتی تمامی جریانهای درونی انقلاب برای او احترام عمیق قایل بودند. امروز ما شدیداً به استقلال فکر و عمل در چهارچوبهای ارزشهای دینی و اخلاقی و مصالح انقلاب و ملت نیازمندیم. باید از او صداقت، صراحت، شجاعت و استقلال را آموخت که در این روزگار سخت کمیاب‌اند.

۳- **وحدت گرایی:** به دلیل تجربه طولانی مبارزه و حضور در متن تحولات سیاسی و اجتماعی و نیز نوع تذکر و شخصیت و ساختار اخلاقی و معنوی طالقانی، وحدت گرایی از شاخص‌ترین سیمای اوست. او از همان آغاز فعالیت سیاسی در تمامی مقاطع، در عین حفظ رای و صراحت در بیان افکار و عقاید شخصی‌اش، سخت وحدت گرا بود. همواره کوشش داشت تمامی مردم و به ویژه جریانهای انقلابی و صادق در خط خدمت به مردم و کسب استقلال کشور، تامین عدالت و آزادی برای همگان حرکت کنند و از درگیری دوری کنند. هرچند که توصیه‌های طالقانی کمتر مورد توجه واقع شد، اما شاید هنوز هم دیر نشده باشد. تا کاملاً فرصت از دست نرفته است به جملگی لازم است که به خاطر خدا و برای حفظ استقلال کشور و تقویت تئمه ارزشهای دینی و انقلابی دست بدست هم دهند و نگذارند که میراث صد ساله مبارزه به طور کلی بر باد رود. بر دولتمردان فرض است که به مقتضای تعهد اسلامی و پیمان ملی و وظایف قانونی عمل کنند. حقوق ملت و حرمت نیروها و حریم "سابقون" در انقلاب را پاس دارند و گام

اول را در احیای وحدت بردارند. البته در آن صورت، بر دیگران، خیرخواهان و وفاداران به انقلاب و سرافرازی کشور نیز ضرور است که مردم را تنها نگذارند و از تعهدی که در برابر خدا و خلق و انقلاب اسلامی دارند شانه تهی نکنند. وفاق ملی بین دولت و ملت شرط اصلی کامیابی در اداره جامعه و راز بازسازی سیاسی و اجتماعی و اقتصادی است. این نمی‌شود مگر آن که دولت پیشقدم شود و تمامی ملت و نیروهای سیاسی و قانونی را در استفاده کامل از حقوقشان آزاد بگذارد، و بدین ترتیب آنان را در مدیریت جامعه مشارکت دهد.





کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

آنچه او داشت

گفت‌وگو با مهندس عزت الله سحابی

نشریه پیام هاجر - ۱۵ شهریور ۷۲ - شماره ۲۱۳

■ نقش مرحوم طالقانی در انقلاب سال ۵۷ چیست؟

□ انقلاب اسلامی از دو موضع آغاز شد، ریشه‌های آن از دهه ۳۰ به بعد در ۲۸ مرداد آغاز شد. ریشه اول در میان روشنفکران مذهبی بود که به تدریج از دهه ۲۰ تکوین یافته بودند و در دوران نهضت ملی، خود را شناختند، و کسب هویت نمودند. بعد از ۲۸ مرداد به حرکت نهضت ملی و مقاومت ملی پیوستند و به سرعت سیاسی شدند. در همان آغاز دارای اهداف و نیت اجتماعی، سیاسی منبعث از اسلام، با (ویژگی) عبرت و بهره‌گیری از تجارب بشری بود. این اهداف رفته رفته به اهداف انقلابی متحول شد یعنی مصر و پای فشار بر واژگونی و سرنگونی نظام اجتماعی - سیاسی موجود آن زمان و پی‌ریزی یک نظام اجتماعی - سیاسی پویا، مترقی و مدرن، ملهم از اسلام و ارزشهای اسلامی و نه احکام فقهی.

این حرکت که شروع آن ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بود در تحولات خود مدارجی را طی کرد، شاخه‌های مختلف فرهنگی - سیاسی - نظامی از درون آن بیرون آمد.

در این حرکت یا ریشه اول انقلاب اسلامی، مرحوم آیت الله طالقانی نقش اول را داشت. اگرچه (یگانه) پایه‌گذار این حرکت نبود، ولی اولاً "جلسات درس و تفسیر قرآن مسجد هدایت ایشان و ثانیاً" شخصیت و سیرت آن مرحوم در تربیت نسل جوان اسلامی روشنفکر و انقلابی، نقش اول و بنیادی را داشت. ترجمه و شرح و انتشار کتاب "تنبيه الامه" مرحوم آیت الله نایینی که در واقع یک کشف بود، به کتابی جدید در آن روزگار (سال ۱۳۳۴ شمسی) شبیه بود. به واقع مشکل گشای فکری و روحی نیروی جوان ملی - مذهبی شد. اما موضع دومی که منشا انقلاب اسلامی بود، از سال ۱۳۴۱، ۱۳۴۲ شروع گردید، منشا آن روحانیت و شخص مرحوم امام خمینی بود که عمدتاً نیروهای مذهبی بازار و غیر روشنفکر را در برمی‌گرفت. مرحوم طالقانی در این حرکت، به رغم نزدیکی‌هایی که داشت، صاحب نقش فعالی نبود، حتی با آن تفاوتها و تعارضاتی هم داشت.

■ چه بهره‌برداری‌هایی امروز می‌توانیم از اندیشه‌های آن مرحوم داشته باشیم؟

□ بهره‌برداری و استفاده‌ای که از شخصیت آن مرحوم می‌توانیم بنماییم به نظر من دو گونه است:

۱- علمی و فکری: در این زمینه استفاده و بهره بردن هرچه بیشتر و عمیق‌تر از

تفسیر پرتوی از قرآن است. به اعتقاد من این کتاب اولین و یگانه نگاهی است به قرآن مجید، در فضا و بستر قرن بیستم، نگاهی از موضع:

الف- ایمان به حقانیت قرآن

ب- چشم باز نسبت به حوادث و روندهای تاریخی- اجتماعی قرن حاضر. از این دیدگاه پرتوی از قرآن حقیقتاً یگانه است و می‌تواند الهام بخش خواننده در استفاده بیشتر از قرآن باشد. افسوس که این کتاب ناقص مانده است.

۲- استفاده از اخلاقیات ویژه آن مرحوم

الف- آن مرحوم فردی بود "خِر"، بدون هیچ وابستگی و تعلق خاطر به مقام و اسم و شهرت و مال و ...

بنابراین در مواضع و بیانات خود، ملاحظه صاحبان قدرت و نفوذ را نمی‌نمود، به این جهت مطلوب و مطبوع طبع صاحبان قدرت سیاسی و روحانی نبود.

ب- آن مرحوم دارای وسعت مشرب و شرح صدر بی‌نظیری بود. نسبت به اشخاص یا کتب یا مکاتب مذهبی، فکری، فلسفی یا سیاسی، در درجه اول نظر آموزشی یا فهم مطلب و منظور صاحب مطلب را داشت و در میان همه وجوه مشترک آنها با مکتب ایمانی خودش، اسلام و قرآن را جستجو می‌کرد و کمتر به وجوه اختلاف و افتراق تکیه می‌نمود. به این دلیل شخصیتی جامع و جذب کننده داشت تا تفرقه انداز و تعصب برانگیز.

ج- روحیه مردانگی داشت، درهر دعوایی از طرف ضعیف و مظلوم دفاع می‌کرد، به قیمت پدنام شدن خودش، یا در مواقع سکوت و خفقان فضا، بی‌ملاحظه، صدای اعتراض و انتصار بلند می‌کرد.

د- زیاد تابع مد زمانه و جو و فضا نبود. در سال ۵۸ که جو و فضا از یک طرف به سوی هرج و مرج روشنفکری، زبانه کشیدن دشمنی‌ها و تفرقه‌ها و روشنفکرنامی‌ها و دعوای قدرت فضا را پر کرده بود، به دفاع از مرکزیت و تثبیت انقلاب و دعوت به سلم و وفاق و احساس مسوولیت پرداخت، در صورتی که بسیاری از پرچمداران تفرقه و نفاق می‌خواستند از وجود ایشان به نفع خودشان بهره ببرند. از طرف دیگر در برابر انحصارطلبی و جوانه‌های سرکوب و خفقان نیز مردانه مقابله می‌کرد.

ه- درعین نهایت شرح صدر و روشنفکری واقعی که داشت به مبانی، اصول و ارزش‌ها و حتی احکام اخلاقی و فقهی اسلام بسیار پای بند و متعهد بود. اهل عبادت و زهد بی‌ریا

بود، اخلاصش به قرآن و اهل بیت رسول خدا، بی نظیر و سرمشق همگان بود.

■ در صورت حضور ایشان در شرایط امروز چه می کرد؟

□ این سوال سختی است که نمی شود پاسخ روشنی به آن داد، زیرا که معطوف به اگر است. به نظر می رسد که ایشان، با شناختی که داریم، امروز یا اعتراض نسبت به جریانات حاکم داشت، که طبعاً به انزوا یا سکوت یا در نهایت حذف و طرد کشیده می شد، به همان ترتیب که با آیت الله العظمی منتظری شد، یا آن که اعتراضاً خود به سکوت و خانه نشینی و کار قرآنی می پرداخت.





کتابخانه آنلاین «طالبانی و زمانه‌ها»

خاطرات مهندس مهدی بازرگان از آیت الله طالقانی

نشریه پیام هاجر- ۱۵ مهر ۷۲- ۲۱۴

■ نقش آیت الله طالقانی در تشکلهای و نهایتاً پیروزی انقلاب و تشکیل جمهوری اسلامی در ایران چه بوده است؟

□ قبل از پاسخ به سوال شما لازم می دانم درود، رحمت و دعای مغفرت برای مرحوم حاج سید محمود طالقانی و والدشان مرحوم آقا سید ابوالحسن طالقانی طاب ثراه بفرستم. همچنین از روزنامه پیام هاجر که وسیله خیر شده است تشکر نمایم.

اینکه آقا سید محمود طالقانی یا مرحوم طالقانی خالی می گویم برای این است که آن بزرگوار عزیز اصلاً خوشش نمی آمد آیت الله گفته شود. یکی از امتیازات عمده ایشان بی عقیدگی و بی علاقگی به عناوین و تشریفات روحانی و دکانداری بود.

اما نقش طالقانی در تشکیل و نهایتاً پیروزی انقلاب و تشکیل جمهوری اسلامی ایران چه بوده است، باید بگویم به طور مستقیم و اختصاصی نقش محسوس و مثبت نداشته است، ولی به طور عام و موثر غیر مستقیم، چرا داشته و خیلی هم داشته است. در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ که آن را مبدا انقلاب اسلامی عنوان می نمایند هر دوی ما در

زندان شاه بودیم و از طریق ملاقاتها خبر های آن را می شنیدیم. یکی دو پیام برای آیت الله خمینی فرستادیم که چندان تحویل نگرفتند. بعد از خروج از زندان مساعی آن مرحوم و آقای دکتر سبحانی و بنده متوجه به همکاری و وحدت علما و مراجع تقلید بود آیت الله خمینی را تبعید کردند و طالقانی هم با تداوم فعالیت های مبارزاتی که علیه اسرائیل و بخاطر فلسطین با هدایت وی و تقویت مجاهدین خلق آن زمان داشت، به زندان اوین برده شد. به طوری که در سال های ۵۶ و ۵۷ نتوانست حضور و مشارکتی در فوران مبارزات و تدارک مقدمات قیامی که منتهی به پیروزی انقلاب و پایه گذاری جمهوری اسلامی شد، داشته باشد، از مذاکرات با آقای خمینی در پاریس و پیشنهاد شورای انقلاب و تشکیل آن، در روزهای آخر زندان اوین و خروج از آن حتی تا آمدن آقای خمینی به ایران، آقای طالقانی بی اطلاع بود و بنابراین بی اثر. البته نام مرحوم طالقانی در لیست پیشنهادی برای شورای انقلاب و در ماموریت مرحوم مطهری برای ابلاغ و دعوت وجود داشت، ولی بنا به مصالح وقت و استتاری که مرحوم خمینی ضرورت دیده بودند تا قطعی نشدن پیروزی انقلاب رعایت گردد، و دوستان نهضت و بنده متعهد به رعایت آن بودیم، بی اطلاعی و عدم مشارکت و دخالت ایشان ادامه پیدا کرد. موقعی که مسأله اعتصاب کارگران نفت به دستور آقای خمینی از پاریس و شکسته شدن پشت شاه و پشتیبانان خارجی او پیش آمد و رهبر انقلاب برای قطع

جریان نفت باعث محرومیت مردم ایران نگردیده زبان انقلاب تمام نشود، بنده و هیاتی را مامور راه اندازی نفت برای مصارف داخلی کردند. آقای طالقانی که از زندان آزاد و مشغول فعالیت شده بود از این قضیه خبر نداشت.

فرمان نخست وزیری دولت موقت بنده نیز در ایامی صورت گرفت که هنوز قرار بر استتار بود و من نمی توانستم با مشورت و کسب نظر ایشان اقدام کنم. ولی وقتی آگاهی پیدا کرد، اظهار ناخشنودی نموده گفت فلانی نمی تواند با اینها کار کند. با آنکه به زودی دعوت و عضویت در شورای انقلاب پیدا کرد، و به ریاست آنجا انتخاب گردید، ولی خوشبین نبود و حضور و همکاری و قبول مسوولیت چندان نکرد.

منظور آن که در پیروزی انقلاب و تاسیس جمهوری اسلامی، طالقانی به طور مستقیم و موثر نه حضور داشت و نه اطلاع و نه دخالت و از جهاتی موافقت.

اما به طور کلی و عام و به صورت غیر مستقیم، در تدارک و توفیق و ترتیبات آن دو و حتی در بعضی از کارهای سال اول جمهوری، نقش اساسی داشت و خدمات طالقانی انکارناپذیر و قابل تقدیر است. همانگونه که دکتر شریعتی نقش داشت و دکتر مصدق نقش داشت.

انقلاب عظیم ۱۳۵۷ ایران یک حرکت ساده تک نفری و یک پدیده اجتماعی بی ریشه و بی شاخ و برگ نبود که قارچ وار در لب باغچه یا وسط خیابان سر در آورده باشد.

در کتاب "انقلاب ایران در دو حرکت" تشریح شده است، که بذر آن قبل از انقلاب مشروطیت، در جنبش تنباکو و پیشروان دلسوخته بیدار دل و فداکاری نهال آزادی و استقلال ایران را آبیاری کردند.

تجربیات تلخ مشروطیت و استبداد رضا شاه و قضایای شهریور ۲۰ عوامل اصلاح و تجدید حیات گشته، نهضت ملی به رهبری دکتر مصدق و ملی شدن نفت، جان و مسیر مجدد به آن بخشیده، بزرگان و باغبانان فراوان از میان فرزندان ایران نگهبانی و جانفشانی و بذرافشانی ها کرده اند تا بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ با وارد میدان شدن جوانان و گروه های ملی مذهبی و رهبری های امثال طالقانی حرکت اسلامی ایرانی ضد استبدادی ما عمومیت و عمق و جاذبه یافته، علی رغم قدرت و خشونت بی سابقه مجتمع استبداد و استیلای خارجی و با استفاده از مساعد شدن شرایط خارجی موفق به بی ریزی پیروزی گردید. از همان ابتدای تشکیل جمهوری طالقانی شناخته شده ترین و

محبوب ترین چهره ها را پیدا کرد و آرزوی دیرینه اش در برگزاری و امامت نماز جمعه تحقق یافت.

با هدایت و فعالیت طالقانی و گروه همکارانش اسلام وارد ایدئولوژی و پرچمدار حرکت اجتماعی سیاسی گردید که یکی از عوامل مهم پیروزی انقلاب و تاسیس حکومت اسلامی بود. حکومت اسلامی به معنای حکومت دولتی که بر مبنای حاکمیت مطلقه و مشیت الهی و بر پایه های عدالت و اصول اسلام باشد. مثلاً بر طبق خلافت علی (ع) و فرمان مالک اشتر همانطور که آیت الله خمینی هم در پاسخ خبرنگاران خارجی در پاریس فرمودند دموکراسی ما بالاتر از دموکراسی شما و مشابه با خلافت و حکومت علی (ع) خواهد بود.

نه به معنای اسلام حکومتی که برای تبلیغ و تحمیل اسلام به خود ماموریت بدهد از این جهات طالقانی نقش و اثر مهم داشت و چون افکارش با بعضی از برنامه ها و شعارهای انقلاب - از جمله مدیریت شورایی - می خواند مختصر دخالت و فعالیت داشت، بدون آن که در شورای انقلاب و در نهادهای بالای جمهوری اسلامی عهده دار وظیفه خاص یا طرف مشورت قرار گرفته باشد.

■ با توجه به عدم حضور فیزیکی مرحوم طالقانی در حال حاضر چگونه می توانیم از ابعاد شخصیت و اندیشه ایشان بهره برداری نماییم؟

□ بهتر بود این سوال را در دو بخش مطرح می کردید. اول این که آیا می شود و می شد که از وجود امثال مرحوم طالقانی استفاده کرد و دوم اینکه در صورت مثبت بودن جواب اولی چگونه می توان عملاً آن را انجام داد؟

به نظر بنده آنچه در نظام حاضر می بینیم و مخفی هم نمی کنند، حالت انحصار و وحدت آن است یا عدم قبول اندیشه ها و عوامل و افراد خارج از خودشان و مواریت و رهنمود های امام راحل. اگر خاطرتان باشد در مقدمه کتاب "انقلاب در دو حرکت" گفته بودم، تا پیش از پیروزی انقلاب شعار عمومی و برنامه همه با هم بود. یعنی وحدت ملی و همان چیزی که سبب پیروزی درخشان گردید. پس از پیروزی شعار همه با من، جای همه با هم، را گرفت. عملاً هر دسته و گروه، غیر از نهضت آزادی، در فکر و تلاش این بوده که اندیشه ها و برنامه های خود را که حق و بجا می دید پیاده نموده، دیگران را اگر جزء آنها نمی شوند کنار بزنند و احیاناً حذف کند. جنجال و جدال و ستیزه هایی در

گرفت و بالاخره گروه روحانیت فاتح و حاکم گردید. در این صورت چه جایی برای پذیرش و بهره برداری از ابعاد شخصیت و اندیشه های طالقانی وجود دارد، عملاً دیدیم که افرادی از آن گروه که بخاطر شخصیت و اندیشه دارای ویژگیهایی بودند یا استقلال نظرهایی داشتند یا تغییر حالت داده و تسلیم جریان شدند و یا به گونه‌ای برکنار و حذف گشتند.

اما اگر نظر شما و قسمت دوم سوال این باشد که ملت و کشور ایران چگونه می تواند بعد از رفتن و از دست دادن آن مرحوم از خاطرات و خدماتش استفاده نماید، این کار هم امکان پذیر است و هم بجا و مفید. برداشت عمومی و معمولی این است که نگذاریم نام و نشان طرف فراموش شود. توصیف و تجلیلش کنیم. همان کاری که مثلاً در مورد مرحوم دکتر شریعتی می‌شود. بنده فکر می‌کنم اگر واقعا به افکار و اندیشه های طالقانی علاقه داریم به این حد اکتفا نکنیم. یا نظارش را راجع به قرآن و حکومت اسلامی و شورا در سالگرد ها به زبان و قلم بیاوریم، بلکه در همان جهت حرکت کنیم و کار کنیم. آنها را با تصمیم و تطبیق و تکمیل های لازم در جامعه‌مان پیاده کنیم. نهضت طالقانی از اول ورودش به تهران یک نوع فرار و اعراض یا به اصطلاح، حرکت انقلابی بود علیه حوزه و سنتهای روحانیت. او نمی‌خواست روال عادی منبر و محراب و موعظه و مقام‌جوئی را پیش گرفته، با مسن ها و مؤمنین سر و کار داشته باشد. می‌گفت نسل جوان و درس خوانده ملت را باید نجات داد. و نیز قرآن را وارد صحنه زندگی و جامعه کرد. آن را از استار و انحصار در آورد و هم روحانیت را همفکر و همیار با ملت و جزئی از اجتماع کرد.

تفسیر قرآن طالقانی با توجه به علوم جدید و افکار دیگران حرکت انقلابی دیگر او بود. این کار را علاقمندان و جوانان می‌توانند همانطور که در انجمن اسلامی مهندسین عمل می‌شود، انجام دهند، حتی جزء های دیگر قرآن را که ایشان فرصت جمع آوری و انتشارش را پیدا نکرده بود، با استفاده از آنچه پای درس استاد شنیده و یاد گرفته اند و استمداد از روش و تدبری که در تفسیر و توضیح آیات داشته تدوین و چاپ کنند. مخصوصاً اقدامات و تبلیغاتی صورت گیرد که قرآن و دین از اسارت غیر خدا بیرون آمده، اسلام خاتم الانبیاء (ص) سیر قهقرائی به مسیحیت کلیسایی قرون وسطی. ننماید.

حرکت انقلابی دیگر طالقانی سیاسی شدن و ملی شدن یک روحانی و وارد حزب و

مبارزه و انضباط حزبی شدن، در جمع غیر روحانی بود، بدون توقع ریاست و حق و تو یا ولایت و با رها کردن تعصب صنفی. هر قدر در این زمینه در میان طلاب و روشنفکران حوزه عمل شود، بهره برداری صحیحی از ابعاد شخصیت و اندیشه‌های طالقانی خواهد بود. مرحوم طالقانی وقتی وارد نهضت مقاومت ملی و جزو موسسین و گردانندگان نهضت آزادی شد و به جرگه ملیون طرفدار مصدق پیوست، بیشتر روی آشنایی به سوابق ناشایست بهیبهانی‌های میراث‌خوار مشروطیت و روحانیت بود تا آشنایی با مصدق و مطالعات سیاسی - اجتماعی.

او ضد استبداد و ضد خیانت و خدعه و ضد استیلای خارجی بود، و این عقیده‌ها و ارزشها را فدای تعصبات صنفی و صرف عبا و عمامه و عنوان نمی‌کرد. در مقدمه کتاب تنبیه الامه و تنزیه المله که به ابتکار و علاقه خودش ولی با تشویق و همکاری آقای دکتر سبحانی و بنده نوشته شده بود روی این گفته نائینی خیلی تکیه می‌کرد که استبداد دو نوع است: سلطنتی و دینی و نوع دوم آن بیشتر از اولی ضرر دارد. نه در کتاب نائینی و نه در معتقدات و افکار طالقانی کمترین نشانه‌ای از ولایت (مطلقه) فقیه دیده نمی‌شود.

نظر فقهی هر دو بزرگوار و استدلالهای اصولی و فقهی و استنادهایی که به قرآن و سنت می‌کردند، تبعیت از آراء اکثریت مردم در اداره امت و صاحب نظران در امور نظری بود. البته با نظارت و دلالت فقهی طراز اول روز قوانین مصوبه مجلس، آنطور که در متمم قانون اساسی آمده بود موافقت داشتند و ولایت امر ولی عصر شیعیان و صاحب الزمان (ع) را در زمان ظهور و حضورش نیز قبول داشتند.

طالقانی نه منکر فقه بود و نه مخالف اصولی فقها ولی مکرر اظهار می‌داشت که وظیفه یک فقیه یا مفتی و مرجع تقلید استخراج احکام و فروع و جوابگویی به مسائل مستحدثه است. ولی فقیه وارد مصادیق نمی‌شود و بر کسی اطاعت و حاکمیت خود را الزام نمی‌کند. بهره برداری از اندیشه‌های طالقانی هم سبب استفاده ملت و مردم و روشنفکرها و باقیمانده های انقلاب بود و هم به ثواب و درجات آن مرحوم در قرب خدای رحمان می‌افزاید بحث و پژوهش این نوع روحانیت و روشها به سبک اجتماعی صحیح خواهد بود.

■ آقای مهندس با توجه به مسائلی که شما عنوان فرمودید اگر مرحوم طالقانی حضور فیزیکی داشتند چه رویه و موضعی را اتخاذ می

کردند در مورد روند انقلاب ما و جریاناتی که در جامعه ما حاکم است و بعضاً برای عده ای از شخصیت هایی که سابقه مبارزاتی و به هر حال سیاسی و دینی داشتند، چطور می توانستند در این روند و حل مشکلات جاری کمک کنند و انقلاب ما را از این مسیری که بعضاً می شود گفت انحرافی است خارج کرده بهر حال جریانات را احیاء کنند.

□ پاسخ این سؤال بسیار مشکل و مافوق امکانات بشری است، ولی با اطلاعی که از روحیه و روش آن مرحوم و از سیاست حاکم بر جمهوری اسلامی ایران دارم فکر می کنم اگر طالقانی حیات داشت سکوت می کرد و گوشه عزلت می گرفت. زیرا نه کسی بود که تسلیم مقامات و منافع و یا جریانه‌ها گردیده از عقیده و استنباط و شخصیت خودش دست بردارد، و سرسپرده اشخاص و عوامل حاکم شود و نه اهل این بود که با سیاستها و با رجال و افراد درافتد هیاهو و جنجال راه بیاندازد.

■ بعنوان آخرین سؤال از شما خواهش می کنم که اگر امکان دارد بفرمائید چه خاطراتی از مرحوم طالقانی از زمان دکتر مصدق و یا قبل از آن و یا بعد از آن دارید؟

□ منظورتان حتماً خاطرات شخصی است نه خاطرات عمومی. یک مقدار از آن را در ضمن سؤالات گذشته نقل کرده ام و در نوشته هایم هم مطالبی گفته ام که تکرارش می تواند ملالت بار باشد.

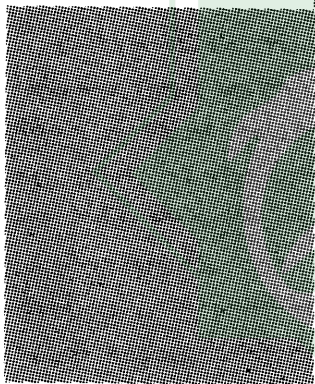
آشنائی و همکاری بنده با مرحوم حاجی سید محمود طالقانی همانطور که خود در دادگاه نظامی اشاره کرده بود، حالت خانوادگی داشت، دنباله روی از همکاری پدرانمان بود که هم با فساد فرهنگی و استبداد رضاشاهی درافتاده بودند و هم نگران و دردمند دین و ایمان جوانان ایران بودند. و جلسات مقابله با تبلیغات مسیحی ها و بهائی ها داشتند و دفاع و دعوت به اسلام می نمودند. مجله ای نیز در جمع عده ای از رجال و علما دائر کردند که پس از انتشار یک شماره آن خود جلسه مواجه با مشکلات و مزاحمت پلیس رضاشاهی گردید، تبدیل به مجلس تفسیر ساده شد. یورش کمونیست ها و حزب توده در آن زمان هنوز آشکار و قوی نشده بود.

اما آشنایی نزدیک و همکاری و همچنین دوستی و ارادتم با خود طالقانی در سال ۱۳۲۱ در یک کلاس اکابر شبانه، متعلق به چند نفر دبیرهای متدین و مبارز آن زمان (از جمله آقای محمدعلی مهیاری و آقای سید صبح حسینی) آغاز گردید. که جلساتی

برای جوانان راه می‌انداختند. علاوه بر سخنرانی یک مجله علمی دینی به سبک مدرن به نام دانش آموز نیز منتشر می‌ساختند که سالها ادامه یافت. یک روز که در اداره ساختمان بانک ملی مشغول کار بودم دونفر جوان معقول مراجعه کرده با ارائه شماره هایی از مجله و تفسیری از آقای طالقانی، از من تقاضای مقاله و سخنرانی کردند. همکاری آقای طالقانی با آنها از سال ۱۳۱۹ در خانه شخصی آقای مهیاری برای تعلیم و ترجمه قرآن به صورت مخفی از شهربانی آغاز شده بود و پس از قضایای شهرپور و فرار رضا شاه حالت رسمی منظم تر برای تفسیر قرآن و سخنرانی های دیگران را پیدا کرد. مانند حاج خلیل کمره ای که آقای طالقانی کم و بیش به چشم استاد به ایشان نگاه می کرد و سید محمدباقر حجازی، مهندس عدالت پور، ابن الدین وعید) مقاله ای که من دادم و بعدا کتاب شد "مذهب در اروپا" بود. درباره مطهرات در اسلام سخنرانی کردم و سپس بطور شفاهی و خلاصه کتاب زندگانی محمد تالیف امیل درمنگام را ترجمه می کردم هر دو آنها توجه طالقانی را جلب می کرد و به مطالب ایراد شده در تفسیر قرآن و صحبت های خودش استناد می کرد. یک روز می گفت: عجیب است این فرنگی ها چیزهایی را در زندگانی پیغمبر ما و درباره اسلام متذکر می شوند که ما هیچوقت متوجه نبودیم! تفسیر طالقانی اگر روزبروز جذابیت و ارزش و اثر بیشتر در میان طبقات درس خوانده و مردم پیدا کرد و از جهاتی الگو و نمونه شد. یک مقدار بواسطه عدم تحجر و توقف در متون کهنه و گفته های گذشته بود و عدم تعصب نسبت به علوم و اکتشافات جدید، با کنجکاوی و میل فراوان ترجمه های عربی یا فارسی نظریات و نوشته های خارجی را می خواند، از بحث و استفاده از معلومات و نظریات دوستان مانند دکتر سبحانی و دکتر سامی و بکاربردن آنها در تفسیر استکفاف نداشت.

در حضر و سفر و در حزب و زندان یار بی تکلف و پر تحمل ما بود. زندانی های غیر سیاسی و زندانی های توده های و چپی هم نسبت به او احترام و علاقه داشتند. تنها ایرادی که با او می گرفتیم سیگار کشیدن زیاد بود. می گفت مرا از این لذت محروم نکنید! کمی هم فراموشکار و اهل تعارف در سخنرانی ها بود. قبلا قرار و مدار برای جلسه و موضوع سخنرانی گذارده می شد و مجلس و مردم آماده استماع بودند تازه می پرسید مگر من باید صحبت کنم؟ یکی از آقایان صحبت کند که بهتر است ...

خدایش بیامرزد، آثارش و خدماتش را جاودان کند، و آرزوهایی را که برای نجات ایران و اعتلای اسلام داشت تحقق بخشد.



کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

خاطرات مهندس عبدالعلی بازرگان از مرحوم آیت الله طالقانی

نشریه پیام هاجر - ۱۵ مهر ۱۳۷۲ - شماره ۲۱۴

از مرحوم طالقانی خاطرات زیادی برای کسانی که به نحوی با ایشان مربوط بوده اند باقی مانده است. این خاطرات که عمدتاً جنبه عمومی دارد و در مسجد هدایت و محیط زندان و جامعه رخ داده توسط سرورانی که با ایشان حشر و نشر دائمی داشته‌اند اغلب بازگو شده است. یا اگر ناگفته مانده شایسته همانها است که نقل نمایند. هرچند بنده در دوران پر رونق مسجد هدایت تا سال ۴۱ که منجر به دستگیری و محکومیت ایشان و سایر رهبران نهضت آزادی گردید دوران دبیرستان را طی می‌کردم و حضورم در مسجد هدایت دائمی و مستمر نبود، باینحال خاطرات شخصی محدودی دارم که شاید نقل برخی از آنها خالی از فایده نباشد.

بیاد دارم در پایان اولین سالی که مشغول بکار و موفق به کسب درآمدی شده بودم، برای تقدیم خمس و سهم امام آن بطرف منزل آقای طالقانی در خیابان تنکابن راه افتادم. نزدیکی‌های پیچ شمیران ایشان را در حالی که برای محفوظ ماندن از سوز سرما بدون توجه به مقام و موقعیت روحانی عباسیان را به جای شانه روی سر کشیده و با عجله به طرف خانه می‌رفتند بطور غیر مترقبه زیارت کردم.

سلام و عرض ادبی کردم و منظورم را بیان داشتم همچون معلمی که شاگرد خود را سوال پیچ می‌کند، پرسیدند سهم امام چیست و برای چه مصرفی است؟ از این سوال که خود را برای آن آماده نکرده بودم، یکه خوردم و با کمی مکث و تردید و نگرانی از اینکه نکند موضوع یا مقدار آن ناخوشایند بوده، گفتم لابد برای مصارف مبرم مورد نیاز است! «بخانه آتالین» «طالقانی و زمانه ما»

باز هم پرسیدند فکر می‌کنی اگر امروز امامی وجود داشت این پولها را به چه مصرفی می‌رساند؟ گفتم قاعدتاً به مصارف مهم اجتماعی و سیاسی که به عهده امام و رهبر است. آنگاه مثل کسی که به نتیجه رسیده باشد با خوشرویی و تبسمی گفتند: تو که می‌دانی چرا معطلی؟ دست و بال ما را شکسته و بسته اند و کاری نمی‌گذارند بکنیم. شما که جوانید و در جریان کارها هستید و ارتباط دارید، بهتر باید بدانید کجاها نیاز بیشتری به کمک دارند برو، برو خودت محل خرجش را پیدا کن! آنگاه برای اینکه وسواس شرعی مرا زائل کرده باشند، پول را دست به دست کردند و بخودم برگرداندند و اضافه کردند بعد از این هر وقت برای این قبیل امور احتیاج داشتی بیا از خودم بگیر! موقع خداحافظی هم با صمیمیت و لطف و محبت دعائی پدرا نه کردند و گفتند خداوند به رسولش فرمان داده وقتی از اموال مردم برای پاکی نفوس آنها صدقه (خمس

و زکات و ... می‌گیری بر آنها درود بفرست که درود و تحیت تو مایه آرامش و دلگرمی آنها است (خامن اموالهم صدقه تطهرهم و تزکیهم بها وصل علیهم ان صلوتک سکن لهم)

پس از جریان فوق چندین بار بخاطر نیازهای مبرم مالی که برخی جوانان در جریان مبارزه علیه نظام استبدادی داشتند، واسطه اخذ کمک مالی از ایشان شدم و هر بار هم موقع خداحافظی برای اینکه این رشته توسط ساواک بریده نشود توصیه می‌کردند مبادا کسی از این جریان مطلع شود شگفت اینکه در سالهای پس از انقلاب که مخفی کاری‌ها دیگر ضرورتی نداشت از دوستان دیگری نیز شنیدم که همین تجربه را با مرحوم طالقانی داشته اند بجای پرداخت سهم امام مستمری می‌گرفته اند.

چنین برخوردی از یک طرف بی‌نیازی و احتیاط آن مرحوم را در اخذ وجوهات نشان می‌داد از طرف دیگر روشن بینی و سعه صدر و نداشتن تعصب و انحصار طلبی صنفی و برخورد تربیتی و ارشادی با خمس دهندگان.

در همان ایام یعنی حوالی سالهای ۵۳-۵۲ زمزمه هایی از انحراف اعتقادی در سازمان مجاهدین که اسوه و امید جوانان مسلمان در آن دوران بودند بگوش می‌رسید و نگرانی و ناباوری بزرگی را در بین نزدیکتر ها دامن می‌زد. در آن موقع گروه کودتا کرده که پس از انقلاب آرم مذهبی را رها کرده و نام پیکار بر خود نهادند، هنوز بیانیه تغییر مواضع ایدئولوژیک را منتشر نکرده و رسماً و صریحاً اعلام کفر و الحاد نکرده بودند، بنابراین کمتر کسی از ماجراهای پشت پرده و فعل و انفعالاتی که در کادر رهبری سازمان خارج از زندان جریان داشت با خبر بود. اما دوستان ما از تفسیر رنگ و بوی اعلامیه‌ها و سبک و سیاق آن چیزهایی حس کرده بودند و یواش یواش واقعیت داشتن برخی شایعات را باور می‌کردند، هرچند کادر رهبری جدید که با ترور امثال "شریف واقفی" ها "بقدرت رسیده بود، در داخل کشور با احتیاط و گام به گام عمل می‌کرد، تا عکس العمل گروه‌های مسلمان را بر نیانگیزد اما در خارج از کشور بخاطر جو مارکسیستی و ضد مذهبی حاکم در بین دانشجویان عجولانه و با افتخار ماهیت خود را بروز می‌داد و موضع آشکار ضد دینی می‌گرفت. به همین دلیل وقتی نسخه‌ای از نشریات جدیدشان از خارج بدست ما رسید، یقین کردیم شایعات واقعیت دارد و براستی عزا گرفتیم. در آن روزگار تماس با رهبران دینی سیاسی و ارتباط برقرار کردن با آنها بدلیل خفقان شدید پلیسی واقعاً دشوار بود. برخی نیز مانند دکتر شریعتی در زندان بودند

و دستیابی به تحلیل درست از قضایا و شناخت چه باید کرد کار ساده ای نبود. در همین سرگردانی ها و بلاتکلیفی ها بود که یکروز به اتفاق شهید حسین آلاپوش که بعدا جانش را در این راه فدا کرد و مهندس حسین موسوی تصمیم گرفتیم سراغ آقای طالقانی برویم که هم در جریان کلی کار سازمان بود و هم اجمالا به ارتباطات ما آگاهی داشت. تلفن که نمی شد کرد بنابراین رفتیم در خانه شان و زنگ زدیم. با خوشروئی از ما استقبال کرد و وقتی از قصدمان آگاه شد، بی درنگ گفت من آماده ام. اما منزل ما که زیر نظر است و آمد و رفت دارد، کجا می توانیم صحبت کنیم؟ ما که از قبل خود را آماده نکرده بودیم و محل خصوصی و امنی هم نداشتیم و از آن گذشته فکر می کردیم حداقل یک هفته بعد بما وقت بدهند، بدون پاسخ ماندیم. فکری کرد و گفت می خواهید بیرون شهر برویم و بین راه در ماشین صحبت کنیم و بعد از چند لحظه ای اضافه کرد در ضمن آقای علی بابایی هم باغچه ای در "گسگر محله" لاهیجان دارد جای دنج و خلوتی است اگر موافق باشید زنگی به ایشان می زنم و یک راست همانجا می رویم. پاسخ ما از ظاهر ذوق زده و مبهوت ما معلوم بود. بنابراین با تدارک مختصری نیم ساعت بعد راه افتادیم.

آقا عبا و عمامه شان را برداشته بودند تا جلب توجه نکنند و ما هم هر سوالی داشتیم با فرصت و فراغت کامل از ایشان می پرسیدیم. پس از بازگشت، اولین بحثی که بین ما در جمع بندی این برنامه مطرح شد مقایسه ایشان با سایر همکسوتان در بی تکلفی و بی قید و بندی و سادگی و صمیمیت و سهولت دسترسی برای جوانان دردمند و احساس وظیفه و مسئولیت در قبال تحولات سیاسی جامعه بود.

خاطره دیگر غیر سیاسی است و بعد دیگری از شخصیت ایشان را نشان می دهد این خاطره را از مسافرت دیگری به طالقان دارم. می دانید طالقان منطقه وسیعی است که گویا بیش از ۸۰ پارچه آبادی دارد. "گلیرد" که زادگاه مرحوم طالقانی است تنهای یکی از این روستا هاست. قبل از انقلاب که مسجد ساختن نان و آبی نداشت و مورد استقبال دولتیان قرار نمی گرفت، اهالی هر یک از روستاها که می خواستند مسجد قدیمشان را مرمت یا تجدید بنا نمایند یا مسجد تازه ای بسازند، آدم دلسوزتر و متعهدتری از ایشان پیدا نمی کردند، مرحوم طالقانی هم با آشنایی و نفوذی که در میان طبقات مختلف مردم داشت تا آنجایی که می توانست در تهیه و تدارک مصالح از آجر و آهن گرفته تا سیمان که همیشه در کیسه آقای مهندس سالور در شرکت سیمان فارس

برای کمک به مساجد گشوده بود کمک می کرد. برای تهیه نقشه و نظارت فنی هم این جانب حاجی انا شریک بودم! و افتخار مشاورت فنی داشتم. هر وقت برای این امور به ایشان مراجعه می کردند تلفنی به بنده می زدند و برای شب جمعه قرار می گذاشتیم. یا خودم با ماشین می بردمشان، یا همان اهالی ده که معمولاً اکثرشان مهاجر و مقیم تهران بودند و کسب و کار و پیکان دست دوم، سومی داشتند ما را می بردند.

به این ترتیب مساجدی در شهرک، کرو، گلیر، وشته، گوران و ... ساخته شد. من علیرغم گرفتاریهای شغلی زیادی که در آن ایام داشتم، از این برنامه‌ها با کمال میل استقبال می کردم، چرا که در کنار ایشان نشستن و چند روزی درس گرفتن عملی و بهره بردن از مصاحبت و مذاکره با ایشان شانس بود که نصیب هر کسی نمی شد. ثانیاً چنین برنامه‌ای بدون بهره مالی هم نبود. موقع بازگشت روستائیان سخاوتمند کوزه ماست و یا دبه پنیر یا کره خالص توشه راه می کردند و سوغاتی مرغوب خانواده تامین می گشت.

اغلب وقتی گردنه‌های خاکی راه قزوین - طالقان را طی می کردیم و به خط الراس و قله می رسیدیم، به راننده توصیه می کردند ماشین را نگه دارد تا نفسی تازه کنیم و از هوای پاک و خنک سرگردنه استشمام نماییم. قهوه خانه بسیار کوچک و مختصری هم بود که نشستن روی تخت قالیچه کشیده‌اش و چای خوردن و تماشای مناظر زیبای پایین گردنه صفایی وصف ناپذیر داشت.

یک روز وقتی از سر گردنه دشت زیبای طالقان (زیدشت و اطراف آن) را نظاره می کردیم به روستای کوچکی که از دور به نقطه می ماند اشاره کردند و گفتند این ده "فشندک" است مردم آن از روستاهای دیگر متشکل تر و متحدتر هستند. مسجد زنده و جوانان پرشور و حالی دارد و آثار حیات معنوی در آنجا بیشتر است. با تعجب پرسیدم چرا؟!... با کمی مکث گفتند برای اینکه از قدیم تعدادی خانواده بهایی در این روستا اقامت داشته‌اند و مسلمانان برای جوابگویی به شبهات آنها مجبور به نظر خواهی از علما و اتحاد انسجام شده اند بعد توضیح دادند که چگونه مخالف و دشمن تحرک و سازندگی ایجاد می کند و چگونه مسلمانان در طول تاریخ در برخورد با افکار و عقاید مخالف بیدار شده و در دوران آسودگی و رفاه به رخوت افتاده اند.

به ارزش این سخن موقعی پی بردم که پس از انقلاب تلاشها در جهت قالب زدن به اندیشه ها و یکدست کردن افکار و احزاب و آدم ها متمرکز گردید و انحصار طلبی و

خودبینی، وسعت نظر و خدایینی را خفه کرد.

روستائینی که تصمیم به ترمیم مسجد داشتند اغلب تهیدست و فقیر بودند و جرات نوسازی و توسعه مسجد نمی کردند. تلاش طالقانی در نشست های بخاطر ماندنی در خانه های محقر روستایی در حالی که مرتب جای سرو می کردند و برخی چیق می کشیدند جرات دادن و همت و اراده بخشیدن به آنها و متوجه ساختنشان به نیاز های آینده و مشکلات جوانان بود. یادم می آید که یکروز در جواب یکی از روستائیان که با قاطعیت و اصرار می گفت: آقا ممکن نیست ما بتوانیم این مسجد قدیمی را خراب کنیم و مسجدی نو بسازیم، با خونسردی و اطمینان گفت: شما تا هر کجا که توانستید پایه های مسجد را بالا بیاورید، وقتی کفگیرتان به ته دیگ خورد بگویید خدایا خانه خودت است می خواهی آن را تمام کن می خواهی مخروبه بگذار.

به نسبتی که با محرومان و مستضعفان فروتن و مهربان بود با اقویا و مستکبران نیز ستیزه می کرد خطبه های نیشدارش در مسجد هدایت علیه نظام سلطنتی و زندگی سراسر محکومیت و زندانش در دوران ستمشاهی برای همگان روشن است. این خصلتی بود که همه جا می شد آن را دید. از عکس العمل نشان دادن در برابر شاه و مقامات عالیه نظام و اعوان و انصار آنها در ارتش و ادارات گرفته تا اعتراض به زورگویان و متجاوزین عادی به حقوق مردم.

یک روز که برای ساختمان مسجد شهرک (مرکز طالقان) از کوچه مجاور آن عبور می کردیم یکی از روستائیان با چاپلوسی و تملق بسیار به ایشان خوش آمد گفت و برای ناهار دعوتمان کرد. با کمال تعجب عکس العمل تلخ و تندی از ایشان دیدم که سابقه نداشت. جزئیات برخورد و کلمات رد و بدل شده را دقیقاً بخاطر ندارم. همین قدر بیادمانده است که ایشان شدیداً به ناپاک بودن نزول خواری و درآمد حرامی که از این راه کسب کرده و حالا می خواهد مهمانی کند، اعتراض نمودند. او همچون روباهی که به تله افتاده باشد با توجیهات بچه گانه ای می خواست نزول خواری و سوء استفاده ناجوانمردانه خود از فقر و محرومیت مردم را ماستمالی کند. اما ایشان تازیانه تذکر و تربیت خود را در حالی که از طنین صدایشان عده ای جمع شده و من بی خبر آرزو می کردم زودتر رهایش کنند، از و بر نمی داشتند. بعداً که به راه خود ادامه دادیم وقتی شمه ای از انحرافات مالی و اخلاقی و ارتباطش با ژاندارم ها را شرح دادند دلیل این حساسیت و حمله را دانستم و بیاد خصلت پیامبر و گروندگانش افتادم که:

محمد رسول الله و الذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم...

مرحوم طالقانی در زادگاه خودش "گلیراد" هم مشوق روستائیان برای تجدید بنا و توسعه مسجد قدیمی بود البته بعد از روستاهای دیگر. "گلیراد" که پس از رحلت آقا مرکزیتی پیدا کرده و مورد توجه قرار گرفته در آن ایام جاده ماشین رو نداشت. بنابراین مجبور بودیم ماشین را در روستای بزرگ "گوران" که بر جاده بود نگه داریم و مسافت تا گلیراد را که حدود یکساعت وقت می گرفت پیاده طی کنیم. ایشان کم و بیش عادت به پیاده روی داشتند و هیچگاه نشد که قاطری کرایه کنند. قدم زدن در این مسیر هم موقعیت خوبی برای بحث و صحبت بود.

معمولا آقایان علما عادت به موعظه و رهنمود دادن و ارتباط یکطرفه دارند، آنها صحبت می کنند و دیگران باید گوش بدهند، کمتر دیده شده در مسجدی پس از سخنان خطیب، مستمعین طرح سوال و اظهار نظر نمایند. آقایان روحانیون غالبا کتابهای غیر حوزه ای را نمی خوانند و نیازی به معلومات غیر خودشان احساس نمی کنند. به ندرت شما می توانید در کتابخانه یک روحانی یک کتاب غیر حوزه ای پیدا کنید. بطور کلی معممین، مکلاها، یا باصلاح خودشان علما، عوام را به حساب نمی آورند. اما در این قدم زدن ها و پیاده روی ها می دیدیم بیش از آنکه من از آقای طالقانی سوال کنم ایشان از من در مسائل مختلف مهندسی سوال می کردند و می خواستند بدانند زمینه های مختلف مهندسی از معماری گرفته تا برق و مکانیک و سازه چگونه است. برآستی اشتیاق ایشان برای فهمیدن معلومات ناقص و محدود یک تازه مهندس از اشتیاق من برای فرا گرفتن معلومات عمیق معنوی ایشان بیشتر بود.

اغلب آقایان نه تنها علاقه ای برای ورود به دنیای علم غیر حوزوی ندارند بلکه خوششان هم نمی آید یک غیرروحانی در مباحث مربوط به آنها دخالت کند و بخواهد آیه و حدیث تفسیر نماید اینکار را فضولی در کار علما می دانند.

اما آقای طالقانی اهل دکان و دستک نبود و از این کار احساس رقابت و حسادت نمی کرد. از هرکس در هر سطحی که می خواست وارد امور دینی شود با خوشحالی استقبال می نمود.

به خاطر دارم در یکی از جلسات نهضت در سال ۱۳۵۶ که به خاطر شرایط خاص بطور نیمه مخفی در سینک (اطراف تهران) تشکیل شده بود وقتی نوبت اظهار نظر به بنده رسید اشاره ای به یکی از خطبه های نهج البلاغه کرده و قسمتی از آن را خواندم. آقا

ناگهان صحبت را قطع کرده و با شوخی و خنده در نقش دفاع از صنف خویش گفتند :
 به! آق عبدالعلی هم پا تو کفش ما کرده و با آیه و حدیث خواندن می‌خواهد نان ما را
 آجر کند. به نظرم باید عبا، عمامه‌ای برایش سفارش دهیم! آقا که با نهج البلاغه آشنایی
 زیادی داشته و فصل اول آن را شرح و تفسیر کرده بودند ، از استناد به این کتاب خیلی
 خوشحال شدند و بعد از جلسه مرا کنار کشیده و توضیحات تکمیلی و تفصیلی جالبی را
 بیان نمودند. در مراجعه بعدی که به خطبه کردم متوجه شدم کلماتی از آنرا جا انداخته
 یا اعراب آن را اشتباهی خوانده بودم . ولی آقا اصلا به روی خودش نیاورده و غلط‌گیری
 نکرده بود.

خدایش رحمت کند و در جرگه صالحینش محشور نماید.



کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

مسجد هدایت پاتوق جوانان مذهبی بود

مهندس لطف الله میثمی

نشریه پیام هاجر-پاییز ۱۳۷۵ - شماره ۲۲۵

اللهم و ما عرفتنا من الحق فحملناه و ما قصرنا عنه فبلغناه

مرحوم آیت الله طالقانی در سال ۱۳۵۲ بسیار توصیه می کردند که روی این دعا کار کنیم و این دعا راهنمای عمل من بود. از وقتی که خانم طالقانی تکلیف کردند که اینجا بیایم، خودم را در برابر دریائی دیدم که در آن غرق می شوم. از هر جا که می خواستم درباره آن مرحوم صحبت کنم، به قاطعیت نمی رسیدم. چندین محور در ذهنم بود و نمی دانستم کدام را بگویم. از همین جلسه که خانم طالقانی درباره خشونت های بعد از انقلاب سخن گفتند الهام گرفتم. آیت الله طالقانی دیدی درباره احکام قرآن دارند که اگر دیدگاهشان را توضیح دهیم خیلی مسائل حل می شود.

ایشان به نکته ای اشاره کردند که درباره قرآن و امام بود. من یک وجه دیگر آن را روشن کنم. بطور سنتی مراجع ما نسبت به قرآن نظر نمی دهند، تفسیر نمی کنند، در حالیکه در منابع فقه، قرآن و سنت بر عقل و اجماع اولویت دارد و هر حکمی را باید از قرآن در بیاورند و روی سنت هم بخوبی کار نشده است. حتی مرحوم آیت الله خوئی می گویند: مرحوم علامه خودش را فدا کرده و تفسیر قرآن نوشته است. ایشان هم دو جلد نوشتند و مشغله های مرجعیت جوری است که به تفسیر قرآن نمی رسد و اگر به چنین کاری بپردازد، برجسب می خورد. اگر مرجعی تفسیر بنویسد می گویند از حوزه خارج شده است. مثل امام، که تفسیر "پرتوی از قرآن" را تأیید کرد.

حجت الاسلام دعائی می گفتند که من ندیدم امام خمینی کتابی را به این مطلقاً تأیید کند. این مطلب در زمان حیات امام خمینی چاپ شد و ایشان هم اعتراضی نکرد. اگر ایشان در رأس مملکت نبودند و این بسیج با عظمت پشتشان نبود، فکر نمی کنم که چنین چیزی چاپ می شد. معمولاً مراجع تأیید نمی کنند، آنهم تفسیر خاصی را که این همه دشمن دارد و اگر مطالبش را می فهمیدند دشمنان ایشان خیلی بیشتر می شدند. خود مرحوم طالقانی هم به من می گفتند، خیلی چیزهایش را نمی فهمند.

خاطراتی از مرحوم آیت الله طالقانی:

من قصدم این است که در این جلسه صرفاً خاطراتی که را بیان کنم. از خانم طالقانی تقاضا دارم که حداقل هفته ای یا ماهی یکبار برای ایشان مجلس بزرگداشت داشته باشند و این تفسیری که نوشته اند باز خوانی و باز فهمی شود. فهم پرتوی از قرآن به نوبه خود یک کار انقلابی است و خواهش می کنم این امر را ادامه دهند. صاحب نظران با حضور در اینجا در هر جلسه از یک آیه از پرتوی از قرآن توشه گیری

کنند و این مطالب به زبان روز چاپ شود.

من در سال ۱۳۳۸ وارد دانشگاه شدم، در سال ۱۳۳۹ مرتب به مسجد هدایت می‌رفتم. ایشان در هدایت من نقش زیادی داشتند. مرحوم آیت الله طالقانی بعد از نماز تفسیر می‌گفتند، با شور و خروشی که بدن مرا می‌لرزاند. مثلاً "وقتی می‌گفتند که 'الا ان الحزب الله هم الغالبون و هم المفلحون' بدنشان آنچنان حرکت شدیدی داشت که حالت غلبه و برای من ملموس می‌شد. پیام زنده‌ای داشت. قرآن در صحنه بود.

اصولاً روشنفکران مذهبی و نوگرای ما، کسانی هستند که قرآن را به صحنه بیاورند و راهنمای عمل خود قرار دهند. اگر ما کسانی را که در مسجد هدایت پای تفسیر ایشان می‌آمدند، ردیابی کنیم، می‌بینیم که هر کدام از آنها در پیروزی انقلاب نقش بسزایی داشتند. عده‌ای که به شهادت رسیدند و آنها هم که مانده‌اند، نقش بسزایی در انقلاب داشته‌اند. این، تحقیق اجتماعی بسیار خوبی است که انشاءالله در فرصتی انجام شود. مسجد هدایت علاوه بر آنکه محل تفسیر بود، پاتوق جوانان مذهبی نیز بود و دانشجویان از کرج، دانشگاه تهران و گاهی از شهرستان می‌آمدند.

آیت الله خسرو شاهی، حجت الاسلام هاشمی رفسنجانی هم می‌آمدند. خیلی از مسوولین فعلی پامبر ایشان بودند. همان توشه‌گیری هایش از قرآن را در زندان نوشت که جلد یک "پرتوی از قرآن" درست شد.

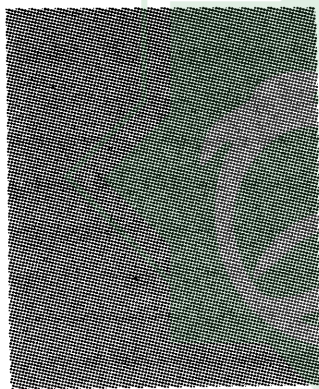
مرحوم آیت الله طالقانی در اردیبهشت سال ۴۰ از موسسین نهضت آزادی بودند. من در جلسه افتتاحیه وقتی که ایشان صحبت می‌کردند، بودم. فکر می‌کنم گفتارشان جایی مکتوب و چاپ نشده است.

تاسیس حزب شهادت زیادی می‌خواست، آنهم برای یک آیت الله که مفسر قرآن هم باشد. چرا که آخوند سیاسی بودن جرم بود. تفسیر قرآن هم در آن روزها بر چسب وهابیت می‌خورد. ایشان می‌گفت:

"من میدانم که حزب در ایران خوش نام نیست، گروه در ایران سابقه خوبی ندارد ولی من به این عقیده رسیده‌ام که نهضت آزادی را تاسیس کنیم و علاوه بر این که به یقین رسیده‌ام از قرآن هم تفرقی زدم و این نظر را تأیید کرد."

کار عظیمی بود که یک آیت الله که در حوزه علمیه از لحاظ تدریس هیچ چیز کم نداشته و صاحب رساله بوده بگوید رسالت من احیای قرآن است.

یک چنین آیت الهی بیاید حزب تشکیل بدهد، اعتقادش را پیاده کند.



کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

طالقانی منادی آزادی و شورا

تقی رحمانی

نشریه پیام هاجر - تابستان ۷۶ - شماره ۲۲۹

به "صلابت" کوه، به "لطافت" رود، شاید طالقانی را بتوان توأمان به این دو صفت تشبیه کرد. شباهتی که طالقانی با طبیعت منطقه طالقان دارد و صلابت و زیبایی که در این منطقه نهفته است. البته این ویژگی بارز جریان عدالت طلب ایرانی است که در تاریخ ما ریشه اساطیری داشته و با مزدک و سپس رادیکالیزم شیعه به حیات خود ادامه داده است.

این روح ایرانی برخلاف روح سامی که تند و برون گراست، یک ویژگی درون گرایانه دارد که از یک عرفان و اخلاق ملایم و آرامش بخش منشا یافته است. این ملایمت و عطف در رفتار طالقانی و در سراسر عمر او به چشم می خورد و از این نظر شاید بتوان گفت که روح سیاوش در او متجلی می باشد.

چرا که سیاوش در عین آن که یک قهرمان نظامی است، در عین حال معتقد است که آدمها بجای جنگیدن بهتر است که با یکدیگر کشتی بگیرند. او پیامبر پاکی است در آن هنگام که از عشق مادر خوانده اش صرف نظر می نماید. او همچنین در اساطیر ما بسان مسیح است زیرا که در شهر دشمنانش، دژی را بنا می کند که بر درفش آن بجای شیر و عقاب، آهو نقش بسته است. سیاوش در عین حالی که همه اینها هست، یک عدالت طلب است. ویژگی ای که در طالقانی نیز بسیار بارز و برجسته است و از این نظر شاید وی به عدالت طلبان شیعه چون عمادالدین بر سردار، لبخند می زند و زیباترین غزلیات عرفانی را با مبارزه اجتماعی پیوند می دهد.

آیت الله طالقانی از ویژگیهای بینشی و شخصیتی بسیار قابل توجهی برخوردار بود یکی دیگر از این ویژگی ها را می توان در بازخوانی وی دانست. بازخوانی یک سنت قرآنی است که با تکرار تفاوت بسیار دارد.

بازخوانی قرآنی، خلق جدیدیست که قرآن با توجه به فرهنگ و ادبیات موجود و مشترک اجتماعی از زنده کردن تمامی اسامی و خاطرات کهنه شده بوجود می آورد. برخورد طالقانی با قرآن نیز شمول همین شیوه تربیت است.

در شرایط کنونی، بدون آن که بخواهیم در شخصیت وی تحریف یا غلوی انجام دهیم، ضرورت بسیاری وجود دارد تا او را شناخته، کارکردهای امروزی اش را در نظر بگیریم.

پس با چنین دیدی ضرورت دارد تا در گام نخست جایگاه طالقانی را در جنبش نوگرایی معاصر بررسی و تبیین نماییم.

طالقانی به هیچ وجه آغازگر یک اندیشه و یا آغازگر یک روش مبارزاتی نیست، ولی بهترین ادامه دهنده و مروج یک اندیشه و مبارزهای است که آن را پذیرفته است. این ویژگی شاید بخاطر آن روح اخلاقی و پدرانۀ اوست تا یک رهبر تشکیلات. به همین خاطر این جایگاه از طالقانی یک مروج خیلی خوب می‌سازد، در عین حالی که یک آغازگر نیست. او یک ویژگی پیامبرگونه هم دارد که تئوری را برای اجتماع و مبارزه می‌خواهد که این خصلت را می‌توان یک خصلت پراکسیسی (تئوری برای عمل) نام نهاد. پس جایگاه کسی که از سال ۱۳۱۸ تا ۱۳۵۹ در سراسر این مدت با انواع استبداد و سلطه، ستیز داشته است، چه زمانی که در کنار قدرت بوده و چه زمانی که در اپوزیسیون بوده، یک جایگاه خاصی است، در واقع زمانی که نوگرایی دینی در ایران با مهندس بازرگان عمده شده، طالقانی در ترویج این اسلام علمی نقش داشت و نیز در دورانی که با شریعتی این نوگرایی دینی جهت گیری ضداستثمار پیدا کرد، طالقانی در تداوم این دیدگاه نیز نقش بزرگی را برعهده داشته است. لذا نقش و جایگاه طالقانی در مقایسه با بسیاری از جریانها و افرادی که به صورت مرحله‌ای و مقطعی به مبارزه پرداخته و گاه ناچار شدند به خاطر کهنه شدن مشی سیاسی در مبارزه اجتماعی حضور نداشته باشند، بیشتر مشخص می‌شود.

دو مساله در زندگی و مبارزه طالقانی بسیار عمده است: یکی "آزادی" و دیگری "شورا". آزادی را در دیدگاه طالقانی هنگامی می‌شود نقد کرد که مفهوم مخالف آن را بررسی نماییم. طالقانی در تمام عمرش یک فرد "استبداد ستیز" بود. از سال ۱۳۱۸ که به خاطر درگیری با یک پاسبان رضاخان در اثر برداشتن حجاب یک زن به زور، دستگیر می‌شود، تا پایان عمرش، طالقانی یک ویژگی دارد و آن "استبداد ستیزی" بود. نوگرایی دینی را به سه شکل در پنجاه سال اخیر می‌توان تصویر کرد: گروهی که استثمار ستیزند. کسانی که "استبداد ستیزند" و دسته‌ای که با شریعتی عمده می‌شد. افرادی که استثمار ستیزند.

طالقانی در وهله اول استثمار ستیز است. استبداد ستیزی طالقانی بعدها با استثمار ستیزی هم تداوم می‌یابد. این برداشت طالقانی از آزادی به نظر من یک جوشش درونی دارد، یعنی برداشت طالقانی از انسان این است که انسان آزاد و مختار آفریده شده است و این قدرت را دارد که به خداوند نه بگوید و پاداش و جزا وقتی معنی دارد که آزاد باشد. چنین باور اعتقادی و خوی شرقی تسامح گرایانه، باعث می‌شود که طالقانی یک

آزادی باور، به مفهوم واقعی‌اش باشد و این آزادی را در آموزه‌های پیامبران هم می‌بیند. کسی که در سال ۱۳۳۴ در مقدمه کتاب "تنبيه الامه و تنزيه المله" نایینی می‌نویسد: "هر مسلک و طرح و مرام اجتماعی که خود سران را محدود نماید و جلو اراده آنان را بگیرد، قدمی به هدف پیامبران و اسلام نزدیکتر است." و در آخر عمرش هم شبیه به این جمله را به هیات کوبایی می‌گوید (شاید خیلی‌ها فکر کردند که آقای طالقانی دارد تاکتیکی برخورد می‌کند، ولی این گونه نبود) که نشان دهنده آن است که وفاداری طالقانی به آزادی یک ریشه قرآنی دارد. باوری است که با ایمان و اعتقادش عجین شده و منشا جوشش درونی او گردیده است.

به همین خاطر است که طالقانی تا آخر عمرش به آزادی وفادار است و در راستای این آزادی‌طلبی به مقابله با استبداد آن هم در اشکال گوناگون پرداخته است. چنان که در همان مقدمه کتاب نایینی شعبه‌های مختلف استبداد را می‌کاود و از "استبداد دینی نام می‌برد و به کسانی که به بهانه مشروعیت با مشروطیت مخالفت می‌کردند، به شدت حمله می‌کند و در مقدمه و پاورقیهای آن کتاب سعی می‌کند که این شعبه استبداد دینی را توضیح دهد. این تعلق خاطر به آزادی همراه با یک سیر تکاملی و تحولی در او تا آخر عمر ادامه می‌یابد. در ترجمه کتاب نایینی اظهار می‌دارد که من مشروطه سلطنتی را به طور موقت قبول می‌کنم. تا این کتاب، زمینه‌ای برای یافتن دستورات کلی‌تر اسلام شود.

در همان کتاب، دیدگاه تاریخی متفاوت خودش را نیز با دیگر نوگراها مشخص می‌کند. وقتی وی در "طرح چهار دوره" عنوان می‌نماید: "ما الان در دورهای هستیم که امام زمان غایب است، پس جانشینان او هم همانند خود امام، محکوم به برخورداری از علم و علالتند" و این را قانونمند هم فرض می‌کند، یعنی به انتخاب و تعیین مردم می‌داند. آن تبیین ممکن است امروز با تبیینی که دیگر نوگرایان از آزادی کرده‌اند متفاوت باشد، ولی با آن سنگ بنای اعتقادی نسبت به آزادی سعی می‌کند که توجیه دینی و توجیه فقهی برای حکومت مشروطه پیدا کند.

در همان کتاب، آزادی نظام پارلمانی را شکل کامل آزادی نمی‌داند و از آزادی پارلمانی به آزادی شورایی می‌رسد. حال چگونه می‌شود از آزادی پارلمانی به شورا رسید؟

طالقانی در طی مبارزات خود، وقتی با شکل‌های مختلف دستاوردهای بشری مواجه

می‌شد، از یک دیدگاه منفی برخوردار نبود، وی وقتی که با شوراها مواجه می‌شود، کلاً نظام شورایی را می‌پسندد. بعد از پیروزی انقلاب به خاطر تجربه‌ای که داشت، نگاه دیگری به شورا پیدا می‌کند. از آنجا که استبداد را در جامعه ما خوب شناخته بود، به این نتیجه رسیده بود که به دلیل نهادهای نبودن توزیع قدرت در جامعه ما، به سادگی، استبداد به شکل دیگری برمی‌گردد و به همین خاطر شورا برای او هم استراتژی شد و هم تاکتیک.

او باور خودش را به شورا قانونمند کرد و این نشان می‌دهد که طالقانی به آزادی، یک شناخت منطقی، یعنی هم آرمانی و هم ملموس و قابل دسترس داشت. آرمان آزادی خواهی و نقدی از قدرت نیاز به سه اصل دارد: اراده، شناخت و قانون. این سه اگر در کنار هم قرار نگیرند، ناکام و نافرجام می‌شوند. در انقلاب مشروطیت، ما قانون داشتیم، اما شناخت قوی و اراده و آرمان مشخصی وجود نداشت.

در جنبش ملی ما قانون داشتیم، ولی شناخت کافی وجود نداشت و از طرفی آرمان آرمانخواه، با جامعه‌اش از هماهنگی برخوردار نبود. یعنی می‌بینیم حزب توده به عنوان یک جریان آرمانخواه قوی هیچگونه پیوندی با آن جریانی که قانون می‌خواهد در جامعه تحقق بخشد، ندارد. در انقلاب ایران ما متأسفانه فقط اراده یا آرمان داریم. یعنی یک آرمانخواهی گنگی که به کمتر از حکومت علی قانع نیستیم. به محض آن که انقلاب پیروز می‌شود یک جریان رادیکالی می‌خواهد که تمام این آرمانها را خیلی زود محقق کند. در مقابل یک جریان سنتی وجود دارد. طالقانی حدس زده بود که این گرایش بر رادیکالیزم افراطی، پیروز می‌شود. چون آن رادیکالیزم افراطی فاقد مولفه‌های تحقق تقسیم قدرت است.

از آن جایی که وی آغازگر نبود و برای وی رهبری هم مفهوم نبود، بلکه حالتی پدیده نسبت به همه جامعه داشت، به رهیافتی رسید که می‌توان آن را مدل "شورا-پارلمان" یا یک مدل میانه گفت. گرچه پارلمان را قبول کرده بود، اما به نظرش رسیده بود که قانون و پارلمان همواره بگونه‌ای سازمان بندی می‌شود که نیرومندا قدرت را در آن در دست خواهند گرفت. آنوقت نظریه شوراها را (از سطح روستا تا استان) مطرح کرد نظریه شوراها ضمن این که اختیار را به مردم می‌داد و حضور مردم را در صحنه هم تضمین می‌کرد، در عین حال مردم می‌توانستند در فرایند قدرت آموزش ببینند و قدرت کم کم در جامعه ما تقسیم شود. این شوراها، در امور داخلی خودشان دارای

اختیارات زیادی بوده، ولی در سیاستگذاری‌های کلان تحت تاثیر پارلمان بودند. ظاهراً این مدل با یک دید آرمانگرا نمی‌خواند، زیرا قدرتمندان هیچ وقت اجازه نمی‌دهند که یکباره تمامی قدرت به دست مردم بیفتد، ولی وی به نوعی به تلقیق شورا و پارلمان رسید و این یک تجربه بسیار نویی بود. طالقانی با تجربه و شناختی که از جامعه خودش داشت، برای تضمین آزادی، از دموکراسی به شورا رسید و شورا را هم تبدیل به استراتژی و تاکتیک کرد.

طالقانی معتقد بود که نفس شورا و وجود آن از عملکرد شورا مهمتر است و این دیدگاه بسیار مردم گرایانه و آزادیخواهانه بود و با چنین باوری از آزادی تا شورا آمد. ما معتقدیم که بزرگترین دستاورد قانونمند بشر به شکل ساختاری، نظام شورایی است و این نظام شورایی تا به حال در هیچ جامعه‌ای به آن مفهوم خودش مستقر نشده است. در جاهایی که پارلمان و شورا با هم عمل کرده‌اند، تقسیم قدرت صورت گرفته و مردم به منافع خود رسیده‌اند.

در آن مقطع که خیلی‌ها به مدل دموکراسی پارلمانی رضایت داده بودند، طالقانی به این نتیجه رسیده بود که در ایران دموکراسی پارلمانی به تنهایی نمی‌تواند آزادی را تضمین کند، چرا که قدرتمندها انتخابات را به هر شکل راه خواهند برد، پس مدل مکمل شورا-پارلمان را ارایه داد.

این درک طالقانی به شناخت او از استبداد برمی‌گشت و درک تجربی که از جامعه ایران داشت. این درک تجربی طالقانی را از رادیکالیستهای آرمانگرا و سنتی‌ها جدا می‌کرد و حتی از آزادی خواهان که عدالت در ترسیم آنان زیاد جایی نداشت.

این حد از آزادیخواهی از مردی که روحانی بود، شاید بعید به نظر برسد. طالقانی بعد از پیروزی انقلاب به یک سری مولفه‌های ظاهراً بی‌اهمیت حتی از نظر گروه‌های سیاسی آرمانگرا اشاره می‌کند که بعدها تبدیل به معضلات جامعه ما می‌شود، مثل مساله حجاب و اقلیتهای دینی و قومی. مثلاً در برخورد با زن، موقعی که عضو نهضت آزادی بود پیشنهاد می‌کند که یک زن در شورای نهضت آزادی حضور داشته باشد. در برخورد با حجاب، ضمن آن که مخالف جو به اصطلاح بی‌حجابی در گذشته است، اما با یک زبان خاص نشان می‌دهد. معتقد است که زن باید در اجتماع حضور پیدا کند و با مسوولیت پذیری حقوقش را بدست آورد.

حتی برای آرام کردن هیجانات ناشی از تاکید بر حجاب زنان در ادارات که در آن

طالقانی منادی آزادی و شورا ۲۰۳

هنگام به وجود آمده بود، وقتی خانمها را به حجاب داشتن دعوت می‌کند، برجنبه قرآنی و احکامی آن تاکید نمی‌ورزد، بلکه با خنده می‌گوید که اگر روسری روی سرتان ببندازید موهای سرتان خراب نمی‌شود!

او تصریح می‌کند که به لحاظ اجتماعی، ما حجاب را برای مسلمانان هم به اجبار اجرا نمی‌کنیم چه رسد به اقلیتهای دینی، یعنی با یک نوع تسامح به این مساله نگاه می‌کند.

دیگر مساله برخورد با اقلیتهای دینی است. با وجودی که فرقه بهائیت را قبول ندارد می‌گوید که ما گفته‌ایم به اعضا این فرقه هیچ اذیت و آزاری نرسانند.

او مساله قومیتها و آزادی اقوام را در چارچوب شورا تایید می‌کند این برخوردها را در کنار برخوردهای فردی او و رابطه گسترده‌ای با گروههای چپ در زندان قرار دهید. محمدعلی عمویی می‌گفت: آزادترین روحانی بود که من دیده بودم و البته چنین روح و اخلاقی از باورهای توحیدی او برمی‌خاست.

در خصوص بازگشت به قرآن، نیز که از مهمترین جنبه‌های بینشی و حرکتی او می‌باشد. سعی می‌کرد از قرآن پاسخ روز را استخراج کند. دید طالقانی به نظر من یک دید پراکسیسی بود. این دید پراکسیسی وقتی به هر مساله‌ای برمی‌خورد، تئوری را برای عمل می‌خواست. البته نه به مفهوم عمل گرایی صرف، بلکه تئوری خلاق و زنده. طالقانی بنیانگذار یا آغازکننده یک اندیشه یا سبک و روش مبارزاتی نیست، ولی بهترین و زیباترین مروج اندیشه و باوری است که بدان اعتقاد دارد. اگر اسلام علمی با بازرگان مطرح می‌شود، با طالقانی خیلی عمیق‌تر و مردمی‌تر می‌شود. همین مساله در مورد برخورد با قرآن نیز در وی مشاهده می‌شود. برای برخورد طالقانی با قرآن نیز به دو مرحله مهم می‌توان اشاره کرد: دوره‌ای که سرمشق علمی غایب است و طالقانی سعی می‌کند با زبان علمی به یک سری انتقادات پاسخ دهد. در این مرحله پرتوی از قرآن بشدت تحت تاثیر این مولفه است. البته طالقانی مغلوب کامل سرمشق علمی نمی‌گردد. (همچنانکه آقای خرمشاهی اشاره کرده است) و تحت تاثیر موج علوم تجربی و طبیعی، معتقد نمی‌شود که شیطان همان میکروب است. طالقانی پاسخهای علمی مثلاً "آقای دکتر سبحانی یا مهندس بازرگان را به میان توده‌ها می‌آورد.

در دوره دوم نیز طالقانی در مراجعه به قرآن به دنبال پاسخ به روز است، وقتی که می‌گوید متشابهات در عرصه عمل مشخص می‌شوند، یا در تفسیر سوره نازعات که

تفسیری اجتماعی با دیدگاه کاملاً ضداستبدادی و جهت گیری ضدفرعونی - ضداستعماری است، در آیاتی که طالقانی در بعد از انقلاب تفسیر کرده، شیفتگی به تحول مردم و مبارزه با استبداد را می‌توان در تفسیرها مشاهده کرد.

نکته مهم دیگر آن که طالقانی سرمشق ارسطویی و نگاه ذهنی به عینیت را رد می‌کند. وی دید تضادی را پذیرفته است، منتهی در کتاب "مالکیت در اسلام" مطرح می‌کند که "تضاد وقتی معنی دارد که یک سرمشق نهایی و بالایی به نام توحید وجود داشته باشد". این یک دیالکتیک خاص شرقی است. با چنین دیدگاهی است که طالقانی موفق می‌شود فرعون را نقد کند و در نقادی قدرت فرعون، به توحید ارجاع دهد. طالقانی معلم کبیر قرآن است و اگر بعد از انقلاب بیشتر می‌ماند، بسیاری از تفاسیرش رابه شکل دیگری توضیح می‌داد. مساله دیگری که از اهمیت برخوردار است استراتژی طالقانی در مبارزات اجتماعی است. شریعتی اگر استعمار ستیز است، طالقانی یک تئوریسین جزمی و ایدئولوگ جزمی نیست که در یک سرمشق از مبارزه بماند. هیچ مرحله مبارزاتی‌ای وجود ندارد که طالقانی در آن حضور نداشته باشد و هیچ مبارزی در ایران نبوده که از او کمک نگرفته باشد. وی در هر دوره‌ای به تناسب با آن مبارزه، نوشته و سخنرانی دارد.

وقتی تنبیه الامه نایینی را مقدمه می‌زند، دوران مبارزه پارلمانی است و طالقانی این نوع از تحرک سیاسی و اجتماعی (مبارزه پارلمانی) را به طور مشروط می‌پذیرد. در بین سالهای ۴۱-۱۳۳۸ که فضا برای مبارزات باز می‌شود، طالقانی حتی برای نماینده‌های جبهه ملی سخنرانی انتخاباتی می‌کند. وقتی مبارزه پارلمانی به بن بست می‌رسد و تمامی همراهان طالقانی می‌ایستند، او نقش حامی مبارزه قهرآمیز را پیدا می‌نماید.

پس از آزادی از زندان نه تنها خودش را با مبارزات مردمی تطبیق می‌دهد، بلکه حرکت انقلاب را نیز سرعت می‌بخشد. لحن و صدای گرم، زبان گیرا و توده‌ای و هنر بیان او را بسیاری از نوگرایان نداشتند. طالقانی آن چنان گرم و ساده و گیرا صحبت می‌کرد که درک سخت‌ترین مسایل برای مردم عادی آسان می‌شد. او وقتی که در کنار قدرت هم قرار می‌گیرد، باز استراتژی‌اش مبارزه مداوم با استبداد و درونی کردن این مبارزه است. وقتی شورا و آزادی را مطرح می‌کند، دقیقاً به این مساله اعتقاد دارد و وقتی به مولفه‌های مختلف استبداد در اشکال گوناگون (حتی دینی) نگاه می‌کند، تنوع در مبارزه را مورد توجه قرار می‌دهد. اگرچه یک مقوله ثابت در رفتار او وجود

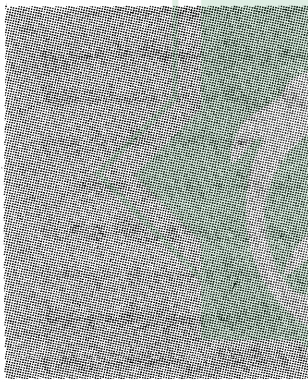
طالقانی منادی آزادی و شورا ۲۰۵

دارد. یعنی از سال ۱۳۳۴ در مقدمه کتاب نایینی مطرح می‌کند که هر حرکتی که در جهت زدودن استبداد و ایجاد عدالت باشد، یک حرکت اسلامی است. این حرف را چند روز پیش از رحلتش نیز به هیات کوبایی می‌گوید. طالقانی نه تنها شیفته قدرت نیست- و این به خاطر ظرفیت توحیدی اوست- بلکه بر توزیع قدرت بین همه مردمان نیز به شدت حساس است.

خیلی‌ها بودند که شیفته قدرت نبودند، ولی تلاش هم نکردند که مولفه‌های قدرت را بین مردم تقسیم کنند. استبداد ستیزی از طالقانی یک نقاد توانمند ساخته بود. یک نقاد توانمند تجربی و نه تئوریک. طالقانی هیچوقت و تحت هیچ شرایطی استبداد را نپذیرفت و این بسیار قابل توجه است. به گونه‌ای که از همان ابتدای انقلاب به یک نوع استبداد، یعنی استبداد دینی مداوم حمله می‌نماید. اما متأسفانه یکی از آفات و آسیب‌های انقلاب این بود که طالقانی فرصت آن را نیافت که شکل تعیین کننده‌ای در جنبش انقلابی ایران بیابد و یا حالت رهبری در آن داشته باشد. طالقانی ترجمان آرزوهای اکثریت جوانان و مردمی بود که انقلاب کرده و خواستار آزادی و عدالت بودند. البته او اعتقاد نداشت که یک شبه می‌توان به همه این آرمانها و آرزوها دست یافته و آنها را محقق ساخت.

اما او استعداد این را داشت که شاخه عدالت خواه رادیکالیزم ایرانی را، که توده پراکنده‌ای بودند جذب و رهبری معنوی کند. تاریخ صد ساله معاصر ما اثبات کرده که رادیکالها و آرمانگراها در کنار میانه‌روهای صادقی که به آرمانهای ملتشان خیانت نکرده‌اند (مثل مصدق) و در همکاری با اینها موفق‌تر بوده‌اند، تا با جدال با آنها. به نظر اینجانب طالقانی می‌توانست چنین رهبری باشد. وجود او بعد از انقلاب می‌توانست مانع از وقوع بسیاری وقایع شود. آیا اگر طالقانی می‌بود، امکان رخ دادن یکسری حوادثی که شاهد آن بودیم، وجود داشت؟

استبدادستیزی طالقانی که به سوی استثمارستیزی می‌رود، ویژگی عدالت طلبی ایرانی است که آزادی را به تنهایی باور ندارد و همیشه به سمت و سوی عدالت تمایل دارد. عدالت طلبی طالقانی، اخلاقی نیست، این را در تحلیل ساختار قدرت و تاکید بر توزیع آن و طرح نظریه شوراها به وضوح می‌توان مشاهده کرد. این تاکید طالقانی بر شوراها و بر عدالت که به صورت قانونی طرح و عملی شود، از او چهره‌ای ممتاز و متمایز می‌سازد، چهره‌ای که "صلابت" کوه و "لطافت" رود را هم یادآور می‌شود.



کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

نواوری های طالقانی

دکتر سید محمد مهدی جعفری

نشریه پیام هاجر- تابستان ۱۳۷۶- شماره ۲۲۹

در شهریور ماه ۱۳۷۶ نشریه پیام هاجر با چند تن از اندیشمندان گفت‌وگویی درباره آیت الله طالقانی و جامعه مدنی و جنبش مردم ایران انجام داد. دکتر محمد مهدی جعفری از مبارزین قدیمی و محققین برجسته تفکر دینی در ایران که آشنایی نزدیک و دیرینه با آیت الله طالقانی داشته است یکی از این اندیشمندان بود.

■ به نظر شما آیت الله طالقانی در زمینه‌سازی اندیشه جامعه مدنی

چه نقشی داشتند؟

□ نخست باید دید که جامعه مدنی چیست؟ جامعه مدنی به جامعه‌ای اطلاق می‌شود که قانونمند باشد و همه کارهای اجتماعی را برپایه قانونی که بدان گردن گذاشته است، -خواه قانون الهی که برپیامبری وحی شده، خواه قانونی که افراد بشر وضع کرده‌اند- انجام دهد.

جامعه عرب در هنگام بعثت پیامبر اکرم(ص) قبیله‌ای و بیشتر بیابانگرد بودند و زیر بار هیچ قانون و مقرراتی نمی‌رفتند و نهادهی هم به نام دولت نداشتند. پیامبر اکرم(ص) با هجرت به یثرب و نامیدن آن شهر به "مدینه" خواستند اعراب را در یک جا ساکن کنند و سطح فهم و فرهنگ آنان را به اندازه‌ای بالا ببرند که قوانین الهی و سنت نبوی و مقررات اجتماعی را درک و اجرا کنند. لذا در مدینه یک (جامعه مدنی) تشکیل دادند. بنابراین تعریف آیت الله طالقانی با تفسیر قرآن و تعلیم نهج البلاغه مردم را به سوی درک و فهم اندیشه‌های ناب و اصیل اسلامی رهنمون شدند تا آنان با عقل و ایمان به قوانین و تجارب بشری و مقررات اجتماعی گردن بگذارند و آنها را به اجرا درآورند. پس آیت الله طالقانی نقش بسیار مهمی در طرح جامعه مدنی داشته‌اند.

از طرف دیگر، طاغوت و استبداد با آزادی و قانون مخالف است، خود را برتر از قانون، حتی قوانین خدایی می‌داند و نمی‌خواهد کسی آزادانه بیاندیشند و آزادانه رفتار کند و خلاصه جامعه مدنی را نمی‌خواهد. آیت الله طالقانی در سرتاسر عمر خود با استبداد، در انواع گوناگون سیاسی، اقتصادی و بخصوص دینی آن مبارزه کرد و همین مبارزه هم به سرنگونی طاغوت و پیروزی انقلاب اسلامی ایران برای ایجاد جامعه مدنی انجامید.

■ در تجدید بنای تفکر دینی در ایران آیت الله طالقانی چه نقش

داشت؟

□ در پاسخ بدین سوال باید مفهوم (تجدید بنای تفکر دینی) را به کوتاهی و فشردگی روشن کرد. تفکر دینی ایمان داشتن به قرآن و سنت رسول خدا و فرهنگ دینی (اسلامی) به معنای کلی و عمیق آن است. این تفکر در طول زمان به علل مختلف و از همه مهمتر جمود و سطحی‌نگری و تعصب و کنارگذاشتن عقل، فرسوده، عقب مانده و تحریف می‌گردد.

لذا دانشمندانی عالم به دین، آگاه به زمان، مردم شناس، وظیفه‌دان و بدون محافظه کاری و محاسبه‌های اجتماعی و شخصی، صرفاً به خاطر خدا و عشق به مردم، در هر برهه‌ای از زمان برمی‌خیزند و این اندیشه فرسوده و کهنه را تجدید بنا می‌کنند و مردم را بدون پرده پوشی به سوی آن فرا می‌خوانند و البته برای همه اتهام‌ها و محرومیت‌ها و حتی از دست دادن جان آماده می‌شوند.

آغازگر این تجدید بنای تفکر اسلامی، در دوره معاصر سید جمال الدین اسدآبادی بود، که در کشورهای اسلامی از آن روز تاکنون، مردانی به شیوه‌های گوناگون راه او را در پیش گرفته و ادامه داده‌اند. در تاریخ نوین ایران، آیت الله طالقانی پیشگام در پرچمداری این تجدید تفکر بسیار موثر بوده است. به طوری که بیشتر این تجدید بناکنندگان و شاید همه روشنفکران مذهبی، دانشگاهی و حوزوی، خود معترفند که آیت الله طالقانی پیشاهنگ و پیشرو آنان بوده است. در این جا مجال استناد و مدرک نشان دادن نیست، ولی اگر کسی خواست می‌توان به او سند هم ارایه کرد. برای نمونه می‌توان از آقایان مرحوم مهندس بازرگان، شهید شریعتی و شهید مطهری در این باره نام برد. یاد همگی آنان جاوید باد.

■ برخی تفکر ایشان را ملهم از تفکر سید احمد خان هندی و امثال او می‌دانند شما چه ارزیابی از این مساله دارید؟

□ سید احمد خان هندی مفسر قرآن بود، ولی هم علم زده بود و هم غرب زده. غرب زدگی او باعث شد که استعمار انگلستان بر هندوستان اسلامی بتازد و آن کشور فرهنگ غربی و ضد بومی آنان را بپذیرد که سید جمال الدین حسینی در این باره به وی سخت تاخته است.

علم زدگی او موجب تاویل‌های علمی و تفسیر به رای در قرآن شده است که آیت الله طالقانی چند بار در تفسیر پرتوی از قرآن، به ویژه در تفسیر سوره آل عمران، پاسخ او را داده است. استفاده آیت الله طالقانی از علم، برای روشن کردن افق ذهن خودش و

خوانندگان تفسیرش، جهت فهم بهتر حقایق ثابت و تغییر ناپذیر قرآنی است. این جانب این حقیقت را به استاد نوشته‌های خود آن شادروان بارها یادآوری کرده‌ام. بخصوص در مقاله "شیوه تفسیری پرتوی از قرآن" منتشره در فصلنامه قرآنی "بینات" و در چندین مقاله و یادنامه دیگر و جناب آقای بهاء الدین خرّمشاهی هم در کتاب پراج "تفسیر و تفاسیر جدید" در بحث از تفسیر "پرتوی از قرآن" بدین حقیقت تا اندازه‌ای اشاره کرده‌اند. در نوشتار دیگر تحت عنوان "نواندیشی در تفسیر" که در مجموع مقالات سمینار قرآن دانشجویی جهاد دانشگاهی مشهد (خرداد ۱۳۷۶) چاپ شده است و با تفصیل بیشتر و بخصوص با نگرش به "پرتوی از قرآن" آیت الله طالقانی در فصلنامه دانشگاه انقلاب پاییز ۷۶ جهاد دانشگاهی دانشگاه تهران نیز درج گردیده است.

کوتاه سخن، گویندگان این سخن، نه سید احمدخان هندی را شناخته‌اند و به جرات می‌گویم که، نه زحمت خواندن "پرتوی از قرآن" را به خود داده‌اند و تنها از آقای "می‌گویند" شنیده‌اند. اگر جز این است، به طور مستند نشان بدهند.

■ دستاوردهای قرآنی و دینی مرحوم طالقانی در باروری جنبش

مردمی ایران چه بوده است؟

□ مردم ایران پیوسته علیه استبدادهای گوناگون قیام کرده‌اند و اگر در روزگاری از حرکت باز ایستاده‌اند، برای آن بوده که با مبارزه مستقیم نتوانسته‌اند زورگو و ستمگر را از پای درآورند، لذا با مبارزه منفی مترصد فرصت بوده‌اند تا مجدداً در شرایط مناسب و مساعد به شیوه تازه‌ای به مبارزه برخیزند.

مبارزات، برای هر هدف و منظوری باشد، نیاز به پشتوانه فرهنگی دارد. ملت ایران، به طور تاریخی، فرهنگی ریشه‌دار و ژرف دارد و در دوران معاصر، فرهنگ ملی و اسلامی، پشتوانه مبارزات مردم ایران در برابر استعمار، استبداد، استثمار و انواع دیگر استعصاف، بوده است. اما همین فرهنگ برای مدتی دچار رکود و جمود و انحراف شده بود. اندیشه وارداتی و کلیسایی جدایی دین از سیاست در میان روشنفکران ما رواج یافته بود و علمای مذهبی ما هم آن را باور کرده بودند. پس از مرحوم شهید مدرس، که هم‌رمز و هم‌فکر پدر آیت الله طالقانی، مرحوم آقا سید ابوالحسن طالقانی بود، ایشان نخستین عالم مذهبی بودند که به مبارزه سیاسی برخاست.

در دوران تیره دیکتاتوری رضاخان، آیت الله طالقانی که محیط قم را مناسب و موثر برای مبارزه نمی‌دید، به تهران رفت و با دیکتاتوری و برنامه‌های ضد مذهبی و ضدملی

رضاخان به مبارزه برخاست و چون مبارزه بی‌پشتوانه فرهنگی و صرفاً سیاسی را هم ناکافی می‌دانست و هم منحرف کننده، از همان آغاز به تفسیر قرآن و آموزش نهج البلاغه، بخصوص در میان جوانان دانشگاهی و تحصیلکرده و روشنفکران فرنگ رفته، همت گماشت. این شیوه مبارزه اصولی، یعنی مبارزه سیاسی-فرهنگی و روش "عملی-نظری" را پیوسته تا پایان عمر پربار و بابرکت خود ادامه داد. او هرگز از صحنه سیاست ایران دور و جدا نبود و دمی هم از مبارزه، در پیشاپیش و کنار و همراه مردم دست برنداشت. حتی پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران هم برای رشد فرهنگی مردم از راهنمایی مسئولان و ارشاد مردم و نصیحت و خیرخواهی و انتقاد و فعالیت و فریاد زدن و روشهای دیگر ساکت ننشست.

■ شما خود چه تاثیری از اندیشه‌های ایشان گرفته‌اید؟

□ از سال ۱۳۱۸ که آیت الله طالقانی تهران را پایگاه فعالیتهای فکری-فرهنگی خود ساخت، جوانان روشنفکر و دانشگاهی اعم از استاد، دانشجو، پزشک، معلم، مهندس، کارمند و بعضاً بازاری و کارگر، در مجالس درس قرآنی آن مرحوم حضور می‌یافتند و استفاده‌های فراوان می‌بردند.

انجمنهای اسلامی دانشجویان، پزشکان، مهندسين و معلمین، همگی در روند مبارزاتی و زندگی سیاسی و اجتماعی خود متأثر از ایشان بودند و در دهه سی، چهل و پنجاه، تا پیروزی انقلاب اسلامی ایران هرکسی از مبارزان و شهیدان و زندانیان و بعدها مسوولان از مسجد هدایت، پایگاه سی ساله درسهای قرآنی و منبر روشنگرانه آیت الله طالقانی، برخاسته بودند.

بنده نیز از هنگامی که در دوره اول دبیرستان به مسایل اسلامی روی آوردم، از دوره دانشگاه که به مبارزه دست زدم، از آثار آن شادروان استفاده می‌کردم و از سال ۱۳۴۰ که به تهران آمدم، در خدمت ایشان بودم و به ویژه از مجالس قرآنی ایشان، کمال استفاده را کردم، پس از آزادی از زندان نیز پیوسته توفیق بهره‌مندی از درسهای گرانقدر عملی و علمی ایشان را، تا آخرین روز زندگی که پیوسته آموزگار و پندآموز بود، داشتم، و طبیعی است که متأثر از ایشان باشم، و شایستگی الهام گرفتن از درسهای قرآنی و شیوه‌های اسلامی عملی او را، برای همه مردم ایران و خودم، از خدای بزرگ درخواست دارم.



کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

نواوری‌های طالقانی

گفت‌وگو با مهندس لطف الله میثمی

نشریه پیام هاجر - تابستان ۷۶ - شماره ۲۲۹

■ به نظر شما آیت الله طالقانی در زمینه‌سازی اندیشه جامعه مدنی

چه نقشی داشتند؟

□ مرحوم طالقانی از زمره علمای بزرگی هستند که برای قانون اساسی جایگاهی اسلامی قائل‌اند. در حالی که بسیاری از علمای اسلام طرح قانون اساسی برای تنظیم روابط فردی و اجتماعی مردم در مقطعی از تاریخ را قبول نداشته و ندارند. این دسته از علما معتقدند که فقه موجود برای هر موضوعی حکمی دارد و این احکام فقهی ابدی و پایدار می‌باشند. اینها به نقش زمان و مکان در احکام، روح یابی احکام و به عبارتی به مقتضیات عصر توجهی ندارند. مرحوم طالقانی هدف از احکام را رشد عقول می‌داند و به نقش زمان و مکان در احکام اعتقاد دارند.

ایشان قانون اساسی انقلاب مشروطیت را قبول داشتند و در راه احیا و تحقق آن در دوران طاغوت تلاشهای زیادی کردند و به دنبال مبارزاتشان به زندانها و تبعیدهای مختلف محکوم شدند. ایشان از بنیانگذاران نهضت آزادی بودند و اصولاً به تشکیل احزاب و دایر کردن مطبوعات اعتقاد داشتند و سرانجام در تدوین قانون اساسی جمهوری اسلامی که ثمره خون شهدای انقلاب بود نقش زیادی داشتند. اینها همه شواهدی آشکار است که نشان می‌دهد آن مرحوم معتقد بودند که در هر عصری روابط بین مردم را باید قانون اساسی تعیین کند. اگر قانونگرایی و قانون اساسی یکی از مولفه‌های جامعه مدنی باشد، ایشان چه به لحاظ نظری و چه به لحاظ عملی این مقوله را قبول داشتند.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

عده‌ای تعریفی از جامعه مدنی دارند که چیزی جز رأی مردم و به عبارتی خواست مردم نیست، اما مرحوم طالقانی در کنار احترام به خواست مردم و توجه به رأی مردم از آنجا که به هدفناری تاریخ معتقدند، به خیر مردم نیز اصالت می‌دهند. برای تشخیص خیر مردم بایستی در خانه خدا را زد و قرآن را به صحنه آورد و متعلم به تعلیم انبیا بود. مکانیزم آن نیز به این صورت است که خیر مردم را باید با توجه به "شورا و عقلانیت" از این طریق استنتاج و اجتهاد کرد. آن گاه چنین قانون اساسی را به رأی مردم گذاشت تا آزادانه بپذیرند و قابلیت اجرا هم داشته باشد. مهم این است که در این سیر هیچگونه اعمال و اکراه و زور به کار برده نمی‌شود و مردم آزادانه تصمیم می‌گیرند. نظرات ایشان در مقدمه‌ای بر کتاب "تنبيه الامه و تنزيه المله" که به نام حکومت اسلامی در سال ۱۳۳۵ چاپ شده و همچنین در مجموعه تفسیر درخشان

پرتوی از قرآن^۲ به تفصیل آمده است. به نظر من تلاش پیگیر و عملکرد مرحوم طالقانی در این راستا بود که قانونهای بشری در جهت تکامل و قانون تکامل که قرآن باشد تعالی یابد، آن هم با توجه به رشد عقول و بدون اعمال زور.

■ در تجدید بنای تفکر دینی در ایران آیت الله طالقانی چه نقش

داشت؟

□ به نظر من ایشان نوآوری‌های زیادی داشته‌اند که به ذکر پارهای از آن نوآوریها

می‌پردازم:

یکی از ویژگی‌های نوآوران صدساله اخیر از سید جمال تا مرحوم طالقانی این بود که قرآن را به صحنه بیاورند و به عبارتی آن را راهنمای عمل کنند که مرحوم طالقانی بدون ادعا تلاشهای زیادی در این راستا انجام داده‌اند و به اصطلاح چوبش را هم خوردند و انگ، برچسب و تکفیرهای زیادی را هم تحمل کردند. ویژگی دیگر نوگرایی در صد ساله اخیر طرح تشکیل حکومت اسلامی بود که مرحوم طالقانی یکی از تلاشگران صدیق این راه بوده‌اند.

در روش توشه گیریشان از قرآن، معتقد بودند که بشر با کلیدهای فهم بشریش نباید خود را به قرآن تحمیل کند، بلکه باید خود را در معرض وحی الهی قرار دهد تا مخاطب خداوند گردد و این روش را ایشان تایید می‌کردند. به عبارتی با توجه به خدا بود که وارد قرآن می‌شدند. یعنی با همان سیری که خداوند، قرآن را به پیامبر نازل فرموده است.

ایشان قرآن را "گویش آفرینش" می‌دانند و معتقدند که قرآن قانون بیانگر طبیعت و تاریخ و به عبارتی تکامل می‌باشد و در این راستاست که نتیجه می‌گیرند هر آیه‌ای در قرآن یک ما به ازاء در طبیعت و تاریخ دارد. معتقدند یک معنای تاویل یعنی بازگرداندن آیات به واقعیتهای ما به ازای خارجی آنها، از همین جاست که مرحوم طالقانی در زمره نوآوران و نوگرایان تحقیقی محسوب می‌شود.

توضیح آن که برخی نوگرایان توشه گیری یا دستاورد خود را تحقق نمی‌دهند و صرفاً در وجه نظر باقی می‌مانند و به همین دلیل اصولاً نمی‌توان به نقد و بررسی آنها پرداخت. در حالی که مرحوم طالقانی هم مفسر قرآن بودند و هم پنجاه سال تاریخ متحرک ایران.

مرحوم طالقانی به روح یابی احکام و دینامیزم قرآن معتقدند و مطرح می‌کنند که

اصلی‌ترین حکم قرآن حکم امت واحده می‌باشد و اصلی‌ترین انحرافی که بوجود آمد عدول از امت واحده و پیدایش تبعیضات بود. سپس می‌گویند اصلی‌ترین کار برای بازگشت به امت واحده همانا اتفاق و پرکردن گودال‌ها و اختلافات و تبعیضات است. به نظر من ایشان روشی را ارایه می‌دهند که در بین احکام مختلف قرآن سرگردان نشویم و اصلی‌ترین حکم را مطرح می‌کنند.

مرحوم طالقانی معتقدند که متدلولوی قرآنی "محکم و متشابه" را نبایستی به آیه ۷ سوره آل‌عمران خلاصه کرد. بلکه باید این متدلولوی قرآنی را در تمامی آیات تحقق داد. به نظر من نوآوری ایشان در این است که روش تعقل خاص قرآنی را هم مطرح کرده‌اند. این در حالی است که بسیاری از مفسرین معتقدند قرآن ما را به تعقل و تدبیر دعوت می‌کند، اما روش تعقل را باید در بیرون قرآن جستجو کرد. به نظر من چیزی که باعث شد قرآن کلید فهم بشری باشد و علت این که در صدر اسلام کتاب وحدت بودو حالا به کتاب تفرقه تبدیل شده و برداشتهای متفاوت و گاه متناقض می‌شود، این است که هر گروه و فرقه‌ای با یک کلید فهم بشری وارد قرآن می‌شود و ناخودآگاه تلاش آنها این است که قرآن موید ملاک و معیار آنها بشود.

■ برخی تفکر ایشان را ملهم از تفکر سید احمدخان هندی و امثال او می‌دانند شما چه ارزیابی از این مساله دارید؟

□ برخی از علمای اسلام علم گرایی و اصالت به علم را تبلیغ می‌کنند و قرآن و سنت را بر روی دستاوردهای علمی مواج می‌نمایند. برخی دیگر کاری به علم و دستاوردها و خود زمان ندارند و صرفاً احکام فقه و یا حداکثر احکام قرآن را راهنما قرار می‌دهند. مرحوم طالقانی در حالی که عمیقاً به احکام قرآن اعتقاد داشته و وفا دارند اما معتقدند احکام را بایستی در بستر زمان و مکان تحقق داد و به عبارتی برای تحقق احکام، بایستی آنها را از مسیر شورا و عقلانیت گذراند تا به دام جمودگرایان نیفتیم.

توجه به دستاوردهای علمی، فلسفی، عرفانی بخشی از زمان و مکان است. به عبارت دیگر در تحقق احکام باید به خود عصر توجه داشت و نه این که درست، تابع خود عصر بود. از آنجا که مرحوم طالقانی در روش توشه‌گیریشان از قرآن ما را به دستاوردهای علمی توجه می‌دهند برخی چنین تصور کرده‌اند که ایشان مانند سید احمدخان هندی علم‌گرا می‌باشند.

■ دستاوردهای قرآنی و دینی مرحوم طالقانی در باروری جنبش

مردمی ایران چه بوده است؟

□ یکی از دستاوردهای مهم ایشان در تعالی جنبش مردم ایران این بود که برای مردم جایگاه و عظمتی قائل بودند، بس بالاتر از مردم گرایان. به این ترتیب که ایشان معتقد بودند مردم مخاطب خدا در قرآن می‌باشند و می‌گفتند توده‌ها باید قیام کنند و سرنوشت خود را تعیین نمایند. در طول زندگی خود نیز دایماً با مردم ارتباط داشتند. به نظر من او یکی از مردم شناسان تاریخ معاصر به حساب می‌آمد.

آیه ۱۱۳ سوره آل عمران صراحتاً این معنا را می‌رساند که اگر به "جبل خدا" و "جبل ناس" پیمان نبندیم، دچار زبونی و خواری خواهیم شد. مرحوم طالقانی در توشه‌گیریشان از این آیه حق مطلب را نسبت به توده‌ها ادا کرده‌اند. به نظر من با این دیدگاه است که حتی در دوران رکود و خمودی ظاهری مردم، نسبت به آنها مایوس نشده و آنها را اساس معادلات استراتژیک قرار می‌دادند. من در دوران مبارزاتی محدود خود مبارزینی را مشاهده کردم که در برخی از مقاطع می‌گفتند مردم صلاحیت ندارند ما برایشان مبارزه کنیم و نتیجه آن در نهایت این شد که به دام جناح بندیهای نظام حاکم و یا جناح بندیهای سیاست خارجی افتادند.

حاصل عملکرد ایشان پدیده شگفت آور تشییع جنازه ایشان بود که در عرض چند ساعت جمعیتی حدود سه میلیون نفر آنها فقط در تهران و در گرمای تابستان شرکت کردند.

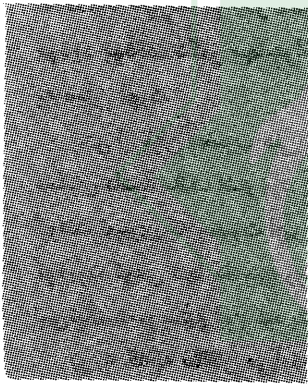
منظورم این بود که موضع طالقانی نسبت به مردم، یک موضع الهی و قدسی بود و از آنجا که مردم را در ارتباط با خدا می‌دید، معتقد بود که اگر به خویشتن خویش بازگشت کنند، نیروی فوق العاده‌ای در آنها احیا خواهد شد. به نظر من تبلیغ این منظر بود که نقش زیادی در جنبش مردم ایران داشت. از ویژگی‌های ایشان این بود که دایماً با عمل صالح زمان خود پیوند داشتند. با دکتر مصدق در نهضت ملی کردن نفت، با مجاهدین، با سران نهضت آزادی مانند مرحوم مهندس بازرگان و دکتر سحابی، مرحوم نواب صفوی و دکتر شریعتی و نهضت مقاومت ملی، با امام خمینی و در بسیج انقلاب. یعنی بایک بررسی اجمالی ملاحظه می‌کنیم مرحوم طالقانی با جریانهایی که مردم را بسیج کردند و به صحنه آوردند در ارتباط بود از آنجا که او معتقد بود، همه انسانها فطرتاً خداجو، عدل طلب و حقیقت طلب هستند لذا نسبت به ایدئولوژی‌ها و طرز تفکرهای مختلف تنگ‌نظر نبود و ضمن پذیرش وجودی آنها با آنها برخورد تعالی

بخش می‌کرد. به نظر من این قویترین مینا برای مدارا و پلورالیزی است که می‌توان طالبانی را سمبل آن دانست.

■ شما خود چه تاثیری از اندیشه‌های ایشان گرفته‌اید؟

□ در سال ۳۸ به دانشگاه تهران آمدم و پس از چندی به جلسات تفسیر قرآن ایشان، در مسجد هدایت که شبهای جمعه برگزار می‌شد راه یافتم. در اثر آشنایی با اندیشه دینی ایشان متحول شدم و الهامات زیادی گرفتم که ذکر آن در این مختصر نمی‌گنجد.





کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

طالقانی و عدالتی که تشنه‌اش هستیم

دکتر عطاء الله مهاجرانی

نشریه پیام هاجر - مهر ۱۳۷۶ - شماره ۲۳۰

شهریور ۱۳۷۶ اولین سالی بود که یکی از دولتمردان در مراسم بزرگداشت آیت الله طالقانی به عنوان خطیب شرکت می کرد.

باز شدن فضای سیاسی کشور پس از دوم خرداد ۷۶ چنین حرکتی را اقتضا می کرد. دکتر عطاء الله مهاجرانی وزیر فرهنگ ارشاد اسلامی با حضور در روستای گلبرد طالقان در جمع روستاییان منطقه و مشتاقانی که از راه دور آمده بودند از مرحوم طالقانی سخن گفت.

از عمر دولت آقای خاتمی کمتر از ۴ ماه می گذشت و هنوز جناح شکست خورده بر سر مشروعیت دولت جدید و ماندگاری آن دچار تردید بودند. دکتر مهاجرانی در چنین فضایی از طالقانی و شورا سخن به میان آورد.

یکی از یاران حضرت علی (ع) که در مجاهدتها و در حکومت حضرت امیر (ع) نقش ممتازی داشت مالک اشتر بود. زمانی که مالک اشتر مسموم شد، خبر را برای حضرت آوردند، تعبیری که حضرت امیر برای شناخت مالک بکار برد، این بود که "مالک مثل کوه بود، کوهی تنها که هیچ روندهای نمی توانست به قله این کوه برسد. هیچ پرندهای نمی توانست بر ستیغ این کوه بال بگشاید."

در راه که به طالقان می آمدم در ذهنم بود که مالک اشتر زمان، آیت الله طالقانی، را چگونه می شود تصویر کرد؟ وقتی نام شخصیتها مطرح می شود، به تناسب اهمیت، گستردگی و بزرگی روح و شخصیت آنها ارزشهایی در ذهن تداعی می شود.

وقتی نام طالقانی مطرح می شود، نخستین تداعی در ذهن ما "آزادی" است. انسانی که در همه زندگی اش برای آزادی مبارزه کرد و قدر آزادی را می دانست. "مهربانی" دومین مفهومی است که با نام او تداعی می شود. به ویژه برای کسانی که توفیق آن را داشته اند که از نزدیک مرحوم طالقانی را ببینند.

جهاد، مبارزه با ظلم و ستم، آرام ناپذیری، عدم تحمل استبداد و عدالت طلبی ویژگی دیگر او بود، سخن از مردم، سخنی که گویی به سرچشمه های الهام نزدیک شده است، سخن مرحوم طالقانی است که به صدای خداوند و صدای محرومان و صدای وجدان انسانها همانند است. صدای خداوند و ندای وجدان ما، همان صدای محرومان و صدای نجیب مردم است که به گوش می رسد. در بررسی زندگی، سلوک و آثار او درمی یابیم که، عدالت یکی از دغدغه های همیشگی مرحوم طالقانی است. منتهی

به دلیل نگاه جامع، بهره‌ور بودن از یک دید وسیع و یک چشم انداز پهناور در برابر دید و چشم خود، مفهوم عدالت از دید ایشان فقط در این که عده‌ای هستند که به لحاظ اقتصادی محروم هستند و باید زندگی آنها را تامین کرد، نیست.

عدالت و توزیع قدرت

برداشتی که من از عدالت، از دیدگاه و زاویه دید مرحوم طالقانی دارم و تلاش می‌کنم به گونه‌ای آن را بیان کنم، تنها در بعد اقتصادی و توزیع ثروت خلاصه نمی‌شود. اغلب ما گمان می‌کنیم وقتی عدالت اجتماعی گفته می‌شود، یعنی این که ما اجازه ندهیم عده‌ای گرسنه و بی‌سرپناه باشند. اگر ما سرپناهی و غذایی فراهم کردیم و نیازمندی نیازمندان را برطرف کردیم، به عدالت اجتماعی رسیده‌ایم. این حداقل عدالت است که توزیع عادلانه ثروت مطرح می‌شود یعنی این که ما به گونه‌ای زندگی کنیم که در حوزه توزیع ثروت، فرد نیازمند بدون اینکه ابراز نیاز کند رفع نیاز شود، حداقل وظیفه خود را و حداقل عدالت را انجام داده‌ایم. اما عدالت اجتماعی، قلمرو بسیار مهم دیگر نیز دارد: «توزیع عادلانه قدرت».

اگر به گونه‌ای رفتار کردیم که همه کسانی که در جامعه ما هستند احساس کنند که در حاکمیت مشارکت دارند یعنی حکومت را از خودشان بدانند، عدالت در توزیع قدرت انجام داده‌ایم. گاهی نسبت فرد با حکومت این است که حکومت می‌گوید شما باید این کار را انجام دهید، شما هم انجام می‌دهید، بعضی گمان می‌کنند این مشارکت است. این رابطه تبعیت است. «آتلاین» طالقانی و زمانه ما

مشارکت یعنی مردم در حکومت صاحب حق هستند، می‌توانند نظر و اندیشه خودشان را برای حاکمان مطرح بکنند و طبیعی است که در شکل‌گیری حکومت هم حضور داشته باشند. خوشبختانه در قانون اساسی ما حق مشارکت مردم به نحو روشن و قاطع ترسیم شده است. در نظام جمهوری اسلامی ولایت فقیه که محور و رکن اداره نظام است با انتخاب مردم تعیین می‌شود. مردم خبرگان رهبری را انتخاب می‌کنند و خبرگان، همان ولی فقیه را انتخاب خواهند کرد. مجلس در کشور ما یک نهاد قدرتمند است. با انتخاب مردم، نمایندگان به مجلس می‌آیند و قانونگذاری می‌کنند. رئیس جمهور که عالیترین مقام رسمی کشور پس از رهبری است، با انتخاب مردم اداره امور اجرایی کشور را برعهده می‌گیرد.

شورا و مشارکت مردم

مرحوم آیت الله طالقانی در همان سال نخست انقلاب، از وقتی که از زندان آزاد شدند و در خطبه‌های نماز جمعه و برنامه با قرآن در صحنه، تاکید ویژه‌ای بر شوراهای داشتند. شورا نهاد دیگری است که مشارکت مردم در حاکمیت را سامان می‌دهد. خوشبختانه در قانون اساسی ما هم مساله شوراهای بطور روشن و قطعی مطرح شده است.

در تمامی روستاهای یک منطقه، باید شوراهایی باشد که مردم درباره نیازهای خودشان مسایلی که دارند مطرح کنند، مردم احساس می‌کنند نسبت به مسایل منطقه خود نقش و نفوذ دارند. منتظر نمی‌مانند عده‌ای از جای دیگری بیایند و برای مسایل آنها تصمیم بگیرند. مساله را خود مردم تشخیص می‌دهند.

عظمت درختی که ما را به حیرت و تحسین وامی‌دارد، با گستردگی و عمق ریشه‌های درخت نسبت دارد. هرچه ریشه‌ها عمیق‌تر و گسترده‌تر باشند، بقا و عمر درخت بیشتر خواهد بود.

شبکه وسیعی از ریشه‌هاست که انبوه شاخسارها و تنه درخت را برپانگه‌داشته و عظمت آن کمتر از عظمت وسعت شاخه‌های درخت نیست. حکومت، مثل شاخسار درخت است و هریک از ما یک ریشه هستیم. اگر نسبت حکومت و مردم به گونه یک درخت شکل گرفت و هریک از افراد جامعه مثل یک ریشه به حکومت گره خورد، این حکومت، یک حکومت پایدار خواهد بود و ما موفق شده‌ایم که در بعد قدرت هم عدالت اجتماعی را رعایت کنیم.

به طور معمول نظامها را در دنیا می‌توان به دو گونه تقسیم کرد:

نظامهایی که تعادل پایدار دارند؛ یعنی به مردم متکی هستند و نظامهایی که تعادل ناپایدار دارند و ناگزیر هستند یا در داخل، به قدرت نظامی و اطلاعاتی و امنیتی و سرکوب، تکیه کنند و یا به یک قدرت خارجی که به آنها کمک کند، متکی باشند. درست مثل درخت، اگر درخت روی قاعده خودش قرار گرفت؛ تعادل، تعادل پایدار است. اگر وارونه روی زمین قرار گرفت، ناپایدار است. باید مدام آن را با یک عامل خارجی نگهداریم و گرنه سقوط خواهد کرد.

رژیمهایی ناگزیر از تکیه به قدرتهای بزرگ هستند که در درون، متکی به مردم خودشان نیستند. اگر ما بتوانیم توزیع عادلانه‌ای در قدرت ایجاد نماییم. یعنی حکومت

بپذیرد که مردم در این حاکمیت، صاحب حق هستند و حق مشارکت دارند، طبیعی است که به تعادل پایداری می‌رسیم. خوشبختانه در نظام جمهوری اسلامی این مبنای نظری پذیرفته شده که حاکمیت از آن خداوند و مردم است و مردم هستند که در بستر و مجرای که قانون معین کرده و با تحقق نهادهای مختلف قانونگذاری و اجرایی، کشور را اداره می‌کنند. ما شاهد نمونه‌ای شاخص و روشن بودیم، که مردم کشور ما در تحقق واقعه بزرگ و حماسه عظیم انتخابات دوره هفتم رییس جمهوری نقش داشته‌اند، به روشنی دیدیم که حضور مردم، و رای آنها به گونه‌ای عمل کرد که شاهد بازتابهای روشن و درخشان این حادثه عظیم هستیم. تا پیش از انتخابات ریاست جمهوری، تبلیغات بسیار گسترده و متراکمی علیه ما صورت می‌گرفت، بر این مبنی که در ایران مردم ناراضی و نسبت به حکومت مسالهدار هستند.

حقوق مردم نادیده گرفته می‌شود، حقوق بشر نادیده گرفته می‌شود و مردم نمی‌توانند در اعمال نظر و اراده خودشان در حاکمیت نقشی داشته باشند. حدود ۳۰ میلیون نفر به پای صندوقهای رای آمدند و رییس جمهور با بیش از ۲۰ میلیون رای انتخاب شد. همزمان با انتخابات ما، همسایه غربی ما، ترکیه را دیدیم که ارتش، دولتی قانونی را با فشار ساقط کرد. همزمان در انتخابات اندونزی، صدها نفر کشته شدند، دهها ساختمان دولتی و غیردولتی آتش زده شد و در عمل اغتشاش وسیعی شکل گرفت.

در چنین شرایطی همه دنیا دیدند که مردم ایران در تعادل و آرامشی تحسین برانگیز، در انتخابات ریاست جمهوری شرکت کرده و نقش موثری ایفا کردند. اگر به مجموعه داوریه‌ها و تفسیرها، در مورد کشور و نظام ما، بعد از انتخابات نگاه کنیم، به کمتر تفسیری برمی‌خوریم که درباره نادیده گرفتن حقوق مردم ایران باشد. توزیع عادلانه قدرت، امری نیست که در روزگار ما بدون مراقبت و حفاظت دایمی مردم رشید و زنده‌ای چون مردم ما، عملی باشد. به صرف رای دادن، ما نمی‌توانیم بگوییم که در حکومت مشارکت داریم. هم باید رای داد و هم دغدغه مراقبت از رای را داشت. همانگونه که وقتی فرزندی متولد می‌شود، تولد فرزند، مساوی با تمام شدن مسئولیتی که پدر و مادر داشتند نیست، بلکه تولد فرزند، به معنی شروع مسئولیت بیشتر، مراقبت دائمی، دقت بیش از پیش و شروع دغدغه‌هاست. وقتی که رییس جمهور با بیست میلیون رای، انتخاب می‌شود، این بیست میلیون یک عدد ریاضی در انتخابات نیست که تمام شده باشد. این بیست میلیون بایستی در دنیای واقع حضور و نقش داشته باشند.

وقتی آنها که به رئیس جمهور رای داده‌اند، در هر مسأله‌ای که در کشور اتفاق می‌افتد با دقت، توجه، دغدغه و با فراست، مسایل را پیگیری کردند، این پشوتانه، پشتوانه محکمی خواهد بود. آن دغدغه اصلی، دغدغه حمایت، دغدغه ارتباط و پیوستگی و ربط حاکمیت و مردم، رئیس جمهور و مردم، تحقق پیدا خواهد کرد خوشبختانه ما تجربه روشنی داشتیم بعد از انتخابات ریاست جمهوری، توجهی که مردم نسبت به رای کابینه رئیس جمهور نشان دادند، از آغاز انقلاب تا دولت جدید بی‌سابقه بود، من به دلیل این که یک دوره مجلس بودم، حدود سیزده سال هم معاون حقوقی و پارلمانی دولت بودم، آمد و رفت دولتها و حساسیت‌های مردم را دیده بودم.

این حساسیت، نشان دهنده این مطلب است که مردم ما با رای دادن به رئیس جمهور، او را رها نکردند. در بعضی از نظریه‌های خداشناسی، برخی گمان می‌کنند که خداوند هستی را آفرید و رها کرد، مثل یک ساعت آن را کوک کرد و حالا دارد به سیر خودش ادامه می‌دهد.

ما معتقد هستیم که خداوند هستی را آفرید اما لحظه‌ای نیست که نسبت به حتی ذره‌ای از آن توجه و عنایت لازم را نداشته باشد. درست است که خداوند در آفرینش هستی، هر چیزی را درست همانگونه که باید آفرید "آن الله بالغ امره" "قد جعل الله لكل شئی قدراً" و هر چیزی اندازه‌ای دارد، اما در همین اندازه نگهداشتن‌ها هم خداوند مواظبت می‌کند. "بیده ملکوت کل شئی" ملکوت هر چیزی، گریبان هر ذره‌ای در دست خداوند است.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

این نسبت را باید با دولت و رئیس جمهور خودمان، پیدا کنیم. اگر این نسبت را پیدا کردیم و احساس کردیم که موفقیت‌های رئیس جمهور ما کاستی‌ها و عدم توفیق‌ها برای ما اهمیت دارد؛ آن موقع است که ما موفق شده‌ایم عدالت اجتماعی را در بعد قدرت و قدرت سیاسی تحقق بخشیم. البته یک اشکالی ما داریم، این اشکال به دلیل حکومت طولانی نظام استبدادی در ایران هست، حکومت استبدادی هزاران ساله در کشور ما موجب شده که نسبت مردم با دولت و حاکمیت تضعیف شود. تا پیش از انقلاب، افراد متدین کوشش می‌کردند به هر شکلی از دادن مالیات فرار کنند، به خاطر این که دادن مالیات را به گونه‌ای تقویت دولت می‌دانستند. علتش هم روشن بود، چون دولت، استبدادی بود، طبیعی بود که مردم نسبت به نظام استبدادی فاصله بگیرند. اما وقتی که این استبداد فرو ریخت طبیعی است که بایستی این نسبت را با حاکمیت هر چه نزدیکتر

کرد. اشتباه بزرگی که بعضی از نخبگان روشنفکری در کشور ما کردند، این بود که دچار مغلطه شدند. آنها گمان می‌کردند همان گونه که در برابر یک نظام استبدادی غیرمشروع مثل پهلوی، باید موضع علنی گرفت، در برابر یک نظام مشروع مردمی هم باید همین موضع را گرفت.

یعنی بایستی متناسب با تغییر وضعی که پیش می‌آید عمل کنیم. به لحاظ ساختار حکومتی وقتی که همه مردم از حکومتی حمایت می‌کنند، اگر ما نسبت به آن زاویه گرفتیم، نسبت به مردم زاویه گرفته‌ایم. این نکته بسیار مهمی است که این حساسیت را باید ما در تمام مراحل زندگی سیاسی خود مراعات کنیم، همچون انتخابات ریاست جمهوری و در رای اعتماد به دولت که باز هم این حساسیت‌ها زنده و بسیار بسیار موثر و قوی بودند. شوراها را هم، از این جهت مطرح کردم که یک وقت بحث مشارکت مردم را فقط به لحاظ نظری و در دنیای الفاظ مطرح می‌کنیم، یک وقت برای مشارکت مردم تلاش می‌کنیم و این تلاش و مشارکت را نهاده‌ای می‌کنیم. یک وقت برای مردم یک روستا درباره اهمیت کتابخانه صحبت می‌کنیم، زمانی کتابخانه تشکیل می‌دهیم. وقتی ما در روستا کتابخانه تشکیل دادیم و از اهمیت کتاب صحبت کردیم، اهمیت کتاب و کتابخوانی نهاده‌ای شده است. اما اگر کتابخانه نبود فقط گفتیم کتاب چیز بسیار خوبی است و بایستی جوانان روستا شروع به کتاب خواندن کنند، طبیعی است که به هر حال در مورد دوم توصیه ما خیلی موثر نخواهد بود.

عدالت حرمت انسانها، آلتان «طالبانی و زمانه ما»

مورد دیگری که به نظر من عدالت اجتماعی بدون وجود آن تحقق پیدا نخواهد کرد توزیع عادلانه حرمت انسانها است.

یعنی حریم انسانهایی که در کشور ما زندگی می‌کنند محفوظ باشد. همان گونه که سفره اهمیت دارد و ما برای این که کسی بر سر سفره خالی ننشیند از عدالت اجتماعی در بعد اقتصادی صحبت می‌کنیم باید، حرمت همه انسانها را حفظ کنیم.

حرمت از این جهت اهمیت دارد که در واقع آنچه که به انسان اعتبار و آبرو می‌بخشد، حرمت اوست. اگر ما به گونه‌ای رفتار کردیم که انسانها، مردم معمولی یا نخبگان جامعه، اهل فرهنگ، نویسنده، هنرمند، کارمند، سینماگر، موسیقی‌دان و همه و همه احساس کردند که قدر و حرمت آنها چنانچه باید مراعات نشده است، ما به عدالت اجتماعی نرسیده‌ایم. اساساً وقتی گفته می‌شود عدالت اجتماعی، یعنی ما بحث عدالت

فردی نمی‌کنیم، یک نفر در خانه خودش بنشیند درها را بروی خودش ببندد و در یک زندگی تنها و در انزوا حرمت او حفظ شود. در روابط متقابل با یکدیگر می‌خواهیم به این عدالت برسیم. در مورد حرمت، در معارف اسلامی ما، در سلوک پیامبر اسلام، در رفتار امیرالمومنین علی(ع) و همه ائمه معصومین ما، هزاران نمونه می‌توان پیدا کرد که چه مقدار "انسانها" محترم هستند. "انسانها" نه این که صرفاً "مومنین" محترم هستند.

ما بایستی جامعه‌ای را به لحاظ عدالت اجتماعی در بعد حرمت انسانی تحقق ببخشیم که هم حرمت مومنین حفظ شود و هم حتی حرمت کسی که مومن نیست و در جامعه ما زندگی می‌کند و نظری دارد که ممکن است مخالف نظر ما باشد و از محدوده و حدود قانون تخطی نکرده، به حقوق دیگران تعرض نکرده، او در جامعه ما فرد محترمی است. اگر فرزندی در خانواده‌ای به دنیا آمد ما شناسنامه گرفتن را حق این خانواده می‌دانیم.

در تامین ارزاق مردم، وقتی که نانوا می‌فروشد اگر کسی برای خرید نان آمد، نانوا نمی‌گوید که شما که هستید و در زندگی خصوصی خود چه می‌کنید؟ آیا نماز می‌خوانید یا نه. یعنی پذیرفتیم که در هر حال در این جامعه در یک سری از امور، بایستی حرمت انسانها را مراعات کرد. حضرت امیر در نامه معروف خود به مالک اشتر که، در واقع نخستین هسته شکل گرفته فلسفه سیاسی حکومت اسلامی است. می‌گوید نگاه کن جامعه‌ای را که می‌خواهی اداره کنی چگونه است و مردم مصر چه مردمی هستند، گذشتگان چه مردمی بودند.

«طالقانی و زمانه ما»

تا به این فراز می‌رسد که مردمی که بر آنها حکومت می‌کنی یا در دین با تو برابرند یا در انسانیت. یعنی این گونه نیست که چون متدین هستند با تو نسبت پیدا می‌کنند. در جامعه انسانهایی هستند که ممکن است در آیین و در دین با تو نسبت پیدا نکنند، اما در انسانیت که با تو نسبت پیدا می‌کنند. این نکته، نکته بسیار مهمی است ما باید جستجو کنیم که پیامبر اسلام چراموفق شد که یک جامعه عقب مانده منحن را به یک جامعه پیشرفته تبدیل کند. چگونه این انسانها را ساخت؟ چرا این انسانها این طور شدند؟

خداوند در قرآن مجید می‌فرماید: "ولو كنت فظا غليظ القلب لانفضوا من حولك" رحمت خدا باعث شد که با مردم مهربان باشی.

کی باید مردم را ببخشیم؟ طبیعی است وقتی که در زندگی مردم، در سلوک مردم،

رفتار مردم، خطا و خطایی مشاهده می‌شود. از خطاهایی که در میان مردم اتفاق می‌افتد بگذر. برای مردم طلب بخشایش کن، واستغفرلهم که خداوند بیامرزد مردم را، این مردم را در کارها مشارکت بده. عجیب این است که این آیه زمانی نازل شد که پیامبر در مورد جنگ احد با مردم مشورت کرد، مشورت این بود که آیا در مدینه بمانند و سنگربندی بکنند و با مشرکینی که حمله کردند مبارزه کنند، یا از شهر بیرون بیایند. خداوند می‌فرماید: "و شاورهم فی الامر" یعنی اصل مشورت، یک قاعده قابل دفاع همیشگی است در مقاطعی هم، شکست بخوریم. البته شکستی هم که در احد خوردند، از پیش روشن بود که چرا شکست خوردند:

"فاذا عزم فتوکل علی الله" وقتی به تصمیم رسیدی به خدا توکل کن.

نکته‌ای عرض می‌کنم. تقریباً بسیاری از کسانی که در مورد همین آیه ۱۵۹ سوره آل عمران در تفاسیر توجه کرده‌اند می‌گویند: با مردم مشورت می‌کنیم. این یک بحث جداس است. اما وقتی خودت تصمیم داری براساس تصمیمت عمل کن. در حالی که آیه می‌گوید: تصمیمی که متکی بر مشورت است، نه تصمیمی که متکی بر مشورت نیست. با مردم مشورت می‌کنی، براساس مشورتها به تصمیمی می‌رسی، آن تصمیم را عمل می‌کنی، نه این که بین "تصمیم‌گیری" و "مشورت با مردم" فاصله و دیوار وجود داشته باشد و این نسبتی است بین عزم و مشورت، البته معنی آیه این نبوده و نیست که پیغمبر در هر امری باید مشورت بکند! طبیعی است تشخیص پیامبر بوده ولی امر حاکمیت است.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

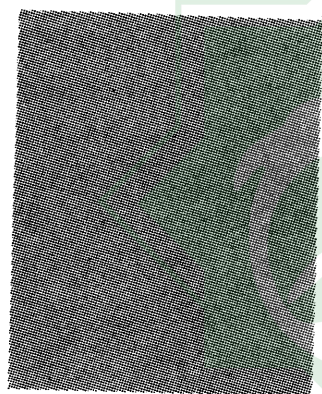
وقتی این گونه رفتار شد، یعنی عدالت اجتماعی را ما در سه قلمرو در نظر گرفتیم؛ در قلمرو قدرت سیاسی مردم، توزیع عادلانه قدرت سیاسی و مشارکت در حاکمیت که شورا باشد که به عنوان یک اصل، مرحوم آیت الله طالقانی، هم همواره تاکید بر این امر داشتند.

در انتخابات ریاست جمهوری هم، به این مساله، دوباره توجه شد و امیدوار هستیم همه با هم بتوانیم در همین دولت فعلی این مساله تحقق پیدا کند و مساله عدالت اجتماعی در بعد قدرت سیاسی در بخش مهمی از کشور با شکل‌گیری شوراهای مشارکت جدی‌تر صورت پذیرد. در بعد حرمت انسانی اگر زمینه مشارکت سیاسی هم فراهم گردید، اما حرمت مردم حفظ نشد، عدالت اجتماعی محقق نشده است. در آخر عدالت اجتماعی و اقتصادی و ... در بعد زندگی روزمره است که در کشور ما نیازمند

(مادی) نباشد. اگر خود من بخواهم اهمیت این سه بعد را بگویم، معتقدم اول عدالت اجتماعی در بعد حرمت انسانی، دوم عدالت اجتماعی در بعد قدرت سیاسی و سوم عدالت اجتماعی در بعد ثروت.

برداشتی که درباره عدالت اجتماعی از مرحوم آیت الله طالقانی در دوره حیات ایشان شنیدم این است که عدالت اجتماعی، یک امر جامع است و فقط در بعد اقتصاد نیست. در بعد سیاست و حرمت و حقوق انسانها هم هست.





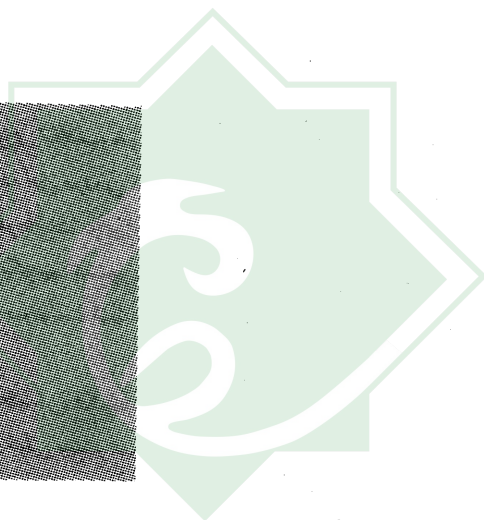
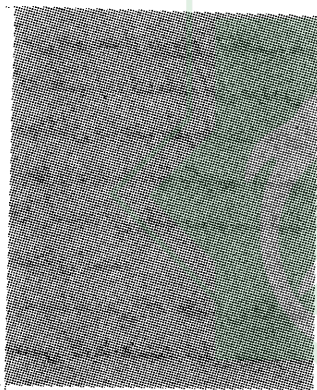
کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

حضور زنان در اولین کنگره جبهه ملی ایران نظر آیت الله طالقانی

نشریه پیام هاجر - آبان ۷۶ - شماره ۲۳۰

به هنگام برگزاری اولین کنگره جبهه ملی در سال ۱۳۳۲ در منزل مرحوم آقای حاج حسن قاسمیه، نماینده جبهه ملی در خلخال به شرکت بانوان در کنگره جبهه ملی اعتراض کرد در این جلسه آقایان روحانیون سید محمد علی انگجی، جلالی موسوی نماینده دماوند و حاج آقا ضیاء حاج سید جوادی نماینده قزوین و... حضور داشتند مرحوم آیت الله طالقانی پاسخ می‌دهد اگر قرار باشد خانمها در کنگره نباشند نصف مردم نباید در این کنگره حضور داشته باشند.





کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

معلم مدارا و شهید شورا

علی ایزدی

نشریه پیام هاجر آبان ۱۳۷۶ - شماره ۲۳۰

"و نفس و ماسویها، فالهمها فجورها و تقویها، قذالبح من زکها، و قدخاب من دسیها."

پرنده پنج خصلت داشت،

نخستین اوج در پرواز، سپس پرواز بی همراه
سه دیگر، به منقارش هدف گیرد فراز کهکشانشاها
چهارم، رنگ بی رنگی

و در پایان نوایش همچنان نجوا
شورا

"من هم بعد از پیروزی انقلاب، همیشه و در همه جا گفته‌ام، برای این که این مردمی که عقب زده شده‌اند، این مردمی که باور نمی‌کنند، در زندگی معمولی و زندگی عمومی خودشان صاحب نظر باشند، برای این که بفهمند سرنوشتشان دست خودشان است، اینها را باید به آنها بگوییم، دستور بدهیم، باور کنید که شورا تشکیل شود. حالا غیر از قبل است، آن وقت سرنوشت شما دست یک مامور دولت بود، الان سرنوشتان دست خودتان است.

چه بسا مردمی که عقلاشان، فکرشان، تدبیرشان و صداقتشان از اینهایی که در راس بعضی کارها هستند خیلی بیشتر است، ولی شناخته نشده‌اند، بوسیله شورا شناخته خواهند شد.

من از همگان می‌خواهم که به امر شوراها اهمیت بدهند و بدانند که سرنوشتشان دست خودشان است و دولت هم باید در این کار فقط نظارت داشته باشد. مسلمانها هرکس صدای مرا در داخل و خارج کشور می‌شنود، راه اصلاح و حرکت و تکامل انقلابی یک کشور منجر به همین است."

خدا و مردم

آری آموزگار شورا و معلم مدارا، چنین نوایی سر می‌دهد. او که در خلوت خدایی خویش، عاشقانه معبود را می‌پرستد، در عین حال در مقابل نمود ناس و حضور توده، اینگونه احساس رسالت می‌کند، ناس و الله را در طول هم می‌بیند نه در عرض یکدیگر، از این رو عشق خود را به خالق در جلوه‌اش یعنی بندگان، بویژه توده محروم می‌یابد و ادا می‌نماید. در همان حال در مقابل خدای خود و هجران معبود خاضع است. طالقانی دل را یافت و آنگه از دست گذاشت، تجسم ندای ملکوتی "لن تنالوا البر حتی

تنفقوا مما تحبوا^۱ بود، سالکان راه حقیقت دو فرقه‌اند: عالمان و عارفان، دانشمندان دلهاشان را یافتند بنابر سخن خدای تعالی که: آن فی ذلک لذکری لمن کان له قلب و او القی السمع و هو شهید^۲ و عارفان دلهاشان را از دست دادند حسب الامر الهی به مصداق: و اعملوا ان الله يحول بین المر و قلبه و انه الیه تحشرون^۳.

آری، رمزی است غریب و اشارتی عجیب. دل راه است و دوست، وطن^۴. پس چون به وطن رسید او را چه باید راه رفتن؟ ابدیت. از دل ناچار و در نهایت دل، حجاب. تا با دل باشی مریدی و چون او را واگذاری و بی‌دل، مراد. در بدایت دل باید؛ که بی‌دل، راه شریعت بریدن نتوان. چه: "لذکری لمن کان له قلب" و در نهایت با دل ماندن، دو گانگی است و دو گونگی و شرک و دوری از حق است. چه: خدای میان مرد و دل اوست، "یحول بین المرء و قلبه".

او صاحب‌دلی بود نه از زمره زاهدان، که دل به شوق خفته‌اند لیکن در ریا، خائفی که دلش به اشک شسته و مریدی که کمر به خدمت بسته و محبی که دل به حضرت بسته، پیوسته!

چه، او در پرتوش (پرتوی از قران) "خوف" را تشویش از آتیه و "حزن" را اندوه بر ماضیه ترسیم می‌نماید. البته نه از گونه اندوه من و اضطراب تو، بل، محزون از غیبت مردم در صحنه حیات اجتماعی با شالوده شورا در گذشته و مشوش از عدم تحققش در آینده. و امروز، ما محزون تشویش‌های دیروز او.

اینکه من خود را گهی بر آب و آتش می‌زنم: طالقانی و زمانه ما^۵

روشنی دادن به مردم بود مقصودم چو شمع

روشنی بخش وجودش در زبان دلش چنین نجوایی داشت که:

"اسلامی که ما می‌شناسیم و اسلامی که از متن قرآن سرچشمه گرفته و سنت پیامبر، هیچگونه آزادی‌ای را محدود نمی‌کند، هر جمعیتی که بخواهد آزادی مردم را در انتقاد و بحث محدود کند، اسلام را نشناخته است"^۶.

تواضع

تواضع طالقانی یک مانور دیپلماتیک نبود، بلکه سادگی و صراحت در تمام ایام حیاتش عملاً عجین بود، در مجلس خبرگان، کرسی را وا می‌نهد، بر زمین می‌نشیند و کله مندانه می‌گوید:

من دوست داشتم به جای این کاخ، در مسجد جلسات را برگزار می‌کردیم. البته،

قبلاً به من گفته‌اند که این کار خلاف آیین نامه است، جریمه‌اش را هر چه که هست می‌پردازم. در پاسخ دکتر شیبانی مبنی بر این که در مسجد از لحاظ مسایل امنیتی به صلاح نیست، با لحن تاسف باری خطاب می‌کند: "وقتی می‌گوییم که مسجد جای همه گونه جلسات و بحث و بررسی و تصمیم‌گیری‌های سیاسی و نظامی است عجیب است که خودمان رعایت نمی‌کنیم."

اکنون او در میان ما نیست، اما نجوایش را همچنان می‌شنویم. رمز حضور او در قلب مردم ما چیست؟ مداومت در مدارا و مداوای قدرتمندان با شورا!

مردن، یعنی عشق ورزیدن، زیبایی عشق نه در یادگارهای گذشته است و نه در تصاویر ذهنی آینده. عشق نه گذشته دارد و نه آینده. آنچه دارد، خاطره است. مرگ فقط برای دارندگان است و کسانی که صاحب جایی برای آسایشند. زندگی تحرکی است در ارتباط و پیوستگی، انکار این تحرک یعنی مرگ. طالقانی، سرو آزادی است که "بودنش" پایان "شدنش" نیست. بودن جزیی از شدن است، که در آن کوشش، کشمکش و نستوهی دخیل است. عشق او به معبود یک حقیقت است و تفکر طالقانی کشف زیبایی این حقیقت در چهره خالق، به عنوان خلیفه خدا. او از عینک عادات، عاری است و سیره سنت را می‌شکند. تنهایی طالقانی به تبع تنهایی استادش علی است، تنهایی یک حالت است و تنها بودن چیز دیگر.

تنهایی ممکن است عزلت و انزوا باشد، یا حداقل چیزی ناخواسته، اما تنها بودن، یعنی تنها در شدن یعنی بی‌بار ثقیل زندگی، با آزادی تام رفتن. «ما»

طالقانی در متن دنیا بود، اما نه دنیا دوست. او حقیقت را در زیستن، ادراک نمود نه در گریختن، بیشتر و بیشتر اهل عمل بود تا ایده، رنج کشیدنش صرفاً واژه نبود، یک واقعیت بود.

طالقانی، خداجویی را صرفاً در معتقدین به خدا نمی‌دید، چرا که می‌دانست، معتقد یا غیرمعتقد به خدا، سرانجام خدا را خواهد یافت.

بالاترین رمز عشق مردم به طالقانی، مردمی بودن اوست.

با تاسی توافقی که در زبان رهبرش علی است: "پروردگارا، مرا مگیر بدانچه بر زبان می‌آرند و بهتر از آنم کن که می‌پندارند، بر من ببخشای آن را که نمی‌دانند"، پس با من چونان که با سرکشان گویند، سخن مگویند و چونان که با تیز خویان کنند از من کناره مجویند و با ظاهر آراییی نیامیزید و شنیدن حق را بر من سنگین مپندارید و

نخواهم مرا بزرگ انگارید، که آن کس را که شنیدن سخن حق بر او گران افتد و عمل نمودن بر وی دشوار بود. کار به حق و عدالت کردن بر او دشوار است. پس، از گفتن حق یا رای زدن در عدالت باز نمایند که من نه برتر از آنم که خطا کنم و نه در کار خویش، از خطا ایمنم، مگر که خدا مرا در کار نفس، کفایت کند که از من بر آن تواناتر است.

انسان کامل در الگوی قرآنی چنین حالتی دارد، علی(ع) خود قرآن ناطق و اسطوره عصمت است، لیکن در مقابل مردم اینگونه خود را نازل می‌انگارد، چه روح بزرگ، روح راها شده از تعلقات است.

تنها بودن به معنی بی‌مخاطبی یا بی‌ظرفیتی مخاطب‌هاست. بدین معنی علی تنهاست و تنها بودن بزرگترین درد او. چاه، مخاطب علی است، چه دوستان هم یارای تحمل عظمت او را ندارند، روحی که کوچکتر از آنست که بر زبان دارند و بزرگتر از آنکه در دل!

طالقانی به عنوان شیعه علی می‌کوشد اینگونه باشد، چه، رهبرش ساده زیستن را به او آموخته: نفس خود را چنان تربیت کنم که اگر گرده نانی برای خوردن یافتم شاد شود و از نانخورش به نمک خرسند گردد، آیا چرنده، شکم را با چرا کردن پرسازد و بخفتد و گوسفند در آغل سیر از گیاه بخورد و بیفتد و علی از توشه‌اش بخورد و آرام خوابد؟ چشمش روشن باد! که پس از سالیان دراز چون چهارپایی به سر برد رها، یا چرنده‌ای سرداده به چرا. (والسائمه المرعیه) ۶ آنگاه که علی بزرگ چنین ندا می‌دهد، طالقانی‌ها را چه باک از این که عاری از عقده تشریفات و تبختر باشند.

طالقانی خود را واسطه بین خدا و خلق نمی‌داند، از صنفی‌گری بیزار بود. روحانیت را یک حرکت در کنار نهضت مردم می‌خواند نه یک طبقه رسمی و متولی دین، حالا اگر متولیان دین، سوار مرکبهای آخرین مدل روز باشند تا آسوده و فارغ بزیزند، تکلیف طالقانی با آنان چیست؟ و اگر اکنون بود با برخی‌ها چه می‌کرد؟

مردمی زیستن یعنی چه؟ توحید را زیر بنای قسط و قسط را شالوده عدل می‌داند، یعنی اگر بسان مردم زندگی نکنی با آنها نیستی و وقتی چنین هستی با گفتگو از عدل مردم را مغریب. چه، خود قسط را قربانی نموده‌ای و آنگاه توحید را به مذبح سپاری، تو خود مشرکی! اصلاً شرک یعنی همین! از این رو اعتراض طالقانی حتی در تشریفات اندک حاکم بر اولین مجلس خبرگان مانور مردم‌نمایی نیست، دردی است که با تمام

وجودش عجیب است. بر شورا هم در همین راستا تاکید می‌ورزید. چه، اگر یک منتجه مهم قسط را عدالت اقتصادی بدانیم، محصول دگرش عدالت در آرا و تفکر مردم خواهد بود. شورا این اعتدال و عدم تمرکز قدرت را در عده‌ای خاص به ویژه اگر صرفاً خود را متولی دین نیز بدانند تعدیل می‌نماید. طالقانی بر اصل شورا با تمام وجود ابرام می‌ورزد و مرارت عدم نیل به آن، او را به "شهادت" رهنمون نمود. شهادت در فرهنگ غنی قرآنی ما یعنی "حضور و نظارت" یعنی "گواهی" و نیز یعنی "الگو بودن و سرمشقی"، در کلام وحی شهید با "امه و سطا" آمده و خود بسی قابل تأمل.

طالقانی بر دو اصل اساسی "مدارا" و "شورا" تاکید داشت و این دو را مداوای حیاتی و حتمی جامعه می‌دانست، و بر این دو شهادت داد. رنج نیل به این دو معیار، طیش قلب مجروح او را توقف بخشید و این بار او با مرگ خویش بر این دو نیاز شهادت مضاعف داد.

قرآن، که مأمّن طالقانی بود بر این دو اصل همواره شهادت می‌دهد. تصویر "خلق عظیم" پیامبر در برخورد با مغرضان و معاندان و بویژه گمراهان مؤید اصل مدارا (سوره قلم، دومین سوره نازلۀ قرآن) و "شاوهرهم فی الامر" مصر بر اصل دوم. غریبتر آن که، خالق هستی در سوره شورا بیش از این اصل بر مدارا تاکید می‌فرماید: "و هوالذی یقبل التوبه عن عباده و یعفو عن السیئات." تلاش طالقانی بر این بود که موانست دیر باز خویش را با قرآن در اجرای این دو جان مایه اجتماع تحقق عملی بخشد و فرجام کار بر مدارا و شورا شهادت داد. شهادتی که پژواک آن پس از دو دهه گوش جامعه را می‌نوازد و نهیب می‌دهد که چرا به اصل شورا در قرآن یا حداقل در قانون اساسی اندک التفاتی نداشتیم؟!

شهادتی که جان طالقانی را از این حزن ستاند، اگر چه طالقانی‌ها همواره به استقبال مرگ (معبود) می‌روند نه صرفاً آماده مرگ.

آری پیام طالقانی، شهادت است و شورا و خود نیز گواهی دهنده به شورا و مدارا. چه، پدر باید این گونه باشد، مدارا با فرزندان و رایزنی با آنان و مداومت بر این دو. واپسین پیام او این که:

"ما می‌توانستیم تا به حال خیلی از مسایل را بوسیله شوراها حل کنیم، به نظر من تاخیر افتاده است. با این که من در قم با حضرت آیت الله امام خمینی مطرح کردم ایشان هم قانع شدند، حتی دستور دادند، با همه اینها من متاسفانه نمی‌دانم چه عللی

باعث شد که تا به حال تاخیر افتاده است؟ البته شاید بعضی از علت‌هایش را می‌دانم ولی جای گفتنش نیست، مگر یک وقتی که وقتش برسد^{۷۱}

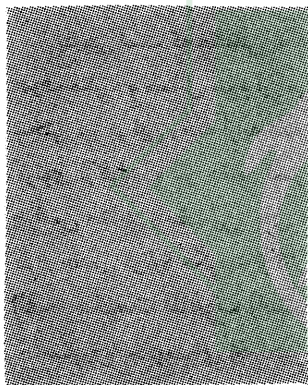
اما وقت آن نرسید و تا امروز مصداق "فصل گل نی!" و فرجام این پیام او به استقبال معبود شتافتن. درحالی که در واپسین دقایق حیات خویش بر مدارای با مردم و تحقق شورا ابرام داشت. به مصداق این آیه الهی که نرم خویی (مدارا) و مشورت حتی در برخورد با مجرمین و گنه کاران را مجاز می‌شمارد و توصیه می‌فرماید: (آنهم در کنار یکدیگر!) فیما رحمہ من الله لنت لهم ولو كنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولک فاعف عنهم و استغفر لهم و شاورهم فی الامر (۱۵۹- آل عمران). پس به برکت رحمت الهی، با آنان نرمخو شدی و اگر تندخو و سخت دل بودی قطعاً از پیرامون تو پراکنده می‌شدند، پس از آنان درگذر و برایشان آمرزش خواه و در کارها با آنان مشورت کن. این کلام، آیت الهی است و آئینه تمام نمای طالقانی.

پاورقی:

- ۱- با قرآن در صحنه- آیت الله طالقانی.
- ۲- عظیمای نیشابوری (ص ۱۱۱ق)، طالقانی رضایت خالق را از میان خلق تعقیب می‌نمود، اما با همان لطافت طبع عرفای ما در ارتباط با معبود.
- ۳- آیات ۲۴- انفال و ۳۷- ق
- ۴- "از آزادی تا شهادت"، مجموع خطب و با قرآن در صحنه
- ۵- نهج البلاغه و خطبه ۲۱۶ آن
- ۶- واپسین فرازنامه ۴۵ نهج البلاغه
- ۷- مصاحبه آیت الله طالقانی- سال ۵۸



کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»



کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

حکومت از دیدگاه طالقانی

علی خوشگوار

نشریه پیام هاجر - شماره ۲۳۶

عصری که طالقانی به حضور و مشارکت در مناسبات اجتماعی و سیاسی مبادرت ورزید، به عصر مبارزه تعبیر می‌شود. در اقصی نقاط دور و نزدیک جهان جبهه‌ها، سازمانها و احزاب، در مبارزه برای واژگونی و برانداختن حکومت‌های خودکامه و دیکتاتور جان می‌فشاندند.

کسب قدرت در میان این جریانها امری ثانوی و رویایی می‌نمود، بخصوص بخش‌های رادیکال جنبش‌ها، نبرد و مبارزه‌شان معطوف به قدرت نبود. لذا طرح‌های کلی و آرمانی از حکومت‌های مورد نظر خویش ارایه می‌دادند که اصولاً موضوعی مربوط و معطوف به آینده بود.

بدیهی است که طالقانی به عنوان عنصری رادیکال و پویا بیشتر هم خویش را صرف مبارزه و مسایل مبرم آن می‌کرد تا بررسی وضعیت و وظایف حکومت، و اگر سخنی نیز در این زمینه ارایه داده طرحی کلی و آرمانی بوده است. البته لابلای تفسیر "پرتوی از قرآن" و نیز حضور کمتر از سال‌هاش بعد از انقلاب ۵۷ و نظریات رهگشای او پیرامون مسایل و مضامین، جای تعمیق و توجه بسیار دارد. اما واضح است که مطالبه طرح جامعی درباره حکومت از آثار و تئوریهای او، عملی دور از انتظار است.

الف- حکومت طاغوت (استبدادی) در نگاه طالقانی

مبارزه با حکومت‌های (به تعبیر طالقانی) طاغوتی جایگاه اصلی را در تئوری و عمل او دارد. حکومت‌های معاصر با او به خصوص در جهان سوم (تعبیر آن دوران: جهان اول=امریکا و اروپا، جهان دوم= شوروی و بلوک شرق و جهان سوم= کشورهای استعمار شده و توسعه نیافته و ...) از سیمایی استبدادی و وابسته و خونریز برخوردار بودند.

طالقانی شناخت مشخصی نسبت به ساختار و سازمان حکومتی حکام معاصر خود دارد و ترسیم کلی از قدرتهای محوری در یک حکمت طاغوتی استبدادی ارایه داده است. در زیر به برخی از آنان اشاره می‌کنیم:

در تعریف طاغوت آورده است: "طاغوت، به معنای لغوی و وسیع هر خودخواه و سرکش براندیشه، آزادی و حق خلق است"^۱

در واقع "طاغوت" و "استبداد" برابر نهاد یکدیگر فرض شده‌اند. شخص و جناح طاغوت: ۱- خودخواه و سرکش براندیشه و آزادی ۲- خودخواه و سرکش برحق خلق است. این دو پارامتر مهم در شناسایی ماهیت حکومتها، برای خاتمه یافتن مشروعیت

آنان کافی است.

در داستان عبرت آمیز طالوت و جالوت نیز با وجود برگزیدگی طالوت (شاول) از سوی سموئیل نبی، از وقتی که شاول به خودرایی و استبداد روی کرد، مشروعیت قدرت او از میان رفت. این داستان عبرت انگیز، مبین آن است که قدرتی که حتی مهر تأیید نبی را بر پیکر خویش داشته باشد، اگر به جای اراده خدا و شریعت، بوسیله شورای شیوخی که گزیده خدا، خلق و محکوم شریعت باشد، به نظام ملوکی و استبدادی روی کند، مشروعیت خویش را از دست می‌دهد. یعنی با استبداد و خودرایی شاول (طاغوت) مهر تأیید سموئیل نبی از او زایل می‌شود.

از همین رو، طالقانی استبداد زیر هر پرده و به ویژه زیر پرده دین را پذیرا نبود و به این سخن ایمان داشت که هرکس استبداد بورزد، نابود خواهد شد. او تمامی عمر خود را به مقابله جدی با استبداد و اعتلای درخت پرثمر آزادی هدیه کرد.

طالقانی به بافت و ساختار طبقاتی حکومتها اشاره دارد که عموماً یکدسته محدود و ممتاز اشرافی‌اند. در واقع اشراف یا قدرتمندان حاکم، ساختار سیاسی را شکل می‌دهند یا بدانها وابسته‌اند و از آن تغذیه می‌کنند: *اینان از جهت طبقه یکدسته محدود و ممتاز اشرافی‌اند. مردمی که در تجربه‌های گذشته راههای فریب و اغفال اکثریت و ساخت و ساز با هر دسته‌ای را آموخته‌اند (چنانکه معنای لغوی نفق و نفاق هم مشعر به همین است) و مقیاس حق و باطل و پیروزی و شکست را وضع موجود و اندیشه‌ها و تجربیات گذشته و حال خود می‌پندارند، ... از خاصیت نفسانی مردم خودپسند و مغرور و اشراف نشان است که دیگر مردم بخصوص مردم با ایمان حق جو را مسخره می‌نمایند و وسیله تفریح و مجلس آرای خود قرار می‌دهند.*^۳

ساخت سیاسی را که طالقانی ترسیم می‌کند ساختی متشکل از اشراف‌اند. یعنی دسته‌ای محدود و ممتاز که راههای فریب و اغفال از سویی و ساخت و ساز با سایر دسته‌ها را تجربه دارند. اگر ساخت سیاسی قدرت، دیکتاتوری باشد، اشراف زیر سلطه دیکتاتورها منافعشان حفظ می‌شود و اگر خود قشر و دسته، مقتدر و قدرتمند باشند با حقوق مردم بازی می‌کنند و خود را مقیاس حق و باطل می‌دانند. از نکات دیگری که طالقانی و قرآن در ویژگی‌های اینان تأکید کرده است، خودپسندی، غرور و اشراف منشی آنهاست که با تمسخر مردم وسیله تفریح و مجلس آرای خود را فراهم می‌آورند. مورد تمسخر قرار دادن مردم با ایمان و حق جو در واقع از خودخواهی، نخوت و برتری

جویی این قشر ظالم تاریخی ناشی می‌شود که عواطف و احساسات پاک مردم صمیمی و ساده رانشانه می‌رود تا با تحقیر و کوچک انگاشتن آنان خود را بزرگ انگارند. در گوشه و کنار "پرتو" به تناسب با آیات، طالقانی به تزویر و نقش آن در حفظ حکومت ظالم و طاغوتی اشاره دارد (به تعبیر طالقانی تزویرگران در لباسهای گوناگون ظاهر می‌شوند و حضور منفی این طبقه در طول تاریخ انبیا مورد صحنه و تاکید می‌باشد). در تفسیر آیه ۸۰ سوره بقره آمده است: "قویل للذین یکتبون الکتاب بایدیههم... آنانکه از روی هوس و پیروی از شهوات در برابر بهای دنیوی و به دست خود کتابی می‌نویسند و آن را به نام خدا می‌یاوراند صواب آنها هم خطا و پیروی از آنان و بال عقول و اخلاق و مجتمع است. پس نفرین مرگ و تباهی و دست کوتاهی از هر خیر، بر آنها، از آن چیزهایی است که خود می‌نویسند و از آن چیزها نیست که کسب می‌کنند: "قویل لهم مما کتبت بایدیههم و ویل لهم ما یکسبون^۴.

حکومت‌های طاغوتی (استبدادی) با حربه تزویر بر مردم فرمان می‌رانند، آن‌ها دین، اعتقادات و رفتارهای ... مردم را تعیین و مشخص می‌کنند و به قول معروف در برابر پیامبران و جبهه حق، بی‌دینی مقاومت نمی‌کند بلکه روایتی از دین و برداشتهای دینی، در برابر جبهه حق و انبیا نقش بازدارنده دارد.

بحث حکومتها و صبغه دین و دینداری آنها ذیل آیه الکرسی نیز آمده است: از جهت نفی، بیرون آوردن سرنوشت بشر از درون کاخهای درسته و آکادمیها و معابد ساخته و پرداخته و خادمان و کاهنان و غلامان آنها، و از دیوارهای اندیشه‌های محدود و اوهام و فرمولهای غرور انگیزی که پیوسته امواج فریبنده اصلاح و خدمت و قدرت بخش می‌نماید و گاه به دانش و واقع‌بینی آرایش می‌یابد. درحالی که محتوی آنها جز نگهداری نگهداری نگهبانان سحر و افسون و طاغوت‌های فردی و گروهی و برکنار داشتن خلق از اندیشه در سرنوشت و یافتن مسیر فطری و طبیعی نیست. منشا و اساس انحرافها و بریدگی انسانها از هم و از آفرینش و آفریدگار و بندگی‌ها و فرومایگی‌ها و جنگ‌ها، همین تسلیم به تقدیر و تولیت‌های درسته و اندیشه‌های محدود است و همین طاغوت گونه‌های مختلف است که از پیوستگی به حلقه‌های محکم آفرینش و آفریدگار و نور و فطرت، مردم طاغوت زده را جدا می‌کند و به سوی تاریکی‌های وحشت‌زا و سرکوب کننده جاهلیت می‌کشاند.^۵

مسیر و روند دسیسه‌های تزویر که در قالب "اصلاح و خدمت" ریخته می‌شود جز

خروج از مسیر فطری و طبیعی سرانجامی ندارد که به طاغوت و جاهلیت ختم می‌شود. "از همه خطرناکتر یعنی آنچه را که احبار و رهبان و همکاری آنها با طبقات ممتاز بر مردم، تحمیل کرده بودند به نام دین، این خطرناکترین تحمیلات است."^۶

(ب) حکومت حق در نگاه طالقانی (طالقانی، قدرت سیاسی و شوراهای)

طالقانی به کرات از حکومت استبدادی طاغوت و عملکرد آن، سخن گفته است و در صحنه نبرد با آن پیش‌تاز بوده در جایگاه‌هایی سخن اول و بکری بر علیه آن داشته است. اما همانطور که اشاره کردیم طرح و مدل حکومتی از سوی طالقانی ارایه نشده که گویای ترسیم کامل وی از حکومت باشد. آنچه در سخنان و تعابیر او آمده، در واقع مدل آرمانی و کلی اما توأم با واقعیات اجتماعی بعد از پیروزی انقلاب بود که بیشتر در رویارویی با مسایل و مشکلات مبتلا به انقلاب و در سخنرانی‌ها و خطبه‌ها و مصاحبه‌ها و موضع‌گیری‌های او مشاهده می‌شود. ولی در بینش و میان سخنان طالقانی "جمهوریت"، "آزادی و حقوق مردم"، "اصل شوراهای از شهر تا روستاها، محل تجلی قدرت مردم"، "عدالت و قسط و بهره‌وری تمام مردم" و ... به وضوح و آشکارا خود را می‌نمایاند.

این چهار مقوله به هم مرتبطی که بخصوص در برهه کنونی و در بحث بر سر مدل‌های حکومتی در جامعه بسیار رهگشاست و با تبیین نظرات و تئوری‌های طالقانی کمک موثری به روند پیشبرد مسایل قدرت سیاسی، مقوله آزادیها و ضرورت به کارگیری مدل شوراهای خواهد کرد. «طالقانی و زمانه ما»

تاکید طالقانی بر جمهوریت

هر بار که راجع به "حکومت اسلامی" از طالقانی سوال می‌کنند به تفکیک میان واژه "حکومت" و "جمهوری" پرداخته ضمن تصحیح این که حکومت نه، جمهوری، این گونه بر ایمان و گرایش خود به قدرت و اراده مردم صحه می‌گذارد: "در نظام اسلامی که من اسمش را حکومت نمی‌گذارم، چون حکومت معنای حاکمیت عدلای برعه دیگر را دارد، اما در اسلام حاکمیت جز برای خدا که خالق همه مردم است، نمی‌باشد."^۷

جمهوریت اسلامی، جمهوریت آرای عمومی مردم در انتخاب مسؤولین دولت اسلامی یعنی با معیارهای مترقی و قوانین متکامل و متحول اسلامی است. من انتظار دارم که برادران و خواهرانم در این وظیفه مقدس ملی و اسلامی و میهن ساز با همه ایمان خود شرکت کنند. من هم از هم اکنون اعلام می‌کنم رای من جمهوریت اسلامی

در جمهوریت به روایت طالقانی برحاکمیت عده‌ای بر عده دیگر خط بطلان کشیده شده، حاکمیت را از آن الله یعنی همان مردم می‌داند. همچنین در روایت او از جمهوریت تکیه روی آرای عمومی مردم و اسلام با معیارهای مترقی و قوانین متکامل و متحول اسلامی است. زیرا حداقل به شهادت تاریخ ۲۰ ساله اخیر روایت سنتی از اسلام نتوانست بر جمهوریت و آرای عمومی مردم متکی باشد و جمهوریت باید بر حمایت پشتیبانی از اسلام با معیارهای مترقی و قوانین متکامل و متحول اسلامی استوار باشد. *ما جمهوریت اسلامی می‌خواهیم و قانون اساسی هم برطبق جمهوریت و اسلامی است. این خواسته اکثریت مردمی است که انقلاب کردند و انقلاب را رهبری کردند. ما حقوق دیگران را نادیده نمی‌گیریم.*

در جمهوریت می‌توان بحث کرد که چقدر حق مردم را تامین می‌کند، ولی اسلامی بودن آن را نمی‌توان تغییر داد.^۹

در جمهوریت به روایت طالقانی حق مردم تامین می‌شود و اصرار بر تامین حقوق قانونی مردمی است و نه اصرار بر تامین حقوق جناحی و انحصاری دسته‌ای و اقلیتی از مردم که روایت و قرائت ویژه خود را از قوانین و اصول اسلامی دارند.

آزادی و حقوق مردم

اعتقاد و باور طالقانی به اختیار و آزادی انسان در انسان شناسی او بارز است. در مسایل اجتماعی نیز آزادی انسان را فدای هیچ چیز دیگر نمی‌کند. بسیاری از انسان که سالها برای آزادی به نبرد برخاسته‌اند، در دوران گذر از مرحله نهضت به نظام یا مساله ضرورت آزادی و حقوق سایر مردم را فراموش کرده‌اند و یا بر آن پای نفرستادند. اما کسانی که آزادی برای آنان آرمان و هدف بلندی بوده (مانند طالقانی) همواره بر ضرورت آزادی صحنه می‌گذارند و جانانه از آن جانبداری می‌کنند. چرا که آزادمنشی و آزاد اندیشی در بینش و باور آنان نشسته است. طالقانی تاسیس حکومت اسلامی را بر مبنای آزادی و دموکراسی ترسیم می‌کند و به تعبیر او آزادی و دموکراسی بنای حکومت اسلامی را میسر ساخته است.^{۱۰}

او همچنین می‌گوید: *در انقلابات و حرکت‌های اصیل که در تاریخ دنیا در گذشته تا انقلاب فرانسه و انقلاب اکتبر و سایر انقلابها، هدف اصلی آزادی انسانها بوده است ... چون مساله آزادی مهمتر از اقتصاد و خوراک و پوشاک و لباس بوده است ... عامه مردم*

ایران و حتی طبقه مرفه و مردم نیمه مرفه و تحت فشار، که همه به پا خواسته‌اند در مرحله اول آزادی می‌خواهند.^{۱۱}

شیواتر و رساتر از کلام طالقانی، رفتار و عمل او در عرصه آزادی و جانبداری از آن است سالها مبارزه با نظام سیاسی و سپری ساختن عمر در زندان و تبعید، خوی و منش پدرانه و تکثرپذیر طالقانی در اندیشه و عمل، همگی مبین تعهد او به آزادی است. از آن مهمتر، بعد از بهمن ۵۷ تا زمان حیات، طالقانی پناه آزادی و جانبدار آن بود. او در برابر یورش به آزادی‌ها سکوت نمی‌کرد. با اعتراض، هجرت و ... از حقوق فردی و جمعی و دسته‌ها و گروهها دفاع می‌کرد. با شجاعت تمام درباره استبداد زیر پرده دین هشدار می‌داد. در گردهمایی‌ها- سخنرانی‌ها- در کردستان و ... در هرجا که می‌توانست از آزادی حفاظت می‌کرد. مقابله با خشونت، جانبداری از گفتگو، مدارا و منطق صحیح و آزادی در اندیشه و عقیده ... مجموع عملکرد، فریادها، و ملاطفت‌های اوست که همواره بر تارک مبارزات آزادیخواهانه ایران می‌درخشید:

"خودرایی و خودخواهی را کنار بگذاریم. گروه‌خواهی، فرصت طلبی و تحمیل عقیده یا خدای نخواستہ استبداد زیر پرده دین را کنار بگذاریم و بیاییم با مردم، با دردمندها با رنج کشیده‌ها، با محرومها، همصدا بشویم."

شوراها محل تجلی اراده و قدرت مردم

درک بلند طالقانی و شناخت عمیق او از استبداد در ایران باعث شد تا مدل شوراها (از روستاها تا استان) را ارایه دهد. زیرا شوراها از نظر طالقانی مدل و نهادی برای تامین خواست به حق همه اقشار و اقوام و گروهها و مشارکت آنها در اداره و تصمیم‌گیری‌های کشور بود.

طالقانی می‌خواست در برابر انحصارطلبان، در برابر عناصر تندرو، قیم‌ها و ... اراده و حضور مردم در صحنه اجتماعی سیاسی تضمین شود.

او می‌خواست به قیم مآبی دسته‌ای و جناحی برای سلطه بر سرنوشت مردم خاتمه دهد و با حضور مردم در شوراها و اداره آنها به وسیله مردم اهداف انقلاب نیز تضمین گردد. شوراها تحقق بخش و تضمین کننده آزادی بود و حضور مردم را به مثابه صاحبان انقلاب نهادینه می‌کرد.

در مقایسه میان مدل شورا و مدل پارلمان به وضوح مشاهده می‌شود که "پارلمان" در ایران به دست قدرتمندان اعم از سیاسی، تکنوکرات و جناحهای قدرتمند بوده است

و این چیزی است که طالقانی بدان وقوف کامل داشت. در حالی که شوراهای محل حضور مردم از روستاها تا استان‌ها بود، حضور مردم و مشارکت آنان در قدرت سیاسی را تضمین می‌کرد.

طالقانی در مجلس خبرگان حضور یافت اما با ناباوری بر قوانین نوشته شده می‌نگریست. از طرفی می‌گفت: "می‌ترسم با این وضع سطح قانون اساسی جدید از قانون اساسی هفتاد سال پیش به مراتب پایین‌تر باشد."^{۱۳} و از طرفی تاکید می‌کرد که "مشکل ما کمبود قانون اساسی نیست مشکل پیاده شدن قانون است".

تجربه طالقانی از پایان دوران مشروطه تا بهمن ۵۷ و تجربه دهه‌ها حضور پارلمان و مجلس در ایران به او ثابت می‌کرد که صرف پارلمان در شرایط فعلی ضامن دموکراسی نیست بلکه حضور مستقیم مردم در صحنه تصمیم‌گیری و تاثیرگذاری بر پارلمان کارساز خواهد بود.

مدل شوراهای مشارکت و تصمیم‌گیری مردم را در قدرت سیاسی میسر می‌کند. از همین رو در امتداد تاکید انحصارطلبان بر قانون اساسی و اصول فرضی آن، طالقانی، بر اصل شوراهای و پیاده شدن آن اصرار داشت.

"امرهم شورا بینهم" و "شاورهم فی الامر" یعنی کار را بدست مردم دادن، همان توده مردم، همانهایی که زجر کشیده هستند. همان مستضعفینی که مستکبرین بر آنها حاکم بودند، راه نجاتشان این است که کار را بدست خودشان بدهیم. دادن کار بدست خودشان که بعد از انقلاب ما این همه داد کشیدیم و دیدیم مثل فریادی است که تویی بیابان می‌کشی و گوش شنوایی نیست، آقا اینهایی که انقلاب کردند این مردم، این توده‌ها، این کشاورزها، این کارگرها، این محرومها، که پیش از در انقلاب بودند یک کار مختصری، یک کار شورانشان را بدهید به دستشان و خود آنها که سال‌ها از همه چیز محروم بودند امورشان را بدست بگیرند. فایده‌ها را^{۱۴}

مساله شورا از اساسی‌ترین مسایل اسلامی است، حتی به پیغمبرش با آن عظمت می‌گوید، با این مردم مشورت کن، به اینها شخصیت بده، بدانند که مسؤولیت دارند، متکی به شخص رهبر نباشند. ولی نه این که نکرند! می‌دانم چرا نکرند! هنوز هم در مجلس خبرگان بحث می‌کنند در این اصل اساسی قرآن، که به چه صورت پیاده بشود. باید، شاید یا اینکه می‌توانند ... یعنی گروه‌ها و افراد دست اندرکار، شاید این طور

تشخیص بدهند که اگر شورا باشد دیگر ما چکاره هستیم؟ شما هیچ!! بروید دنبال کارتان، بگذارید این مردم مسوولیت پیدا کنند.^{۱۵}

جناح انحصارطلب در انقلاب مخالف حضور، مشارکت و تصمیم گیری مردم در امور بود. به بهانه اخلال در امر مدیریت کشور، شوراهای خاموش ساختند و بر سرکار شورای شهری کردستان که به ابتکار طالقانی برای جلوگیری از ادامه تشنج تشکیل شده بود اخلال شد. شوراهای کارگری به بهانه اخلال در امر تولید در کارخانه‌ها تعطیل شد.

طالقانی به این دست مانع تراشی‌ها هم پاسخ داد: می‌گویند در کارخانه‌ها اخلال می‌شود، خوب یک مرتبه اخلال بشود، آن اصل مهمتر از این است که در یک کارخانه اخلال بشود، در کارخانه اخلال شد، شورا را تعطیل کنید چرا؟ و امرهم شورای بینهم.^{۱۶}

هرچند ندای دلسوزانه طالقانی پیرامون شوراهای گوشه‌ای شنوایی نیافت و جناح انحصارطلب با کارشکنی‌های عمده بر سر راه آن موقعیت خود را برانقلاب تحمیل کرد، اما اگر شوراهای بدان وسعت که طالقانی به آن‌ها بخشیده بود به فریاد اهداف انقلاب می‌رسید، شاید جلو بسیاری از خودسری‌ها و ... گرفته می‌شد، نه تنها دموکراسی و آزادی، به وسیله حضور مردم در تصمیم گیری‌ها تضمین می‌شد، بلکه جناح انحصارطلب نیز هرگز توان تسخیر تمام سنگرها را نداشت. از این رو جناح انحصارطلب و قدرتمدار وقت، بزرگترین تلاش ممکن را برای به سکوت واگذار کردن و خاموشی شوراهای به انجام رسانید.

اینک بعد از گذشت دو دهه از فوت طالقانی، پس از رویداد دوم خرداد ندای تشکیل شوراهای در استانها و شهرها و ... از سوی دلسوزان آزادی و مشارکت مردمی در قدرت بر آسمان بلند است. در حال حاضر بخش کوچکی از ابزارهای قدرت به دست عناصری افتاده که مشارکت مردم در صحنه رویدادها را ضروری می‌یابند و بر تحقق آزادی‌های مدنی مردم ابرام و اصرار دارند.

اگر آن روز طالقانی با اعتقاد به مردم و حضور آنها در صحنه درصدد بود مکانیزم قدرت در ایران رامتحول سازد، امروز نیز عناصری درصددند تا با به صحنه آوردن مردم و مشورت با آنان برای اداره امور کشور، رابطه میان دولت و ملت را متحول سازند. در نظامهای اعتقادی ما مسلمانان (شیعه یا سنی) محمد، ابوبکر، عمر و علی به

مشورت با مردم و وارد کردن قدرت و نیروی مردم در امور و در تصمیم گیری‌های حکومتی اصرار داشتند (و امروز شوراها، علاوه بر تحقق و تضمین آزادی و وارد کردن عنصر قدرت مردمی در اداره برخی امور می‌توانند رابطه میان ملت و دولت را متحول کند و خود به عرصه‌ای جدید از کسب آزادی‌های مدنی و حقوقی شهروندان تبدیل شوند) به شرط آن که قاعده‌های اولیه و ابتدایی دموکراسی و آزادی در آن و انتخابات مربوط به شوراها رعایت شود.

از همین روست که باز جناحهای انحصارطلب و مدعیان خود رأی قدرت در ایران، بزرگترین حجم و نیرو را مصرف خواهند کرد تا این ندای وجدانی که شوراها را می‌طلبید در نطفه خفه سازند.

حال آن که به نظر طالقانی مشورت نشانی از وجود تمدن در میان آن مردم خواهد بود: *پایه و مایه تمدن به معنای واقعی آن همین است: مشورت، احترام متقابل، رای دادن و رای گرفتن.*^{۱۷}

قسط، عدالت و برخورداری و بهره‌وری تمام مردم

طالقانی در رادیکالیزم پویای خودش، به همان اندازه که دل سپرده آزادی است، در برابر هر پرده از استبداد به فریاد و اعتراض سر برمی‌آورد. در عدالت طلبی نیز الگوی مناسبی برای مبارزات مردمی ایران است. طالقانی نمی‌تواند کبودی شلاق سیاه گرسنگی را براندام جامعه تاب آورد. او در برابر فشارهای طبقاتی و فاصله‌های ناشی از آن معترض است و معتقد که: *داغ ننگ فاصله طبقاتی و جدایی غیرعادلانه جنوب شهر و شمال شهر را از پیشانی جامعه رو به رشد خود پاک کنیم.*^{۱۸}

این داغ ننگ با عشق و علاقه او به عدالت و امکانات برابر برای همه مردم در تعبیرها و تعریف‌های او از قسط زودونی بود.

طالقانی که مردم و طبقات ستمدیده را مخاطب قرار می‌داد، با دردها و رنج‌هایشان آشنا و مانوس بود. بعد از انقلاب و پافشاری برای تحقق آزادی، زمینه و بستر را برای برپایی قسط یعنی عدل اجتماعی آماده می‌خواست تا با برقراری قسط، فشارهای طبقاتی و فاصله‌های ناشی از آن کاهش یابد: *قسط و عدالت عمل و توزیع عادلانه و رساندن حق است که زیربنای احکام و تحکیم نظام و رشد ایمان و اخلاق و وسیله کمال می‌باشد و اگر قسط نباشد هیچ اصلی از اصول شریعت پایه نمی‌گیرد و جنگ طبقاتی درمی‌گیرد.*

قسط یعنی حق هر کس را به او دادن ... هر کس به جای خودش و هر کسی به حق خودش.

طالقانی بر اساس روح عدالت طلبانه و ظلم ستیزانه معتقد است، با تقسیم برابر امکانات و ادای حق هر کس به خود او، فاصله‌های وحشتناک طبقاتی از میان می‌رود و به جای جنگهای طبقاتی کور و بیرحمانه، وسیله رشد و کمال جامعه و افراد آن فراهم می‌شود.

”زمین و آنچه از ذخایر که در زمین نهاده شده سفره گسترده‌ای است برای همه مردم که باید به اندازه احتیاج و نیاز کارشان از آن استفاده کنند این اختصاص به یک گروهی ندارد.“^{۲۰۰}

داستانی از قرآن، تکیه بر شورا و برخی اصول در قدرت

به نظر طالقانی از آنجا که در داستان طالوت و جالوت، طالوت (شاؤل) استبداد و خودسری پیشه کرد و دچار غرور و خودسری شد، گرچه برگزیده پیامبرش سموئیل بود، مهر تایید از قدرت و سلطنتش زایل شد زیرا نظام حاکم بر بنی اسرائیل را که در اصل می‌بایست تجلی اراده خدا و شریعت باشد و بوسیله شورای شیخی که برگزیده خدا و خلق و محکوم شریعت باشند صورت گیرد، به نظام ملوک و استبدادی سوق داد.

داستانی که طالقانی از آن اصول اساسی پیرامون مسایل حکومت استخراج می‌کند بدین شرح است:

طالقانی ذیل آیات ۲۳۸ تا ۲۵۳ از نحوه برگزیده شدن طالوت توسط پیامبرش (سموئیل) و سرانجام آن سخن می‌گوید. طالوت (شاؤل) مورد انکار بنی اسرائیل قرار می‌گیرد که پادشاهی را از آن خاندان یهودا و پیامبری را از آن خاندان لاوی می‌دانستند، و در واقع بر امتیازات طبقاتی و نژادی بسنده داشتند. خداوند ۲ دلیل برای بنی اسرائیل می‌آورد، نخست آنکه او را خدا برگزیده تا بر شما رهبری کند و هر که را خدا برگزیند و برتر آورد او شایسته است. دیگر آنکه چنان نیروی فکری و بدنی به او داده که در هر جهت بسط می‌یابد و نیز نشانه محسوس برای اقناع بنی اسرائیل است، طالوت به پادشاهی و زمامداری بنی اسرائیل می‌رسد و برای خود لشگری تدارک می‌بیند تا بر اقوام بومی و فلسطینی فایق آید، اما با آزمایشات جدی و نظامی تنها عده معدودی باقی می‌مانند. چه بسا گروه اندک که بر گروه بسیار پیروز شدند و آنگاه داود، جالوت (از فلسطین) را کشت، زیرا فرمانروایی و حکمت را خدا به او تعلیم داد.

بنا به روایت تاریخی وقتی چهره داود از میان سپاهیان معدود طالوت طلوع نمود و بر جالوت چیره شد به نوشته اول سموئیل - از ۱۸ تا آخر - پیوسته داود مورد خشم و دشمن شاول گردید و شاول مورد خشم خدا تا آن که در یکی از جنگها کشته شد و داود بر بخشی از اسرائیل و سپس بر همه آنها پادشاهی نمود.^{۲۱}

اصول و قوانین اجتماعی و روانی که طالقانی به عنوان اصول ۱۲ گانه در پایان داستان عبرت آموز طالوت و جالوت آورده در واقع تبیینی از نظریه های حکومتی و برخی اصول در قدرت محسوب می شود.

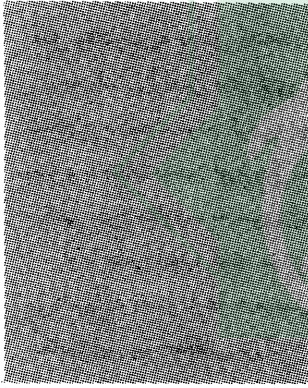
در اصل ۱ بر تحول نظام الهی که اراده خدا و شریعت او حاکم باشد نه نظام فردی و استبداد ملکی تاکید می کند و در سرانجام داستان نابودی طالوت (شاول) را در استبداد و خودسری وی دانست که از اراده خدا و شورای شیوخ گزیده خدا و خلق سرباز زد. در اصل ۲ وضعیت مردم گرفتار در اوهام و غرور که بر نیاکان می بالند بررسی می شود.

در اصل ۳ امتیازات طبقاتی در گزینش حاکمان و فرماندهان به جای شایستگی ذاتی انکار می شود. سموئیل شاول را که امتیازات طبقاتی ندارد، به پادشاهی برمیگزیند. در اصل ۴ روی قدرتها و توانایی های فردی و علمی شخص رهبر تاکید می شود. در اصل ۵ نشان می دهد که از رهبر اجتماع توقع داشتن شعار محسوس و ملموس می رود، تا با انگیختن شعور دینی و ملی، خلق را بیدار و فعال گرداند. در اصل ۶ تکیه می کند که قوای نظامی و سربازان باید از توده مردم باشند. در اصل ۷ بر آزمایش سپاهیان تاکید دارد

و ...

و بالاخره در چنین فضای باروری، مردان شایسته و رهبران آینده پرورش می یابند و داود نمونه آن است.^{۲۲}

امید آنکه نگاه بلند و عمیق در عرصه تبیین اصول قدرت و حکومت، روشنفکران مردمی و دیندار را به خود آورد و جدا از تعلقات مردمی و گروهی و دسته ای و تنگ نظری های رایج در جهان توسعه نیافته، باتشکیل نهادهای راستین و مردمی، زمینه پردازش تئوری های حکومت که قدرت را در اراده مردم می بیند (به الهام از تز شورا و ... طالقانی) تبیین و آشکار گردد. حالا چه روشنفکران در حلقه قدرت قرار گیرند و چه از مدار قدرت خارج باشند.



کتابخانه آنلایین «طالقانی و زمانه ما»

منش توحیدی، منش همه زمانه‌ها

تقی رحمانی

نشریه پیام هاجر - شهریور ۱۳۷۷ - شماره ۲۳۶

حسن خلق و سلوک عملی را بینش و تربیت آدمی می‌سازد. بارها از خود پرسیده‌ام که آیا خضر مداراگری، مقاومت و مردم‌گرایی رادیکال، اما معقول خود را، به واسطه تربیتش بدست آورد و یا به دلیل آشنایی‌اش با اندیشه توحیدی؟!

این پیر چگونه توانست به تسامح‌گرایی مرقی برسد و به دریادلی تبدیل شود که حرکت تکاملی و انسانی را در باور توحیدیش تبیین نماید. و در این راه فقط قصد زیست و آرایش کلامی اندیشه دینی را نداشته باشد و در عمل وفادارانه به تحقق گفته‌هایش همت گمارد.

به راستی آرامش مداراگری که همانند جویباری روان است، چگونه توانست در سنگلاخ مقاومت مردم‌گرایی، این چنین در وجود انسانی جمع شود، ستیزی این گونه سبز و با نشاط بوجود آورد و از سفیدی آرامش به سوی خاکستری بی‌تفاوتی نرود، از سختی سرخ مقاومت به سوی قهوه‌ای پرکینه و عداوت بغض آلود ره نسیارد؟ او با خلقی ایوب گونه در عین مقابله با فرعونه‌ها از کودکی و تندى یاران برنیاشت. می‌دانیم که خضر بارها به موسی پرخاش و تندى نیز نکرد و راه خود را ادامه داد. حکایت این پیر-طالقانی بزرگ- نیز چنین است. با آن که بسیاری همنشین داشت و دوستانی متفاوت که به آنها در شرایط سخت پناه داده بود اما هیچگاه از جاده سبز مردم‌گرایی توحیدی خارج نشد. **«طالقانی و زمانه ما»**

بی‌تردید با پرداختن به تربیت و بینش وی می‌توان به ویژگی‌های رفتاری او پی برد و سلوک جانانه و همدلانه وی با هستی را درک کرده و بی‌اغراق از منش او اسوه‌ای (به معنی هم بند هم زنجیر) بی‌بدیل ساخت. زیرا مقوله‌ای که بزرگان جامعه ما که بانی اصلاحات و تحولات اجتماعی بوده‌اند کمتر بدان توجه کرده‌اند، همین تواضع و خلق همگرایی و به عبارتی، اخلاق توحیدی انسان گرایانه می‌باشد. بعد از طرح اندیشه مارکسیسم، ویژگی‌ها و خصایل فردی معمولاً در پرتو مسایل طبقاتی، تحلیل و عنوان می‌شد که با حل مساله طبقه، خصایل فردی منفی انسانها نیز حل می‌شود. امروزه بعد از فروپاشی شوروی و رشد فردگرایی و کیش نمایش اطلاعات و معلومات زیرلواى عقلانیت، دوباره خلق و خصایل دوران ساز انسانهای بزرگ فراموش می‌شود. در حالی که در جامعه مسلمانی ما که تواضع و مدارا لقلقه دهان‌هاست این تواضع شرقی که د

رمیان رهبران استقلال طلب هند و ... مشاهده شده، در مرحله عمل کمتر به چشم می‌آید.

نقش تربیت و بینش طالقانی در منش او

معمولاً بهترین اندیشه‌ها در زمین خشک و نامساعد، محصول خوبی به بار نیاورده و یا محصولی ناهنجار را عرضه می‌دارند. حتی ایده‌های مثبت آموزه‌ها، توجیه کننده ناهنجاریهای شخصیتی افراد می‌شوند. به همین خاطر نقش تربیت در شکل گرفتن خلق رفتاری و سلوک عملی بسیار مهم می‌باشد. ابوالحسن طالقانی پدر سید محمود، شخصی روحانی است، اهل مدرسه و بحث و اندیشه و هم رزم "مدرس"، و دارای مباحث علمی با "عباسقلی بازرگان" و امرار معاشش از شغل ساعت سازی می‌باشد. باید توجه داشت که جلوه انسانهای بزرگ به گونه‌ای است که معمولاً مرحله تربیت و پرورش آنان مجهول و ناگفته می‌ماند. با کمی تحقیق می‌توان پی برد که آنها در محیط مناسبی پرورش یافته‌اند.

محیطی که سنت گفتگو و نقل و مدارا و تلاش و پی‌گیری در آن موج زده و هر روز تمرین می‌شود.

این محیط به سید محمود جوان، یاد می‌داد که چگونه خلق و منش توحیدی را در عمل مشاهده نماید. بی‌تردید سید محمود جوان بردوش پدران خود ایستاده و تربیتی توحیدی را به ارث می‌برد که برانسانیت انسان و کرامت آن ارج می‌نهاد. این ارج نهادن بر کرامت انسان، بینش او را از خشک اندیشی و جزمیت قشری نجات داده و حتی باعث شد که مقولات بینشی را با خلق و خوی آزادیخواهانه تفسیر و تعبیر نماید.

بینش توحیدی

"بینش" با "گرایش" و "روش" متفاوت است. بینش که باید آگاهانه باشد می‌تواند به صورت کلی و نه چندان کارشناسانه و با زبان علمی آکادمیک، همواره جهت گیری اصلی حرکت انسان را تعیین کند. بی‌تردید آگاهی و دانستن، بینش را می‌سازد. اما بینش سید محمود جوان، توحیدیت. توحیدی به مفهوم یکتاپرستی و دید امیدوارانه به تغییر جامعه در جهت مثبت و یا به عبارتی عمل پیامبرانه (تلفیق علم و عمل برای تغییر) که مردم دوستی محور اصلی آن می‌باشد.

دراین بینش کرامت انسان جایگاه درخور توجهی دارد و رسالت دین، نه به خدمت گرفتن انسانها که ارج نهادن به کرامت انسان است. کرامتی که آزادی اساس آن است.

زیرا خلقت انسان با اختیار و آزادی آغاز شده و این پی‌جویی آزادخواهانه همواره ادامه خواهد یافت.

با چنین دیدی طالقانی به دور از هرگونه قیّم‌مآبی، واسطه‌گری بین خدا و خلق بود. البته نه خدای یک طایفه یا یک نژاد، بلکه خدایی که همه بندگان خود را با یک دین ولی مبتنی بر انواع شرایع هدایت می‌کند. یعنی اسلام در نظر طالقانی به مفهوم تسلیم نبود. بلکه راه به سلامتی رسیدن بود.

ثمرات تربیت و بینش توحیدی

در گذشته بارها از خود پرسیده بودم که چرا مرحوم مطهری با وجود اعتقاد به فطرت پاک انسانها، همانند طالقانی از دید توسعه‌پذیر برخوردار نیست. طالقانی، حرکت ضداستبدادی را حرکت اسلامی دانسته و نیز کسانی را که مردان و زنان مبارز و انبیا را به ناحق کشته‌اند، مستوجب عذاب خداوندی می‌داند و فطرت آدمیان را پاک می‌شمارد که به دست حوادث آلوده گردیده و وظیفه انبیا در این روند بازگرداندن انسانها به فطرت پاکشان می‌باشد. اما این با نظریه فطرت پاک، در اندیشه دینی مرحوم مطهری بسیار متفاوت است. مطهری در نظریه فطرت نمی‌تواند خود را از وسواس این مساله نجات دهد که آیا کشیشان صادق و بی‌اطلاع از دین خاتم اسلام به بهشت می‌روند یا نه؟ البته ایشان در انتها به این باور می‌رسد که این کشیشان تنها به شرط بی‌اطلاعی از ماهیت اسلام و عدم آگاهی از آن به بهشت می‌روند.

بی‌گمان این اختلاف دید در نزد این دو متفکر به نحوه بینش و باور ایشان از مفهوم خدا و دین باز می‌گردد. در دیدگاه طالقانی خدا برای همه آدمیان و همه جوامع، هدایتگری فرستاده و هرجامعه‌ای با ویژگی خود راه کمال را می‌جوید، اما مرحوم مطهری معتقد است که راه نجات همه تمدنها در ایمان آوردن به اسلام، آن هم به وسیله احکام و شریعت (مدنی، حقوقی) مشخص آن است.

دیگر آنکه "خضر فرخ پی‌ما" در تلقی مفهوم خدا و نسبت آن با تکامل بشر دیدگاهی متفاوت از تکامل "مدرنیته و یکتانگاری" را مطرح می‌کند. زیرا طالقانی در عین باور به تکامل که تمام تفسیر پرتوی از قرآن را در خود گرفته است، راه تکامل را برابر بی‌نهایت (خدا) می‌داند که پایانی زمینی ندارد و همچنین نزد وی راه تکاملی جوامع می‌تواند متفاوت باشد. اگرچه هر راه تکاملی از نظر او مخالفت با استبداد (ظلم و برتری طلبی) و استثمار (بهره‌کشی) و ... می‌باشد.

چنین باوری به طالقانی ویژگی‌هایی بخشید که تمام زندگی او را می‌توان نشانه‌ای از مداومت و مقاومت، دریادلی و مدارا و مردم‌گرایی توحیدی دانست. سه ویژگی که شاه بیت برجسته زندگی غزل‌وار مردی است که می‌تواند نمادی برای تحقق جامعه مدنی، عدالت و آزادی براساس ارزشهای ملی-مذهبی جامعه ما باشد.

مداومت و مقاومت

از سال ۱۳۱۸ تا سال ۱۳۵۸ (از اولین دستگیری تا لحظات مرگ) را می‌توان سراسر، دوران تلاش وی در جهت تغییر مناسبات اجتماعی و انسانی و ایجاد برابری برادری انسانها دانست. اگرچه هیچگاه در راه بهبود اوضاع به نفع مردم به افراط‌گری ذهنی مبتلا نشد. این مداومت و مقاومت در هر دو دوره زندگی او یعنی زمانی که علیه قدرت و دریا مدار قدرت قرار گرفته، با وی همراه بوده است. در سراسر دوران مبارزاتش شیوه‌های متفاوت مبارزه، او را در میان راه متوقف نکرد.

در عین این که به هیچ مشی مبارزاتی (از مشی پارلمانی تا مسلحانه و مبارزه مردمی نیز) به عنوان شیوه مطلق نگاه ننمود. طالقانی مبارزی بود که راه و مشی نیز برایش محترم بود و نحوه پیمودن راه به سوی هدف را نیز همانند اهداف حرکتی، پاک و مقدس می‌دانست. او در راستای اهداف خود در پناه دادن به مرحوم نواب صفوی بعد از کودتای ۲۸ مرداد تا برخورد معقولش با اعضای مارکسیست شده مجاهدین (کودتای ۵۴)، وفاداری به راه مبارزه را نشان داد. در زمانی که لازم می‌دید مشی مبارزه را تغییر دهد، مشی دیگری اتخاذ می‌کرد که براساس گفتمان مطرح زمانه خود باشد و مداومت و مبارزه و سخت‌کوشی بیشتری را طلب می‌کرد. گویی خدای او که هر روز در کاری است به او نیز که ذره‌ای از این بی‌انتهای هستی بوده، می‌آموخت که باید در میانه میدان هر زمان به گونه‌ای مقاومت کند تا این مقاومت به عنوان نیایش توحیدی مقبول نظر افتد.

به واسطه همین شیوه مبارزاتی بود که وقتی بعد از انقلاب در موضع قدرت قرار گرفت، باز هم از خود مداومت نشان داد. این مشی زمان در قدرت بودن، ایجاد می‌کرد که این بار برای جلوگیری از ظلم، قدرت را در میان مردم تقسیم کند. تقسیمی که از کانال شوراها می‌گذشت و وی به طرح و توسعه آن همت گماشته بود.

مداراگری

از فضل‌خدایی او "دریادلی" بود که برخوردهای کریمانه را از تفسیر سوره حمد

آموخته بود. محکم و آهنین وار بودن مبارزان در تاریخ معاصر جهان، امری بدیهی قلمداد شده، اما همین سختی آهنین در مواردی به فاجعه انجامیده است. حوادث انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه و ۱۹۱۷ روسیه اثباتی بر نظریه مزبور می باشد. عجب این بود که انقلابیون دویست سال اخیر در آهنین بودن و سخت گرفتن با مستبدان مشترک بودند. این سخت گیری آفت بزرگی برای آرمانهای انسان بوده و هست، اما خوی توحیدی مسیح واری که در قصص اساطیری ایران ما هم ریشه دارد، در وجود وی که مداراگری بزرگ است، نمود بارزی دارد. "مدارا" در کنار مداومت، ترکیبی عالی از خلق انسانی است که با باور به اندیشه توحیدی، شفاف و زلال می شود. شفافیتی که می تواند با تمام پلشتی های جهان درگیر شود، اما رنگی از آنان نگیرد. مداراگری از صفات خدای طالقانی است. خدای رحیمی که کریم است. قاعدتاً با کریمان کار کردن دشوار نیست، مفهوم خدا که در تمام لحظات و ابعاد زندگی او توسعه یافته او را به مداراگری دعوت می کرد. مداراگری طالقانی اخلاقی به معنای کاربرد کلمات نرم نیست. بلکه اخلاقی (به مفهوم بنیانی و ساختاری) است. او در تمام دوران زندگی اش این مداراگری را با تحمل و پذیرش تنوع مشی مبارزاتی نشان داده است.

مداراگری که نه تنها منفعل نبود بلکه خلاق بود. زیرا مداراگری منفعل، ریشه در شمول انگاری (همه حقیقی) دارد. اما در مداراگری خلاق همه انسانها حقیقت را نمی گویند ولی همه آنها، حق انسانی دارند. این مداراگری خلقی سیاووشی و مسیحی و علی وار دارد. یعنی آدمی براساس سطوح متفاوت درک و فهم آدمیان، گناهان آنان را می بخشد، اما هیچگاه از تبلیغ و اعتقاد به آنچه بهتر می داند دست برنمی دارد. مداراگری خلاق طالقانی، هم در مرحله مبارزه و هم در بعد از پیروزی انقلاب دستاوردهایی درخشان داشته است. او در تمام دوران مبارزه اش همواره الهام دهنده ای برای مبارزان با ظلم بوده، و در عین ملایمت با دیگر مبارزان و مشی های مبارزه، راه و مشی مبارزاتی خود را پیش برده است.

بعد از پیروزی انقلاب نیز، وی در عین گفتگو و دوستی با دیگر مبارزان افراطی و یا محافظه کار، که هیچکدام نمی توانستند شرایط جامعه را درک نمایند، بر لزوم تشکیل شوراها در کنار پارلمان اصرار ورزید. در حالی که بقیه یا به پارلمان یا به شوراها اصرار داشتند. بی تردید این مداراگری خلاق است که در کنار مداومت می تواند راهگشای بن بستها، در سرنوشت جامعه باشد.

مردم گرایی

تربیت و بینشی که مداومت و مداراگری خلاق را به همراه بیاورد، می‌تواند با مردم گرایی توحیدی همراه شود. این ویژگی، باعث اصلاح ریشه امور به نفع مردم می‌گردد. این مردم گرایی در عین حال با عوام‌زدگی متفاوت است. مداراگری خلاق، مردم فریب نیست و مردم پرست نیز نمی‌شود. بینش توحیدی، همه انسانها را بنده خداوند می‌داند که در سطوح مختلف فهم، اندیشه و عمل می‌باشند. ترکیب توحید با مردم گرایی هم جدالی و هم ترکیبی و آرام کننده است.

بینش توحیدی، آدمی را به بالا و تعالی می‌کشاند. در عین حال انسانها را بنده خدا می‌داند. در چنین ترکیبی، بینش توحیدی مردم دوستی را به جای مردم پرستی و مردم گریزی می‌گذارد، اعتقاد به فطرت پاک انسانها، طالقانی را در مردم گرایی‌اش یاری می‌داد. چرا که او اعتقاد داشت اگر آدمیان در بسترهای مناسب رشد کنند، می‌توانند به رشد و تعالی برسند. برای نیل به همین مقصود، او برای جامعه مذهبی ما هم تفسیر قرآن نوشت و هم به نحوه آموزش عملی برای قدرت گرفتن مردم توجه داشت. آخرین تلاش او یعنی تقسیم قدرت در میان مردم، با روال منطقی و غیرافراطی در قالب طرح شوراها بود که خود با صداقت برای انجام آن اصرار می‌ورزید.

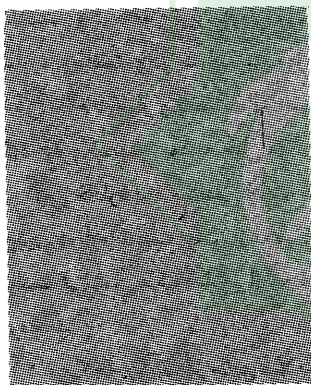
طالقانی همواره در آینده منتظر ماست

با این احوال "پیر ما" که حکیمانه داوری می‌کرد (یعنی هم عارفانه و هم عالمانه) تنها متعلق به گذشته نیست. شاید در میان نوگرایان هیچکس را نتوان به مانند او برای جامعه مدنی مبتنی بر آزادی و عدالت که براساس باورهای مذهبی شکل گرفته باشد به عنوان الگو معرفی کرد. اگرچه وی در حد برخی دیگر از نوگرایان نظریه‌پردازی نکرد. اما همواره بهترین ادامه دهنده و ترویج‌گر اندیشه‌های نو بوده است. کمتر نوگرایی مانند او، خلق مداراگری و مردم گرایی را در دوره‌های گوناگون زندگی‌اش به نمایش گذاشته است.

اگر جامعه مدنی برای توسعه و رشد به مداومت و مداراگری و تحمل خلاق و تلاش و سرسختی محتاج است و باز اگر جامعه‌ای می‌خواهد طبقات و اقشار مردم را در قدرت سهیم نموده تا آزادی و عدالت در جامعه نهادینه گردد، بی‌گمان چنین جامعه‌ای به الگوهایی نیاز دارد که در اندیشه و تحمل، مداراگری، خلاق و مداومت و تلاش را نشان داده باشند. طالقانی در این میانه نیز نمادی بسیار برجسته است.

از همه مهمتر اگر بنیان ارزشی و خلاق هر جامعه‌ای به اصول اعتقادی و محکمی نیاز دارد، اندیشه توحیدی، بخصوص اندیشه‌ای که در تئوری و تحمل تبلور عینی یافته باشد، می‌تواند بنیان محکمی برای چنین جامعه‌ای باشد. توحیدی که در آن تلقی از خدا بر این بنا استوار شده باشد که این خدا، خدای همه است و خدای همه، به انسانها توصیه می‌کند که کریم و رحیم باشند و کریمانه یعنی بدون چشمداشت، اندیشه و تحمل خود را به جامعه ارزانی نمایند و همین خدا همه آدمیان را در مقابل تحمل نیکو به پاداش وعده می‌دهد.

با این همه طالقانی آینده است، همواره آینده خواهد ماند. چرا که مدارا و مداومت و مردم‌گرایی‌ای که از اندیشه توحیدی مایه بگیرد و در سلوک رفتاری تجلی پیدا کند، ارجی عظیم دارد که بر تارک تاریخ جامعه ما می‌درخشد. قرآن، ابراهیم را پدر توحید می‌داند و او را به ذریه‌ای بلند نوید می‌دهد. طالقانی پدر مدارا و مداومت و مردم‌گرایی توحیدی در جامعه ماست، با طالقانی تمام الگوهای جوامع دیگر را که مداراگر و مقاوم و مردم‌گرا می‌باشند به یکدیگر پیوند زده، در عین حال هویت خود را نیز پویا و خلاق حفظ می‌کنیم.



کتابخانه آنلایین «طالقانی و زمانه ما»

طالقانی طلوعی در ظلمت

سید محمد حسین میرابوالقاسمی

نشریه پیام هاجر - شهریور ۷۷ - شماره ۲۳۶

وقتی به سیر تاریخ ملتها و زندگی پرفراز و نشیب شخصیت‌ها دقت نماییم می‌بینیم که بسیاری از مردان بزرگ و خود ساخته تاریخ از دامان خانواده‌های محروم برخاسته‌اند و چه بسا اغلب آنها در حیات خود جز سختی زندگی و محرومیت و گمنامی بهره‌ای نبرده‌اند.^۱

آیت الله طالقانی نیز مانند بسیاری از این ابرمردان تاریخی در یک کلبه محقر روستایی و یک خانواده فقیر روحانی پا به عرصه وجود گذاشت. او فرزند انقلاب بود، مرد انقلاب شد و پدر انقلاب لقب یافت. زیرا در درخشانترین سالهای پیروزی انقلاب مشروطه و شکستن قدرت سلاطین مستبد و بی‌کفایت قاجاریه پا به عرصه زندگی گذاشت، و در خفقان‌ترین دوران رژیم خودکامه پهلوی بر علیه استبداد و استعمار به مبارزه برخاست و در حساسترین روزهای پیروزی انقلاب مردمی و اسلامی و برجیده شدن نظام دوهزار و پانصد ساله ستمشاهی که حاصل چهل سال مبارزه و زندان و شکنجه و تبعیدش بود به خیل مردان راستین و گمنامان با نام و نشان تاریخ پیوست.^۲

این خاطره بیاد ماندنی است که روزی در طالقان جمعی در خدمتشان نشسته بودیم. درباره صحت برخی از اخبار واحادیث از جمله این دو روایت "السلطان ظل الله" و "ولدت فی زمن ملک العادل" از محضرشان سوال شد و ایشان جوابی به این مضموم فرمودند:

"این گونه روایات از منابع اسلامی نیست. اینها از اسرائیلیات است و جاعلین آنها یا ایرانیهای شاه پرست بودند یا یهودی‌های پول پرست. بعد در حالی که سیگاری روشن می‌نمود با تبسم فرمود: "اگر این سلاطین ظلم و ستم، عادل بودند، پس ما هم در زمان "عدل مظفر" بنیا آمدیم"^۳ و شاید این ناآرامی‌ها و جوشش‌های ما از آن جهت باشد که نطفه‌مان در گیر و دار انقلاب مشروطه بسته شده است. البته برای پی بردن به مفهوم گفته‌های ایشان و سرگذشت دوران تولد و طفولیتش باید قدری اوراق تاریخ ماقبل تولدش را مرور کنیم:

حرکت انقلاب مشروطه اولین حرکت منسجم و مذهبی و مردمی بود که پس از قرن‌ها حکومت و حاکمیت فردی و قدرتهای استبدادی و ستمشاهی در این سرزمین کهنسال بوجود آمد و همه اقشار مختلف را در تهران و شهرهای بزرگ دربرگرفت و تحولی تاریخی به وجود آورد.

این انقلاب که فتوادهندگان آن به تبع از ندای آزادیخواهی و بیدارگری نابغه بزرگ

شرق و سیدجمال الدین اسدآبادی مراجع و علمای بزرگ و نیک اندیش تهران و قم و نجف و پیشتازان آن به تبع از انقلاب کبیر فرانسه روشنفکران و سیاستمداران مردم اندیش، و قهرمان آن به عشق آزادی و استقلال ملتهای ستم کشیده و محروم ایران بودند، با صدور فرمان تاسیس عدالتخانه (که بعداً به مجلس شورای ملی تغییر نام یافت) توسط مظفرالدین شاه قاجار در تاریخ چهاردهم مرداد ۱۲۸۵ شمسی (۱۳۲۴ قمری) به پیروزی رسید و کلایی از طبقات اعیان (نه از عموم) به عدالتخانه راه یافتند. هنوز افق نیمه روشنی بر روی مردمی که در تنگنای فقر فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی بسر می‌برد باز نشده بود که بامرگ مظفرالدین شاه و توپ بستن عدالتخانه و کشتن جمعی از آزادیخواهان دوره استبداد صغیر محمدعلیشاهی آغاز شد و حدود چهارسال (۱۲۸۵ تا ۱۲۸۸ ش) مبارزات دوباره و سراسری انقلابیون طول کشید تا به فتح تهران و عزل محمدعلی شاه انجامید.

در این مدت چهار سال وحشت و ترور و ناامنی و کمی آذوقه در تهران همه طبقات مختلف را به وحشت انداخت و بناچار دسته دسته از تهران خارج می‌شدند. حاج سیدابوالحسن طالقانی که از علمای بزرگ و معروف عصر خود بود و چندین سال در نجف اشرف مصاحبت علما و مراجع بزرگ را داشت از نظریات و فتاوی‌ای ضداستبدادی آنها آگاه بود و خود از طرفداران و پیشگامان مشروطیت در تهران بود.^۴ این عالم وارسته که فقط از طریق ساعت سازی امرا

رمعاش می‌نمود با همه تقوا و پرهیزگاری آنقدر که اهل "علم و عمل" بود بدنبال "حرف و قول" نبود و کمتر عادت داشت که مانند برخی از همطرازان در گوشه مدرسه و محراب بنشینند و بر تعداد مریدان و حجم تالیفاتش بیفزاید. به همین لحاظ پس از شکست انقلاب مشروطه در فشار شدید استبداد صغیر قرار می‌گیرد و آنچنان زندگی بر او سخت و دشوار می‌شود که تصمیم بازگشت به نجف را می‌گیرد. اما استخاراش که سخت بدان پای بند بود، وی را به سمت طالقان هدایت می‌کند و دست تقدیر زمینه بوجود آوردن یک فرزند برومند و یک مصلح آگاه و تاریخ ساز را از نسل این پاک مرد فراهم می‌سازد.

سرانجام بنا به توصیه مریدان و اصرار اطرافیان عیال و اطفالش را به مقصد طالقان حرکت می‌دهد، اما چون فصل زمستان بود به علت مسدود بودن راهها و ناامن بودن جاده‌ها، مسافت بسیار دور و درازی را از طریق شهریار، ساوجبلاغ و پایین طالقان طی

می‌کند و در اثر سختی زمستان و شدت برف و سرما این مسافرت بیش از یک ماه به طول می‌انجامد به طوری که مجبور می‌شود چند روزی در نظرآباد ساوجبلاغ و چند روزی در گوران طالقان توقف نماید و حتی فاصله بین گوران تا گلیرد را مردم دو روستا اجتماع نموده مختصر راهی باز می‌کنند تا به زحمت سید و خانواده‌اش با استقبال گرم اهالی وارد گلیرد می‌شوند.

این مسافرت پرمشقت آنهم با اسب و قاطر در فصل زمستان و پیمودن دهها فرسخ راه صعب العبور جلگه و کوهستان حاکی از این واقعیت است که این سید بزرگوار چقدر برای خود و عهد و عیالش نگران بوده و در دوره سیاه استبداد محمدعلی شاه‌ی برمخالقین چه می‌گذشته است. به همین لحاظ حدود چهارسال در این ده دورافتاده آبا اجدادی به انزوا می‌گذرانند و با توجه به این که به شدت از مصرف سهم امام بیم داشت و کار ساعت سازی هم در طالقان مشتری نداشت. زندگیش در سختی و تنگنای می‌گذشت و فقط از عایدات ناچیز املاک پدری و کمک بستگان امرارمعاش می‌نمود.

در این زمان که قریب به پنجاه سال از عمرش می‌گذشت، دارای سه دختر بزرگ بود و فرزند ذکوری نداشت بنا به اصرار خواهرانش به ازدواج مجددی تن در می‌دهد و با دختری از اهل گوران بنام عنرا (فاطمه) ازدواج می‌نماید که اولین ثمره‌اش فرزندی بود پسر که او را به نام جد خود-سید محمود- نام گذاشت.

سید محمود در چهار ربیع الاول سال ۱۳۲۹ قمری (مطابق ۱۵- اسفند ۱۲۸۹ شمسی) در گلیرد طالقان از خانوادمای روحانی و در خانه‌ای محقر و گلی پا به عرصه وجود گذاشت. پدرش که سالها انتظار فرزند ذکوری را داشت قبل از هر چیز زیرگوش این نوزاد اذان گفت و دعای مولودیه خواند. برایش گوسفندی عقیقه نمود و ولادتش را طبق معمول آن زمان در پشت قرآن بزرگ خطی یادگار پدرش ثبت نمود.

این ولادت پربرکت و اعجاب انگیز درست در زمانی اتفاق افتاد که روزهای اول ماه ربیع الاول و ایام شادمانی و جشنهای مذهبی سنتی (جشن تبری) عموم اهالی بود و خبر روشن شدن اجاق حاج آقا بزرگ به فرزند پسر شور و هلهله‌ای در بین پیر و جوان به وجود آورد و شادی و شب نشینی آنها را دو چندان نمود. بدینسان سید محمود طلوعی بود در ظلمت که حدودنیم قرن با ظلمتهای زمان خودش (ظلمت کفر- ظلمت چهل- ظلمت فقر- ظلمت استعمار و استبداد)، جهاد و مبارزه نمود. غروبی بود در عترت که پس از آن همه سالها زجر و زندان و تبعید، درنخستین روزهای پیروزی انقلاب

طالقانی طلوعی در ظلمت ۲۶۳

اسلامی که افق روشنی را در پهن دشت تیره ایران می‌دید، مردم را وداع گفت. در حالی که ده‌ها میلیون نفر در سراسر کشور از مرد و زن، پیر و جوان، مسلمان و غیرمسلمان فریاد می‌زدند:

ای سید ما سرور ما جای تو خالیست ای نایب پیغمبر ما جای تو خالی است

پی نوشت‌ها:

- ۱- درست است که مردان نامی دنیا را به یک کشور یا یک شهر و قبیله نسبت دادن شاید نوعی انحصارگری باشد اما آنچه مسلم است آگاهی از شرایط زندگی، محیط اجتماعی و تربیتی و حوادث زندگی آنها گامی است در جهت شناخت بیشتر این خدمتگزاران صدیق بشر.
- ۲- گمنامی، صفت هم‌تازه و عمومی حیات مردان زحمتکش ایران است.
- ۳- کنایه است به آدم تلایی و مدد شکل "عدل مظفر" که مدت ۷۵ سال (۱۳۲۴ تا ۱۳۹۹ق) بر سر در ورودی مجلس شورای ملی نصب بود تا آن که در انقلاب ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ توسط مردم به زیر کشیده شد.
- ۴- سید محمود طالقانی (۱۹۷۹-۱۹۱۰م) (۱۳۵۸-۱۲۸۹ش) فرزند یک روحانی بود که از مشروطه دفاع کرده و بخاطر مخالفت با رضاشاه مورد تعقیب و آزار قرار گرفته بود (سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت تاریخ کمبریج ص ۱۳)
- ۵- با استناد به خاطرات مرحوم پدرم (کربلایی سیاستی) و برخی پیرمردان زنده دل گلیرد.



کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

طالقانی و قرآن

گفت‌وگو با دکتر سید محمد مهدی جعفری

نشریه پیام هاجر - شهریور ۷۷ - شماره ۲۳۶

فاطمه گوارایی

والتازعات عرفاً و الناضطات نشطا و السابحات سبحا فالسابقا سبقا... تاریخ نوگرایی دینی که در دوران معاصر با سید جمال آغاز میشود، در تناوم خود، اقبال و سپس بازرگان، طالقانی و شریعتی را در سیر حرکتی خود به همراه دارد اما به جرات می‌توان گفت که در میان این بزرگان نام طالقانی بیش از همه با قرآن عجین شده است بگونه‌ای که می‌توان از طالقانی به قرآن و از قرآن به طالقانی در رفت و آمد بود. قرآنی که طالقانی از آن سخن می‌گفت و زندگی و عملش را بر اساس الهامات آن شکل بخشیده بود، قرآنی بود که به تفکر و تدبر و تعقل دعوت می‌کرد. پیامی بود برای آزادی انسان، انسانی که بخواهد آزاد باشد، و نه به اسارت درآوردن آزادی و انسانیت آدمی.

قرآنی که طالقانی تمامی عمر بر آن همت گماشت، قرآنی بود که به میان مردم می‌آمد و با جذابیتش بر قلبها و نه اعمال زور، در میان جوانان و دانشجویان مورد پذیرش واقع می‌شد. زیرا او اساساً بر این اعتقاد بود که این پیام و خطاب آن برای توده مردم بوده و باید مفاهیم آن در درون مردم و در صحنه تطبیق با زندگی و در صحنه اجتماع و فعالیت و حرکت و مبارزه و آموزش داده شود و الهام بخش قرار گیرد.

طالقانی عمیقاً اعتقاد داشت از خصایص قرآنی که شاید کمتر کسی بدان توجه داشته‌این است که بعضی از مسائل و حقایق قرآن در ضمن حرکت - و نه خزیدن به گوشه انزوا و اظهار نظر کردن برای انسان تعبیر شده و برخی از متشابهات با حرکت زمان و احتیاجات با برخوردها تحقق می‌یابد. اینگونه بود که تفسیر قرآن او شالوده مبارزه ضد استبدادی را در طی نیم قرن تقویت می‌نمودند. کلام قرآنی اشخری بود که از برخورد گرما بخش دلها و درس و بحث رویارویی با قرآن برخاسته بود بگونه‌ای که شهید سامی از طالقانی به عنوان درخشانترین چهره‌های انسانی تاریخ تجدید حیات دینی و بازگرداندن قرآن و تفسیر به میان جامعه و دادن مفهوم عملی به آن و آوردن قرآن به صحنه عمل و مبارزه و تطبیق "عمل و قول" نام می‌برد.

پیام هاجر به مناسبت نوزدهمین سالگشت رحلت طالقانی نماد رادیکالیسم پویا و معتدل تاریخ معاصر ایران مقوله‌ای را تحت عنوان طالقانی و قرآن با طرح چند سوال با چند تن از صاحب‌نظران عرصه قرآن پژوهی به بحث و گفتگو گذاشته است تا حق کوچکی را نسبت به آن پیر قرآن ادا کرده باشد.

■ جناب آقای جعفری! علت رویکرد طالقانی به قرآن چیست؟

با نزول قرآن، قبایل صحراگرد و پراکنده عرب، که می‌توان گفت از فرهنگ بسیار پائینی برخوردار بودند، نه تنها از سطح بسیار پست فرهنگ و تمدن فرا رفتند، بلکه از سطح فرهنگها و تمدن آن روزگار بسیار برتر شدند، به جایی رسیدند که برای همه کارشناسان فرهنگ و تمدن بشری، مورخان تاریخ تمدن، شگفت آور بود.

این فرا رفتن و دگرگونی سریع، جز بر اثر فرهنگ نوین و انسانی و جهانی قرآن چیز دیگری نبود. لیکن می‌بینیم که چهار یا حداکثر پنج قرن پیش نمی‌گذرد که آن فرهنگ رو به تعالی و بالان، یکباره روی به فرود و نشیب می‌گذارد، مسلمانان دوباره به

سوی پستی و خواری می‌روند.

■ چرا این دگرگونی پیش آمد؟

هیچ دگرگونی و تحولی در جامعه بشری بر اثر یک عامل پدید نمی‌آید، بلکه عوامل و اسباب چندی، همزمان یا پی در پی و به تدریج، از درون و برون، دست به دست هم می‌دهند، تحولی را باعث می‌شوند، لیکن همیشه یک عامل، از عوامل دیگر موثرتر واقع می‌شود. آن عامل را زمینه‌ساز و عامل اصلی و سلسله جنبان دیگر عوامل می‌دانند.

عامل اصلی بازگشت و واپس گرایی مسلمانان از سده پنجم به بعد، پشت کردن به قرآن به عنوان راهنمای عمل مردم در زندگی روزمره آنان بود. همانگونه که نزول قرآن عامل عمده و اصلی رشد و بالندگی مسلمانان بود.

آیت الله طالقانی که در شرایط سیاسی سالهای سیاه رضاخانی، به چنین نتیجه‌ای رسیده بود، مهمترین عامل بیداری مسلمانان، و بهترین زمینه رشد و بالندگی آنان را، بازگشت به قرآن، به عنوان کتاب راهنمای عمل، دانست. لذا در آن شرایط تیره و خفقانی دیکتاتوری، قرآن را به صحنه زندگی آورد، آن را چنان خواند که گویی به قول اقبال لاهوری بر خود او نازل شده است، چنان تفسیر کرد که برای جوانان تحصیلکرده و پرجنب و جوش در اندیشه و باور، درک شدنی باشد، بی‌آنکه از حقیقت چند بعدی و همه جهانی و همه زمانی یا همه گاه، جای قرآن اندک انحراف و سازش و پس‌روی هم کرده باشد.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

■ تفسیر و تاویل از نظر طالقانی چیست؟

تفسیر به معنای پرده برداشتن از روی ابهام و مجهولی است که در آیات قرآن وجود دارد و تاویل یعنی بازگردانیدن لفظ ظاهر آیه به معنای اصلی و واقعی آن.

هر دو مفهوم نسبی است، زیرا ابهامها و مجهولها در هر عصری و نسلی و برای هر شخصی با شخص دیگر متفاوت است، بسیاری از مسایل مبهم در زمانهای گذشته، در پرتو پیشرفت معرفت بشری و دریافتهای عصری، از ابهام بیرون آمده است. همان معرفت بشری، رشد و تکامل درک و شعور در انسان، مسایل بسیاری را که برای گذشتگان روشن و بی‌هیچ ابهامی بوده است، هم اکنون مبهم و نیازمند به تفسیر ساخته است.

مفسران برای تفسیر شرایطی قائل هستند که اگر آن شرط موهبتی است از جانب

پروردگار که نور یقذفه الله فی قلب من یشاء و می گویند که ممکن است کسی، همه شرایط لازم را کسب کند، اما اگر از این موهبت برخوردار نباشد، نتواند چنانکه باید به پرده برداشتن از روی ابهامها و روشن کردن آنها برای دیگران، توفیق یابد.

به نظر من طالقانی از این موهبت، در حد بسیار بالایی، برخوردار بود، شاید آن شرایط را، در سطح دیگر مفسران معروف و مشهور و رسمی، کمتر داشت، از این روی به تفسیر خود نام پرتوی از قرآن داده بود، نه تفسیر قرآن.

طالقانی برای تفسیر و تاویل قرآن قائل به حجابهایی بود که تا آن حجابها از روی دل و دیده شخص مفسر برداشته نشده، توانا به تفسیر نیست.

مصادیق اینگونه تفسیرها در پرتوی بسیار است که اگر بخواهم نمونه بیاورم کتابی می شود؛ تنها به همین اکتفا می کنم که خواننده را به تفسیر پرتوی ارجاع دهم، به ویژه نگرش او درباره زن، مسایل اقتصادی معرفتی و اجتماعی.

■ ویژگی های تفسیر طالقانی از نظر شما چیست؟

روش تفسیری طالقانی دو ویژگی برجسته داشت: نخست تفسیر قرآن با الفاظ قرآن بود. وی بر این عقیده بود که ساختار واژگان و آهنگ کلمات و ترتیب جمله ها، و هماهنگی لفظی آیه ها، خودگویی معنا و مفهومی است که در درون کلمه و جمله و آیه نهفته است و وجود دارد، روشهای دیگر، مانند فلسفی، کلامی، ادبی، عرفانی و مانند اینها، اگرچه هریک تا اندازه ای بعدی از حقیقت چند بعدی قرآن دست یافت، لیکن خود آن روشها نیاز به نقد و بررسی و سپس اثبات دارد، تا پس از به دست آوردن اطمینان، از آنها سود جویند، و الفاظ و ساختار واژگان و آهنگ و نظم و تناسب بهترین وسیله و مطمئن ترین شیوه برای فهم منظور قرآن در حد توان انسانهاست.

دوم شیوه برخورد او با قرآن بود. توضیح این که برخی از مفسران قرآن را کلمات و الفاظ و آیاتی آسمانی - به منای مجرد و دور از دسترس و فهم بشر - می دانند، و لذا معتقدند که جز معصوم شخص دیگری نمی تواند آن را بفهمد و تفسیر کند، و باید تنها بوسیله حدیثی که از معصوم رسیده است قرآن را تفسیر کرد.

غافل از این که معیار درستی و نادرستی و راست و دروغ بودن حدیث قرآن است، نه برعکس؛ اثبات آن هم بسیار مشکل.

طالقانی قرآن را کلام خدا و وحی الهی نازل شده بر پیامبر می دانست، لیکن معتقد بود که این کلام آسمانی برای راهنمایی بشر زمینی، در حد فهم آنان، برای سراسر

روزگاران فرود آمده است. نزول یعنی پایین آمدن حقایق برتر در سطح فهم و درک بشری که با مسایل روزمره زندگی درگیر است، و آن بشر هم نه تنها پیامبر و امامان که همه افراد امت در آن زمان و در زمانهای بعد می‌باشند، از این روی وی قرآن را زمینی می‌کرد و سپس آنچه را خود دریافته بود، و پرتوی که از قرآن بر او تابیده بود، فارغ از دیگر تفسیرها و قیل و قالها، به دیگران منتقل می‌کرد.

از اینها گذشته، در عین این که طالقای روشهای دیگر را درست و بدون نقد و بررسی نمی‌پذیرفت، لیکن پس از اطمینان پیدا کردن به هر کدام، حتی روش ماثور، از آنها نیز در تفسیر سود می‌جست، از این جهت می‌توان شیوه تفسیری او را جامع دانست.

■ محوری‌ترین مقولات مورد توجه طالقای در عرصه قرآن پژوهی را توضیح دهید:

قرآن کتاب هدایت است، نه یک کتاب تخصصی موضوعی، برای به کمال و رشد رسانیدن همه ابعاد وجودی انسان. از این روی مقولات و موضوعات قرآن همگی برای هدایت همه جانبه و هماهنگ وجود انسان و فرابردن او به سوی خداگونگی است، و همه آنها محوری است، منتها همانگونه که اقتضای زندگی انسان و سرشت و طبیعت او است، در هر شرایط و هر زمان و هر مکان، یک موضوع را محور می‌کند، یا مقوله‌ای برای او محوری می‌شود، طالقای، با توجه بدین واقعیت، در هر جایی از قرآن، به برجسته کردن مقوله‌ای می‌پرداخت که قرآن خود بر روی آن تکیه کرده است. نه گرایش افراطی و نا به جا به مسایل اجتماعی و سیاسی داشت، نه اعتقادی، و نه اخلاقی، بلکه هریک را در جای خود محور بحث و بررسی قرار می‌داد: از این روی، به نظر من، نمی‌توان هیچ موضوع مشخصی را در تفسیر قرآن، برجسته‌تر یا با دامنه گسترده‌تر دید، و اگر چنین باشد به علت طبیعت جزءهایی از قرآن است که به تفسیر آنها پرداخته است.

■ تاثیرات رویکرد طالقای به قرآن و نوع قرا، پژوهی او را، هم در عصر وی و هم در استمرار آن چه می‌دانید؟

طالقای، به دنبال سید جمال الدین، شیخ محمد عبده، کواکبی و اقبال لاهوری، پرچم نهضت بازگشت به قرآن را بر دوش گرفت. از این روی، وی در ایران آغازگر این نهضت به شمار می‌رود. او پیوسته به جوانان تحصیلکرده‌ای که تحت تاثیر فرهنگ

غرب به فرهنگ خودی توجهی دست یافت.

وی چهل سال مستمر، در هر شرایطی که بود، بوسیله قرآن بامردم سخن گفت، قرآن را از گوشه کتابخانه و مساجد و از قرائت در مجالس ختم و قبرستان، به صحنه زندگی آورد، و به جوانان و تحصیلکردگان و روشنفکران آن را شناسانید و با رمیدگان از دین و قرآن دمساز کرد، کسانی را که از آهنگ عزا و وعید عذاب قرآن قهر کرده بودند، با آهنگ زندگی و نوید رحمت آن آشتی داد.

مبارزاتی که ریشه در اندیشه‌های قرآنی داشتند، بر اثر آموزشهای قرآنی او انجام گرفت، بطور کلی و اجمال می‌توان گفت که او فرهنگ قرآنی را رایج ساخت و گسترش داد. استمرار آن هم باید چنین باشد اگرچه پس از وی با توطئه سکوت سیاسی، کوشیدند که از گسترش این فرهنگ جلوگیری کنند، لیکن قرآن خود چیزی نیست که قابل جلوگیری باشد.

آب است و مایه زندگی، هر سد و مانع را خواهد شکست و خود را به تشنگان خواهد رسانید.

■ نوآوریهای طالقانی در عرصه بینشی و روشی قرآن چیست؟

قرآن پیامی است که از جانب پروردگار برای همه زمانها، در همه مکانها، برای همگان در سراسر تاریخ، از این روی پیوسته نو است، قرآن شناس آگاه کسی است که این تازگی و نوبودن را دریابد، در عرضه آن به دیگران نیز نوآوری داشته باشد.

نوآوریهای طالقانی بسیار بود، از همه برجسته‌تر همان روش تفسیری او بود که قرآن را با الفاظ قرآن، حتی با توجه به آهنگ کلمات، تفسیر می‌کرد. از روزگاران کهن، تفسیر قرآن با قرآن معمول بوده است، لیکن با آیات قرآن، به نقش کلمات کمتر توجه می‌شد، طالقانی معتقد بود که کلمه مترادف در قرآن وجود ندارد، هر کلمه‌ای، چه اسم باشد و چه فعل و چه حرف، معنای خاص خود را دارد، هیچ کلمه‌ای را نمی‌توان به جای کلمه دیگر گذاشت، زیرا در آن صورت، مفهوم و منظور آیه تغییر می‌کند، حتی حروف عاطفه که فاء و واو و ثم هستند، در قرآن به جای یکدیگر نیامده‌اند، هریک پیام ویژه‌ای دارند و با توجه به معنای ویژه آنها است که معنی می‌دهد نمی‌توان فعل ماضی را به صورت اسم یا فعل مضارع، یا فعل مضارع را به صورت استقبال معنی کرد، حتی فعل‌هایی که به ظاهر در فارسی یک معنا دارند، هر کدام در قرآن نقش و معنایی خاص دارند و باید هریک را به جای خود معنی کرد.

در شیوه سنتی به تناسب آیات نیز توجه شده است، لیکن طالقانی در این زمینه هم فراتر رفته به تناسب سوره‌ها (ترتیب قرار گرفتن آنها در کنار یکدیگر) تناسب آیات، حتی تناسب کلمات و حروف قرآن نیز اعتقاد داشت، برپایه این اعتقاد تفسیرها و مفاهیم نوینی از قرآن استخراج کرده به قرآن خواهان و علاقمندان به ارمغان داده است. از لحاظ بینشی، هم نوآوری طالقانی نگرش جامع و عملی او به قرآن بود، قرآن را کتاب راهنمای عمل می‌دانست، لیکن حسینا کتاب الله نمی‌گفت، بلکه اعتقاد داشت که دستاوردهای معرفت بشری، پیوسته در روشن کردن حقایق ثابت قرآن، در هر عصری، و در هر شرایطی، بسیار موثر است، از این روی وی از دستاوردهای علمی نوین در جهت فهم بهتر قرآن سود می‌جست، بی‌آنکه تحت تاثیر علم پیوسته دگرگون شونده و ابطال پذیر قرار گیرد، بی‌آنکه دانش محدود بشری را اصل قرار دهد. به امید آنکه ما هم توفیق استفاده بهینه را از قرآن در زندگی هردو جهان بیابیم.



کتابخانه آنلاین «تالقانی»

تالقانی و قرآن

گفت‌وگو با علی طهماسبی

نشریه پیام هاجر - شهریور ۷۷ - شماره ۲۳۶

■ علت رویکرد طالقانی به قرآن چیست؟

نکته اول، در تاریخ ادب و فرهنگ ما که ایرانی هستیم از قرآن با مردم سخن گفتن قرآن را برای مردم بیان کردن، کار فقیه و مفتی نبوده بلکه کار عارف و حکیم بوده و هست فقیه و مفتی تا آنجا با قرآن سر و کار داشتند که به احکام فقهی مربوط می شده است. احکام فقهی چیزهایی بوده است برای حفظ وضع موجود و برقراری نظم اجتماعی، مطابق معیارهای همان روزگار قدیم.

این است که شما کمتر فقیه و مفتی را می بینید که تفسیر قرآن نوشته باشد، در عوض همه کسانی که به وضع موجود معترض بوده اند و در پی طراحی وضع مطلوب در ذهن مردمان بوده اند به تفسیر قرآن می پرداختند، اما نه به آن گونه که در نزد برخی نویسندگان معمولی رسوم است. بلکه اینان کار دیگری می کردند معمولی ترین تفسیر به زبان پارسی کشف الاسرار میبیدی است اما مثنوی مولوی یکی از بزرگترین تفسیرهای قرآن محسوب می شود.

یعنی مثنوی مولوی یکی از بزرگترین تفسیرهای قرآن محسوب می شود یعنی مثنوی مولوی آن قدر متأثر از قرآن است که می توان گفت خود تفسیر قرآن است. همچنین غزلیات حافظ، و ... به تعبیر دیگر، بزرگترین عارفان تاریخ ایران مانند صفایی، نظامی، مولوی، حافظ و دیگران، قالب شعر را برای شرح معانی بلند قرآن انتخاب کردند تا آن معانی را به مردم معرفی کنند. در واقع بیان معانی قرآن برای مردم باید با شیوه های انجام می گرفت که با این زبان و این ادبیات ملی همخوانی داشته باشد و مردم این سرزمین را به سوی هدفی والاتر از آنچه اکنون هست، هدایت کند. تفسیر قرآن به زبان عربی نوشتن، نشانه وسعت معلومات و دانش نویسنده است اما برای این گونه از نویسندگان و مفسرین، مخاطب ایرانی و پارسی زبان ارج و مقامی ندارد. این که طالقانی برداشتهای خودش را از قرآن به پارسی می نوشت به آن جهت بود که به مردم اهمیت می داد و به پیشرفت تعالی ایمان داشت.

نکته دوم این که پس از انقلاب مشروطه در ایران این اندیشه در برخی روشنفکران روز به روز بسیار قوت گرفت که اگر ایرانیان بخواهند واقعا پیشرفت کنند و از این وضع موجود رهایی یابند، باید فرهنگ و راه و روش گذاشته خود را ترک کنند. بسا که بر این باور بودند که می بایست راه غرب را پیش گیرند. بنابراین برای تغییر وضع موجود به وضع مطلوب، به جای آن عرفان روزگار مولوی نوعی روشنفکری متمایل به غرب پدید

آمد.

اکثر فرهیختگان و دانایان سرزمین ما در این دوره با لباس جدید و هیأتی تازه به کار فکری و فرهنگی ادامه دادند و برخی کسان مانند سید حسن تقی زاده چنان از این رو به آن رو شدند که اگر کسی سابقه آنان را نمی‌دانست، باور نمی‌کرد که یک روزگاری این آقایان در کسوت روحانیت بوده‌اند. به سخن دیگر راه دگرگونی و تغییر از وضع موجود به وضع مطلوب، چیزی نبود که در پیشانی مذهب و قرآن دیده شود.

حکومت رضاشاه برآیند طبیعی این بینش و روحیه بود. مهمترین کسانی که روش حکومت رضاشاه را برای پیشرفت و ترقی ایران درست نمی‌دانستند، مذهبی‌ها نبودند، بلکه روشنفکرانی غیرمذهبی، به خصوص تحصیلکرده‌های متمایل به کمونیسم مانند دکتر ارانی و گروه ۵۳ نفر بودند.

بنابراین در عرصه پیشرفت جامعه ایران چه مخالفین رضاشاه و چه موافقین او دغدغه دین و قرآن را نداشتند. یعنی پذیرفته بودند که برای پیشرفت ایران دین چیزی در چنته ندارد و بسا که مانع راه نیز هست. البته آنچه می‌گویم قاعده است حالا اگر یکی دو تا استثنا پیدا شدند مطلب دیگری است.

بعد از شهریور ۱۳۲۰ که رضاشاه به تبعید رفت. تبلیغات مرموز و مشکوکی در زمینه بازگشت مردم به دین و مذهب پدید آمد. در این تبلیغات، دین و مذهب به هیچ روی معنای پیشرفت و ترقی ایران و اعتلای مردم را در خود نداشت و به هیچ روی در عرصه فقرزدایی و مبارزه با جهل گامی برنداشت و به همین جهت می‌گویم مرموز. جریده و هیأت‌های سینه زنی، همه و همه به جای دین و قرآن و اسلام به مردم القا می‌شد. منافع این القافات باری استعمارگران خارجی همین بود که مردم ایران در جهل و فقر خودشان می‌ماندند. برای روشنفکران غیرمذهبی هم این فایده بزرگ را داشت که بگویند، دین همین است که می‌بیند و اسلام یعنی همین علم و کتل و های و هوی کردن و بر سر و سینه کوبیدن، در فقر و بیماری و جهل غوطه‌ور شدن. و بعد هم جوانهای تحصیلکرده گروه گروه بسوی بی‌هویتی ملی و دینی کشیده شدن.

دراین زمانه هست که چند نفر آدم که هم دل در گروه ملیست و پیشرفت ایران را داشتند و هم می‌دانستند که شناسنامه ملی ما با قرآن و دین آمیخته است. به طرح کردن و شناساندن قرآن پرداختند این درست است که نوشته‌های پرتوی از قرآن پس از سالهای ۱۳۴۲ تحریر شد. اما روی کرد طالقانی به قرآن مربوط به همان روزگاری

می‌شود که لازمه روشنفکری عبارت بود از غیردینی بودن، و دین داری هم گره خورده بود با خرافه و جهل و مخالفت با پیشرفت.

طرح قرآن و شناساندن آن، نه برای حفظ وضع موجود و نه برای ادامه فرهنگ فقر و جهل در جامعه، بلکه برای پدید آوردن ملت‌ی باهوش، مستقل، با مروت و عاشق عدالت و آزادی بود، این آدم‌ها تعدادشان از انگلستان دست تجاوز نمی‌کرد و یکی از آنها طالقانی و یکی دیگر استاد محمد تقی شریعتی بود که نمی‌توانیم بی‌اندوه فراق از یاد و نامش عبور کنیم. من بارها از آن پیر شوریده و عاشق شنیدم که می‌گفت: باید به سرعت دست به کاری می‌شدیم و قرآن را از قبرها به قلب‌های می‌آوردیم جوان‌ها داشتند از دست می‌رفتند، متولیان دین طوری از دین دفاع می‌کردند که بیشتر به دین ضربه می‌زدند، گروه‌های چپ و مارکسیست برای بی‌دین کردن جوان‌ها به همان چیزی استناد می‌کردند که مذهبی‌های خشک مغز و جاهل می‌گفتند.

من خود هیچگاه نتوانستم در محضر طالقانی زانو بزنم و او را از نزدیک شاگرد باشم اما این پیر خراسانی ما، همزمان، هم‌زم، و هم آوای آن بزرگ بود و من طالقانی را در چهره استاد محمدتقی شریعتی دیده‌ام، و از او می‌شناسم، و گمانم همین دغدغه‌ها بوده که چون گدازه آتشی به دل طالقانی هم افتاده و او را وا داشتند تا پرتوی از قرآن را برای نسلی که ما باشیم تجویز کند، همان گونه استاد شریعتی بیش از طالقانی "تفسیر نوین" را نوشته بود.

طالقانی ایرانی بود، پس دل در گرو پیشرفت ایران داشت. او می‌خواست برای زدودن فقر و جهل از چهره این جامعه کاری بکند. طالقانی مسلمان بود، شناسنامه‌اش، شناسنامه‌ای دینی بود پس می‌بایست برای پیشرفت ملتش و مردم میهنش دین را به زبان پارسی و به زبان امروز بازگو کند.

■ تفسیر و تاویل در نگاه طالقانی چگونه است؟

نمی‌دانم منظورتان از تفسیر چیست، اگر تفسیر را "پرده برداری" معنی کنیم یعنی این که مثلاً "کسی حجاب را از جلو خورشید بردارد تا مردم بتوانند خورشید را ببینند. اما طالقانی نام تفسیر را بر نوشته‌هایش ننهاد، فقط به همین اکتفا کرد که بگوید پرتوی از قرآن یعنی شعاع نوری که او از قرآن بر سر راه خود می‌دید. انگار که قرآن مثل خورشیدی یا چراغی جلو پایش را روشن می‌کند. راهش را آشکار می‌کند. او

می‌تواند در آن، روشنایی راه برود و حتی راه را تعریف کند. آنها که مدعی تفسیر گفتن و نوشتن هستند ظاهراً خود را مشرف بر آن خورشید یا چراغ می‌پندارند. از یک منظر دیگری به قرآن نگاه می‌کنند. مثل این می‌ماند که کسی نپندارد که نور چشمان او سبب می‌شود تا چراغ را ببیند. هدف هم برای آنان دیدن چراغ است نه دیدن راهی که چراغ آن را روشن می‌کند. طالقاتی روی زمین راه می‌رفت از این جهت احتیاج داشت تا جلو پایش را ببیند، آینده مقصدش را ببیند و راه را به دیگران نیز نشان دهد او از نور تعریف نمی‌کرد از راهی که نور آن را روشن کرده سخن می‌گفت. این بود که به همان پرتوی از قرآن قانع بود.

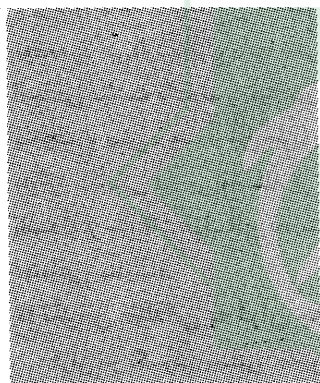
■ ویژگی‌های تفسیری و رویکرد طالقاتی به قرآن از نظر شما چیست؟

این مباحث بسیار دراز دامن است و نمی‌توان با چند جمله کار را تمام کرد. طالقاتی برای بیان آیات قرآن ابتدا معانی "پایه" از هر واژه عربی را به پارسی توضیح می‌دهد و همچنین رابطه نحوی هر کلمه با دیگر کلمات را در جمله به گونه‌ای بیان می‌کند که هر کسی می‌تواند آیه و یا سوره مورد نظر را متناسب با فهم و نیاز خودش درک کند و حتی نیاز چندانی به توضیحات بعدی نداشته باشد. گرچه در این توضیحات، نگرش عمیق طالقاتی را به مسایل می‌توانیم ببینیم.

اما این نحوه توضیح دادن آیات قرآن سبب می‌شود که ذهن خواننده آزادی این را به دست آورد که با فهم معانی واژگان و رابطه آنها، تعبیر و تاویل خودش را از آیات داشته باشد و مطیع بی‌چون و چرای نویسنده نباشد.

اگر از شما بخواهند محوری‌ترین مقولات مورد بحث در عرصه قرآن پژوهی طالقاتی را مطرح کنید پاسخ شما چیست؟

گذر انسان از حال به آینده، از اسارت به آزادی، از فقر به بی‌نیازی، از جهل به دانش و از ذلت به عزت، ممکن است این حرفها را امروز به نوعی شعارهای تقلبی بدل شده باشد. اما یک روزگاری آرزوهای بلند مردمان این سرزمین بوده است، یادشان گرامی باشد، آن روزها و آن مردها.



کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

طالقانی و قرآن

گفت‌وگو با مقصود فراستخواه

نشریه پیام هاجر - شهریور ۷۷ - شماره ۲۳۶

■ علت رویکرد طالقانی به قرآن چه بوده است؟

زنده یاد طالقانی از برجسته‌ترین نواندیشان مسلمان در ایران معاصر محسوب می‌شود و به گمان اینجانب، شاید یکی از علل این که آنان در کل، بیشتر به قرآن تاکید کرده‌اند و نه حدیث یا فقه یا تفسیر و کلام و جز آن، این بوده است که آنها خواه ناخواه به یک نگرش مینیمالیستی و حداقل‌گرایانه درباره اسلام تمایل داشتند.

آنها احساس می‌کردند فرهنگ اسلامی بسیار متورم شده و آماس کرده است خیلی چیزهای پیچیده زیاد در یک تاریخ پرابتلای دراز، به نام اسلام، انباشته و متکاثف شده و برگرده جامعه نحیف آنان سنگینی می‌کند و از حرکت و تغییر و پیشرفت و پویایی و توسعه باز می‌دارد بنابراین آنها سعی می‌کردند در این میان به حداقل مرجع معتبر و اجماعی انگشت بگذارند و بقیه چیزها را براساس آن و با عقلانیت، ارزیابی بکنند و بسنجند و پیش بروند. از این طریق نه تنها فرهنگ اسلامی، سبکبال می‌شد، همه جوامع مسلمانی نیز می‌توانستند در حول یک سند دینی مشترک، اتحاد و تفاهم داشته باشند و از منازعات فرقه‌ای دست بردارند و به مسابقات علمی، فنی، اقتصادی و اجتماعی بیندیشند.

■ نگرش طالقانی به قرآن چه تمایزی با نگرش سنتی داشته است؟

قرآن در نگرش سنتی معمولاً کتابی محسوب می‌شده که: یا برای اموات می‌خواندند، بر سر مسافران می‌گرفتند، به خوانچه عروس یا منزل نو می‌گذاشتند، به قنذاق نوزادان می‌بستند، برای دفع بلا و بیماری در ماشین یا موارد دیگر تبرک می‌کردند و در آغاز مجالس نیز محض تشریف و تظاهر و تزویر آیاتی چند از کلام الله مجید تلاوت می‌شد. یا آیاتی محدود از آن را به عنوان "آیات الاحکام" بدون توجه به روح کلی این کتاب و گوهر مراد آن و موج هدایت‌های نهفته در کلیت آیت‌ها، مبنا قرار می‌دادند و براساس قالب و ظواهر آن آیات، فتوا صادر می‌کردند و برای روزگاری دیگر با همه تفاوتها و پیچیدگی‌هایش، قانون مقرر می‌داشتند یا به حفظ و تجوید و ترتیل و تواشیح آن بسنده می‌کردند به حدی که حافظ داد بزند:

عشقت رسد به فریاد ار خود بسان حافظ قرآن زیر بخوانی با چارده روایت

یا چنان مزورانه از آن بهره‌برداری سیاسی می‌کردند که بگوید: ...

اما به نظر من، طالقانی در جوهر قرآن رهنمون عقلانیت، خودآگاهی، آزادی، کرامت انسانی، عدالت اجتماعی و فضیلت‌های فراموش شده معنوی جستجو می‌کرده است.

■ تفسیر از نظر طالقانی به چه معنی بوده است؟

ایشان متواضعانه در آغاز نخستین جلد "پرتوی از قرآن" تصریح کرده‌اند که ما نمی‌توانیم مدعی تفسیر قرآن به معنای پرده برداری از مقصود نهایی باشیم و آنچه به عنوان تفسیر نوشته یا گفته می‌شده و می‌شود، انعکاسی از فکر و معلومات خود مفسرین در ظرف یک زمان و متناسب با آن بوده است.

برای همین، تفاسیر قدیمی با آن همه تحقیقاتی که کرده‌اند امروز چندان قابل استفاده نیست. بدین ترتیب طالقانی می‌کوشد میان اصالت قرآن و فهم دینی ماها از آن تفاوت بنهد. قرآن به اعتبار خود محفوظ است. اما هرچه از فقه و کلام و تفسیر و ... که منتسب بدان است، در واقع نظریاتی محدود، متغیر و متحول و قابل انتقادند. به نظر من این نکته عمیقی است که ایشان بدان توجه یافته‌اند.

این در حالی است که متاسفانه حوزه‌ها و علوم دینی مانند فقه و کلام و تفسیر و جز آن، با انتساب خودشان به قرآن و وحی و عصمت، برای خویش نوعی تقدس قائل می‌شوند که فراتر از چون و چرا و نقادی است.

این در عالم روشنفکر، در اوایل پرتوی از قرآن، توضیح می‌دهد که اطلاعات غیردینی ما، در فهم قرآنی ما تاثیر می‌گذارد. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت مسلمانان تنها وقتی می‌توانند فهمی مطلوب از قرآن در عصر حاضر داشته باشند که اطلاعات کافی درباره دنیای نوین و آخرین تجارب و رهیافتها و علوم بشری، و همچنین خودآگاهی لازم انسانی، مدنی و ملی به دست آورند، طالقانی خود چنین بود.

یک مرور اجمالی در پنج جلد پرتوی از قرآن، کافی است نشان دهد که این مرد فرهیخته، چه مقدار کوشیده است از کتب جدید در فیزیک، زیست شناسی، زمین شناسی پزشکی، روان شناسی تاریخ، فلسفه و ... بهره بگیرد و از این مطالعات در پیراستن معرفت دینی خود استفاده کند.

■ از نوآوریهای طالقانی در مطالعات قرآنی بگویید

اینجانب دراین باره، قبلاً بحثهایی داشته‌ام که بخشی اندک از آن در مقاله‌ای در سال ۷۲ (ایران فردا، شماره ۸) چاپ شد. بخشهایی بیشتر را نیز در کتاب "زبان قرآن" آورده‌ام. طالقانی گاهی بسان یک متدلوژیست و معرفت شناس درباره تفسیر قرآن، نقطه نظرهای عمیقی ابراز داشته است.

مثلاً این که چگونه اطلاعات جهان شناختی قدیم سبب می‌شده مفسران ما، آیاتی

را برخلاف آن تفسیر کنند یا به دلیل نداشتن معلومات کافی، برداشتهای سطحی و کم مایه بنمایند برای نمونه، به بحث ایشان درباره آیات سوره شمس اشاره می‌کنم:

"والشمس و ضحیها و القمر اذا تلیها و النهار اذا جلیها و اللیل اذا یغشیها" سوگند به خورشید و پرتوش و ماه، آن گاه که از پس آن (یعنی خورشید) برآید و روز، آنگاه که آن را (یعنی خورشید) را بتاباند و شب آنگاه که آن را (یعنی خورشید را) بپوشاند. طالقانی می‌نویسد که ظاهر آیات این است که هر چهار ضمیر ها به شمس برمی‌گردد. یعنی همان طور که ترجمه کردیم. ولی چون قدمای مفسرین براساس هیات بطلیموس چنین می‌انگاشتند که گردش خورشید، روز و شب را پدید می‌آورد، به تکلف، کلمه‌ای مقدر مانند ارض یا دنیا فرض می‌نمودند و ضمیر ها را به آن ارجاع می‌دادند و این کار حتی تا تفسیر المیزان تداوم یافته است.

اما به نظر روانشاد طالقانی، صریح آیات این است که آفتاب را روز و شب (یعنی حرکت وضعی زمین) تجلی می‌دهد یا می‌پوشاند.

در آیه بعدی نیز آمده: "والارض و ماطحیها" یعنی سوگند به زمین و آنچه او را غلتانید و گسترانید. طالقانی می‌گوید کلمه "طحی" در لغت عرب به معنای راندن، کره را پرتاب کردن، غلتانیدن و گستردن است اما مفسران فقط به این معنای آخر (یعنی گستردن) توجه کرده‌اند زیرا تصویری از رانده شدن و پرت شدن زمین نداشتند اما نظریات امروزی بر آن است که زمین به خورشید پیوسته بوده و از آن دفع و رانده و پرتاب شده، سپس به گرد خویش و خورشید، غلتیده و چرخیده است و بر اثر جاذبه و دافعه، جرم آن گسترش یافته است و همه اینها از لوازم معنای "طحی" است.

■ به نوآوریهای طالقانی در عرصه‌های دیگری از قرآن، غیر از عرصه معرفت شناختی، نیز بپردازید

بله، ایشان به هنر بیان و آواشناسی زبان قرآن و نیز ارتباط ارگانیک آواها با معنای، علاقه داشته است و از نظر او، آهنگ لفظی قرآن و مخارج حروف و حرکات و فواصل آن، بی‌ربط به معنای نیست، بلکه متغیرهای فوتیک و هارمونیک و پارامترهای هجایی و صوتی و آوایی، با متغیرهای معنایی همراه و همیاست. در این زمینه می‌توانید صفحات ۱۷۳ تا ۱۸۰ کتاب زبان قرآن نوشته این جانب را برای خوانندگان علاقمند خود چاپ کنید که مثالهایی از پرتوی از قرآن نقل کرده و توضیح داده‌ام.



کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

طالقانی مجرم سیاسی یا نجوایی با پدر

اعظم طالقانی

نشریه پیام هاجر - شهریور ۱۳۷۷ - ۲۳۶ شماره

پدر: خواستم ترا به عنوان مجرم سیاسی بشمار آورم و به تو بگویم چرا ترا مجرم سیاسی می‌دانم، لکن صدائی گوشم را خراش و ندا در داد: مگر تو هم مانند خود خواهان او را نشناختی! بنابراین همان دردها را با تو نجوا می‌کنم:

پدر! فراموش نمی‌کنیم که همیشه از آزادیخواهان و استقلال جویان حمایت می‌کردی، تو از مصدق بزرگ به عنوان منجی ایران و ایرانی یاد می‌کردی و در پی ادامه راهش بودی! بعد از سال ۳۲ که فشار رژیم زیاد شد، حدوداً سال ۳۴ نهضت مقاومت ملی را با کمک یارانت تشکیل دادی و با هم‌زمانیت تا پایان وفاداری بودی. پدر فراموش نمی‌کنم در سن نه سالگی، یکروز صبح که از خواب بیدار شدم خواب پدر بزرگ و مادر بزرگ را که در رویای من بیمار بودند برایت گفتم، با برافروختگی و تائر گفتم: امروز صبح نواب صفوی را شهید کردند!

حدود سال ۳۵ بود که فداییان اسلام (شهید نواب صفوی و همراهان) را در منزلت پناه دادی در حالی که در آن شرایط هیچکس حاضر نبود چنین کاری کند و حاضر نبودی که از منزل تو خارج شوند، حتی بچه‌های تو هم مثل کسانی که سالها آموزش دیده‌اند اسرار خانه تو را حافظ بودند، بالاخره نواب و همراهانش پس از خروج از خانه، با توجه به مخالفت تو پس از یک هفته دستگیر شدند. بعد از آن ماموران به خانه‌ات حمله کردند، بر سر آنان فریاد می‌زدی، مگر من می‌خواهم فرار کنم که این‌طور حمله می‌کنید. گفتند: المامور و معذور، دوباره فریاد زدی زمین گرم بخورد کسی که این جمله را در دهان شما انداخت؟ **آتلاین «طالقانی و زمانه ما»**

پدر! فراموش نمی‌کنم که تو از چند ساعت، چند روز، یک ماه، چند ماه و چند سال در زندان و تبعید بودی، روزی گفتم پس از آن که دیشب مرا به زندان بردند، در زندان خواب دیدم، دیوار شکافته شد، ماری سرش را از شکاف دیوار برون آورد و به سوی من حمله‌ور شد، ولی سرش در میان شکاف دیوار ماند و نتوانست به من برسد.

فکر می‌کنم مشابه این زندان را در زمان بختیار (رییس ساواک وقت) بسیار رفتی و برابیم خاطره‌ها گفتم، گفتم که شب تا صبح در یک سلول مباحثه نشستنی و سعی داشتی به او بفهمانی که تضاد، نظام خلق نمی‌کند و از تنها ابزار در سلول بارها استفاده کردی، یعنی بارها بارها منظم در کنار هم قرار گیرند، اما، نشد. بهر حال با این کار خواستی به هم زندانیت ثابت کنی که تضاد، نظام آفرینشی به این عظمت را نمی‌تواند خلق کند و به قانون احتمالات هم معتقد باشیم! به احتمال قوی کتاب "اسلام

و مالکیت را پس از آزادی از آن زندان نوشتی. فراموش نمی‌کنم هر گاه وارد خانه می‌شدی، مرا در حال قرائت قرآن و یا مطالعه می‌دیدى با تشویق مرا به ذوق می‌آوردی، شخصیت می‌دادی، تو اصلاً برای هر یک نفر مردم که مستعد درک مسائل و دردها بودند شخصیت فوق العاده قائل بودی، ندیدم به جز از دو نفر از ذی حیاتی بدگویی کنی و یا کینه‌اش را به دل داشته باشی. یکی از آن دو شاه بود که او را عامل بدبختی و سر سپرده بیگانه میدانستی و نفر دیگر که اجازه ندارم اسمش را ببرم، از عدم ثبات و تغییر رنگ سیاسی دادن او بشدت ناراحت بودی!

پدر! سال ۴۱ دستگیر شدی. پس از چهار ماه آزادت کردند، از زمان آزادی تا ۱۵ خرداد کسانیکه قبلاً در زندان قزل قلعه بنام‌های احمدی و دستغیب با تو آشنا شده بودند، تو اعلامیه‌ای خطاب به افسران ارتش، بنام "جلاد خون می‌ریزد" را به آنها داده بودی تا چاپ و تکثیر کنند، که اصل آن در دست این دو نفر بود. و آنها هیچگاه دستگیر نشدند ولی اصل اعلامیه در پرونده تو گذاشته شده بود، شاید بتوانیم آن دو نفر را مأمورین ساواک بدانیم. پس از پانزده خرداد پسر بزرگت که در آن هنگام ۱۶ سال داشت از میان خیابان دستگیر شد و پس از آن ترا هم دستگیر کردند و پرونده قطوری برایت ساختند، ما همچنان بدنبال شما و بقیه خانواده که زندانی دستگیر شده بودند و پس از ۴ ماه مادر، شما را در زندان قصر یافت. آن روز، روزی بود که مادر در تابستان گرم پس از ۴ ماه توانست شما را بیابد و خودش غذائی بخورد.

تصورم این است که کمتر کسی مانند تو با زندانیانها و نگهبانها رفتارش بگونه‌ای بود که در نهایت مفهوم "المأمور مغدوزرا" عملاً برای آنان نفی کرد و رقابت و مسئولیت الهی را جایگزین کرد.

مسجد تو(مسجد هدایت در خیابان استانبول سابق و جمهوری فعلی) پایگاه جوانان دانشجو و نسل انقلابی بود. جنب مسجد تو سینما بود. شبهای جمعه که تفسیر قرآن می‌گفتی جوانان وسط خیابان تا استانبول صف می‌کشیدند، اما عده‌ای از جوانها هم مست و نعره‌زن از سینما بیرون می‌آمدند و تو به ما می‌گفتی، تحقیق کردم که عده‌ای از اینها پدران پولدار حاجی دارند، اما این جوانان انقلابی برادران و فرزندان من هستند.

تمام عید فطرها بعد از نماز در مسجد هدایت یا در مکانی در خارج از تهران از فلسطین و فلسطینی‌ها می‌گفتی و برای آنان، اعانه جمع‌آوری می‌کردی و به ترتیبی

که رژیم منحوس متوجه نشود بکمک دوستان به آنها میرساندی.

پدر! عجب لحظه‌ای بود! قبل از آنکه برای ادای مراسم نماز عید فطر به مسجد بروی منزلت محاصره شد، شورای امنیت شهر، دستور تبعید تو را صادر کرد و به زایل منتقل شدی، بسوی سرنوشتی نامعلوم! ما بدنبال تو به زایل آمدیم. آن سال در شهر قحطی شده بود. مردم احشام و دختران خود را برای به دست آوردن نانی می‌فروختند. اما تو که وارد زایل شدی باران زابلستان را سر سبز کرده بود، بطوری که در نزارها مردم با قایق‌های کوچک قایقرانی می‌کردند. وجود تو برکت داشت، هر جا می‌رفتی روح و روان و زندگی مردم را سر و سامان می‌دادی. در آن هنگام فرزند کوچکم دچار حصبه شد، به دنبال پزشک می‌گشتم بالاخره به مطب پزشکی رفتم که همه‌اش کاهگلی بود و از خارج، از در ورودی کودکان و مردمانی نشست‌ه بودند که از گرسنگی شکم‌هایشان بزرگ و دست و پاهایشان لاغر شده بود، پدر در آنجا بود که به وجود با برکت تو بیش از همه پی بردم. چون تو اگر تبعید نمی‌شدی، ما هم رنج و سختی و گرسنگی مردم را در اقصی نقاط کشورمان درک نمی‌کردیم.

از تبعید زایل به تبعید بافت کرمان منتقل شدی، با مردم می‌جوشیدی، خو می‌گرفتی، شبها تا صبح را می‌رفتی و نماز می‌خواندی و دعا می‌کردی چون در آن هنگام بود که اعدامها و خونریزیهای رژیم سفاک شدت گرفته بود!!!

خاطره‌های زایل و بافت، تبعیدگاه تو بسیار است، آنها را بوقت دیگری می‌گذارم. فقط هنگامیکه تبعید تو تمام شد، در فرودگاه به هنگام ورود، ترا پیرمردی گوژپشت و خمیده با موهای پریشان و سفید دیدم، آری غم شهدا و انقلابیون ترا این چنین کرده بود!

پدر! سال ۵۴ مرا بردند و پس از ۶ ماه ترا هم به زندان آوردند. در اولین ملاقات در زندان هنگامیکه مرا با پوشش حوله و لباس و بدون چادر دیدی بر سر مسئولین زندان، فریاد زدی: خاک بر سر شما، با این کشور اسلامیتان، زنان مسلمان را اینطور نگهداری می‌کنید؟! آری پدر از آن پس در ملاقات‌های با تو چادر بر سرم می‌کردند!!! جریانات داخل زندان بسیار بود، هر بار که ملاقات داشتیم غیر مستقیم از دست عده‌ای می‌نالیدی و می‌گفتی آنان تفسیر مرا تحریم کرده‌اند! محیط زندان میدان جنگ و درگیری شده بود، اتحاد از بین رفته بود و رژیم هم سوء استفاده می‌کرد.

البته پدر! برای تو که جدت علی را گفتند که نماز نمی‌خواند، این گونه قضاوت‌ها

نگرانی نداشت.

پدر! ماجراهای داخل زندان خودش کتابی است که نجوای دگری را می‌طلبد و وقت دگر نیاز دارد. اما روز هفده شهریور: هنگامی که شما و آیت... طاهری اصفهانی در بهداری زندان قصر در یک اطاق همجوار هم بودید، عصر روز هفده شهریور آنچه در میدان ژاله دیده بودم، می‌گفتم، ناگهان تأثری را در وجود هر دوی شما دیدم، که با خطاب "دیگر نگو" ساکت شدم و با خود فکر می‌کردم اگر آنها در آنجا بودند چه می‌کردند؟! حتماً در جلوی صف مردم قرار می‌گرفتند، نمیدانم شاید! با شناختی که از شما دارم....

بهر حال در حدود سال ۵۴ شرایط به گونه ای بود که متفکرین، انقلابیون، علماء و قشرهای مذهبی در داخل و گروههای سیاسی، حقوقدانها و اعلامیه‌های رهبر انقلاب در خارج از کشور رژیم پوسیده شاه را روز به روز متزلزل می‌کرد، پدر بخاطر دارم وقتی حقوق بشر وارد زندان شد مثل اینکه بخواهیم انتقام همه زندانیها را از رژیم بگیریم، هر چه از شکنجه‌ها و مسائل زندانیها و اینکه عده‌ای بعد از اتمام دوره محکومیت از زندان آزاد نمی‌شوند را به آنها گفتیم، ملاقات ما با شما و خانواده قطع شد تا این که یک روز در داخل زندان اوین با شما روبرو شدم.

در حالی که از قندی (یکی از رؤسای زندان اوین) فریاد می‌زد که ما مسایلی را به حقوق بشری ها گفته‌ایم تیمسار نصری و خودش از مدار بسته، همه ماجرای صحبتها را دیده بودند، عصبانی به تو اعتراض می‌کردند. تو در حالی که بر افروخته شده بودی، گفתי نوار گفتگو را برایم بیاورد و من از هیچ چیزی بیش از برافروختگی چهره تو رنج نمی‌برم ...

بهر حال پدر همه عوامل دست بدست هم داد و اوج گرفت و رژیم با فراگیری جریانات انقلاب اوج گرفت و رژیم با فراگیری جریانات انقلابی مجبور بود زندانیها را آزاد کند، ما و شما بعد از محاکمه و محکومیت با فاصله چند ماه بطور ناگهانی آزاد شدیم، در واقع در زندانها را مردم با حول و قوه الهی باز کردند. دوازدهم بهمن روز ورود امام در فرودگاه، طلاب، شخصیتها و دولت موقت هم حضور داشتند، به محض اینکه امام وارد شدند جمعیت زیادی دور ایشان را گرفتند، شما با یکی از بچه ها به گوشه‌ای رفتید و روی زمین نشستید، ما هم از دور شما را نظاره می‌کردیم، آنروز گذشت روز بعد برایمان گفتید:

در آنجا با امام ملاقاتی داشتید که یکریمی طول کشید، گفتید: ایشان به من گفتند: تو چرا اینقدر پیر شدی؟

گفتم شما هم در این کشور بمانید مثل من پیر می‌شوید!!

پدر: فشارهای روانی و اضطرابهای زندان وزندانه‌ها، تبعید و گذراندن شبهای انقلاب و مراجعات و درخواستها و مشکلات طیفهای وسیع مردم تو را زود پیر کرد و زود از میان برد! نمی‌دانم اگر بودی چه می‌کردی؟!

پدر جان! خیلی‌ها می‌دانند که تو پس از آزادی خانه و کاشانه‌ات را با تمام اثاث و افراد خانواده‌ات در اختیار انقلاب و انقلابیون گذاشتی، به طوری که نه خودت جا داشتی و نه ...

فکر می‌کنم اگر بودی خیلی از اتفاقات نمی‌افتاد. بعضی‌ها با روش و منش و دیدگاههای تو مخالف بودند (هنوز هم هستند!) اما در زنده بودن تو، به علت سنگین بودن بار سیاسی و اخلاقی قوی و محکمی نداشتی و انقلاب را رهبری نکرده بودی، این حرفها نبود! کلمات نیش دار بعضی جگر می‌خراشد، دل را می‌سوزاند، روح و روان را بسوی درک رنج‌های تو سوق می‌دهد.

پدر! بخاطر دارم نهج البلاغه را بمن درس می‌دادی، فرمان علی (ع) را به مالک اشتر به من می‌آموختی، در این میان ناگهان بلند شدی، قدم زدی، دستانت را به پشت حلقه زدی، تعجب کردم، کدام کلمه، کدام جمله علی (ع) تو را ناگهان تکان داد و از جا بلند کرد.

کتابخانه آنلاین «طالبانی و زمانه‌ها»

سؤال کردم چه شد؟ گفتی این..... بمن می‌گویند: هر چی تو بگی، ولی هر کاری بخواهند می‌کنند ولی من از یک چیز نگرانم، این جوانها هم اطلاعات زیادی دارند و هم امکانات و اسلحه، اگر جرقه‌ای زده بشه تا بیست سال دیگر هم خاموش نمی‌شه! حالا می‌فهمم تو چقدر آینده نگر بودی و راست می‌گفتی!! آری پدر بنظر بعضی از عقلا کارهایی که تو در طول حیات خودت انجام دادی و شمه‌ای از آن را با تو نجوا کردم و بسیار آن مانده، تو را مجرم سیاسی تلقی می‌کنند و محاکمه مجرم سیاسی لازمه محکوم کردن اوست و اسفا!!!



کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

انعطاف و محبوبیت طالقانی

گفت‌وگو با مهندس مهدی بازرگان

نشریه پیام هاجر - شهریور ۷۷ - شماره ۲۳۶

این گفت‌وگو قبلاً در نشریه "دریچه گفتگو" شماره ۲ به چاپ رسیده بود که به یاد دو بزرگوار مهندس مهدی بازرگان و آیت الله طالقانی مجدداً در پیام هاجر درج گردید.

۱- به نظر شما ویژگی طالقانی که باعث محبوبیت وی در میان اقشار مختلف گردید چه بود ؟

مرحوم سید محمود طالقانی دوست و همکار و مجتهد مورد علاقه مردم بودند و محبوبیت دینی عام و همه جانبه داشتند. محبوبیت دینی ایشان به دلیل حسن شهرت و علم و شجاعتی که در برابر رضاشاه و همکاری با مرحوم مدرس داشتند، مورد توجه مردم بود. وقتی مرحوم طالقانی به تهران آمد، جامعه روشنفکران آن زمان را انتخاب کرد و آنها مورد توجه اش بودند و طبق گفته خودش مطابق قرآن رو به سوی همه اقشار مردم آورد و این یک کار ابتکاری تازه بود. چون از همان اول در کلامش و در نشست و برخاستنش و در اعمالش، صداقت و پاکی و صفا یعنی دوری از تصنع، و ریا و دکانداری ظاهر بود. ضمناً برخوردش هم با قرآن و ترجمه و تفسیر عقلانی و منطقی و تا حدودی منطبق با افکار علمی بود. طبعاً در بین مستمعین خویش ایجاد صفا و صمیمیت و دوری از تظاهر می کرد.

اولین بر خورده ایشان در کانون اسلام بود که در آن زمان عده ای از دبیرانی که در خیابان امیر آباد آموزشگاه خصوصی داشتند، تشکیل داده بودند. آنها ضمن گرایش به تهران و تجدد علاقمند بودند که سخنرانی هایی هم توسط افاضل آن زمان صورت دهند. از آقای طالقانی و بنده خواستند آنجا سخنرانی کنیم ما آنجا با هم آشنا شدیم، سایر مستمعین و سخنرانان آنجا شیفته انصاف و صفا و صداقت ایشان شده بودند.

من جای دیگر گفته‌ام طالقانی آخوند بود، ولی آخوند نبود. یعنی اخلاق آخوندی نداشت، ولی علم آخوندی و احساس مسوولیت روحانیت در ایشان بود، به هر حال از آنجا رابطه ما با ایشان بیشتر شد. اکثر مباحثی که با ایشان داشتیم همان دردها و اشکالات دینی بود که خوب این درد را احساس می کرد. از خصوصیات بارز ایشان بی‌ریائی و تقوایی بود که در وی مشاهده می شد. درمندی ایشان خودبخود باعث احترام دیگران می شد. در اجتماعات، با فروتنی رفتار می کرد و مثل سایرین بود. انتظار دست بوسی نداشت بلکه دیگران را از این کار نهی می کرد و یا انتظار نداشت دیگران سخنانش را در بسته قبول کنند، انتقاد می پذیرفت. مصاحبه می پذیرفت. در ارتباط با فعالیت اجتماعی و سیاسی هم عضو شورای جبهه ملی شدند و در اولین جلسه

افتتاحیه با کنگره به دعوت ملیون سخنرانی کردند و بعد هم که نهضت آزادی را تأسیس کردیم و از ایشان دعوت به همکاری نمودیم بی دریغ و بی منت پذیرفت که جزء مسوولین نهضت آزادی ایران باشد. این یک عمل انقلابی خیلی مهم و برجسته ای بود که یک فرد روحانی آن هم در حدی که مردم وی را به عنوان یک آیت الله می دانستند با کلاهی ها و غیر روحانیون در یک عمل سیاسی و حزبی دوش به دوش آنها، بدون اینکه امتیاز خاصی برای خودش قائل شود، وارد آن حزب شود و مقررات یک تشکیلات را بپذیرد، این کار تا آن زمان سابقه نداشت. یک نکته را در اینجا اضافه کنم: بعضی ها طالقانی را عضو نهضت مقاومت ملی می دانند. ایشان نه مؤسس و نه عضو نهضت ملی بودند. چون در زمان تشکیل نهضت مقاومت ملی هر چند مرحوم طالقانی چندان بیگانه و خارج از نهضت نبود، ولی هنوز این تصمیم را نگرفته بود که لباس سیاسی و حزبی به خود بگیرد، پس از تشکیل جبهه ملی و تأسیس نهضت آزادی ایران بود که رسماً آغاز به کار سیاسی نمود.

۲- طالقانی درباره آزادی چگونه می اندیشید و نتیجه این نوع تفکر در شیوه های برخورد شخصی ایشان با مخالفین فکری چگونه بود؟

نظر مرحوم طالقانی نسبت به آزادی همان نظری بود که مرحوم نائینی داشته و در کتاب "تنبيه الامه و تنزیه المله" بحث کرده بود. آن کتاب در جامعه ایرانی خصوصاً جامعه ملی وضد استبدادی ایرانی خیلی شناخته شده نبود. مرحوم طالقانی بانی رواج این کتاب شد و بر آن شرح و تفسیری نوشت و به زبان فارسی متداول چاپ کرد. آزادی که مرحوم نائینی و طالقانی و ما طرفدارش بودیم به آزادی به معنی بی بند و باری که برخی ادعا می کنند، نیست. آزادی را همانطور که در کلمه "لا اله الا الله" آمده است به مفهوم نفی حاکمیت غیر خدا و غیر قانون می دانیم. طرفداری از آزادی از نظر طالقانی هم یعنی نفی طاغوت. طاغوت کسی است که سرکش است نسبت به حق و خدا و قانون. طالقانی می گفت آزادی یعنی ضدیت با دیکتاتوری، حالا این دیکتاتور می خواهد تاج بر سرش باشد، می خواهد کیسه های طلا و نقره در صندوقش باشد، یا عمامه بر سرش باشد.

مرحوم نائینی نیز در همان کتاب دو نوع استبداد را نفی می کرد و استبداد دینی را بدتر از اولی می دانست و به همین دلیل مطرود جامعه قشری و روحانیون کلاسیک ایران بود، طالقانی یک آدم مسلمان و دارای سعه صدر یعنی آزاد منش بود، کینه

مخالفین را به دل نمی گرفت، اهل مشیت نبود، اهل تهمت نبود، اگر کسی با افکار ایشان مخالفت می کرد، او را تکفیر نمی کرد. بنابراین انتقاد را می پذیرفت. در برخورد با مخالفین با سلاح منطق و استدلال مواجه می شد، طالقانی عقیده نداشت که اگر کسی مثل او فکر نکند یا حتی اگر از عقاید احتراز نماند یا منکر شود باید او را کشت. با اعدام کافران موافق نبود.

۳- طالقانی در پاورقی کتاب "تنبيه الامه و تنزيه المله" در ارتباط با مساله حکومت اسلامی، قوای قانونی را به عنوان قوه مسدوده، عامل بازدارنده حکام از طغیان می داند. به نظر شما عامل یا عواملی که باعث جلوگیری از چنین طغیانی شوند چه هستند؟

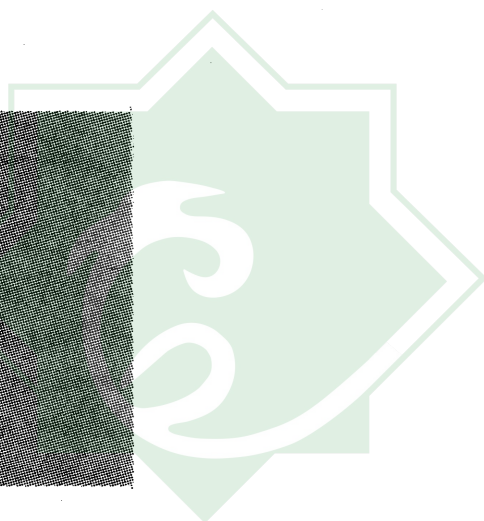
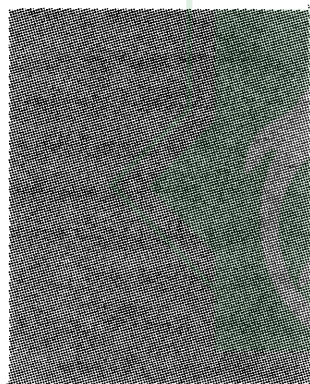
در مرحله اول عامل جلوگیری از طغیان همان قانون است که در متن قانون اساسی و قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران تصریح شده است که رهبر فردی است مثل سایر افراد. دومین مرحله، اعلام و تذکر است.

از عوامل دیگر که می تواند ضامی انقلاب و آزادی باشد. خود مردم هستند. مردم باید در خانه شان نشینند. حتی ریسک کنند، بگویند، اظهار نظر کنند و به اصطلاح دینی امر به معروف و نهی از منکر کنند. حال چنانچه حاکمیتی با وجود قانون و علی رغم امانتی که ملت به او سپرده است به حقوق مردم تجاوز نماید و قانون را زیر پا بگذارد خودشان مسوول تبعاتش هستند.

۴- در پایان چنانچه خاطره ای از طالقانی در نظر دارید بیان کنید.

اولین بار ایشان در ارتباط با جنبشی که در زمان مصدق به وجود آمده بود، با ما همکاری داشتند، می گفتند "من مصدق را درست نمی شناسم ولی از راه دشمنانش وی را می توانم بشناسم"، چون دشمنانش افراد نادرستی هستند، لذا حقانیت مصدق از همین جا ثابت می شود!

خاطره دیگری که از ایشان دارم، وقتی است که همراه هم به کاشان برای دیدن مرحوم یثربی رفته بودیم که یکی از علمای کاشان بودند. (یکی از فعالتهای مثبت طالقانی ارتباط با روحانیون و آگاه کردن آنها در رابطه با مظالم دربار و حقانیت مصدق بود.) مرحوم یثربی اظهار داشتند مصدق را زیاد نمی شناسم، اما اگر حق با اوست چرا کاشانی از وی طرفداری می کند؟ مرحوم طالقانی گفتند ایشان نه تنها با مصدق همکاری ندارد بلکه مخالفت هم می کند.



کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

نواوری‌های قرآنی طالقانی

مهندس لطف الله میثمی

نشریه پیام هاجر - شهریور ۷۷ - شماره ۲۳۶

در هیجدهمین سالگرد رحلت آیت الله طالقانی مراسمی در حسینیه ارشاد برپا گردید. یکی از سخنرانان این مراسم مهندس لطف الله میثمی بود. متن آن سخنان، پیش روی شماست.

هر شب ستاره‌ای به زمین می‌برند و باز این آسمان غم زده غرق ستاره‌هاست سخن گفتن از مرحوم طالقانی آن هم در برابر دوستان، خواهران و برادران و بخصوص سرور و استاد گرامی ام آقای سبحانی برای من بسیار کار دشواری است. تقاضا دارم به عنوان شاگردی به من نگاه کنند که درسهای گرفته را پس می‌دهد.

طالقانی نوآور بدون ادعا

به نظر من مرحوم طالقانی چند ویژگی عمده داشتند. اول اینکه ایشان نوآور بی‌ادعا بودند. تمام کسانی که آثار و تفاسیر ایشان را مطالعه کرده‌اند می‌دانند که این مطالب سرشار از نوآوری در تفسیر قرآن و سنت است. اما ایشان هیچگاه ادعای بخصوصی نداشتند و حتی عنوان نواندیش و نوگرا را هم برای خودشان انتخاب نکردند و با وجود احاطه فکری و عملی و پایگاه اجتماعی وسیع، هیچگاه نیز به خود حق کوبیدن نظرات دیگر و تحقیر مخالفانش را ندادند.

دکترین طالقانی، تحقق قرآن در بستر زمان

مؤلفه دیگر ایشان با قرآن در صحنه بودنشان بود. در شرایطی که حوزه‌های علمیه ما به دلیل آموزش‌های رایجشان تنها وظیفه خود را صدور حکم و نه ورود در مصادیق می‌دانستند، مرحوم طالقانی سعی داشت که از دل قرآن برای تحلیل شرایط روز، ملاک و راهنمای عمل استخراج کند. علما و روحانیون در آن زمان می‌گفتند که تنها کار ما صدور حکم است. مثلاً "ظلم بد است. ولی دیگر به زمان کاری نداشتند و ظالم را معرفی نمی‌کردند. در حالی که طالقانی معتقد بود که بایستی قرآن را به صحنه آورد. اگر می‌گوئیم ظلم است، باید از آن دوری کنیم و با ظالم زمانه خویش نیز مبارزه کنیم. این یکی از وجوه پیشتازی و نوآوری طالقانی در شرایط خودش بود. او تز و دکترینی برای پاسخ به زمانه خویش داشت که تشکیلات سراسری روحانیت فاقد آن بود. گر چه روحانیت ما در شرایط فعلی رشد کرده است و در مصادیق هم وارد می‌شود.

ارجاع قرآن به واقعیت خارجی آن

از دیگر نوآوری‌های مرحوم طالقانی این بود که قرآن را در حد الفاظ خلاصه نمی‌کرد. ایشان وقتی یک آیه قرآن را می‌خواند به دنبال تاویل آن بر واقعیت و تحقق

خارجی آن بود. از نظر مرحوم طالقانی هر آیه‌ای که در قرآن است یک ما به ازای خارجی و یک عینیت واقعی دارد. بهتر بگوییم قرآن در هپروت نیست بلکه کتابی است که تبیین کننده هستی و آفرینش است. بخاطر وجود چنین دیدگاهی ایشان در ردیف نوآوران تحقیقی قرار گرفتند. چه بسیار نوآوران و نوگرایانی که خوش فکرنده و ایده‌های جدیدی دارند ولی آنها را در صحنه عمل پیاده نمی‌کنند. ولی مرحوم طالقانی هم نوآور و هم خودش اهل عمل و حرکت بود. به همین دلیل هم ایشان می‌توانستند نارسایی‌هایشان را در عمل کشف کنند و پویایی زیادی داشته باشند.

رابطه معرفت و عمل از دیدگاه طالقانی

یادم می‌آید در سال ۵۲ از زندان شیراز آزاد شده و خدمتشان رسیدم. گفتم که در بین بچه‌ها بحران‌های ایدئولوژیک زیادی هست، نظرات مختلفی وجود دارد، شما می‌گویید چکار کنیم؟ گفتند روی دعای افتتاح کار کنید. پرسیدم کدام بخش آن را؟ گفتند آنجا که می‌گوید «اللهم و ما عرفتنا من الحق فحللناه و ما قصرنا عنه فبللناه» یعنی خدایا آنچه که ما از حق شناختیم و معرفت پیدا کردیم کمک کن که به عمل درآوریم و آنچه کوتاهی و قصور داریم، خدایا در مسیر عملمان جبران کن و ما را به آن برسان.

جمله‌ای هم مرحوم علامه طباطبایی در کتاب «علی و فلسفه الهی» دارند. ایشان می‌گویند همانطور که بچه شیرخوار به شیر مادر نیاز دارد، معرفت هم برای رشد خودش به عمل نیازمند است.

مرحوم طالقانی خودشان الگوی مجسم انسجام نظری و عملی بودند. اگر کسی نظریه‌اش را در طول عمل تحقق داد، در این صورت یک مجموعه قابل نقد و بررسی به ما ارائه داده است. اما اگر کسی یک انسجام ظاهری نظری داشته باشد، ولی آنها را تحقق ندهد، نظرات او ارزش نقد و بررسی کمی خواهد داشت. این امر نیازمند تفصیل بیشتری است که زمان و موقعیت دیگری را می‌طلبد.

سیر شکل‌گیری حرکت مبارزاتی و ریشه‌های انسجام قرآنی طالقانی

حال من قدری پروسه شکل‌گیری حرکت مبارزاتی و نیز ریشه‌های انسجام نظری و قرآن ایشان را بازگو می‌کنم. در سال ۱۳۱۷ مرحوم طالقانی طلبه جوانی بودند. ایشان توی گوش یکی از افسران زورگوی رضاشاه می‌زنند و در زندان قصر زندانی می‌شوند. در آنجا گروه افسران آزاد نیز زندانی بوده‌اند که می‌خواستند برعلیه رضاشاه کودتا کنند.

رهبر آنان محسن جهانسوز بود با عده‌ای از یارانش من جمله آقای میرمحمد صادقی که این خاطره را ایشان برای من نقل کرده است. او می‌گفت:

یک روز که ما را به حمام زندان بردند، دیدیم جوانی آنجاست و در حین استحمام با شوری خاص مثنوی می‌خواند.

حالت پرشور او ما را خیلی تحت تاثیر قرار داد. بعد که آمدیم بیرون دیدیم طلبه جوانی است. پرسیدم چه کار کردی؟ گفت افسری زور می‌گفت و من زیر بار نرفتم و زدم توی گوشش. ما که در آن زمان می‌خواستیم بر علیه رضاشاه کودتا کنیم می‌دانستیم که آن زمان توهین به یک پاسبان شیرهای هم جرم داشت، چه رسد به درگیر شدن با یک افسر.

دو وجه مبارزه نظری و عملی طالقانی: مبارزه با استبداد رضاشاهی و روآوردن به عرفان استدلالی

منظور من از ذکر این خاطره این است که به جهتگیری‌های طالقانی از همان ابتدای جوانی توجه کنیم. او از یک طرف دیگر انس بخصوصی با مثنوی داشت. می‌دانیم که در آن زمان در حوزه‌ها مثنوی را لای نم می‌پیچیدند تا مبادا نجس شوند. کتابهای ملاصدرا هم که حکم نجاست را داشت یعنی مرحوم طالقانی از همان جوانی هم در حوزه عملی و هم در حوزه نظری با دو تا چیز مهم درگیر بود. او آموزشهای رایج حوزه‌ها را در راستای روح و محتوای قرآنی نمی‌دید و به همین جهت از آن آموزشها فاصله گرفت و به قرآن و عرفان اسلامی روی آورد. نحلۀ عرفانی که مرحوم طالقانی از آن اثرات زیادی گرفته است، نحلۀ صدرالدین قونوی از شاگردان ابن عربی و مبتکر عرفان استدلالی است. نظرات مرحوم طالقانی در بحث محکم و مشابه قربات زیادی با دیدگاههای صدرالدین قونوی دارد.

قونوی پایه گذار عرفان استدلالی است که خدای حی و قیوم را مبنای استدلال خویش قرار می‌دهد. یعنی از یک طرف با منطق صوری مرزبندی دارد و از طرف دیگر با عرفان بدون ملاک و استدلال عرفا، مولوی در شعر معروفش قونوی را ستوده است:

پای استدلالیان چوبین بود پای چوبین سخت بی‌تمکین بود
غیر از آن قطب زمان دیده ور کز تابش کوه گشته خیره سر

مولوی و صدرالدین هم دوره همدیگر بودند. وصیت مولانا در زمان مرگش این بوده که صدرالدین بر جنازه او نماز بخواند. اینها را گفتم تا جایگاه تاریخی قونوی دانسته

شود.

طالقانی سمبل پویایی و مدارا

در تعلیمات مرحوم طالقانی دو مؤلفه بسیار قوی وجود دارد: اول عرفان استدلالی و دوم ایمان به حرکت جوهری و تکاملی. تلفیق این دو مؤلفه است که ایشان را سمبل پویایی و تکامل از یک سو و از سوی دیگر سمبل مدارا و وفاق ملی نموده است. اگر شما بخواهید عمق حرکت طالقانی و قرآن را درک کنید می‌بینید که در تمام برهه‌ها به این اصول پایبند بوده است.

از همان زمان جوانی با رضاشاه مبارزه کرد، بعد با مرحوم بازرگان و آقای دکتر سحابی پیوند خورد، بعداً در نهضت ملی شدن نفت فعال بود و رهبری مصدق را پذیرفت و بعد از نهضت مقاومت، فداییان اسلام را در منزلش پناه داد و برای این که از اعدامشان جلوگیری کند نزد مرحوم امام رفت تا ایشان در نزد آقای بروجردی وساطت کند. بعد از آن عضو شورای مرکزی جبهه ملی و سپس بنیانگذار نهضت آزادی می‌شوند و بعد به زندان می‌افتند و در آنجا حمایت بی‌دریغی را نثار نسل جوان و مبارز می‌کنند، از جنبش مسلحانه حمایت می‌کنند، بعد تبعید می‌شوند و دوباره به زندان می‌افتند و در زندان حتی از مارکسیست‌ها درمقابل شکنجه‌گران دفاع می‌کنند. در زندان کمیته فریاد زده‌اند که آخر چرا اینها را شکنجه می‌کنید، اینها انسانند و ... ایشان علی‌رغم وجود دیدگاه‌های دگم و تنگ نظرانه در میان بعضی روحانیون و نیروهای مذهبی، از هیچ نوع حمایتی از نیروهای جوان و مبارز دریغ نمی‌کردند. به نظر من این که طالقانی تبدیل به سمبل وفاق ملی و مدارا در تاریخ معاصر ایران شده است ریشه در اعتقاد عمیق او به حرکت جوهری و عرفان استدلالی دارد. اگر حرکت طالقانی از چنین پشتوانه‌های محکم نظری و اعتقادی برخوردار نبود هرگز نمی‌توانست طی طوفانهای سیاسی ایران، ثبات و تعادل خودش و نیز پیوند مستحکمش را با دیگر جریانات حفظ کنند و همچون دیگر سیاسیونی که دائماً دچار نوسان بودند از مواضع اصیل خودش عدول می‌کرد.

طالقانی و مرزبندی با خدا- بی‌خدا

مرحوم طالقانی با تمام نیروها، علی‌رغم اختلاف فکری برخورد تعالی بخش می‌کرد. یادم است در مدرسه رفاه نزد ایشان رفته بودیم. آقای شیبانی هم بود. پرسیدیم رابطه شما با امام چگونه است؟ گفت اختلاف‌هایی داشتیم ولی من دیدم اکثراً نظرات

ایشان درست درآمد. فعلاً اختلاف بر سر این است که ایشان روی مارکسیستها حساسیت زیادی دارند و من آن حساسیت را ندارم. اینها هم انسان‌اند. مارکسیسم یک نظریه است. این نظریه ذاتی انسان نیست و اصالت ندارد. اگر داشت که ما هم باید مارکسیست می‌شدیم. بنابراین مارکسیسم مثل چرک روی دست است و با صابون پاک می‌شود. پیش بینی ایشان هم درست از آب درآمد و شوروی فروپاشید. می‌خواهم بگویم که ریشه چنین سعه صدری در باورها و اعتقادات ایشان است. اولاً ایشان برای بی‌خدایی اصالتی قایل نیست. در قرآن نه بی‌خدایی داریم و نه بی‌دینی، حتی شیطان که پدر کافرین و ملحدین است خدا را قبول دارد. به خدا می‌گوید که "خلقتی من نار و خلقتی من طین" و به عزت او قسم می‌خورد که همه انسانها را از راه راست خارج خواهد کرد.

در سوره حجر می‌گوید: "رب فانظرنی الی یوم یبعثون": پروردگارا مرا تا روزی که برانگیخته می‌شوند مهلت ده (آیه ۳۷) یعنی شیطان، هم خالق بودن خدا را قبول دارد هم عزت او را و هم ربانیت و پروردگاری او را.

بنابراین اصلاً کسی نمی‌تواند خدا را قبول نداشته باشد، حتی ماتریالیسم فلسفی هم که در ظاهر خدا را قبول ندارد صفت ازلی و ابدی او را به ماده منتسب می‌کند. بنابراین همه انسانها حتی منکرین خدا ایمان به یک وجود واحد ازلی و ابدی دارند. اگر ما چنین دیدگاهی داشته باشیم آن وقت می‌توانیم با همه مدارا کنیم و خود و همه را تعالی دهیم.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

اصالت دادن به بی‌خدایی و حذف نیروها

به نظر من جوهر و ریشه تمام حذفها و انگها و برجسبیهایی که بعد از انقلاب به نیروها زده شد در همین دیدگاه است که برای بی‌خدایی اصالت قایل می‌شوند و با آن به ضدیت می‌پردازند. با این دیدگاه، اول مارکسیستها را حذف کردند و بعد از آن به هر نیروی مبارز و انقلابی مسلمان انگ التقاط و نفاق زدند و همینطور دامنه حذفها گسترده شد تا به نیروهای داخل نظام هم رسید.

حرکت جوهری و نقد نظریه داروین

مرحوم طالقانی نوآوریهای زیادی داشتند. ایشان در تفسیر "اهدنا الصراط المستقیم" به نظریه تکامل داروین نقدی می‌زنند. نظریه داروین می‌گوید عناصری از طبیعت امکان بقا یافتند که خود را با محیط تطبیق دادند.

مرحوم طالقانی می‌گوید موجودی امکان بقا دارد که جلوتر از شرایط طبیعی موجود حرکت کند. شیئی‌ای که خود را با محیط تطبیق دهد با تغییر شرایط امکان بقایش را از دست می‌دهد. ولی آن که امکاناتی فراتر از محیط برای خود فراهم کند در شرایط تازه هم امکان بقا خواهد داشت. یعنی رمز بقا، رشد و تکامل جوهری است نه سازش با محیط که خود عین ارتجاع و درج‌زدن است. ویژگی حرکت جوهری این است که موضع بعدی خودش را می‌داند و به آن علم دارد و در تاریکی گام برنمی‌دارد.

نوآوری دیگر ایشان در تعریف کلمه "جعل" است. "اذقال ربك للملائكة اني جاعل في الارض خليفه" هنگامی که خدا به ملائکه گفت که من در زمین خلیفه‌ای جعل خواهم کرد. مرحوم طالقانی می‌گویند که "جعل" چیزی جز "جهش" نیست و نظریه داروین را نقد و آنگاه تکمیل می‌کند. ایشان تکامل انواع را در گونه‌های مختلف حیوانات و گیاهان می‌پذیرند. اما می‌گویند که دانشمندان نباید دنبال حلقه‌های مفقوده بگردند. چرا که این حلقه‌های مفقوده همان جهشهایی است که در سرفصلها رخ داده است و آن را ناشی از اراده خداوند دانسته‌اند.

ایمان به هدف‌داری جهان مبنای مدارا با مخالفان است

در تفسیر سوره بقره وقتی به آیه "لا اكره في الدين" می‌رسند، می‌گویند در ذات دین اکراه و اجبار نیست. اکراه کار طاغوت و جابران و ظالمان است. چرا که راه تکامل و صراط مستقیم خدا روشن و مشخص است، یکی از مولفه‌های حرکت جوهری این است که جهان به سوی تکامل حرکت می‌کند و اراده خدا بر این قرار گرفته، بنابراین حتی اگر در یک مقطعی یک عده‌ای هم حاکم شدند، ما نباید نگران شویم. چرا که آنها نمی‌توانند جامعه را در مسیری خلاف اراده خدا حرکت دهند و اگر هم بر اراده خدا طغیان کنند دچار عذاب خودساخته خواهند شد، به نظر من جوهر مدارا همین است که انسان به هدف‌داری جهان و رشد و گسترش امت واحده، ایمان داشته باشد. با چنین دیدگاهی است که اگر کسی خدا را هم قبول نداشته باشد، او را از بین نخواهیم برد. درحالی که طرفداران مدارا معتقدند که اگر کسی اصل مدارا را قبول نداشته باشد حتی با توسل به زور باید او را از بین برد. آقای پویر در مقدمه کتاب "جستجوی ناتمام" در پاسخ به این سوال که اگر کسی اصل مدارا را قبول نداشته باشد شما با او چگونه برخورد می‌کنید؟ می‌گوید، باید جلوی چنین کسی را گرفت و اگر نیاز به زور باشد باید از زور هم استفاده کرد.

دست‌آورد استراتژیک ایمان به حرکت جوهری

یکی از محصولات راه رشد و تکامل که ایشان مطرح کردند این بود که ما وقتی با دشمن برخورد می‌کنیم نگوئیم که ما ضدامپریالیسم یا ضد صهیونیسم هستیم. ما نباید راه خودمان را از ضدیت با دشمن درآوریم، چرا که دشمن ما اصالت ندارد. او تنها مانعی در مقابل اراده خدا و رشد و گسترش امت واحده است. اراده خدا بر تکامل قرار گرفته، اگر دشمن سد راه تکامل شد و جنگ تحمیلی راه انداخت با او درگیر می‌شویم. مرحوم حنیف نژاد با الهام از تعلیمات طالقانی می‌گفت که امپریالیسم، صهیونیسم و استبداد سد راه تکاملند و خودشان به خودی خود اصلاتی ندارند. هدف و خط اصلی ما رشد و تعالی خودمان و جامعه‌مان است. اگر کسی در مقابل رشد ما و عمل صالح ما مقاومت کند و خط خودش را به ما تحمیل کند در آن صورت با او می‌جنگیم.

طالقانی و حل مشکل مفسرین

از دیگر نوآوری‌های طالقانی این است که براساس حرکت جوهری و عرفان استدلالی بسیاری از مشکلات مفسرین را حل کرده‌اند از جمله مساله ناسخ و منسوخ و نیز محکم و متشابه. بحث ناسخ و منسوخ بیشتر حول آیه "مانسخ من آیه او نسیها نات بخیر منها او مثلاً لم تعلم ان الله علی کل شیء قدیر" (۱۰۶ بقره) دور می‌زند مفسرین بحث‌های زیادی درباره کیفیت ناسخ و منسوخ دارند. مرحوم طالقانی معتقدند که جوهر ناسخ و منسوخ اصل رشد و تکامل و شکوفایی است. بر مبنای اصل تکامل همه چیز دایماً "نو به نو" می‌شود. خدا هر لحظه در حال خلق جدید است: "کل یوم هو فی شان".

طالقانی و تحقق ناسخ و منسوخ

ایشان در توشه‌گیری‌های خودشان همین اصل ناسخ و منسوخ را تحقق می‌دادند. با نظرات دیگران برخورد خیلی فعالی داشتند و دایم سعی می‌کردند دیدگاه خودشان را بارور کنند. در زندان به برادر دکتر محمد مهدی جعفری گفته بودند که گاهی حنیف نژاد برداشتهایی از قرآن دارد که من ندارم.

یعنی ناسخ و منسوخ در میان همین انسانها هم تحقق دارد. گاهی ممکن است یک جوان شکوفا شود و دیدگاهی ارایه دهد که آدم‌های جاافتاده نداشته باشند. آقای طالقانی چون به این شکل برخورد می‌کرد دایماً در حال نوشدن بودو به گل همیشه بهاری می‌مانست که دایماً تازه و نو می‌شود. ایمان به تکامل چنین اثری بر روی انسان دارد.

وقتی برگی از درختی می‌افتد آیا نیست و نابود می‌شود؟ خیر این برگ زمین را تقویت می‌کند و هزاران نقش در مراحل دیگر تکامل دارد و در کنار ریختن برگ، برگ نویی جوانه می‌زند و شکوفا می‌شود. آری این شکوفائیست که جوهر نفس است. ناسخ و منسوخ هم چنین نقشی را ایفا می‌کنند.

اراده خدا حاکم بر کتاب آفرینش و کتاب تشریع است

در رابطه با بحث محکم و متشابه می‌گویند متشابهات رمز جاودانگی و دینامیزم قرآن است. این دینامیزم می‌تواند پایه پای تکامل و به صورت قانون تکامل طرح شود. اگر اقبال می‌گفت که قرآن گویش آفرینش است، مرحوم طالقانی می‌گفت قرآن قانون تکامل است و قانون تکامل از خود تکامل جدا نیست. ایشان تکامل را ظهور تدریجی اراده خدا می‌دانند و احکام را ظهور تشریعی اراده خدا یعنی اراده خدا را همزمان در هر دو می‌دید هم در جهان خلقت و هم در شریعت.

جهت گیری جامع طالقانی

نکته دیگر این که مرحوم طالقانی از همان ابتدای شروع کار قرآنی خویش جهت گیری جامعی داشت. این طور نبود که مثلاً در جوانی جهت گیری طبقاتی نداشته باشد و بعد پیدا کند. یا در جوانی کمتر وارد مسایل اجتماعی شود و بعداً بیشتر وارد شود خیر ایشان دارای یک دید جامع و همه جانبه بودند.

مثالی را در این رابطه خدمتان عرض می‌کنم. ایشان در تفسیر سوره المطففین عمیق‌ترین بحثها را در زمینه استثمار مطرح کرده‌اند که الهام بخش مبارزان و جوانان نخبه آن زمان بود: "ویل للمطففین ۱ الذین اذا اکتالوا علی الناس یستوفون ۲ و اذا کالوهم او وزنوهم یخسرون ۳" وای بر کم کنندگان در کیل ۱ آنان که چون پیمانه کنند بر مردمان تمام گیرند ۲ و چون به کیل دهند آنها را یا به وزن دهند ایشان را کم کنند. مرحوم طالقانی می‌گویند در "کالوهم او وزنوهم"، "هم" به خود انسان برمی‌گردد نه به کالا.

وقتی دختران روستایی فرشی را می‌بافند اگر شما تو سر فرش بزنید و قیمتش را پایین بیاورید، در واقع توسران دختر روستایی زده‌ای که سرخی صورت و رنگ چشمش را به آن فرش داده است. بنابراین اگر شما بر سر کالا بزنی، کالا را استثمار نکرده‌ای بلکه انسان مولد کالا را استثمار کرده‌ای.

آقای طالقانی از دل توحید و ایمان به خدا، به نفی استثمار و استبداد می‌رسید و

۳۰۲ راهی که نرفته ایم

همین امر به دیدگاههای ایشان جامعیت خاص می‌بخشید. البته دیدگاههای ایشان به مرور زمان پخته‌تر و منسجم‌تر می‌شد، ولی در مبانی اولیه و جهت‌گیری آنها تزلزل و دوگانگی بوجود نیامد. تمام تعلیمات ایشان از درسهای مسجد هدایت تا پرتویی از قرآن و بعد با قرآن در صحنه دارای جهت‌گیری واحد و بافت یکسانی است که به مرور پخته‌تر شده است.



کتابخانه آنلاین «مآلقاتی و زمانه ما»



تساهل و مدارا در روش و منش طالقانی

دکتر محمد محمدی (گرگانی)

نشریه پیام هاجر - ۱۶ شهریور ۱۳۷۸ - شماره ۲۸۲

در دوران دانشجویی، روزی در مسجد هدایت نشسته بودیم. یک آقای بازاری هم در مسجد بود، مرحوم طالقانی به ایشان گفت: چه می‌کنی؟ آقا عزاداری می‌کنم. ایشان پرسید: برای چه کسی عزاداری می‌کنی؟ پاسخ داد: برای امام حسین(ع). آیت الله طالقانی گفت: تو برای امام حسین عزاداری می‌کنی؟ آن شخص مانده بود که چه بگوید، جواب داد: خوب، معلوم است. رسم است که همه برای امام حسین عزاداری می‌کنند، من هم مثل همه. آقا گفت: امام حسین خوب زندگی کرد و بعد هم شهید شد. تو باید برای خودت عزاداری کنی. این تمثیل را به عنوان مقدمه عرض کردم که بدانیم بزرگداشت، نیاز بزرگان نیست، نیاز ماست. نیاز ما که دریابیم این مرز و بوم چه تجربیات و دستاوردهایی داشته است.

یکی از بزرگان گفته بود: آیت الله طالقانی تمام عمر خود را صرف ساختن خودش کرد و بنابراین زیاد وقت نداشت که به کتاب نوشتن بپردازد. در علوم انسانی، نقش انسان و شخصیت انسان بسیار مورد توجه است. در خارج از کشور به کتابی برخورد کردم که موضوع آن این بود: حکومت اسلامی با حکومت غیراسلامی چه فرقی می‌کند؟ آن کتاب در مورد ایران تحقیق کرده و نوشته بود، از فرقه‌های حکومت اسلامی به معنای جمهوری اسلامی‌اش با حکومت غیر اسلامی این است که آنهایی که حاکم هستند، روحانی می‌باشند و کار بیشتر در دست طبقه روحانیت است. نکته دوم این است که در این نوع حکومت اصرار زیادی بر مناسک و معارف دینی می‌شود و به اجرای ظواهر بها می‌دهند و در مورد آن تبلیغ می‌کنند. سوم اینکه از مفاهیم مذهبی و قرآنی برای گفتگو کردن فراوان استفاده می‌شود. از ویژگی‌های دیگر جمهوری اسلامی این است که جناح‌های سیاسی برای کویدن یکدیگر از فرهنگ تاریخی اسلام استفاده می‌کنند. عناوینی که مورد استفاده قرار می‌گیرد، عناوین تاریخ مذهبی اسلام است و عناوینی چون شرک، مرتد، منافق و ... از ویژگی‌های این فرهنگ گفتگویی است و اضافه کرده بود، حالا ببینیم در محتوای قضیه که ضابطه‌های امروزی تشخیص یک حکومت سیاسی است، وضعیت چگونه است؟ مثلاً آموزش و پرورش و آموزش عالی یک ضابطه است. باید ببینیم که تعداد دانش‌آموزان هر کلاس چند نفر است؟ دانشجویان چند نفرند؟ نسبت استاد به دانشجو چگونه است؟ کیفیت علمی آموزش چقدر است؟ اختلاف طبقاتی به چه میزان است؟

آیا افراد می‌توانند حداکثر کارایی خود را داشته باشند و از کار و کارایی خود بهره ببرند؟ سوء استفاده از روابط سیاسی و اقتصادی تا چه حد برای بدست آوردن امتیازات سیاسی و اجتماعی رواج دارد؟ جناحها با هم چگونه برخورد می‌کنند؟ آیا حفظ قدرت مبنای برخورد هاست؟ کنار زدن رقیب به هر وسیله، هدف است یا نه؟ آیا جناحها حاضرند بخاطر منافع ملی یکدیگر را بپذیرند و حتی گاهی قبول کنند که کنار بروند؟ در پایان نتیجه گرفته بود که در جمهوری اسلامی نه اختلاف طبقاتی کمتر شده است، نه امتیازهای ناشی از موقعیت سیاسی و اقتصادی کم است، نه از نظر کیفیت آموزشی، جامعه به حد بالایی رسیده است و نه رقابتهای سیاسی به گونه‌ای متفاوت با سایر کشورهاست. نویسنده اظهار نظر کرده بود، به نظر من تنها می‌توان گفت در جمهوری اسلامی حاکمیت با روحانیت است و فرهنگ مذهبی هم ظاهراً رواج دارد و فرهنگ سیاسی متأثر از این فرهنگ مذهبی است. اما برای ارزیابی باقی موارد باید از ضابطه عقلانی و شعارهای اصلی حقوق بشر بهره گرفت. این تمثیل را برای این آوردم که ببینیم در همه این پرسشها، نقش انسان، ضابطه و معیار بررسی است، نه ظواهر و ادعاها.

به بحث اصلی برمی‌گردم. دانش و آگاهی فرد در نهایت با شخصیت او جمع می‌شود. یعنی انسان ابتدا با شخصیتش نگاه می‌کند. انتخاب افراد فقط محصول آگاهی آنها نیست، انتخاب افراد به تمایلات و گرایشات آنان نیز بستگی دارد. بنابراین می‌توان گفت، فهم دین، هم عصری و هم نفسی است. به عبارت دیگر، نوع زندگی و نوع گرایشات در نوع دید و تحلیل افراد اثر می‌گذارد. البته نقش آگاهی را هم نباید دست کم گرفت بلکه شخصیت و آگاهی با هم تاثیر متقابل دارند. یک فرد ممکن است در یک دوره انتخابهای خوب بکند و در دوره دیگر انتخاب بد انجام دهد. انسان لاجرم، داریم در حال انتخاب است و بسیار مشکل است که کسی یک عمر انتخاب کند و همه این انتخابها درست باشد. چنین چیزی امکان پذیر نیست. بنابراین انسان محصول انتخاب است.

افراد را با گفته‌هایشان نمی‌توان شناخت، بلکه باید هر کس را با انتخاب‌هایش بشناسیم. قرآن می‌گوید: "قل کل يعمل علی شاکلته" (اسراء- ۸۴) انسان در مجموعه آنچه که در گذشته‌اش انتخاب کرده و شکل گرفته است عمل می‌کند، نه در حد

آگاهیهایش. این نشان می‌دهد که انسان گرفتار انتخاب گذشته‌اش می‌باشد، منتهی انتخابی که در او تاثیر کرده است. انبیا و بزرگان این ویژگی را داشته‌اند که با خودشان آشنا بوده‌اند. به همین خاطر هم به خودشان بها می‌دادند و خودشان را ارزیابی می‌کردند. "ربنا اغفر لنا ذنوبنا و اسرافنا فی امرنا ..." خیلی جالب توجه است که فرد این توان را داشته باشد که هر روز بگوید، من در امر یعنی در مسؤولیت و وظیفه‌ام تعادل را رعایت نکرده‌ام و به همین خاطر خدایا مرا ببخش. بخشش در معنای قرآنی این نیست که با زبان بگویم: خدایا مرا ببخش لازمه بخشودگی این است که این فرد دریابد که در کجا اشتباه عمل کرده و اسراف او در چه مواردی بوده است. فهمیدن این نکته به او کمک می‌کند تا خودش را بسازد و از آن به بعد درست‌تر و صحیح‌تر عمل کند. مرحوم آیت الله طالقانی اعتقادش این بود که قرآن کتاب هدایت است و هدایت هم به این معنا است که انسان تغییر و تحول پیدا کند. در طول تاریخ دو خط و دو راه به چشم می‌خورد. یکی خط انبیاست که معتقد است، انسان باید متحول شود. اگر به آزادی انسان بها می‌دهند برای این است که انسان متحول شود و قدرت انتخاب داشته باشد و انسان خودش باشد.

چه عاملی موجب شد که طالقانی در ۴۰ یا ۵۰ سال پیش در دوران جنگ سرد، در دوران بغض‌ها و کینه‌ها در دورانی که نظام جهانی از فاسدترین حکومتها حمایت می‌کرد، این طور روحیه تساهل و بزرگواری از خود نشان دهد؟ او از این روحیه برخوردار بود که هم با مصدق ارتباط داشته باشد، هم با آیت الله کاشانی. نواب صفوی به خانه او می‌آمد در حالی که تحت تعقیب بود و هنگام نماز هم با صدای بلند در خانه ایشان اذان می‌گفت. آیت الله طالقانی با شرح صدر همه اینها را تحمل می‌کرد چون هیچ خواسته شخصی نداشت. هدف سیاسی او کوتاه مدت نبود. شاید شنیده‌اید که مرحوم طالقانی در زندان با مارکسیستها چه برخورد محترمانه‌ای داشت. با شرح صدر با مارکسیستهایی که برابر فقه موجود، نجس و کافر بودند و واجب القتل شمرده می‌شدند دست می‌داد و گفتگو می‌کرد. آیت الله طالقانی می‌گفت: این بیچاره‌ها زحمت کشیدند و مبارزه کردند و حالا به زندان آمده‌اند. ایشان معتقد بود کسانی که برای برپایی قسط مبارزه می‌کنند، آن قدر در نزد خداوند ارزش و احترام برخوردارند که خداوند آنان را پس از انبیا مورد اشاره قرار داده است. "ان الذین

تساهل و مدارا در روش و منش طالقانی ۳۰۷

یکفرون بایات الله و یقتلون النبین بغیر حق و یقتلون الذین یامرون بالقسط من الناس فبشرهم بعذاب الیم" همانا آنانکه به آیتهای خدا کفر می‌ورزند و پیامبران را می‌کشند و کسانی از مردم را که امر به دادگری می‌کنند، می‌کشند پس به عذابی دردناک، آگهی‌شان ده (آل عمران ۲۱) مرحوم طالقانی در تفسیر این آیه می‌گفت: خداوند در اینجا می‌فرماید: الذین یامرون بالقسط من الناس و نمی‌گوید من المومنین یا من المتقین بلکه می‌گوید کسانی از انسانها دعوت به قسط کردند و عده‌ای آنها را کشتند و اینها هم آنقدر مقام دارند که خداوند آنان را بعد از انبیا آورده است. روزی در زندان با آیت الله طالقانی، آیت الله منتظری و عده‌ای دیگر نشسته بودیم. بعد خبر آوردند که مثلاً بچه‌های فلان جریان سیاسی بد شده‌اند و رعایت بعضی از مسایل را نمی‌کنند. یک نفر که با آنها بد بود، گفت: خدا را شکر! من خیلی خوشحالم. آیت الله منتظری خدا حفظشان کند گفتند: من هیچوقت خوشحال نمی‌شوم از آنکه کسی خراب بشود. من چطور راضی بشوم که آنها خراب شوند. نوع نگاه مرحوم طالقانی به انسان نیز در تفسیر آیه‌ای که ذکر شد از یک شخصیت انسانی و بزرگ سرچشمه می‌گیرد.

انبیا و انسانهای بزرگ دارای احساس همدردی و عطوفتی عمیق نسبت به انسانها هستند و به همین خاطر هم تمایل واقعی برای کمک به افراد بشر دارند. گویی همه آنها اعضای یک خانواده‌اند. ممکن است دیگران آنها را نشناسند و افراد کمی باشند که آنها را درک کنند، حتی شاید بتوان گفت به یک غریبه بیشتر شبیه هستند، به غریبه‌ای در یک سرزمین بیگانه. چون دیگران درکشان نمی‌کنند. اما آنها نسبت به بشریت و انسانیت دارای یک احساس عمیق مسوولیت و همدردی و دلسوزی هستند. آیت الله طالقانی این پیام قرآن و انبیا را گرفته بود و هرچه هم با قرآن بیشتر تماس می‌گرفت شخصیت او عمیق‌تر و انسانی‌تر می‌شد و بیشتر در روحیه و شخصیت او اثر می‌گذاشت. مدارا و تحمل طالقانی نه محصول یک دوره مبارزه سیاسی بود، بلکه محصول نگاه توحیدی و انسانی به انسان و درک دردها، ضعف‌ها و گرفتاریهای انسان بود. جالب است که در زندان، حتی نگهبانهای زندان هم نسبت به طالقانی احساس محبت می‌کردند، چرا که او عمیقاً معتقد بود این بیچاره‌ها هم اذیت می‌شوند، این بیچاره‌ها مجبورند. این در حالی بود که در مقابل افراد سرسپرده و مهم رژیم، کسانی مثل پرویز ثابتی

و دیگر مهره‌های مهم ساواک با شدت برخورد می‌کرد. مدارای طالقانی محصول شخصیت طالقانی است. او با قرآن مانوس بود و با ویژگی‌های انسانهای بزرگ و انبیای توحیدی خود را پرورش داده بود.

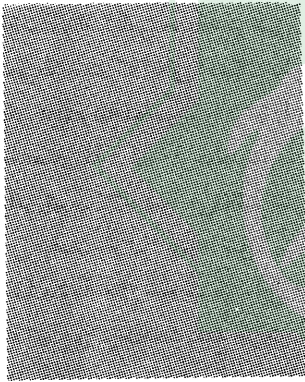
منش طالقانی در بینش طالقانی اثر گذاشت و این دو از هم تفکیک پذیر نیستند. تفاوت طالقانی با دیگران در این بود که از یک شخصیت و منش انسانی برخوردار بود، لاجرم در زندگی‌اش بیشتر موفق شد و انتخابهای صحیح تری کرد. برداشت تفسیری آقای طالقانی خیلی جالب بود، ایشان مرتباً هم تکرار می‌کرد که قرآن ذکر است. ذکر هم با آگاهی عمل و اطلاعات فرق می‌کند. نه اینکه وقتی وارد قرآن می‌شویم، مثل کتاب فیزیک، مدیریت و اقتصاد، آمار تازه و اطلاعات تازه بدست می‌آوریم. یکی از معضلات امروز ما این است که اطلاعات بصورت نا متعادلی در افراد رشد کرده است و ما دچار نوعی بی‌خاصیتی اطلاعات شده‌ایم. اطلاعاتی که اگر فرد نداشته باشد، هیچ تاثیری در انتخابش نمی‌کند. دچار نوعی پر خوری اطلاعاتی، پر بینی، پر شنوی و جمع کردن بیش از حد اطلاعات شده‌ایم. اگر سر یک انسان به اندازه کله یک فیل باشد ولی پاهایش به اندازه مورچه، او نامتعادل رشد کرده است. ایشان معتقد بود که ذکر، آگاهی نیست و برای زیاد شدن معلومات که قرآن نمی‌خوانیم. اگر یکنفر باهوش باشد با چند بار خواندن حفظ می‌شود. پس برای چی دوباره می‌خوانیم؟ چه ضرورتی دارد؟ می‌گوید، ذکر است. یعنی انسان در طول زندگی‌اش به شدت اسیر معضلات و گرفتاریهای زندگی است و شاخصهای اصلی و جهت‌گیریهای اصولی زندگی را فراموش می‌کند. نه تنها موقعی که عصبانی است فراموش می‌کند، نه تنها آن زمانی که به شدت غمگین یا دچار علاقه بیش از حد است، فراموش می‌کند، بلکه در زندگی روزمره آنقدر مشغول می‌شود که نمی‌رسد به اینکه واقعیت را درست ببیند. بنابراین نکته در اینجا است که برای شخصیت‌های اسیر و کدر، برای ذهنهای آشفته و بهم ریخته و مملو از چیزهای بی‌نظم، قرآن را ذکر است. در نظر بگیریم اکثراً از صبح چند روزنامه رامی‌خوانند و با وجود این، ذهنها مشغول و پراکنده و پراز سوالهای بی‌جواب است. فرد پراکنده راه می‌رود، پراکنده می‌خواند و می‌بینید، لاجرم نه سوالها عمیق می‌شود و نه پاسخهای عمیق دریافت

می‌کند. به همین خاطر هم روزنامه خوانی کسی را باسواد نمی‌کند. پراکندگی بیش از حد اطلاعات نمی‌تواند در فرد تعادل ایجاد کند.

مرحوم طالقانی می‌گوید: قرآن یک ذکر است، شما اینجا اطلاعات
آماری تازه پیدا نمی‌کنی اما تو را به جهات اصلی زندگی راهنمایی
می‌کند و جهت می‌دهد و دم به دم به تو چراغ نشان می‌دهد تا وقایع را
درست تر ببینی. مرحوم شریعتی می‌گفت: این قرن قرن اسکولاستیک جدید است. دانش در خدمت سرمایه و تخصص در خدمت توجیه قدرت است و به شوخی می‌گفت: و انسان موجودی توجیه‌گر است. به همین خاطر من با اصرار توجه می‌دهم به اینکه مرحوم طالقانی می‌گفت: "ذکر". فقط کسانی از ذکر استفاده می‌کنند که در درونشان آمادگی باشد. کسی می‌تواند از راهنمایی، استفاده کند که استعداد پذیرش آن را داشته باشد و این آمادگی هم مطلق نیست. تحت تاثیر همه عوامل است.

یکی از اشارات قرآن که خیلی زیباست، در مورد حضرت یونس است که درخت کدویی می‌کارد و خداوند به او وحی می‌کند: درخت کدو را از ریشه بکن! می‌گوید: "من این همه زحمت کشیده‌ام. خدایا حکمت چیست؟ خدا هم در جواب می‌گوید: ای یونس! من هم انسان را با هدف و برنامه‌ای آفریده‌ام. آنگاه تو همینطور می‌گویی، خدایا همه چیز را زیر و رو کن! لذا ویژگی مشترک انبیا دلسوزی است و در آقای طالقانی هم شما می‌توانید این حالت دلسوزی نسبت به همه انسانها را احساس کنید.

دختر جوانی در دانشگاه صنعتی شریف می‌گوید: آقای خاتمی ما یتیم هستیم! آیا دیگر کسی دلسوز او نیست؟ در یک دوران تاریخی کسانی چون اقبال، شریعتی و طالقانی بوده‌اند که دوستشان داشته‌ایم. احترام به چنین افرادی، احترام به ارزشهای انسانی است. هویت پیدا کردن و قدر پیدا کردن خود ماست. فکر می‌کنم یکی از راههای توسعه این است که همه امکانات خودمان را بشناسیم و یکی از امکانات ارزشمند ما آشنایی با شخصیت خودساخته و ارزشمندی همچون آیت الله طالقانی است.



کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

هیچ سهمی برای خود نمی خواست

ابوالحسن و محمدرضا طالقانی

نشریه پیام هاجر - ۱۶ شهریور ۷۸ - شماره ۲۸۲

■ لطفاً از آزادی آیت الله طالقانی در سال ۱۳۵۷ و مراحل تشکیل دفتر ایشان و پاسخگویی به نیازها و مراجعات مردم بگوئید.

□ ابوالحسن طالقانی: آقا در زندان اولین کسالت پیدا کرده بودند و ناراحتی قلبی ایشان باعث شده بود که زندانبانان نگران شوند و ایشان را به بیمارستان ارتش منتقل کنند. حدود دو هفته‌ای به ما ملاقات ندادند. کمی نگران شدیم، ولی بعد که مراجعه کردیم، معلوم شد ایشان در زندان نبوده‌اند که ما بتوانیم ملاقات کنیم. از غندی، سرباز جوی ساواک یک بار با آقا صحبت می‌کند که ما علاقمند هستیم شما تشریف ببرید. نگران این بودند که ممکن است قلب ایشان در آنجا از کار بیفتد و نتوانند کاری بکنند و انعکاس مساله در بیرون از زندان غیر قابل جبران باشد، از این جهت نمی‌خواستند که اتفاق احتمالی به پای آنها نوشته شود. ایشان جواب می‌دهند: من با پای خودم نیامده‌ام، هر وقت ما را رها کنید، می‌رویم. از غندی می‌گوید: اما آزادی شما مقدمه‌ای دارد. شما درخواست عفو بنویسید، من خودم پیگیری می‌کنم و جوابش رامی‌گیرم، آنگاه شما می‌توانید تشریف ببرید. آقا خنده‌ای می‌کنند و پاسخ می‌دهند: اگر می‌خواستیم از این چیزها بنویسیم که اینجا نبودیم. از غندی اصرار می‌کند و می‌گوید: شما متوجه حال خود نیستید، این قدر تعصب به خرج ندهید. آقا جواب می‌دهند: نه آقا! نه تنها من درخواست عفو نمی‌نویسم بلکه هیچ‌یک از هم لباسهای من، چنین کاری را نمی‌کنند. سپس ایشان را به بهداری زندان قصر منتقل کردند. اتاقی بود با دو تخت که با آیت الله طاهری امام جمعه فعلی اصفهان که ایشان نیز کسالت داشتند، هم اتاقی بودند. گاهی اوقات ما خیال می‌کردیم که خبرهای داغی برای آقا می‌بریم ولی می‌دیدیم که ایشان از همه اخبار مطلع هستند. معلوم شد که افسر بهداری زندان ارادت و علاقهای به آقایان پیدا کرده است و اتفاقاً اصفهانی بوده و گویا آقای طاهری او را جذب کرده بودند و او هم آخرین اخبار دسته اول، حتی چیزهایی را که ما هنوز نمی‌دانستیم، به اطلاع آنان می‌رساند و آقا بدین وسیله از اخبار و مسایل روز مطلع می‌شدند.

□ محمدرضا طالقانی: روزی که اعلام شد آیت الله طالقانی آزاد می‌شود، نهم آبان ماه ۱۳۵۷ بود ولی ساعت آزادی را دقیقاً اعلام نکردند. آزادی ایشان، همزمان بود با آزادی آیت الله منتظری. جمعیت جلوی در زندان موج می‌زد. عده‌ای از مردم از طرف

بازار تهران در حالیکه هریک شاخه گلی در دست داشتند، به سوی آقا حرکت کردند و به همین چهارراه دروازه شمیران رسیدند. در آنجا مرحوم فروهر، چهار پایه گذاشت و سخنرانی کرد، پس از آن مردم متفرق شدند.

کم کم دید و بازدیدها و مراجعات شروع شد و دسته دسته زندانیانی که آزاد می شدند، پس از یک استراحت مختصر، به دیدن آقا می آمدند. منزل ایشان مرکزی شده بود برای دید و بازدیدهای عموم. اوضاع و احوال انقلاب پیش می رفت و درگیری های خیابانی، گرفتاری ها و تیراندازی ها، گسترش پیدا می کرد و مجروحین و مصدومین افزایش می یافتند، آقا منزل را خالی کردند در اختیار بچه ها و دوستان گذاشتند، بلکه از این راه خدمتی به مردم انجام بگیرد چیزی از قبل سازماندهی نشده بود، و دفتر آیت الله طالقانی که به تدریج شکل گرفت یک قسمت از دفتر مربوط به امور سربازان بود. آن روزها برخی از سربازانی که از پادگان فرار می کردند و اهل شهرستان بودند و امکان مالی نداشتند، به دفتر مراجعه می کردند هزینه شود و بلیط مسافرت آنها توسط دفتر تامین می شد. برای بلیط هم دفتر خطوط حمل و نقل قرارداد داشت در ضمن مقداری هم لباس شخصی جمع آوری شده بود که سربازان بتوانند لباس نظامی خود را با لباس شخصی تعویض کنند و با در دست داشتن بلیط و مبلغ صد تومان بعنوان خرج راه، بتوانند به محل خود عزیمت کنند. از جمله کارهای دیگر پرداخت حقوق اعتصاب کنندگان شرکت نفت بود. آقا دستور دادند، پولی که از بازار و کمک های دیگر می رسد، جمع آوری شود و حقوق اعتصاب کنندگان شرکت نفت را به صورت کمک هزینه بپردازند. حتی هزینه سرودهای انقلابی که در آن روزها عده ای شروع به ساختن این سرودها کرده بودند از سوی دفتر پرداخت می شد. مراجعات مکرر مردم باعث شد که دفتر فعال شود و جوابگو باشد. کم کم در این جوابگویی ها تعهداتی نیز به وجود آمد. یک بخش از کارهای دفتر ایشان، امداد بود. چون مردم هیچ پناهگاه دیگری در تهران نداشتند، دفتر ناچار بود به هر نحو ممکن، پاسخگو باشد. بخش امداد به سرپرستی آقای ملک شاهی به خانواده هایی که در انقلاب صدمه دیده بودند، مجروح داشتند و یا با مشکلاتی روبرو بودند و نیز به خانواده شهدا و مجروحین، کمک می کرد.

□ ابوالحسن طالقانی: یک قسمت هم مربوط به تجهیزات پزشکی بود که محل آن مجاور بیمارستان ایران (رهنمون فعلی) شهر بود مردم داروهایی را که در خانه داشتند، می آوردند و یک قفسه دارویی درست شده بود که به بیماران تنگدست کمک

دارویی می‌رساند. حتی اگر در مواردی نیاز به عمل جراحی بود، بیمارستان ایران‌شهر انجام می‌داد و هزینه آن را این بخش می‌پرداخت.

حتی پس از پیروزی انقلاب اسلامی و در ماه‌های اولیه بعد از پیروزی نیز در درگیری‌هایی که پیش می‌آمد، در گنبد یا کردستان و ... طرفین درگیری حاضر نبودند هیچ گروهی را برای جمع‌آوری مجروحین بپذیرند، تنها گروه امداد طالقانی را در آن مقطع می‌پذیرفتند و می‌دانستند که این گروه بی‌طرف است این بود که امداد رسانی گروه را قبول می‌کردند. از دیگر بخشهای دفتر آیت الله طالقانی، قسمت خانواده بود که آقای مهدوی کرمانی آن را اداره و مشکلات خانواده‌ها را حل می‌نمود. گاهی نیز که خانواده‌ای به کمک مالی احتیاج داشت و به گروه امداد معرفی می‌شد.

یک قسمت نیز پاسخگوی نامه‌ها بود. دو سه نفر بودند که هر شب نامه‌ها را جمع می‌کردند و پیش آقا می‌بردند و ایشان پاسخ می‌دادند.

آیت الله طالقانی دفتر را به صورت شورایی اداره می‌نمودند. اگر مساله‌ای پیش می‌آمد که به بحث نیاز داشت، از یکایک بچه‌های دفتر سوال می‌کردند و نظر همه را می‌پرسیدند.

بعد از ۲۲ بهمن هم که متهمین را دستگیر می‌کردند، به آنجا می‌آوردند. به یاد دارم که یکی از مقامات رژیم سابق دستگیر شده بود. او را آوردند و تحویل دادند، در یک اتاق از او نگهداری می‌شد، تا مامورین مدرسه رفاه بیایند و او را ببرند. در این فاصله، یکی از دوستان مرحوم آقا متوجه شد که این طاغوتی که در سالهای قبل با او برخوردی داشته و به او توهین کرده و حتی سیلی به گوش او زده بود در این دفتر بازداشت است. نزد او رفته و شروع به مشاجره کرده و یک سیلی هم به گوش آن متهم زده بود. پس از آن از مدرسه رفاه آمدند و او را تحویل گرفتند و بردند. البته بعداً هم اعدام شد، ولی وقتی موضوع را برای آقا بازگو کردند، آقا آن دولت را صدا کردند و گفتند:

فلانی! می‌دانی من چقدر به تو علاقمند هستم؟ او گفت: بله. آقا گفتند: با تمام علاقه‌ای که به تو دارم، از تو خواهش می‌کنم از فردا به این دفتر پا نگذار چرا به گوش آن مرد سیلی زدی؟ او هرکاری کرده باشد، در دادگاه محاکمه می‌شود و هرچه تصمیم بگیرند، اجرا می‌گردد، ولی او در این حالت پیش ما اسیر بود و تو حق نداشتی به او سیلی بزنی.

□ محمدرضا طالقانی: در فاصله آزادی تا پیروزی انقلاب، ایشان ناچار بودند به دلیل مسایل امنیتی شبها را در مکانهای مختلف بگذرانند، هرشب در منزل یکی از اقوام و دوستان بسر می بردند. پس از آزادی از زندان تا زمان ورود امام به ایران، ایشان هم با پاریس و امام تماس مستقیم داشتند و تقریباً گزارش مسایل داخلی مملکت از طریق ایشان به پاریس می رسید. در تصمیم گیری هایشان نیز بیشتر اوقات امام را در جریان می گذاشتند ولی عمده تصمیم گیری ها، آنی بود. چون هیچ برنامه ریزی از قبل وجود نداشت. برخی اوقات ایشان مجبور می شدند تصمیماتی بگیرند، حرکتی انجام دهند یا مثلاً نماینده ای تعیین نمایند یا برای تعطیلی ادارات تصمیم بگیرند، این تصمیمات آنی بود. زمان زیادی وجود نداشت که بتوان با همه موارد اجرایی با امام مشورت کرد. بنابراین اکثر امور اجرایی مملکت با نظر و تصمیم ایشان اداره می شد. پس از ۲۲ بهمن، مسئولیت دفتر کمی سبک شد. یعنی، نیروهای جدیدی وارد صحنه شدند، مدرسه رفاه فعال شد، دفتر آقای بهشتی واقع در دو راهی قلهک شروع به کار کرد و ... از آن پس اداره امور روی روال افتاد. ولی بیشترین فشار و سخت ترین دوره برای دفتر ایشان از زمان آزادی تا ۲۲ بهمن بود.

تا زمان پیروزی انقلاب، همه سعی ایشان این بود که انقلاب به نتیجه برسد. حتی پیش بینی نمی کردند که پیروزی به این زودی بدست بیاید. در آن روزها فرضاً اگر امام در پاریس، دستور می دادند که سربازان از پادگانها فرار کنند، این یک دستور و حکم شرعی بود، اما عواقب و مشکلات این کار، برعهده ایشان قرار می گرفت و خیلی نیز مشکل بود. حکم این بود که سربازان فرار کنند، اما چگونه؟ به کجا بروند؟ مسایل خود را چگونه حل کنند؟ یا مثلاً دستور این بود که کارکنان شرکت نفت اعتصاب کنند، اما به هر حال چگونه باید گذران زندگی می کردند؟ حقوق آنها چه می شد؟ این مسایل باید حل می گردید و حل اینگونه مسایل بر دوش ایشان بود. جا دارد که حالا این گلایه را از دیگران داشته باشیم. در آن روزها، گروهها، جریانات و افرادی که حالا خیلی ادعا می کنند، هیچیک نیامدند تا این بار را از روی دوش ایشان بردارند و گوشه ای از کار را انجام دهند.

■ در آن روزها نکته های مورد تاکید ایشان، چه چیزهایی بود؟

مهمترین دغدغه و نگرانی ایشان را چه مواردی تشکیل می‌داد؟

□ محمدرضا طالقانی: ایشان می‌گفتند: خراب کردن خیلی راحت است، آباد کردن سخت است با پیروزی انقلاب هیچ برنامه تدوین شده‌ای برای آباد کردن وجود نداشت، بنابراین تنها سعی ایشان این بود که اتحاد بین نیروها را حفظ کنند، تا فرصت برای تفکر و برنامه‌ریزی با مشارکت همه به وجود بیاید. نسبت به گروههای جوان، حالت پدرا نه داشتند. به دلیل این بود که اینها را زیر پر و بال خودشان بیاورند و وحدت حفظ شود.

پس از انقلاب هر نیرویی برای خودش انقلاب را تفسیر می‌کرد و ایشان این را تشخیص می‌دادند. بعد از ۲۲ بهمن، همه هم و غم ایشان این بود که بگویند انقلاب از آن همه است، اینجور نیست که هر جریانی بیاید و جایی را قبضه کند، و بگوید تنها ما بودیم و این سهم برای ما، بلکه باید همه مردم شریک باشند.

ایشان در برخوردشان هیچگونه نگرانی نداشتند، که با مخالفان خود برخورد کنند. هرکسی اظهار تمایل می‌کرد، که بیاید، بنشیند و صحبت کند هیچ نگرانی نداشتند، و می‌پذیرفتند، ایشان اعتقاد داشتند، شاید او حرف حسابی بزند که من ندانم، حالا می‌رویم، گوش می‌کنیم، اگر حرف حسابی زد می‌پذیریم، رد می‌کنیم.

در جریان درگیری‌های اولیه سندهج، عده‌ای می‌گفتند: آقا بگذارید یک مدت بگذرد، مسایل پخته‌تر شود و ببینیم اوضاع دست چه کسی است؟ آقا گفتند: مردم آنجا منتظر هستند. برویم پیش مردم و ببینیم که چه می‌گویند؟ اگر حرفی زدند که متقاعد شدیم می‌پذیریم، ولی اگر حرف غیرمعقول زدند، ما نیز جوابشان را می‌دهیم. دیدیم که با حضور ایشان و با انتخاب شورایی از میان مردم سندهج که اتفاقاً برخلاف پیش‌بینی کوته‌بینان، اکثریت قاطع آنها را مسلمانان تشکیل دادند، اوضاع تا مدتها آرام بود و حتی گروههای غیرمسلمان نیز شورا را پذیرفتند. بسیاری از موارد دیگر نیز همین گونه بود و ایشان در جاهایی حضور پیدا می‌کرد و سخن می‌گفت که دیگران جرات نداشتند.

نماینده‌ای از کوبا آمده بود، و صحبت می‌کرد و می‌گفت: اگر اسلام این است، که خیلی متریقی و خیلی قابل احترام است متأسفانه هرچه ایشان سعی می‌کرد، که وحدت حفظ شود، نشد. تا روز آخر حتی در سخنرانی در بهشت زهرا هم از همین مساله ابراز نگرانی می‌کردند. ایشان مایل بودند که همه گروهها اعم از خودی و غیرخودی (باصطلاح امروزیها) مخالف و موافق، همه و همه بیایند و زیر یک محور قرار بگیرند.

مرکزی تشکیل شود و اینها بتوانند با همکاری هم برای پیشبرد انقلاب برنامه ریزی کنند. حتی ایشان با همهٔ علاقایی که به مهندس بازرگان داشتند، ولی در دورهٔ دولت موقت، خیلی قاطع‌تر از برخی از آقایان که حالا دولت موقت را محکوم می‌کنند با مسایل برخورد کرده و حرف خود را می‌زدند. ما شاهد بودیم که با آقای مهندس بازرگان برخورد می‌کردند، اما این برخوردها حالت دشمنی نداشت، حالت نصیحت داشت و دلسوزانه بود. به نظر ما، همین مسؤولیتی که ایشان در رابطه با حفظ وحدت بردوش خود احساس می‌کردند ایشان را از بین برد. چون خودشان دنبال قدرت و منافعی نبودند و هیچ سهمی برای خودشان از این انقلاب نمی‌خواستند. به همین دلیل برای ایشان سخت بود که ببینند گروههایی که اینقدر سنگ به سینه می‌زنند، حالا آمده‌اند و هر کدام می‌خواهند سهمی برای خودشان بردارند. خطرناک‌تر از همه این بود که این گروهها به درگیری‌های قبل از انقلاب که از نظر آقا روی برنامه‌ریزی ساواک به وجود آمده بود پس از پیروزی انقلاب نیز ادامه می‌دادند و تسویه حساب شخصی و گروهی برای آنها اولویت داشت.

■ کمی هم از خاطرات دوران زندان ایشان تعریف کنید.

□ ابوالحسن طالقانی: سال ۱۳۴۳ در جریان محاکمه ایشان و دیگر سران نهضت آزادی در پادگان عشرت آباد، به پروندهٔ عده‌ای از دستگیرشدگان ۱۵ خرداد هم در دادگاهی رسیدگی می‌شد. این بچه‌ها با آقا در زندان بودند و گفته بودند دادستان تقاضای اعدام کرده است. رئیس آن دادگاه هم گویا شخصی بنام تیمسار حساس بود روزی تیمسار "حساس" از برابر آقا رد می‌شود و برای ابراز ارادت به آقا سلام می‌کند. آقا به او می‌گویند: اگر دین ندارید، لااقل انسان باشید. تیمسار "حساس" می‌گوید: آقا چه شده است؟ پاسخ می‌دهند: یک عده را دارند محاکمه می‌کنند. من شنیده‌ام دادستان برای ایشان تقاضای اعدام کرده است، به چه جهت؟ تیمسار حساس "جواب می‌دهد: گفته می‌شود اینها قاتل هستند و در جریان ۱۵ خرداد، در درگیریها آدم کشته‌اند. آقا می‌گویند: نه، آقا، این طور نیست، اینها آدمکش نیستند اینها آدمهای متدینی هستند و نمی‌توانند قاتل باشند، تیمسار حساس می‌گوید: آقا! شما بگویید به جدم اینها قاتل نیستند. آقا هم قسم می‌خورند. او می‌گوید: برای من کافی است و می‌رود. دادگاه که تمام شد، رای آنها ۳ الی ۵ سال بود، هیچکدام اعدام نشدند. سال ۱۳۵۰ بود که آقا به زابل تبعید شدند. برای انتقال آقا از تهران به زابل یکی از افسران ارتش مامور بود آقا را

با هواپیما به زاهدان ببرد و از آنجا به زابل بروند. به علت بدی وضع هوای زاهدان، هواپیما به تهران برمی گردد و افسر همراه، ایشان را به پادگان ۰۴ می برد و قرار می شود شب را در آنجا بمانند. آقا تعریف می کردند که ما را به اتاقی بردند که یک تخت در آن قرار داشت و پس از آنکه شام خوردیم افسر گفت: شما بخوابید و منم پشت در می نشینم آقا به شوخی به او گفته بودند: این طور که نمی شود، ۴ ساعت من می خوابم و تو کشیک بده و ۴ ساعت تو بخواب و من پشت در می نشینم. به هر حال پس از شوخی، کتابی به او می دهند و می گویند بخوان که حداقل سرگرم شوی.

آقا می گفتند: افسر مودبی بود. صبح هم که بیدار شدیم، دیدم کتاب را خوانده است. دوباره به طرف فرودگاه حرکت کردیم، این بار هواپیما در زاهدان به زمین نشست. در فرودگاه، رضوانی رئیس ساواک سفیدپور رئیس شهربانی و تیمسار "حساس" فرمانده ژاندارمری حضور داشتند. در فرودگاه زاهدان آقا رو به تیمسار حساس می کنند و می گویند: مرد حسابی، ما بلوا به پا می کنیم که شماها درجه بگیرید ولی تو هنوز در همان درجه تیمساری مانده ای! مجموعه برخوردهای آقا و احترامی که فرماندهان منطقه نسبت به ایشان بجا می آورند باعث می شود که افسر همراه ایشان هم بیشتر جذب شود. آنان را به قرارگاه هنگ ژاندارمری می برند و از آنجا آقا تلفنی با آیت الله کفعمی از روحانیون سرشناس منطقه تماس می گیرند. آیت الله کفعمی هم بلافاصله به قرارگاه ژاندارمری می آید و آقا را با ضمانت خود به منزل می برد و می گوید: خودم فردا صبح ایشان را باز می گردانم. آقا از منزل آیت الله کفعمی به ما تلفن کردند و در جریان وضعیت و حال ایشان قرار گرفتیم. فردای آن روز باتفاق همان افسر همراه به سوی زابل حرکت می کنند. در بین راه توقف کوتاهی می کنند و وقتی که آقا برای شستن دست و رو می روند، افسر همراه دورتر می ایستد. آقا به او می گویند: ما را رها کردی؟ ممکن است من فرار کنم. افسر جواب می دهد: آروزی من این است که شما تشریف ببرید. آقا می گویند: ولی برای تو گرفتاری درست می شود. افسر می گوید: من این گرفتاری را به جان می خرم. حاضرم هر بلایی بر سر من بیاورند ولی شما تشریف ببرید. تاثیر آقا در همان ۲۴ ساعتی که با این افسر همراه بودند، چنان بوده است که این چنین به ایشان علاقمند می شود.

به زابل که می رسند از طرف شهربانی، خانه ای با دو اتاق برای ایشان در نظر گرفته بودند که البته کرایه آن می بایست از طرف آقا پرداخت شود. مرحوم

سید محمد تقی حسینی از روحانیون زابل که پس از انقلاب نماینده دوره اول مجلس از زابل بود و در انفجار حزب جمهوری اسلامی به شهادت رسید، نسبت به آقا بسیار محبت داشت. ایشان مقداری وسایل ابتدایی برای ایشان می آورد که مامورین شهربانی مانع می شوند. ولی مرحوم حسینی، از طریق منازل مجاور، از بالای دیوار و از مسیر راه آب، مقداری وسایل زندگی برای ایشان تامین می کند.

فردای روز رسیدن آقا به زابل، من نیز به سمت زاهدان و زابل حرکت کردم. رئیس شهربانی زابل افسر جوان ولی بی تجربه ای بود. ابتدا به من گفتند که شما نمی توانید به دیدن آقا بروید و باید در شهربانی بمانید ولی بعداً گفته شد که بروید ولی با مردم شهر تماس نگیرید. با جیب شهربانی مرا به منزل آقا بردند. در خانه باز بود. داخل شدم و دیدم که آقا نشسته اند و مشغول تعلیم قرآن به یکی از مامورین شهربانی که نگهبان بود، می باشند، سلام کردم، آقا با اشاره پاسخ گفته ولی به درشان ادامه دادند. من نشستم و دیدم مامور، کلمه ای را غلط می خواند و آقا می گویند تکرار کن و باز او غلط می خواند. آقا هم با عصا او را با اصطلاح تنبیه کردند و دست آخر که کلمه را درست قرائت کرد. درس قرآن را ختم کردند. آن مامور هم ادای احترام کرد و رفت و مشغول نگهبانی شد.

□ محمدرضا طالقانی: چیز دیگری که به نظر من می رسد که شاید کسی زیاد به آن توجه نکرده باشد این است که مبارزه در متن زندگی قرار داشت. تمام زندگی و هستی آیت الله طالقانی وقف مبارزه بود. اینگونه نبود که ایشان کارهای دیگری داشته باشند و زمانی که فارغ از آنها هستند بیایند و به مساله مبارزه فکر کنند. هر بار پس از آزادی از زندان، باگذشت چند ماهی، دوباره با طرح مسایل مبتلا به جامعه به زندان می افتادند و رژیم ایشان را به اسارت می گرفت. در زندان هم ایشان از هر عنصری برای استمرار مبارزه استفاده می کردند. حتی رفتار و منش ایشان در زندان، خود نوعی مبارزه بود. سالهای ۱۳۴۳ و ۱۳۴۴ در زندان قصر، رژیم می خواست فشاری به گروه زندانیان سیاسی وارد آورد. آیت الله طالقانی و دوستان در زندان برای خودشان برنامه ریزی کرده بودند و برای تمام ساعت روز برنامه داشتند. تنظیم اعلامیه، آموزش برقراری ارتباط با بیرون زندان و کارهای دیگر و در واقع زندان قصر دفتر مبارزاتی آنها شده بود. برای برهم زدن انسجام و آرامش این گروه، عده ای از سران قاچاقچیان و افراد خلافکار را به زندان سیاسیه فرستاده بودند. مدت کوتاهی طول نکشیده بود که برخی از آنها جذب

آقا شده بودند: حتی یکی از آنها بسیار با آقا صمیمی شده بود. اگر آقا می‌خواست با آنها مانند میکروبی که وارد سیستم دفاعی بدن می‌شود، به صورت دفعی برخورد کند، خواسته رژیم تامین می‌شدو این گروه قاتل و جانی و خلاف کار آرامش زندان را برهم می‌زدند. ولی آقا همیشه می‌گفت: حتی این آدم قاقاقچی هم قابلیت‌هایی دارد و اگر درست برخورد کنیم. کارایی آنها در جهت درست، بروز می‌کند. عملاً هم همینطور شد و بسیاری از اطلاعات داخل زندان توسط همین فردی که آنها به عنوان جاسوس فرستاده بودند به دست مبارزین بیرون از زندان و خانواده می‌رسید حتی پاسبان‌های زندان را تحت نفوذ خودشان قرار داده بودند و توسط آنها پیغامها به بیرون می‌رفت، اما در برابر عناصر ساواک، دافعهٔ ایشان مثال زدنی بود. خاطرم هست، زمانی که ایشان در زندان اوین بودند ناراحتی فشار خون داشتند و قند خورشان هم بالا بود. مدتی بود که گوششان صدا می‌کرد و این ناراحتی ایشان را از نظر عصبی رنج می‌داد. دوستان توصیه کردند که با آقا صحبت کنیم و دکتر از بیرون زندان برای معاینه ایشان ببریم، مخصوصاً ترتیبی داده شود که مرحوم دکتر سامی برای دیدن ایشان بروند. من مامور این کار شدم و در ملاقات بعدی به آقا گفتم که دوستان چنین توصیه‌ای دارند شما از اینها بخواهید که دکتر از بیرون برای شما بیاید. آقا با کمال ناراحتی گفتند: من بخاطر سلامت و زندگی خودم، حاضر نیستم کوچکترین خواهشی از این جنایتکاران بکنم.

ایشان در برابر مردم، گروههای سیاسی، کسانی که از نظر فکری تا حدودی درگمراهی بودند و حتی در برابر امثال آن قاقاقچی‌ها جاذبه داشتند ولی نسبت به کسانی که مزدور بودندو عالماً و عامداً عملاً ظلم شده ودراختیار رژیم مستبد حاکم قرار گرفته بودند، دافعه داشتند و ابداً حاضر نبودند کوچکترین مماشاتی با آنان داشته باشند.



کتابخانه آنلاین افغانستان

گویا تر از صد کتاب

عبدالعلی بازرگان

نشریه پیام هاجر - ۱۶ شهریور ۷۸ - شماره ۲۸۲

■ آشنایی شما با آیت الله طالقانی چگونه بود؟

□ شما به ارتباط نزدیک ایشان با پدرم واقف هستید، این ارتباط قبل از تولد من شکل گرفته بود، بنابراین نام طالقانی در حافظه من از دوران کودکی حک شده است. این را هم حتماً شنیده‌اید که پدر مرحوم طالقانی با پدربزرگ بنده در زمان رضاشاه جلسه دینی مشترکی را که به تناسب آن دوران جنبه متری و نوگرایانه دینی داشت، اداره می‌کردند. اما مبدا آشنایی اعتقادی بنده با اندیشه‌های ایشان مسجد هدایت (در خیابان اسلامبول) می‌باشد که در سالهای بعد از کودتای سال ۱۳۳۲ تا انقلاب سفید شاه و ملت؟! در بهمن ۱۳۴۱ پایگاه دانشجویان مبارز مسلمان به شمار میرفت. مرحوم طالقانی علاوه بر سخنرانی در ایام جشن یا سوگواری مذهبی، به طور مرتب شبهای جمعه به شیوه‌ای نوین و با توجه به مسایل علمی و اجتماعی و سیاسی تفسیر قرآن می‌کردند که تاثیر عمیقی روی جوانان می‌گذاشت. بنده از ابتدای دوران دبیرستان کمابیش در این جلسات شرکت می‌کردم ولی جدی‌تر شدن و بهره‌گیری بیشتر خود از این جلسات را مدیون مرحوم محمدعلی رجایی هستم که در آن زمان معلم جوان ریاضی ما بود و در حین تحصیل (ظاهراً فوق لیسانس) در دانشسرای عالی، تدریس جبر و مثلثات سال آخر دبیرستان کمال را به عهده داشت و علاوه بر انجام وظیفه اداری، نقش معلم راهنما و مرشد مذهبی و مبارزاتی بچه‌های علاقمند را هم غیرمستقیم ایفا می‌کرد. ارتباط با مرحوم طالقانی در سالهای پس از تحصیلات، گسترده‌تر گردید و ما در شورای مرکزی نهضت و جلسات عمومی و خصوصی از محضرشان استفاده‌های بیشتری می‌کردیم. علاوه بر آن بنده افتخار مشاورت فنی ایشان را داشتم و هرگاه کسانی برای احداث مسجد به مرحوم طالقانی مراجعه می‌کردند نقشه و نظارت آن را به بنده احاله می‌کردند و در این ارتباط چندین بار در محضرشان به مساجدی که در نقاط مختلف طالقان می‌ساختند می‌رفتم و در بین راه بهره‌های فراوانی از مصاحبتشان می‌بردم.

■ ایشان از شاگردان مرحوم حائری بوده‌اند و به درجه اجتهاد هم

گويا رسیده‌اند، چرا در حوزه نماندند، چه دغدغه‌ای داشتند؟

□ برای امثال طالقانی و استاد محمد تقی شریعتی که حوزه و هم لباسان و

سلسله مراتب صنفی را رها کرده و برای پاسخگویی به نیازهای واقعی جوانان و دانشجویان به میان آنها شتافتند، دغدغه نجات نسل سرگشته‌ای که در دام دنیا پرستی و ماتریالیسم و مارکسیسم گرفتار شده بود وجود داشت.

■ چرا به قرآن رو آوردند و چرا مثل سایر مفسرین به تفسیر کامل قرآن نپرداختند؟

□ ایشان به جای آموزه‌های حوزوی که در حاشیه مسایل مبتلا به اجتماعی بود، قرآن را به عنوان کتاب راهنمای عمل و داروی دردهای اجتماعی به صحنه آوردند و تفسیری انگیزنده و نو ارائه کردند. اما اینکه چرا به تفسیر کامل قرآن نپرداختند، دلیلش را باید در تنوع تلاشهای ایشان در صحنه‌های متنوع سیاسی و اجتماعی که فرصت و فراغت کافی برای کارهای تحقیقاتی نمی‌گذارد و نیز نگاه عمیق و اندیشمندانه‌ای که تامل و تدبیر بیشتری را طلب می‌کند، جستجو کرد. ایشان بخش عمده‌ای از همین چند جلد تفسیر را هم در فرصتهای اجباری زندان نوشته است.

■ روش و متد برخورد ایشان با قرآن چه بود؟

□ بسیاری از مفسرین کار خود را از محیط محدود و بسته و فارغ از دنیای خارج و مسایل و مشکلات آن آغاز می‌کنند، در این مدت جز سرکشی به کتابهای تفسیر گذشته و متون قدیمی و کتابهای حدیث و لغت و ... کاری به کسی ندارند. نه نیازی به علوم جدید که دریچه‌هایی بر روی معارف قرآنی بگشاید، احساس می‌کنند و نه قرائت جدیدی را به تناسب زمانه قبول می‌کنند، اصرار هم دارند یکپارچه قرآن را تفسیر کنند و فعل نمی‌دانم را بکار نبرند. البته دهها جلد تفسیر هم به بازار عرضه می‌کنند، ولی این آثار عموماً کتابخانه‌ها را تزیین می‌کنند و حداکثر به عنوان کتابهای مرجع مورد استفاده قرار می‌گیرد! نه کتابی که نسل امروز آن را بگشاید و پاسخ نیازهای خود را در آن جستجو کند. کار طالقانی روی قرآن کاری تشریفاتی برای باقی گذاشتن اثری از خود جهت کسب افتخار و عنوان نبود، او برای کتابخانه‌ها نمی‌نوشت، دردها را با داروی دلها درمان می‌کرد و هم‌تها را با حکمت الهی برمی‌انگیخت و نسل نو را با نور هدایت به سعادت رهبری می‌کرد. از نظر سبک تفسیری طالقانی توجه و تمرکز بیشتری روی

لغات و مفاهیم ریشه‌ای واژه‌ها و حالات فعلی آنها می‌کرد که در تفاسیر قبل و بعداً به این نسبت دیده نمی‌شود. علاوه بر آن به علوم روز به عنوان نورافکن‌هایی برای روشن کردن زوایای تاریک آیات استفاده می‌کرد و تلاش فراوانی برای مطالعه در کتب علمی و استفاده از نظریات اساتید فن می‌کرد.

■ در تعارض معانی آیات با دستاوردهای علمی یا تئوریهای علمی ایشان چه برخوردی می‌کرد؟

□ بنده چنین برخوردی را در نوشته‌های تفسیری ایشان به خاطر نمی‌آورم. ولی طالقانی نه با دستاوردهای علمی و تئوریهای جدید بیگانه بود که با هر نوآوری و نگاه جدید علی‌الاصول و فی‌البداهه مخالفت کند و نه به دانش در معرض ابطال بشری، اتکاء و اعتماد مطلق می‌کرد. برای طالقانی، همانطور که ذکر گردید دستاوردهای قطعی علمی دلالت‌هایی برای فهم بهتر آیات محسوب می‌گردید.

■ پس از انقلاب ایشان نسبت به آینده انقلاب احساس مسوولیت زیادی داشت به نظر شما نگرانی عهده ایشان چه بود؟

□ نگرانی طالقانی برای اهل نظر و آشنایان به اندیشه‌های وی نسبت به روند انقلاب آشکار بود. تصویر تنهایی‌اش در انتهای سالن انتظار فرودگاه مهرآباد در روز استقبال از رهبر انقلاب، در حالیکه خیلی‌ها سرو دست می‌شکستند تا به صفوف جلوتر بپیوندند و تصویر مغموم و سر به زیر و نشست‌اش بر زمین در کنار کسانی که به کرسی‌های نمایندگی مجلس تکیه زده بودند، از دهکتاب گویاتر است. این نگرانی را نه تنها با نگاه که دهها بار به زبان ظاهر کرده بود. از جمله در آخرین نماز جمعه‌اش همزمان با سالگرد شهدای هفده شهریور (۱۶ شهریور ماه ۱۳۵۸) در بهشت زهرا، خانه‌ای که باید بزودی به آن می‌پیوست:

... صدمبار من گفتم که مساله شورا از اساسی‌ترین مسایل اسلامی است. حتی به پیغمبرش با آن عظمت می‌گوید با این مردم مشورت کن. به اینها شخصیت بده بدانند مسئولیت دارند، متکی به شخص رهبر نباشند ولی نه اینکه نکرند، میدانم چرا نکردند، هنوز هم در مجلس خبرگان بحث می‌کنند در این اصل اساسی قرآن ... گروهها و افراد

دست اندر کار شاید اینطور تشخیص بدهند که اگر شورا باشد دیگر ما چکارایم؟! شما هیچ! بروید دنبال کارتان، بگذارید این مردم مسئولیت پیدا کنند... با همه اینها من متأسفانه نمی‌دانم چه عللی باعث شد که تا بحال به تأخیر افتاده است. البته شاید بعضی از علت‌هایش را می‌دانم ولی جای گفتنش نیست، مگر یک وقتی که وقتش برسد.

■ برخورد ایشان با گروه‌های سیاسی مذهبی و غیرمذهبی را چگونه تبیین می‌کنید؟

□ مرحوم طالقانی از موسسین اولیه نهضت آزادی بشمار می‌رفت و بیاتیه ایشان در تأسیس این جمعیت در سال ۱۳۴۰ خواندنی است. طالقانی بدون آنکه حق و تو و امتیاز و یزما‌ی به عنوان شورای نگهبان حزبی و تشخیص دهنده مصلحت مذهبی برای خود قایل شده باشد، به عضویت ساده این حزب درآمد. در عین حال با بقیه احزاب و گروه‌ها نیز برادرانه و پدرا نه رفتار می‌کرد. قبل از عضویت در نهضت آزادی، در شورای مرکزی جبهه ملی مشارکت داشت، پس از آن نیز روابط نزدیکی با رهبران این گروه داشت، پس از آزادی از زندان طولانی در سال ۱۳۴۶ پایه‌گذاران اولیه مجاهدین خلق که عمدتاً از تربیت شدگان او در مسجد هدایت بودند. ارتباطات پنهانی را با او برقرار کردند و از راهپیمایی‌های ذقیمت او بهره‌های فراوانی بردند و به اتکا همین روابط بود که میراث پرندگان بعدی آن جمع بسیار کوشیدند تا از وجهه او حداکثر بهره‌برداری سیاسی را بنمایند. با این حال طالقانی در این دوران سعی می‌کرد مستقل از جناح‌ها و جریان‌ات سیاسی (حتی نهضت آزادی که عضو شورای مرکزی آن بود) نقشی میانه و فراگیر و به تعبیری که بعد از فوتش زیانزد شد، "پدرا نه" ایفا نماید.

مهر و محبت او آنچنان گسترده بود که نه تنها گروه‌های سیاسی متخاصم، بلکه اقلیتهای مذهبی مورد آزار، ساواکی‌ها و سلطنت طلب‌ها، حتی روسپیان آواره و فریب خورده، خانه او را، که اینک دفتری برای رسیدگی به امور مردم شده بود، پناهگاه امنی برای رسیدگی به مشکل خود می‌یافتند.



جانیان آزاد، طالقانی ها دربند

محمد بسته نگار

نشریه پیام هاجر - ۱۶ شهریور ۷۸ - شماره ۲۸۲

سال ۱۳۳۵ بود که برای تهیه جزوه سخنرانیهای مرحوم راشد به یک کتابفروشی محمدی واقع در شاه آباد (جمهوری اسلامی فعلی) مراجعه کردم آنجا برای اولین بار به جلد اول کتاب امام علی(ع) ترجمه مرحوم آیت الله طالقانی برخورد کردم. کتاب فروش هم نام آیت الله طالقانی را با احترام خاصی می برد. پس از مدتی با راهنمایی یکی از دوستان به مسجد هدایت رفتم که آیت الله طالقانی، شبهای جمعه تفسیر قرآن می گفتند. تفسیر ایشان آنچنان برای من گیرا بود که رفتن به مسجد هدایت را ترک نکردم. در آن دوره عطش شدیدی نسبت به شناخت مسایل مذهبی در خود احساس می کردم و پای صحبت اغلب گویندگان آن زمان که معروف بودند، می رفتم و کتابهای تاریخی و مذهبی را مطالعه می نمودم، اما احساس می کردم، مجموعه اینها پاسخگوی آن چیزی را که می خواهم نیست. آشنایی با مسجد هدایت و تفسیر آیت الله طالقانی آنچه را که می خواستم به من ارزانی داشت. از آن تاریخ، دیگر رابطه من با آقای طالقانی قطع نشد. حتی زمانی هم که ایشان به زندان افتادند، رابطه ما در مسایل مبارزاتی چنان بود که پای مرا هم به زندان کشید و سالها در زندان مصاحب ایشان بودم و در زمینه تفسیر قرآن و تفسیر نهج البلاغه از ایشان استفاده می کردم.

■ به دوران زندان آیت الله طالقانی اشاره فرمودید، اگر از جریان دادگاه بدوی محاکمه آیت الله طالقانی و سران نهضت آزادی و همچنین دادگاه تجدید نظر خاطراتی دارید برای ما تعریف کنید؟

□ در اولین دادگاه بدوی که در مهرماه سال ۱۳۴۲ تشکیل شد، به مناسبت جریانات ۱۵ خرداد و همچنین مسایل دیگر و در ارتباط با انجمن اسلامی دانشجویان و نهضت آزادی، من در زندان بودم ولی دوستانی بودند که مذاکرات دادگاه را توسط خانواده هایشان به زندان منتقل می کردند در جریان قرار می گرفتیم. بعد از پایان دادگاه اول، قرار بود سری دوم اعضای نهضت محاکمه بشوند که آنها را با قرار آزاد کردند و این دوران مصادف بود با مرحله پرونده خوانی مجدد انتخاب وکیل برای دادگاه تجدید نظر. خوشبختانه من هم فرصت می کردم و هفته ای یکی دو بار به دیدن آنها می رفتم، تا اینکه بعد از عید سال ۱۳۴۳ دادگاه تجدیدنظر شروع شد. من در آن جلسات فقط در سه یا چهار جلسه شرکت کردم که مصادف شد با بازداشت مجدد خود

من .

خاطرهای که از آن دادگاه دارم، سخنرانی مهندس بازرگان است. ایشان اولین ناطقی بود که در رد صلاحیت دادگاه صحبت کرد و بعداز شروع سخن با "بسم الله الرحمن الرحیم" و حمد خداوند این آیه را خواند: "یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته ... ("مائده ۶۷) بعد، بلافاصله اضافه کرد که آیه خطابی هم به ما دارد و آن این است که: "لقد کان لکم فی رسول الله اسوه حسنه" (احزاب ۲۱) خداوند به پیغمبر امر کرده است که آنچه را که به سوی تونازل کردیم، ابلاغ کن اگر چنین نکنی رسالت خود را انجام نداده‌ای. ما هم اگر وظیفه خود را طبق آیه "لکم فی رسول الله اسوه حسنه" انجام ندهیم به وظیفه اصلی خود عمل نکرده‌ایم. گویا نوار سخنان مهندس بازرگان را محمدرضا پهلوی هم گوش کرده بود.

از جمله خاطراتی که از این دادگاه دارم، سخنرانی سرهنگ امیر رحیمی به عنوان وکیل مدافع بود. ایشان همیشه با یک حالت تهاجمی نسبت به دادگاه، سخن را شروع می کرد و پس از آن دیگر وکلا، در جوی که وی به وجود آورده بود دفاع حقوقی می کردند. روزی سرهنگ امیر رحیمی به نوشته‌ای که در سالن دادگاه آویخته بودند اشاره کرد. نوشته شده بود که قضات باید خدا، وطن و شاه را در نظر داشته باشند و اضافه کرد که چنین چیزی در متن قانون وجود ندارد. در جلسه بعدی دیدیم که آن نوشته را برداشته بودند. روز دیگری در سخنانش گفت: در این مملکت جانی‌ها آزادند که هرکاری می‌خواهند بکنند، اما امثال آقای طالقانی و آقای بازرگان باید در زندان باشند و آیت الله خمینی ... جمعیتی که در آنجا به عنوان تماشاچی یا به عنوان خانواده زندانیان حضور داشتند با یک صلوات بلند جواب ایشان را دادند. رییس دادگاه که جو را نامساعد دید، ناچار شد که زنگ را به صدا در آورد و اعلام تنفس کند.

■ در جریان محاکمات چرا آیت الله طالقانی به سوالات پاسخ

نمی گفتند؟

□ در زندان قصر، آیت الله طالقانی بامشاوره با مرحوم آقای مهندس بازرگان و دکتر سجایی و دیگر دوستان به این نتیجه می‌رسند که ایشان به هیچوجه دادگاه را به رسمیت نشناسند و صحبت نکنند، حتی هیچ ورقه‌ای را امضا ننمایند. در طول جلسات،

اعضای دادگاه که وارد می‌شدند، ایشان از جا بلند نمی‌شدند. با شروع جلسه از متهمین خواسته شد که خودشان را معرفی کنند. به جای ایشان، مرحوم سرتیپ مسعودی که از وکلای مدافع بود از جا بلند شد و ایشان را معرفی کرد. اما در پایان جلسات با صدای بلند اعتراض خود را بیان می‌داشتند. پس از پایان جلسه دادگاه هنگامی که رای خوانده شد، آیت الله طالقانی با تلاوت آیاتی از سوره فجر، خطاب به دادستان گفتند: این شما هستید که محکومید.

■ برخورد آیت الله طالقانی در زندان چگونه بود؟

□ زندگی زندان به صورت دسته جمعی بود. آنچه که برای من اهمیت داشت، این بود که من شنیده بودم بعضی از سران و بزرگان، چه از روحانیون و یا غیرروحانیون، قبل از سال ۱۳۴۲ برای خودشان نوعی تشخص قایل بودند، مثلاً برای آنها از بیرون غذا آورده می‌شد یا حاضر نبودند با جمع بجوشند. ولی مرحوم طالقانی و دیگران از جمله مهندس بازرگان و دکتر سبحانی، همه باهم در یک سطح زندگی می‌کردند، از همان غذایی که برای همه درست می‌شد، می‌خوردند. حالا چه غذای زندان بود و یا غذایی که از بیرون فرستاده می‌شد. هیچگونه تمایز خاصی بین آنها و افراد دیگر وجود نداشت. حتی مرحوم طالقانی رختخواب خود را خودش جمع می‌کرد و برای این کار به کسی اجازه نمی‌داد. بعضی از زندانیهایی که تازه می‌آمدند و می‌خواستند به آقا کمک کنند، با نهیب آقا یا مهندس بازرگان مواجه می‌شدند. در مورد جارو کردن هم آنها نوبت خودشان را رعایت می‌کردند. موضوع مهمتری که وجود داشت، زندانیها یک هیأت مدیره داشتند که منتخب زندانیان بود. هر دو ماه یا چهار ماه یک بار انتخابات انجام می‌شد و مسایل داخل زندان را تقسیم می‌کردند. یک نفر مسؤول امور داخلی بود، دیگری به عنوان مسؤول رابطه با خارج از زندان تعیین می‌شد و آیت الله طالقانی هم مثل یک فرد عادی در فعالیتهای شرکت می‌کردند. گاهی هم به مناسبتهایی، مسایل سیاسی پیش می‌آمد و بایستی تصمیم دسته جمعی اتخاذ می‌شد. با این مسایل هم به عنوان یک عضو جمع برخورد می‌کردند.

■ برخورد آیت الله طالقانی با جریانات مختلف فکری - سیاسی

چگونه بود؟

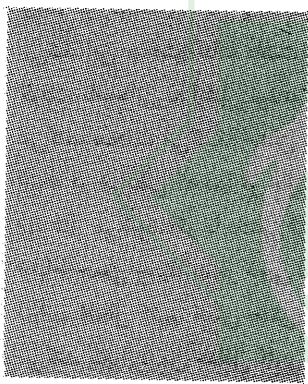
□ امتیازی که آیت الله طالقانی نسبت به دیگران داشتند، این بود که ایشان تنها یک نفر قرآن شناس و مفسر قرآن نبودند، بلکه تمام افکار و زندگیشان با قرآن آمیخته بود. به تعبیری می توان گفت که او قرآن مجسم بود. از طرف دیگر ایشان با مکتبهای گوناگون آشنا بودند و همه آنها باعث می شد که تمایز ایشان نسبت به دیگران به صورت بسیار بارزی جلوه کند. ایشان در برخورد با سایر گروهها و مکاتب، بدون اینکه کوچکترین گذشتی از مواضع فکری خودش بکند، آنچنان با آنها پدانه برخورد می کرد که همه آنها را تحت تاثیر قرار می داد. پس از اینکه از تبعید برازجان برگشتیم، رهبران حزب توده و عدمای از کمونیستها و مارکسیستها در زندان سیاسی با ما هم بند بودند. چند نفر از آنها پس از برخوردی که با آیت الله طالقانی داشتند، می گفتند: طالقانی ۵۰ سال جلوتر از همه ما فکر می کند و تازه ما باید دنبال ایشان بدویم.

■ چرا به برازجان تبعید شدید؟

□ چند عامل باعث شد که از زندان قصر به زندان برازجان تبعید بشویم. اولاً اینکه در آن شرایط، زندان قصر دیگر زندان نبود، بلکه به مرکز مبارزه تبدیل شده بود. با اینکه ما را در پشت میله ها محدود کرده بودند ولی از همان جا اخبار رد و بدل می شد. سال ۱۳۴۴ بعد از اینکه حسنعلی منصور ترور شد، چهار نفر از اعضای هیأت موتلفه را اعدام کردند و ۹ نفر بقیه را به زندان قصر منتقل نمودند و به جای اینکه آنها را به زندان شماره ۳ یا ۴ ببرند، به زندان شماره یک که از ۹ بند تشکیل می شد منتقل کردند و هرکدام از آن ۹ نفر را در یکی از این بندها جا دادند. یکی از آنها را هم که زیر پانزده سال سن داشت به بند ۲ بردند. خبر زندانی کردن محکومین هیأت موتلفه در بندهای عادی و به صورت جدا از هم که رسید، این نحوه عمل مورد اعتراض واقع شد. دوستان معتقد بودند که نباید نسبت به این مسأله بی توجه بود. چند بار مذاکره حضوری با مسؤولین زندان فایده ای نداشت و در نهایت تصمیم به اعتصاب غذا گرفته شد. قرار شد اعتصاب در چند مرحله انجام بگیرد. در مرحله اول آقایان مصطفی مفیدی، محمد مهدی جعفری، محسن طاهری، دکتر عباس شیبانی و بنده اعتصاب را با هماهنگی جمع شروع کردیم. هنوز شب نشده بود که مقامات زندان آمدند و درخواست شکستن

اعتصاب را مطرح کردند که قبول نکردیم. بعد دکتر شیبانی را بردند تا با آن محکومین ملاقات نماید و ایشان خبر آورد که همه آنان را در یک بند جمع کرده‌اند و محل آنها هم نسبتاً تمیز است.

پس از آن شادروان مرحوم دکتر سامی و دوستانشان را به زندان منتقل کردند و در زندان شماره ۳ آنها را در راهرو جا داده بودند، آنها هم اعتراض کردند و اعتصاب غذا نمودند. خبر اعتصاب آنها به گوش ما رسید و بار دیگر اعتصاب غذا در جهت هماهنگی با آنها شروع شد. در آن زمان رابط بین زندان شماره ۳ و ۴ مرحوم فروهر و دوستانشان بودند. مرحوم فروهر در زندان شماره ۳ بود و دوستانشان آقای نمازی و چند نفر دیگر در زندان شماره ۴ قرار داشتند. آنها در مواقعی که به دادگاه می‌رفتند، اخبار را به یکدیگر منتقل می‌کردند. قرار شد که اعتصاب غذای مجددی صورت بگیرد. بالاخره مسؤولین زندان مجبور شدند که برای پایان دادن به اعتصاب غذا، خواسته‌های دکتر سامی و دوستانشان را برآورده نمایند. دکتر سامی به زندان شماره ۴ آمد و با مرحوم مهندس بازرگان ملاقات کرد و گفت: اعتصاب ما به پایان رسیده است. رئیس زندان هم گفت که مسایل و مشکلاتی وجود دارد ولی ما آن را حل کرده‌ایم. ما فکر می‌کردیم مشکلات را در جهت مثبت حل می‌کند اما تقریباً دو، سه هفته‌ای از آن قضایا نگذشته بود و جالب این است که نزدیک ظهر هنگام نماز بود که دکتر سبحانی گفت این جریان اعتصاب کاری دستان می‌دهد. نهار را خوردیم و نماز خواندیم، می‌خواستیم بخوابیم که آمدند و گفتند قرار است شما را به زندان قزل قلعه منتقل کنند، اما بعد معلوم شد قصد انتقال به زندان برازجان را دارند.



کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

روحانیت و پیشتازی طالقانی

حسین طالقانی

نشریه پیام هاجر - ۱۶ شهریور ۷۸ - شماره ۲۸۲

طالقانی فراتر از جو حاکم بر روحانیت زمان خود می‌اندیشید، به عنوان مثال در سالهای بعد از شهریور ۱۳۲۰ در زمانی که در دانشگاهها و مراکز علمی جو مذهبی بسیار کم رنگ شده بود و به دلیل شرایطی که در آن زمان حاکم بود، نیروهای چپ بسیار قوی شده بودند و روحانیت از دانشگاه کاملاً جدا شده بود. در آن زمان روحانیت رادیو را که یک وسیله ارتباط جمعی بود، تحریم کرده بود و به مردم گوشزد می‌شد که مطلقاً به رادیو گوش ندهند. در چنین شرایطی طالقانی در سال ۱۳۲۴ در یک برنامه کوتاه رادیویی تحت عنوان "گفتارهای اخلاقی و اجتماعی" شروع به صحبت کرد. بحث، بیشتر در زمینه‌های دینی و اخلاقی بود که مسایل اجتماعی هم در خلال آن مطرح می‌شد. این صحبتها ادامه داشت تا مورد اعتراض بسیاری از روحانیون آن زمان قرار گرفت. نامه‌هایی به ایشان نوشته می‌شد که چرا شما در رادیو که فحشا و فساد را تبلیغ می‌کند، صحبت می‌کنید؟ ایشان در جواب این اعتراضها، استدلالی قوی داشت و آن اینکه در شرایطی که دنیا در حال تحول است و وسایل ارتباط جمعی هر روز متحولتر از روز قبل می‌شود، اگر ما بخشی از این وسیله را که ساخته دست بشر است و از نظر ارتباط جمعی وسیله بسیار خوبی است و می‌تواند انسانها و جوامع را به هم پیوند بدهد نتوانیم اشغال کنیم، همان بخش هم به مناهی و فساد مورد انتقاد شما اختصاص پیدا می‌کند. بنابراین من حداقل کاری که می‌کنم این است که جلو مقداری از این تبلیغات مسموم را بگیرم و در مقابل این تبلیغات، تبلیغاتی انجام دهم که ابعادش از نظر رسانه‌ای، خیلی بالاتر از منابر و محافل سنتی است. آقای طالقانی این مساله را درک کرده بود و با این موضوع خیلی فعال برخورد می‌کرد.

بعد از کودتای ۲۸ مرداد، در زمانی که بسیاری از روحانیون مطرح آن روز با مساله فلسطین برخورد فعالی نمی‌کردند، ایشان اولین کسی بود که در مسجد هدایت، مساله فلسطین را مطرح کرد. وقتی که جنگ شش روزه اعراب و اسرائیل پیش آمد و بسیاری از سرزمینهای مقدس مسلمان و حتی مقدس برای بسیاری از مذاهب دیگر مانند مسیحی‌ها و یهودی‌های غیر صهیونیست در اشغال قرار گرفت، آیت الله طالقانی در مسجد هدایت مظلومیت مردم فلسطین را فریاد کرد. یادم نمی‌رود، که روز عید فطر سال ۱۳۴۸ ایشان اعلام کردند که مردم فطریه را برای مردم فلسطین بپردازند. فطریه جمع شد و مبلغ عمده‌ای را تشکیل داد. سپس آن را تبدیل به ارز کردند و از طریق سفارت یکی از کشورهای عربی، برای مردم فلسطین فرستادند. متعاقب این قضیه از

طرف برخی از آقایان حتی انتقاد می‌شد که ایشان به وهابیون و سنی‌ها کمک می‌رساند. جو اینگونه بود. اینکه عنوان می‌کنم ایشان فراتر از جو حاکم بر روحانیت بود، این دو مثال شاید گویای این ادعا باشد.

در سالهای سلطهٔ رضاخان و بعد از شهریور ۱۳۲۰ فعالیت گروههای مذهبی در سطح بسیار نازلی قرار داشت و گرایش عمدهٔ فرهیختگان جامعه به سمت مادی‌گرایی بود. آیت الله طالقانی این را عیب روشنفکران نمی‌دانستند، بلکه معتقد بودند که اشکال از سوی روحانیت است که با قضیه برخورد فعال نمی‌کند. آیت الله طالقانی در مجلهٔ "آیین اسلام" و در سخنرانیها و نوشته‌های دیگرشان تلاش می‌نمودند تا عنوان کنند که اسلام یک مکتب مبارز علیه استثمار، استثمار و استحمار مردم است. در واقع عناصری که مادی فکر می‌کردند، سعی بر این داشتند که بگویند، دین افیون توده‌هاست و قصد استحمار مردم را دارد ولی ایشان تلاش می‌کردند تا نشان دهند که ابتدا اینگونه نیست و اسلام مکتب مبارزه با زورمندان و کسانی است که می‌خواهند مردم را تحت استثمار خودشان قرار بدهند.

به عنوان مثال خاطره‌ای را نقل می‌کنم. مرحوم طالقانی عنوان می‌کردند در دورهٔ رضاخان که بنا به دلایلی زندانی شده بودند، وقتی ایشان را به سلول می‌برند، ابتدا تصور می‌کنند که سلول انفرادی است. بعد از اینکه مدتی می‌گذرد و چشم ایشان به تاریکی عادت می‌کند، می‌بینند که فرد دیگری هم در آن سلول هست. با او سر صحبت را باز می‌کنند. آن شخص وقتی که می‌بیند یک روحانی، هم سلولی اوست، ابتدا از اینکه با یک روحانی صحبت کند، آکراه نشان می‌دهد. آقا متوجه می‌شوند که او از کسانی است که گرایشی به سمت احزاب مارکسیست دارد. ابتدا مقداری صبر و تحمل می‌کنند تا جو تشنج کاهش پیدا کند. بعد از مدتی به او می‌گویند که ما هر دو اسیر یک سیستم هستیم، بیاییم خودمان را خالی از ذهن بکنیم و یک گفتگوی فکری را از پایه شروع نماییم. آیت الله طالقانی می‌گویند: شما قایل به این هستید که در کل کائنات و این جهان هستی، هیچ نظم دهنده‌ای وجود ندارد و نظم خلقت براساس تصادف و اتفاق است. تا زمانی که هر دو در این سلول گرفتاریم، فرصت داریم که آزمایشی را انجام دهیم. ما دو نفر، چهار لنگه کفش داریم. کفشها را به طرف آسمان پرتاب می‌کنیم تا ببینیم که از نظر احتمال آیا این چهار لنگه، به صورت، جفت پهلوی هم و در برابر ما قرار می‌گیرد به نحوی هر کدام بتوانیم کفش خودمان را بپوشیم؟ در ضمن

موردی که صور ممکن است آن خیلی کم و صور مساعدش بسیار زیاد است امکان این قضیه وجود ندارد، پس چگونه قایل نباشیم به اینکه در نظام خلقت و جهان هستی که تعداد امکاناتش بسیار زیاد است، خالق این نظم را به وجود آورده است؟ ایشان عنوان می‌کردند: این برای او مطلب جدیدی بود و قبل از آن کسی با او اینگونه صحبت نکرده بود. آیت الله طالقانی بر این باور بودند که تنها به دلیل کم کاری امثال ما بوده است که جوانها و افراد تحصیل کرده به آن سمت گرایش پیدا کرده‌اند. اگر ما مثل پدر با اینها صحبت می‌کردیم و اینها را ارشاد می‌نمودیم حتماً جذب می‌شدند. این در مورد کسانی بود که از نظر فکری و از نظر ایدئولوژی کاملاً متضاد با پدر بودند.

در مورد کسانی که همراه و هم‌رزم ولی از نظر سلیقه متفاوت بودند ایشان حتی سعی می‌کردند آنها را از نظر امنیتی هم پوشش بدهند. در دوران دکتر مصدق، فداییان اسلام با مرحوم مصدق مخالف بودند، در حالی که آیت الله طالقانی دقیقاً در نقطه مخالف آنها قرار داشتند و دکتر مصدق را تأیید می‌کردند. به خاطر دارم که مرحوم نواب صفوی و عده‌ای از یارانش، شدیداً مورد تعقیب حکومت نظامی قرار داشتند و کسانی که بعدها حتی خودشان را به عنوان یاران مرحوم نواب عنوان کردند و در آن زمان هم حضور داشتند، حاضر نبودند به اینها پناه بدهند. مرحوم طالقانی به نواب گفته بودند که منزل من در اختیار شماست. منزل ما یک منزل محقری واقع در قلعه وزیر، در خیابان امیریه بود. یک اتاق بیرونی داشتیم که مربوط به ارتباطات آقا بود و مهمانهای که داشتند، قسمت داخلی هم مربوط به خانواده بود که تعدادمان هم کم نبود و در واقع خودمان از نظر جا و مکان محدود بودیم. ایشان به ما گفتند، یکی از اتاقها را خالی کنید و از مرحوم نواب خواستند که به آنجا بیایند.

یادم هست ۱۰ یا ۱۲ نفر بودند. مرحوم نواب در ابتدا اکره داشت و می‌گفت: منزل شما در واقع لانهٔ زنبور است اینها می‌آیند و ما را پیدا می‌کنند. آقا گفتند: دقیقاً به همین دلیل می‌گویم که شما بیایید، برای اینکه اینها حدس نمی‌زنند که در چنین مکانی مخفی شده باشید. فکرشان هم به اینجا نمی‌رسد. در هر صورت نواب را قانع کردند. با وجود اینکه ما بچه‌های کوچکی بودیم، با یک تذکر ساده که پدرمان داده بود و اینکه مراقب امنیت خانه باشیم، تمام افراد خانواده، پوشش امنیتی نواب و یارانش را به عهده گرفتند.

آن روزها ارتباطات بچه‌ها در حد محدودی نبود. ما با تمام بچه‌های محل رفت و

آمد داشتیم و بازی می‌کردیم ولی یک کلام از ماها بروز نکرد که کسانی در خانه ما هستند. حتی خود من در اختیار آنان بودم که اگر نیازی داشتند برایشان تهیه کنم. تا اینکه پس از گذشت بیش از یک هفته خودشان اعلام کردند که بناید برویم. در خانه یک حمام داشتیم که با ذغال سنگ گرم می‌شد. پدرم خودش حمام را برایشان روشن کرد و آنها غسل شهادت کردند و از منزل خارج شدند. اندکی بعد همگی گرفتار شده و اعدام شدند.

منظورم این است که اختلاف سلیقه، دلیل این نمی‌شد که آیت الله طالقانی نسبت به آنها احساس عدم مسوولیت کنند.

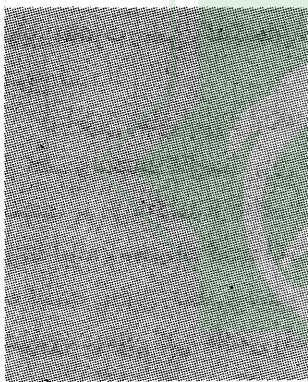
در مورد جوانان ایشان معتقد بودند که ما سنی را گذرانده‌ایم و نمی‌توانیم شور و نشاط جوان را درک کنیم، بنابراین حتی اگر چنانچه مواردی از انحرافات به نظر برسد، در واقع اینها انحراف نیست طبیعی دوره جوانی است ولی باید آن را به سمت درستی هدایت کرد. ایشان بر این باور بودند که خداوند احکامی را که وضع کرده است، در مرحله اول برای سعادت بشر است. خداوند بی‌نیاز از اطاعت و عبادت انسانهاست. اگر تمام عالم تسبیح او را بگویند، چیزی بر عظمت او اضافه نمی‌شود.

سال ۱۳۵۲ که ساواک به منزل ما حمله کرد، مرا دستگیر کردند. آقا در منزل بودند. مادرم خیلی به آقا اصرار کرد که شما یک چیزی بگویید، شما جلوی اینها را بگیرید او را می‌برند. جو شکنجه و فشاری که آن روزها بر کمته‌های مشترک ضد خرابکاری حاکم بود، مادر را هراسناک کرده بود. عکس‌العمل آقا در برابر عناصر ساواک که برای دستگیری من آمده بودند، این بود که به مادرم گفتند: بگذارید او را ببرند. آنجا مکتب انسان سازی است. من واقعا ته دلم بسیار خوشحال شدم که ایشان کوچکترین وضعی در برابر آنها نشان ندادند.

پس از انقلاب هم در جریان گرفتاری که برای دو تن از برادران پیش آمد و عده‌ای از روی خصومت شخصی، برای ساعاتی بچه‌ها را اسیر کرده بودند، آقا عکس‌العمل نشان دادند. خیلی‌ها سعی کردند اینگونه وانمود کنند که عکس‌العمل آقا برای حمایت از فرزندان‌شان بوده است. در صورتی که واقعیت این است که ایشان اصلاً به فرزندان خودشان فکر نمی‌کردند. موضوعی که ایشان به آن اعتراض داشتند، این بود که اگر این مساله باب شود و کسانی بتوانند براساس منافع یا کینه‌های شخصی و گروهی و با محور قرار دادن طرز فکر خودشان تصمیم بگیرند و درمورد مردم خودسرانه عمل کنند

و بدون هیچ ضابطه و قانونی، بتوانند هرکسی را در محفل‌های خصوصی‌شان در .بازداشت نگاه دارند، این نظام بامشکل اساسی روبرو خواهد شد. ایشان می‌گفتند، اگر اینها بتوانند با بچه من اینطور بدون ضابطه و خودسرانه برخورد کنند، وای به حال دیگران. گرنه در دوران قبل از انقلاب، همه زندانی‌های سیاسی فرزندان ایشان محسوب می‌شدند و بسیاری می‌دانند که ایشان هیچ تفاوتی بین فرزند خودشان و آنان قایل نبودند. عکس‌العمل آیت الله طالقانی در برابر هرج و مرج بود، همان که پس از ۲۰ سال آقای خاتمی با شعار قانونگرایی به مقابله با آن برخاسته است.





کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

منتظری از طالقانی می گوید

گفت و گو با آیت الله العظمی منتظری

نشریه پیام هاجر - ۱۶ شهریور ۷۸ - شماره ۲۸۲

سالها قبل از پیروزی انقلاب اسلامی نام آیت الله آقا سید محمود طالقانی را به عنوان یکی از پایه گذاران و مؤسسين نهضت آزادی ایران شنیده بودم. اولین دیدارم با ایشان، زمانی بود که در قم به منزل مرحوم آیت الله حاج آقا مرتضی حائری یزدی وارد شدند که من با برخی دوستان با اشتیاق زیاد به دیدن ایشان رفتم. در همان مجلس آیت الله طالقانی را مردی متعهد و مبارز و پرخروش و علاقه مند به اسلام و آزادیهای مشروع و حقوق مردمی یافتم و پس از مطالعه کتاب "مالکیت در اسلام" ایشان و مقدمه و باوریهایی که بر کتاب "تنبيه الامه" مرحوم آیت الله نائینی نوشته بودند بر سنخ افکار و دیدگاههایشان نسبت به مسائل سیاسی اسلام واقف شدم. ولی اولین معاشرت رسمی و گفتگوهای علمی و سیاسی من با آن مرحوم در زندان اوین شروع شد.

در آخرین زندان، پس از اینکه شش ماه را در سلول انفرادی با سختی و محرومیت از کتاب و امکانات گذارند، روزی مرا به دادگاه بدوی برده و به ده سال زندان محکوم نمودند. پس از بازگشت از دادگاه، شبانه لباسهای مرا که در آغاز ورود به زندان گرفته بودند آورده و محترمانه گفتند: لباسهایتان را بپوشید تا به جای دیگر برویم. سپس مرا به قسمت بهداری زندان بردند و در ظرف چند ساعت بعد آقایان طالقانی، ربانی شیرازی، مهدوی کنی، هاشمی رفسنجانی، حسن لاهوتی و محی الدین انواری را هم آوردند که آقایان هاشمی و لاهوتی با پاهای مجروح از شلاقهای سیمی بزرگمت راه می رفتند. بعد از تحمل شش ماه فشارهای سلول انفرادی به قدری در آن شب به ما خوش گذشت که من هنوز لذت ملاقات جمعی آن شب را فراموش نمی کنم و بالاخره چند روز با هم به گفت و شنود و بحثهای علمی و تاریخی و فکاهی گذرانیدیم.

یک روز ما را متفرق کرده و هر دو نفر را به یک سلول بردند. ظاهراً منظورشان شنودگذاری در اطاق تجمع ما بود و سپس همه ما را به کمیته بردند و در آنجا مقدمات خشونت نمایان شد و اصرار بر تعویض لباس و پوشاندن لباس زندان را داشتند که افراد مقاومت می کردند. در این اثنا فریاد آقای طالقانی با جمله: "رسولی کجاست" به عنوان اعتراض بلند شد (رسولی یکی از بازجوهای آشنا بود) و بالاخره از تعویض لباسها صرف نظر کردند و ما را نزد عضدی رییس بازجوها بردند. در آنجا حرفها بوی تهدید و خشونت داشت.

من سرع سید هادی هاشمی (دامادم) را که او هم در زندان بود گرفتم. عضدی

۳۴۱ منتظری از طالقانی می‌گوید

گفت: می‌خواهید او را ملاقات کنید؟ گفتم: بد نیست. مرا به اطاقی بردند و او را با پای مجروح که به سختی راه می‌رفت آوردند و نیم ساعتی ملاقات داشتیم.

آخر الامر پس از تمام شدن سناریوی جدید، دوباره جمع ما هفت نفر را محترمانه به اوین برگرداندند. آقای انواری با لحن مطایبه و شوخی به زبان عربی، روضه بردن به کمیته و صحنه‌های آنجا را می‌خواند و وسیله تفریح ما شده بود.

یک روز من به هم سلولی‌ها گفتم: چطور دولت ایران شهرهای قفقاز را که از ایران تصرف شده، از دولت شوروی مطالبه نمی‌کند؟

فردای آن روز سرهنگ وزیری رییس زندان نزد ما آمد و ضمن دیدار گفت: ایران در مقابل شوروی قدرت ندارد که شهرهای خود را مطالبه نماید. معلوم شد در اطاق ما شنودگذاری شده و همه صحبت‌ها و شوخی‌ها و سیاست بافی‌های ما را گوش می‌کرده‌اند.

در این اثنا یک روز مرا با لباس زندان به دادگاه تجدید نظر بردند و حکم ده سال زندان تأیید شد. آقایان دیگر قبلاً محکوم شده بودند، و پس از مدتی آقایان گرامی و کروی و معادیخواه را نیز به جمع ما اضافه کردند، که همه ما را به بالای بند یک اوین منتقل کردند و بتدریج افراد دیگری از روحانی و غیرروحانی اضافه می‌شدند و بالاخره من حدود سه سال با مرحوم آیت الله طالقانی و آقایان دیگر در بند یک اوین بودیم. در قسمت پایین آن کمونیستها بودند، و طبعاً هنگام هواخوری و قدم زدن همه با هم بودیم و مرحوم طالقانی با آنان آشنا بود و گاهی با آنان قدم می‌زد و به امید جذب آنان با آنها برخورد مسالمت آمیز داشتند «طالقانی و زمانه ما»

ایشان مردی متعبد، مبارز، مقاوم، با اخلاق، خوش برخورد، با عاطفه و دلسوز برای همه بود. آشنایی و انس زیادی با قرآن داشت و بیشتر مطالعاتش روی قرآن بود و در مدت زندان با اصرار آقایان، من متصدی اقامه جماعت بودم و چندین هفته نیز نماز جمعه اقامه نمودم که از طرف رییس زندان جلوگیری شد و چون کتاب با خود نداشتیم بحث‌های علمی و تفسیری و فقهی را از حفظ مطرح می‌کردیم تا اینکه اجازه آوردن کتاب دادند. مرحوم آیت الله طالقانی تفسیر قرآن و من اسفار و طهارت تدریس می‌کردم و افراد نوعاً شرکت می‌کردند.

برحسب معمول زندان، گرفتن غذا و آماده کردن و شستن ظرف‌ها و نظافت، به نوبت انجام می‌شد و مرحوم آقای طالقانی به لحاظ موقعیت و سن از کارها معاف شده بود و پاک کردن سبزی به ایشان محول می‌شد. یک روز از روی مزاح گفتند: شما

مشکلترین کار را به من محول کردید و من گفتم: مرحوم حاج میرزا علی شیرازی نقل می‌کرد که جمعی در سفر کارها را بین خود تقسیم کردند و فوت کردن آتش را به فردی "افلح" یعنی لب شکافته واگذار نمودند، پس او گفت: شما گشتید مشکلترین کار را به من دادید. البته انصافاً آقای طالقانی حق داشت، چون کارهای دیگر هر روز نبود ولی سبزی پاک کردن هر روزه بود.

مرحوم آقای طالقانی معمولاً قبل از اذان صبح برای نماز شب برمی‌خاست. هنگامی که از ناحیه دولت ساعت را به جلو بردند ایشان به عنوان مخالفت با رژیم ساعتش را تغییر نداد، من یک شب بدون توجه ایشان ساعتشان را جلو کشیدم، ایشان برحسب عادت پا شدند و نماز شب و سپس نماز صبح را خواندند و خواستند بخوابند، من گفتم: آقا جسارت است نماز صبحتان را قبل از وقت خواندید دوباره بخوانید. در زندان گاهی افراد ناباب را برای اذیت کردن به جمع ما می‌آوردند و بالاخره زندان بود و همه می‌ساختیم.

در اواخر ایشان را به زندان قصر منتقل کردند و افراد ما بتدریج آزاد شدند و از جمع ما فقط من و آقای لاهوتی مانده بودیم. روزی مرا نزد تیمسار مقدم رییس ساواک بردند و او خیلی احترام کرد و گفت: من مدت پنج سال در ساواک نبودم و فعلاً ریاست ساواک به عهده من گذاشته شده است. در بررسی پرونده‌ها دیدم که شما و آقای طالقانی در زندان هستید، نزد شاه رفتم و به او گفتم: درست نیست آقایان محترم در زندان باشند و ایشان دستور آزادی شما را دادند. من گفتم: آقای لاهوتی هم با ما در زندان است و او دستور داد: پرونده آقای لاهوتی را بیاورید تا ایشان را نیز آزاد کنیم. بالاخره در هشتم آبان ۱۳۵۷ من و آقای طالقانی آزاد شدیم و مرا خودشان محترمانه شبانه به قم آوردند و از طرف مرحوم امام که در پاریس بودند یک پیام خطاب به من و یک پیام خطاب به آقای طالقانی فرستاده شد.

نقل شد هنگامی که مرحوم طالقانی در مسجد هدایت نماز می‌خواندند و مسجد ایشان پایگاه انقلاب و مبارزه بود روزی شخصی به ایشان می‌گوید: آقا من آمده‌ام خدمت شما مسلمان شوم، ایشان پرسیده بود مگر تو چه دینی داری؟ آن فرد جواب داده بود من بهایی‌ام. آیت الله طالقانی گفته بود: بیخود آمدی مسلمان شوی برو همان بهایی باش. آن شخص خیلی جا خورده بود، بعد ایشان فرموده بود اگر می‌خواهی مسلمانیت مثل ما باشد، بهایی باشی بهتر است. برای اینکه حداقل آبروی اسلام را

۳۴۳ منتظری از طالقانی می‌گوید

نمی‌بری، ولی اگر می‌خواهی مسلمان واقعی شوی بسیار خوب.
پس از پیروزی انقلاب مرحوم آقای طالقانی فعالانه در صحنه بودند و در مراحل حساس از جمله در جریان کردستان ایشان فعالیت چشمگیری داشتند تا بالاخره اولین نماز جمعه تهران به امامت ایشان اقامه شد، و برای مجلس خبرگان قانون اساسی نیز انتخاب شدند ولی متأسفانه در اثنای مجلس خبرگان به عالم بقا رحلت نمودند و همهٔ خاندان و دوستان و علاقمندان را عزادار کردند. اعلی الله مقامه الشریف و حشره مع اجداده الطاهرين.

۱۷ جمادی الاولی ۱۴۲۰ - ۱۳۷۸/۶/۷ قم المقدسه - حسینعلی منتظری

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»



همه باباها پشت میله ها هستند

طاهره طالقانی

نشریه پیام هاجر - ۱۶ شهریور ۷۸ - شماره ۲۸۲

■ ما عمدتاً با آقای طالقانی از منظر یک شخصیت سیاسی، اجتماعی برخورد کرده ایم، و از زوایای برخوردهای ایشان در محیط خانواده و روابط عاطفی ایشان آگاهی چندانی نداریم. هرچند که در واقع برخوردهای ایشان در محیط خانواده اهمیت بسیاری دارد، چرا که معمولاً در این روابط است که ریزترین روابط و برخوردها تحقق پیدای کند و از شعارهای کلی خبری نیست.

□ ما مدت زمان زیادی را در کنار پدر نبوده ایم. ما تا چشم باز کردیم یا ایشان را در زندان دیدیم و یا در تبعید، مجموعاً مدت زمان کوتاهی را در کنار مابودند. ولی از همان ابتدا که ما ایشان را می دیدیم، کمتر حرف می زدند و بیشتر تلاش می کردند با رفتار و اعمالشان در منزل برای ما الگو باشند. مسائل را بصورت تئوریک برای ما کالبد شکافی نمی کردند، اما تلاش داشتند که با رفتارشان به ما راه صحیح را نشان دهند. آن عطوفت، آن صلابت و آن استقامتشان برای ما الگو بود. من الان وقتی به گذشته باز میگردم، می بینم که از ایشان بزرگترین درسی را که آموخته ام، مقاومت و صبر بوده است. بطور مثال سالهای ۵۳ و ۵۴ بود که ما مدرسه ای را تأسیس کرده بودیم و از جهت فشارهای ساواک و همچنین مسائل اجتماعی مشکلات بسیاری داشتیم. وقتی در زندان اوین پدر را ملاقات کردیم، از مشکلات خیلی گله و شکایت می کردیم. ایشان گفت: بچه ها! توجه کنید که اگر در تمام طول سال تحصیلی فقط یک دانش آموز را آگاه کنید تا راه آینده اش را تشخیص دهد، شما دین خود را به مدرسه ادا کرده اید. وقتی این کلام را از ایشان شنیدیم یک انرژی عجیبی برای ادامه کار پیدا کردیم. و با قدرت به ادامه کار پرداختیم.

مورد دیگر تقریباً در روز بعد از هفدهم شهریور ۱۳۵۷ در بهداری زندان قصر ایشان را ملاقات کردیم. غروب بود که ایشان را ملاقات کردیم. خیلی رنگ پریده به نظر میرسیدند. با لبهای خشک بر روی تخت نشسته بودند و ما با اضطراب و ناراحتی برای ایشان جریان شهادت مردم را در روز هفدهم شهریور توضیح دادیم. از اینارها و عواطف مردم در آن روز برای پدر تعریف کردیم. اشک در چشمان پدر جمع شده بود، با همان حال گفت حکومت امام زمانی را که ما تصویر می کنیم، مردمش به همین گونه رفتاری می کنند. و هر کس فدای دیگری می شود.

خاطره دیگر من از پدر طالقانی مربوط به دوران دبستان خودم می باشد. در کلاس دوم دبستان بودم که من در منزل مشغول انجام تکالیف مدرسه بودم. پدرم مشغول خوردن چای بود. من پاک کنم را گم کرده بودم و به این خاطر گریه میکردم. پدر ظاهرًا پاک کن را دیده بودند که در کجا افتاده است، ولی به من گفتند: که اگر خوب چشمانت را باز کنی، می توانی آن چیزی را که گم کرده ای پیدا کنی! گریه کردن تو، قدرت دیدن تو را کم می کند و نمی توانی گمشده خود را پیدا کنی.

من از پدر درس مقاومت، ایثار و صبر و بخصوص صبر را می آموختم. که در تمام شعبه های مختلف زندگی از کار در آموزش و پرورش گرفته تا کار خانه داری، حتی بچه داری مرا یاری می داد و این احساس را در ما زنده می کرد که باید ایستاد و باید مشکلات را تحمل کرد. هر موقع به گذشته بازمی گردم و تزلزل ناپذیری ایشان را به یاد می آورم، باز هم از ایشان درسهای جدیدی را می آموزم.

■ برای یک کودک چه پسر باشد و چه دختر، حضور پدر در خانه نکته مهمی است. و اگر متوجه شود که یک عمل بخصوص از حضور پدر در خانه مانع می شود، نسبت به آن عامل حساسیت پیدا میکند. چرا که با خود می اندیشد که اگر آن عامل بخصوص وجود نداشت، الان پدر را در کنار خود می دیدیم. مثلاً با خودش بگوید که ای کاش پدر ما سیاسی نبود که لااقل پیش ما زندگی می کرد. آیا برای شما این احساس بوجود آمده که نسبت به نبودن پدر اینگونه حساسیت پیدا کنید؟

□ ما چشم باز کردیم، پدر را در خانه ندیدیم و مادر، در این شرایط هم وظایف مادری را و هم وظایف پدری را انجام می داد. وقتی که بهانه پدر را می گرفتم، دست ما را می گرفت و ما را به زندان قصر می برد و می گفت: پدر شما اینجاست. یک روز عید بود که یکی از همکلاسیهای من برای بازدید، همراه با پدر و مادرش به منزل ما آمده بود. من چون فکر می کردم که پدر همیشه باید جایش پشت میله های زندان باشد و کمتر باید پیش فرزندانش زندگی کند، با عجله و با تشویش به آشپزخانه رفتم و به مادرم گفتم: مامان شما که گفتید جای بابا آنجا پشت میله هاست. پس این آقای که با دوستم آمده چه کسی است؟ مادرم گفت: پدر اوست. گفتم: مگر می شود که پدر او

اینجا باشد؟ برای من این احساس خیلی سنگین بود. احساس می کردم که پدر باید پیش من باشد، ولی او نبود. من باید او را همیشه پشت میله ها ملاقات می کردم. در اینجا جور مواقع که ما بی تابی می کردیم، مرحوم مادرم می گفت: شما نمی دانید که پدرتان چه کسی است! و شما او را نشناخته اید که چه مرتبه ای دارد. بعد از مدت ها اگر پدر را می دیدیم، به او اعتراض می کردیم که چرا شما را بیشتر نمی بینیم. مادرم می گفت شما نمی دانید که او کیست و پدرم در جواب اعتراض ما می خندید. فقط همین! بعد می گفت: از بابا چه می خواهی؟ و ما خواسته هایمان را یکی یکی می گفتیم. و او در جواب می گفت: من دوباره می آیم و در کنار شما خواهم بود. ولی او می رفت و ما مدتی او را نمی دیدیم. سال ۵۱ بود، وقتی که از منزل رفتند و گفتند دوباره بر می گردند، هر چه منتظر شدیم برنگشت. مادرم می دانست که او را دوباره دستگیر کرده اند. با این وجود به ما گفت: صبر کنید و دوباره بر می گردد.

وقتی به ملاقات پدر در زندان می رفتم، اصلانمی توانستم حرف بزنم و فقط به او خیره می شدم. با خود می گفتم: چرا او باید اینجا باشد. در طول مدت ملاقات فقط با سوالهای خودم کلنجار می رفتم. مادرم جوابی برای ما نداشت و تنها تلاش می کرد که ما را آرام کند.

■ سخنان آقای طالقانی همواره بعد از انقلاب برای ما که ایشان را قبل از انقلاب ندیده بودیم، همواره آن احساس امید به آینده و غلبه نور بر ظلمت و حق بر باطل را تداعی می کرد. شما در محیط خانوادگی با آن وضعیت دشوار که ظاهرا سیاهیها غلبه داشت و توأم با محرومیتها و ندیدن پدر و ... بود، این پیام امید داشتن به آینده را چگونه از مرحوم طالقانی دریافت می کردید؟

□ ما به همین دلیل بهانه پدر را می گرفتیم که احساس می کردیم در کنار او یک آرامش و امید به آینده را لمس می کنیم. ولی وقتی او را نمی دیدیم و نمی دانستیم که تحت چه شرایطی قرار دارد، آیا زیر شکنجه هست، آیا او را اذیت می کنند و ... خیلی نگران می شدیم. هنگامی که به ملاقات او در زندان می رفتیم و در کنارش می نشستیم، با دیدن آن روحیه سرشار از امید، من آرامش عجیبی پیدا کردم. وقتی به طرف

زندان می رفتیم خیلی متوحش و نگران بودیم. ولی هنگامی که از زندان برمی گشتیم، با آرامش و امید به آینده بازمی گشتیم.

یک بار که به زندان اوین برای ملاقات ایشان رفتیم، پدر را که وارد کردند، من بلامقدمه برای او شروع به درد دل نمودم و از شرایط و مشکلات گله و شکایت کردم. بعد از مدتی مکث ایشان با یک حالت بخصوص "الحمدالله" گفتند که من احساس کردم از عمق وجود او برمی خیزد. گفتن "الحمدالله" با آن احساس عجیب، در من حالتی را زنده کرد که اثر مستقیم آن را تا مدتها بعد بر روی خودم می دیدم. احساس غصه و نگرانی را از خودم دور شده حس می کردم. ایمان او و اینکه دنیا را بسیار زود گزرمی دید، باعث می شد که در برخورد با چنین مشکلاتی می گفت: این موضوعاتی نیست که شما را ناراحت و افسرده کند. هر وقت که به ملاقات او می رفتیم، ابتدا برای ما دعا می خواند و ملاقات هم که به پایان می رسید، باز هم دعا می کرد. آن دعاها و آن دست فشرده‌ها برای ما بسیار امید بخش بود و احساس می کردیم که او برای هدف بزرگی در زندان قرار دارد، چرا که نه قاتل است، نه دزد است، نه اختلاسی دارد. در نتیجه باید سر را بالا بگیریم و با افتخار از زندانی بودن او سخن بگوییم.

■ در واقع می توان گفت که زوج مطهر مرحوم طالقانی قرآن بود. و ما هر موقع اسم آقای طالقانی را می شنویم، بی اختیار به یاد قرآن می افتیم. این تاکید می که مرحوم طالقانی بر تعمق و تدبیر بر روی قرآن داشت، در محیط خانواده چگونه منعکس می شد؟ «مانه ما»

□ پدر می گفت: من در تفسیرها بیشتر مدیون زندانها هستم. چرا که این محیط فرصتی را فراهم می آورد که من به کار تفسیر بپردازم. بعد از آن هم که چرک نویسه‌ها را از زندان خارج می کردیم، من یادم می آید حدود سالهای ۴۹ تا ۵۰ بود که ما به پدر گفتیم: حالا که شما آزاد هستید جلسات قرآن برای ما بگذارید. ایشان گفت: شما اگر بخواهید، من احساس وظیفه می کنم. وقتی شما از من نخواستید آیدو یا احساس نیاز نمی کنید، من نمی توانم برای شما چیزی بگویم. در نتیجه حدوداً سه ماهی شبهای جمعه همهٔ بچه ها به منزل پدر می آمدند. ولی ایشان اصرار می کرد که ابتدا بچه های کوچک را خوابانیم تا در یک محیط آرام مطالب را به ما منتقل کند. ایشان نزدیک به یک ساعت از تفسیر پرتو برای ما می گفت و ما اشکالات خود را سوال می

کردیم. مخاطب او یک آدم میانسال بود یا یک بچه ده ساله ، فرقی نمی کرد. او با شخصیت دادن به فرد سؤال کننده ، پرسش او را با متانت پاسخ می داد.

یک بار از او پرسیدم ، پدرجان! چرا تفسیر خودتان را اینقدر ثقیل نوشته اید؟ ساده تر می نوشتید که ما آن را بفهمیم. او گفت شما باید خودتان را رشد دهید تا بتوانید مطالب را درک کنید. و این موضوع برای من انگیزه ایجاد می کرد که برای فهم تفسیر او تلاش کنم. چه در محیط کاری و چه در محیط خانوادگی با دوستان و آشنایان علاقه مند به قرآن بحث و گفتگو می کردیم و بعداً اشکالات خود را از پدر می پرسیدیم. بطور واقعی محور زندگی ما قرآن شده بود. و هنوز هم این نقش را در زندگی ما ایفا می کند.

■ سوال آخر من در رابطه با لحظه ای است که مرحوم طالقانی در شرف پیروزی انقلاب از زندان آزادگشتند. لحظه آزادی او چه احساسی داشتید؟ از اینکه می دیدید پدر بعد از سالها باز می گردد؟

□ آن روز آزادی ، ما هم خبر را شنیده بودیم. و اینکه قرار است مرحوم پدر به همراه آقای منتظری از زندان آزاد شوند. من دیگر سر از پا نشناختم. به همراه خانواده به طرف زندان قصر رفتم. جمعیت زیادی جلوی درب زندان جمع شده بودند. همه منتظر بودن که ایشان از در زندان بیرون بیایند. بعد دیدم که دو لنگه بزرگ در زندان قصر را باز کردند. این درها تنها برای عبور و مرور خودروها باز می شد. ولی آن لحظه درهای بزرگ زندان قصر بر روی پاشنه چرخید. و ما یک آدم خمیده با جثه ای ضعیف را دیدیم که بر سرش عبا کشیده بود و از در زندان بیرون آمد. شادی مردم قابل وصف نبود. ولی من نمی توانستم خودم را کنترل کنم. به کناری رفتم و تنها با چشمی گریان به صحنه نگاه می کردم. مجاهد پیر بعد از سالها اسارت و تبعید به میان مردم بازگشته بود. و در این میان مادرم با حالت عجیبی به این صحنه نگاه میکرد. رنج سالیان دراز سختی و مشکلات را در چهره زجر کشیده خود نشان می داد. آن روزها گذشت تا اینکه روز جمعه ۱۸ اسفند ۵۷ بود که مادربه اتفاق مرحوم پدر به منزل ما آمدند. صبح ساعت ۱۰ بود که آنها به اتفاق یکدیگر آمدند. مادرم گفت : سراغ پدر را می گرفتی ، او را به اینجا آوردم. ولی او باید ظاهر برگردد. که من اصرار کردم باید بیشتر پیش ما بماند. هنوز یک ساعت نگذشته بود که ناگهان حال مادر دگرگون شد و فوت کردند. مرحوم

همه باباها پشت میله‌ها هستند ۳۵۱

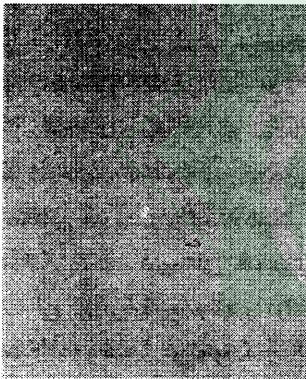
پدر در اتاق قدم می زدو اشک می ریخت و می گفت عجیب است.من با این زن وارد این خانه شدم و بدون او خارج شوم؟ او با چشمانی اشکبار می گفت : آیا می دانید که مادر شما شهید است ؟

آیا می دانید که چه مقدار آزار و اذیت را تحمل کرده؟ او حتماً باید درقطعه شهدا دفن شود.او باید در جوار شهدای بهشت زهرا به خاک سپرده شود.و صدای او هنوز هم در گوشم طنین انداز است که می گفت:مادر شما یک شهیداست.

و بسیار تأسف باراست که در معرفی مرحوم طالقانی بعد از انقلاب کوتاهیهای بسیاری از سوی دست اندرکاران شد.تا جایی که نسل جدید کمتر چیزی از آن همه ایثارها و مجاهدتها شنیده است و شاید نداندکه بانی اندیشه شوراهای ایران مرحوم طالقانی بوده است.

((والسلام))

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»



کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

کاش مجاهدین او را می فهمیدند

لطف الله میثمی

نشریه پیام هاجر - شهریور ۱۳۷۸ - شماره ۲۸۲

سال ۱۳۵۲ پس از اینکه از زندان شیراز آزاد شدم و چند ماه قبل از مخفی شدنم که در نهایت به دستگیری مجدد انجامید، روزی به اتفاق شهید فاطمه امینی در مجلس عروسی عبدالله توسلی (برادر محمد توسلی) و خواهر شهید محمود شامخی شرکت کرده بودیم. پس از مدتها که همه خانواده درگیر شهادتها و عزاداریها بودند، یک مجلس عروسی برپا می‌شد. با اتمام مراسم، هنگام برگشتن، در پاگرد پله‌های سالن، به مرحوم آیت الله طالقانی برخورد کردم. ریش ایشان کاملاً سفید شده بود. یکه خوردم و اشک به چشمانم آمد.

او را تبعید کرده بودند و تازه از تبعید بازگشته بود. تا مرا دید، گفت: چطوری؟ چه می‌کنی؟ کجا می‌توان تو را دید؟ در حالی که این من بودم که باید از او وقت می‌گرفتم. ایشان گفت: خیلی دلم می‌خواهد شماها را ببینم. از بچه‌ها چه خبر؟ برای صبح یک روز چهارشنبه قرار گذاشتیم. محل قرار هم منزل ایشان بود و افزود: پس سر ساعت بیا.

خانه ایشان واقع در پیچ شمیران، کوچه تنکابن، در روبروی کوچه بود. اکنون تبدیل به کتابخانه‌ای به نام ایشان شده است. وقتی که رسیدم، دیدم لای در باز است و آقای طالقانی هم پشت در ایستاده‌است. گفت: در را باز گذاشته بودم که معطل نشوی و تو را شناسایی نکنند. شیوه‌های تشکیلاتی جالبی داشت.

آن روز درباره موضوعهای فراوانی صحبت کردیم. من گفتم: بچه‌ها در زندان با مشکلات و مسایل ایدئولوژیک درگیرند. از طرف دیگر بعد از سالها، مبارزین با هم پیوند خورده‌اند و در برابر دشمن مشترک، متحد شده‌اند، منتها سازهایی زده می‌شود و گرایشهایی وجود دارد که آنها را از هم جدا کنند، تا مثلاً با هم غذا نخورند. یکی از پیامهای بچه‌های زندان این است که شما در این زمینه کاری انجام دهید و به لحاظ ایدئولوژیک موضوع اتحاد را تبیین نماید. اگر این اتحاد از هم بپاشد، ساواک بر زندانها حاکم می‌شود. ایشان گفت: ظاهراً اینگونه است که هرکس خدا را قبول ندارد، دچار مشکل است ولی انشاء الله کارهایی می‌توان انجام داد و من هم در این زمینه تلاش خواهم کرد.

البته لازم به یادآوری است که آیت الله بهاء الدین محلاتی در پاسخ به پرسش بچه‌های زندان در سال ۱۳۵۱ فتوا داده بودند: به هیچ وجه جدا نشوند و با هم غذا بخورند.

به ایشان گفتم: ضمناً بچه‌ها مشکلات ایدئولوژیک دارند و برای شما پیام

فرستاده‌اند که به استاد محمد تقی جعفری که اینک در زمینه مثنوی کار می‌کنند، بگویند اگر این تلاش را در مورد نهج‌البلاغه نیز به کار ببرند، بسیار خوب است. آنچه که ما در شرایط فعلی به آن نیاز داریم تفسیر قرآن و نهج‌البلاغه است و چون کتابهای ایشان به زندان هم راه پیدا هم می‌کند، می‌تواند مفید واقع شود.

ایشان گفت: پیشنهاد خوبی است اما ایشان نسبت به مثنوی ذوق خاصی دارد. من می‌ترسم این نکته را به او بگویم و او را از همان مثنوی هم باز دارم. بعداً آقای طالقانی به استاد جعفری موضوع را منتقل کرده بود و آقای جعفری هم وعده داده بود که انشاء الله با تمام مثنوی، روی نهج‌البلاغه کار می‌کند و همین کار را هم کرد.

در جریان همین ملاقات اشاره کردم که کتابهای مهندس بازرگان خیلی خوب انسان را به توحید، نبوت و معاد می‌رساند ولی اگر کسی بخواهد برای حل مشکلات روز از آن راه‌حل بیرون بیاورد، چیزی برای عرضه ندارد. ایشان هم گفت: بله، راهنمای عمل نیست و این را باید در کارهای دیگر جستجو کرد.

ما در زندان اصول اعتقادات را قبول داشتیم و مؤمن بودیم. کتابهای مهندس بازرگان برای امثال ما چه رهنمودی می‌توانست داشته باشد؟ آقای طالقانی افزود: من دارم این نقیصه را در "پرتوی از قرآن" جبران می‌کنم. آن وقتها عمق سخنان آیت الله طالقانی را درک نمی‌کردیم. کمی سنگین بود. ایشان پرسید: نظرستان درباره پرتوی از قرآن چیست؟ چرا جلوی انتشار آن را نمی‌گیرند؟ من گفتم: چون ارتباطی به حرکت مسلحانه ندارد. فعلاً ساواک نسبت به حرکت مسلحانه حساس است. آقای طالقانی گفت: فکر نمی‌کنم اصلاً اینها بفهمند که من چه گفته‌ام. یعنی پرتوی از قرآن، خیلی عمیقتر از این حرفهاست.

سال ۱۳۵۴ و بعد از ضربه خوردن مجاهدین، در زندان شروع به خواندن تفسیر پرتوی از قرآن کردیم و تا بعد از انقلاب هم این مطالعات ادامه داشت، تازه آنوقت بود که دریافتیم چیزهایی را که ایشان گفته بود، در آن روزها ما نمی‌فهمیدیم.

آیت الله طالقانی در تفسیر پرتوی از قرآن، تمامی نقیصه‌های جریانهای مختلف را برطرف کرده بود. ایشان با فداییان اسلام، مصدق، بازرگان، دکتر سبحانی، نهضت مقاومت ملی و نهضت آزادی که خود جزو بنیانگذارانش بود رابطه نزدیک داشت. بعد به زندان افتاده پیدا کرد و با مجاهدین هم ارتباط و با این آشنایی و اشراف، نقایص مجاهدین و کاستی‌هایی را که منجر به ضربه ۵۴ شد، همه اینها را در تفسیرهایش

آورده بود. به خصوص حالا که تفسیر سوره "آل عمران" را می‌خوانیم، می‌بینم همه نقایص آن دوره را ایشان برطرف کرده است.

من سوال کردم: در مورد موضوعات راهنمای عمل و مباحثی که به کار حل مسایل روز بیاید چه می‌کنید؟ ایشان گفت: به بچه‌ها پیغام بدهید که روی دعای افتتاح کار کنند. آن روزها، ما دعای افتتاح را بعد از نماز در زندان می‌خواندیم. گفتیم: آقا! آنکه دعاست. گفت: نه، بگویند کار کنند. هدیه‌ای که آقا به ما داد، این بود: "اللهم و ما عرفتنا من الحق فحملناه و ما قصرنا عنه فبلغناه ...". اینکه از خدا بخواهیم آنچه در راه حق از حق شناخته‌ایم، بتوانیم به آن عمل کنیم و آنچه کمبود داریم خدا در عمل ما را به آن برساند.

بعدها که مخفی شدم و پس از آن هنگامی که به زندان افتادم و در انفرادی بسر می‌بردم، تازه پی بردم که آقا چه گوهر گرانبهایی به ما داد ولی ما آن موقع متوجه نمی‌شدیم. قرآن هم می‌فرماید: "... لم تقولون مالا تفعلون" (صف-۲) - چرا به آنچه می‌گویند عمل نمی‌کنید؟- واقعا انسان هرچه در مرحله تئوری پر و انباشته باشد فایده‌ای ندارد. سپس من گفتم: بچه‌ها بی‌سیم درست کرده‌اند و با آن بی‌سیم‌های کمیته مشترک را شنود می‌کنند. آقا لبخندی زد که هیچگاه آن را فراموش نمی‌کنم. پرسید بچه‌های خودمان؟ گفتم: بله آقا! خیلی خوشحال شد...



کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

با طالقانی در پرتوی از قرآن

معرفی ویژگی‌هایی چند از روش تفسیر مرحوم طالقانی

ناصر سامانی

نشریه پیام هاجر - ۱۶ شهریور ۷۸ - شماره ۲۸۲

پرتوی از قرآن به قلم مفسر بزرگ و معلم قرآن آیت الله سیدمحمود طالقانی ره توشه‌ای است گرانقدر از اشعه تابیده بر قلب آن مرحوم که بر فکر و زبان او جاری گشت تا راهنمای دیگران بسوی هدایت باشد. این مجموعه تنها تفسیری است که در مسیر تحولات فکری- اجتماعی یکصد ساله اخیر ایران تدوین یافته و بیانگر برخورد عمیق و فعالانه مولف آن با تحولات عصر و نیازهای روز جامعه اسلامی و ارجاع آنها به قرآن و پاسخ یابی از منبع وحی است.

پرتوی از قرآن واجد ویژگیهای مشترک با سایر تفاسیر و نیز ویژگیهایی منحصر به فرد است:

۱- پرهیز از تفسیر به رای:

مرحوم طالقانی دور شدن مسلمین از محیط درخشان و فطری اولیه وحی و محدود شدن ذهن ایشان به علوم بشری را زمینه ساز تفسیر به رای می‌دانند:

" هر اندازه مباحث قرائت و لغت و اعراب و مطالب کلامی و فلسفی در پیرامون آیات قرآن وسعت می‌یافت، اذهان مسلمانان را از هدایت وسیع و عمومی قرآن محدودتر می‌ساخت. اگر مسلمانان خود را از میان این ابرهای پندارها و اندیشه‌ها برتر آرند و با توجه و درک صحیح استنباطهای مستدل و معقول محققین، آن محیط بی‌آلایش فکری و فطری را باز یابند، پرتو هدایت آیات بر نفوس آنها خواهد تافت و عقول خفته و خودباخته، در راه درک حقایق وجود و دریافت طرق خیر و شر برانگیخته خواهد شد. مقصود از برگشت به محیط فطری اولیه این نیست که به رسوم زندگی و خانه و لباس آن مسلمانان اولیه برگردیم، مقصود این است که خود را از محکومیت آرا و اندیشه‌ها و ظواهر تمدن بی‌پایهٔ زمان برهانیم^{۱۰}

این سخن در حالی است که مرحوم طالقانی خود در تفسیرش هم به مباحث لغت و اعراب کلمات توجه دارند و هم به مطالب کلامی و فلسفی. به نظر می‌رسد که منظور آن مرحوم استفاده از علوم بشری در سایه هدایت قرآن بوده است نه تحمیل آنها به قرآن و نه نفی کامل این علوم.

ایشان معتقدند برحذر داشتن از تفسیر به رای از جانب ائمه به منظور جلوگیری از تحمیل عقاید عصری به قرآن بوده است و نه منع مسلمین از تفکر و تدبیر در آیات قرآن. چرا که قرآن خود بارها عموم را به تفکر و تدبیر در آیات خویش فراخوانده است.

وی در این مورد چنین توضیح می‌دهد:

"کتابی که آیات آن مانند امواج نورونسیم هوا در قرون متوالی و در میان ملل مختلف و در فواصل شب و روز تلاوت می‌شود، برای همین است که عموم را از محدودیت محیط و زمان برهاند و چشمها را باز کند و جهاز تنفس معنوی را در معرض نسیم پاک قرار دهد ... اگر تفسیر معانی همه آیات و اشارات و لطائف قرآن را مردم محدود به زمان و عصری در یابند و از رموز نهایی آن پرده بردارند، تفسیر کنند، نباید قرآن کتاب ابدی و برای همه قرون و همه مردم باشد، با توجه و دقت در عبارت حدیث مشهور: "من فسر القرآن برایه فاصاب الحق فقد اخطا فلیتبوء مقعده من النار" و موقعیت صدور آن، همین نهی از محدود کردن قرآن به آراء و نظریات شخصی استفاده می‌شود زیرا "ب" در عبارت "برایه" برای سببیت یا استعانت است و مقصود این است که شخص نظر و رایی داشته باشد و بخواهد قرآن را با رای خود منطبق سازد و به آن برای نظر خود دلیل آورد. در زمانی که امامان به حق می‌دیدند که مسلمانان فرقه فرقه شده و رواج مطالب کلامی و فلسفی نظریه‌ها و آرای را در اذهان مسلمانان جای داده و هر دسته‌ای برای اثبات نظر و رای خود به قرآن استناد می‌جویند، از تفسیر به آرا و نظرهای اشخاص و مذاهب منع فرمودند، تا قرآن که باید چراغ هدایت و پیشرو باشد در پشت پرده‌های آرا و عقاید محدود نیافتد. اگر مقصود ائمه طاهرين غير از این باشد پس چگونه قرآن کتاب هدایت همه است؟ و این همه دعوت قرآن و پیشوایان به تفکر و تدبیر در قرآن یعنی چه؟^۲ «تالقانی و زمانه ما»

۲- برخورد صحیح با شان نزول آیات

مرحوم طالقانی با تطبیق شأن نزول‌های آمده در اخبار با متن قرآن و نیز ضروریات و اقتضائات زمان و منش و سنت نبی، به دریافتهای تازه‌ای دست یافته‌اند و از این طریق تناقضات و تضادهای ادراکات ظاهری از قرآن با برخی شأن نزولها را حل نموده‌اند.

۳- توجه به قواعد و ضوابط خاص زبان عربی و ریشه‌یابی لغات با دیدی استادانه و مسلط

۴- درایت در روایات:

بهربرداری از کلام معصومین(ع) برای درک بهتر معانی و مقصود آیات گرچه

امری رایج است اما در پرتوی از قرآن به شکل مبسوط مورد بحث و تدقیق نظر قرار گرفته است.

مرحوم طالقانی معتقد است اولاً زمانی امکان استفاده صحیح از روایات را داریم که نخست خود را در معرض هدایت قرآن قرار داده باشیم. با تعقل و درایت در اهداف هدایتی - تربیتی قرآن است که می‌توان به راهکار مناسب جهت استفاده از روایات دست یافت.

دوم آنکه صحت و سقم روایات دقیقاً مورد ارزیابی قرار گیرد: "چه بسا روایات و احادیثی که از جهت سند متقن و از جهت دلالت مغشوش و از جهت مفهوم حیرت انگیز است که در تفسیر و پیرامون آیاتی که خود برهان حق و نور مبین و هدایت متقین است مانند تارهایی تنیده گشته، چه بسا مردم تنگ نظر و جامدی که در چهره تعبّد به دین تفسیر سراسر آیات قرآن را جز با روایات اسلامی و غیراسلامی که بررسی نشده جایز نمی‌شمارند. با آنکه اینگونه روایاتی که در تفسیر و معارف آمده مانند احادیث فقه و احکام منقح نگردیده و آنچه منقح شده به تفسیر همه آیات نمی‌رسد. بنابر این نظر باید همه آیات قرآن به روایات عرضه شود، با آنکه روایات را باید به قرآن عرضه داشت و (در غیراینصورت) باید پیش از صدور این روایات مدتها هدایت به قرآن متوقف شده باشد"^۳

نکته سوم اینکه مرحوم طالقانی معتقد است برای درک تشابهات و تاویل آیات بایستی به روایات صحیح مراجعه نمود: "برای تاویل تشابهات و فهم آیات الاحکام و استنباط فروع باید به احادیثی که از جهت دلالت صریح و از جهت سند استناد آنها به منابع وحی وائمه طاهرین علیهم السلام بررسی شده باشد رجوع شود"^۴

۵- پرهیز از حکم به باطن:

بسیاری از متفکرین و مفسرین در تفسیر قرآن به دام باطنی گری (تفسیر عرفانی محض) افتادماند و برداشتهایی ارایه نموده‌اند که حتی با نص صریح قرآن متضاد است. مرحوم طالقانی با ایمان به اینکه تمام آیات قرآن از نزد خداست و درعین پرهیز از اخباریگری و سطحی بینی، درصدد مغزیابی و پرده برداری از ارتباط بین آیات می‌باشد، به نحوی که کاملاً با ظاهر و نص آیه و نیز صرف و نحو و قواعد بیان مطابقت داشته باشد.

۶- لحاظ نمودن آهنگ و هارمونی سوره:

توجه به لحن و سیاق آیات و هماهنگی و ریتم لغات و کلمات و تناسب آنها با اهدافی که در سوره دنبال می‌شود و نیز ردیابی ارتباطی که بین بخشهای مختلف سوره از این حیث وجود دارد از جمله ویژگیهای منحصر به فرد پرتوی از قرآن می‌باشد که با زیبایی شناسی و ذوق معنوی سرشاری بیان شده است.

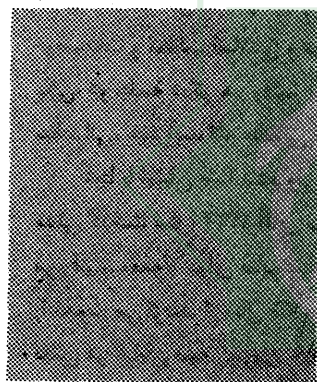
پی نوشت ها:

۱ - مقدمه پرتوی از قرآن جلد یک. ص ۱۱

۲- همان. ص ۱۴

۳- همان. ص ۱۷

۴- همان. ص ۱۸



کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

طالقانی، قرآن و حرفهای تازه

گفت‌وگو با مهندس عزت الله سحابی

نشریه پیام هاجر - ۱۶ شهریور ۱۳۷۸ - شماره ۲۸۲

■ آقای مهندس با توجه به آشنایی طولانی شما و پدرتان با آیت الله طالقانی برای نسل حاضر بسیار شنیدنی است که از تجربیات گذشته بگویید. اولین سوالمان این است که چگونه با آیت الله طالقانی آشنا شدید؟

□ پس از شهریور ۱۳۲۰ نوجوان بودم و شاید در کلاس اول دبیرستان درس می‌خواندم که یکی دو بار پدرم مرا به "کانون اسلام" برد. کانون اسلام، آن موقع در خیابان امیریه (ولیعصر فعلی) نبش چهارراه فرهنگ بود. اولین بار که من رفتم، پدرم در آنجا صحبت می‌کرد. پس از صحبت پدرم، آقای طالقانی صحبت کردند. دیدم توضیحات و مطالب اسلامی و قرآنی شان خیلی مفصل‌تر از سخنان پدرم می‌باشد یکی، دو جلسه دیگر هم رفتیم آقای بازرگان صحبت می‌کرد، ولی همیشه بعد از اتمام سخنرانی، خود آیت الله طالقانی صحبت می‌کردند.

آنجا با ایشان آشنا شدم ولی چون بچه بودم خیلی این جلسات را تعقیب نمی‌کردم. مدتی گذشت سال ۱۳۲۴ آقای طالقانی جلسات تفسیری داشت که من با پدرم به آن جا می‌رفتم. معمولاً برای سایر مسایل مثل مجالس ختم و غیره نیز همیشه آقای طالقانی را دعوت می‌کردند. از سال ۲۵ و ۲۶ تفسیر آقای طالقانی نسبتاً منظم‌تر شد. جلسات مدتی در خیابان سپه روبروی خیابان رازی قبل از استخر در مدرسه "اسلام" شبهای جمعه برگزار بود. انجمن اسلامی دانشجویان هم در آن جلسات مرتباً شرکت می‌کردند. مرحوم دکتر عباس چمران برادر شهید دکتر چمران که آن موقع در مدرسه پست و تلگراف درس می‌خواند، تفسیرهای مرحوم طالقانی را به طور مرتب می‌نوشت. بعد از مدتی به مسجد "منشور السلطان" در خیابان سپه نزدیک باغ شاه منتقل شد. سپس در اول خیابان ملت مسجد "سراج" شبهای جمعه جلسه داشتیم که من هم مرتب می‌رفتم. سال ۱۳۲۷ که وارد دانشگاه شدم، آقای طالقانی به مسجد هدایت آمده بودند. آن موقع مسجد نبود، مقبره خاندان هدایت بود. حاج مخبرالسلطنه هدایت با وجود اینکه پیرمردی اشرافی بود اما آدم روشنی بود. برای آنجا دنبال یک پیش نماز روشن فکر می‌گشت که آقای طالقانی را به او معرفی کردند. از سال ۱۳۲۷ ایشان رسماً پیش نماز مسجد هدایت و سخنران آنجا شدند. ابتدا یک اتاق کوچکی بیشتر نداشت که از در خیابان استامبول وارد می‌شدند. بعدها آن شبستان پشت را ساختند. بعد از کودتای

۱۳۳۲ همین دوستان انجمن اسلامی مهندسين و حاج صادق و غيره پول جمع کردند، آن قسمت پشت را ساختند. شهبای جمعه جلسات معمولی در همین اتاق کوچک جلو تشکیل می‌شد. اگر ایام عید جشنی مفصل‌تر بود در مقبره پشت را هم باز می‌کردند و روی همان قبرها فرش می‌انداختند و می‌نشستند. من از سال ۱۳۲۸ مرتب به مسجد هدایت می‌رفتم. تفسیرهای آقای طالقانی برای ما خیلی جالب بود. اولین باری بود که می‌دیدم از قرآن در مسایل اجتماعی استفاده می‌شود. آقای طالقانی ابتدا با برداشتهای اجتماعی آیات قرآن را توضیح می‌داد. در مورد مسایل علمی نیز بحث می‌کرد. من متوجه شدم که آقای طالقانی مثل روحانیون دیگر نیست. از تعلیمات علمی مثل بیولوژی و زیست شناسی و جانورشناسی و گیاه شناسی هم تاحدی آگاهی داشت. مثالی از فیزیک و شیمی می‌زد و از تفسیر بیضاوی که در آن از علوم بسیار استفاده شده و متعلق به مصری‌هاست، استفاده می‌کرد، برای من که دانشجوی دانشکده فنی بودم این شیوه بسیار جذاب بود.

مسجد هدایت علاوه بر جلسه تفسیر و صحبت‌های آقای طالقانی پاتوق و محل دیدار دانشجویان انجمن اسلامی هم بود. به مناسبت مبعث و میلاد حضرت رسول و غيره جشن می‌گرفتیم، همه را دعوت می‌کردیم. مسجد هدایت مرکز تنظیم این کارها بود. در تمام این موارد آقای طالقانی مشوق ما بود و ما با او مشورت داشتیم. معمولاً یک سخنرانی برای ایشان در نظر می‌گرفتیم. ولی او مثل سایر علما نبود که فقط خودشان حرف بزنند، به ما هم که جوان و دانشجو بودیم میدان می‌داد. گاهی ما هم صحبت می‌کردیم و او صحبت‌های ما را تکمیل می‌کرد.

■ جلسه تفسیر ایشان به چه نحو برگزار می‌شد؟

□ اخلاقیات و شخصیت آقای طالقانی با دیگران تفاوت داشت. به جوانان و دانشجویان توجه و اعتنا داشت، با آنها صحبت و گاهی اوقات مشورت می‌کرد و طبعاً مورد علاقه بچه‌ها بود. من از سال ۱۳۳۴ تا ۴۰ و ۴۱ کمتر نزد ایشان می‌رفتم. علتش این بود که وقتی سال ۳۴ برای بار دوم به زندان رفتم پس از آزادی از کار و شغل اخراج شدم، ازدواج هم کرده بودم و مشکلات مالی و خانوادگی داشتم. بنابراین به مدت ۴ سال در شمال مشغول کار شدم، لذا مرتب به مسجد هدایت نمی‌رفتم.

از سال ۴۰ که به تهران آمدم دوباره روابطم با آقای طالقانی برقرار شد. آن زمان خودم خیلی گرایش به خواندن و شناختن قرآن داشتم. لذا علاقه من به ایشان بیشتر شد. در زندان هم مشتری همیشگی تفسیر آقای طالقانی بودم.

آقای طالقانی مخصوصاً به جوانها میدان می داد، به همین دلیل تمام بچه‌هایی که با ایشان بودند خودشان قرآنی شدند. چنین نبود که منبر برود و حرف بزند و عده‌ای هم استفاده نکنند یا نکنند. گاهی ضمن تفسیر به من می گفت تو هم حرف بزن. من درباره محکمت و متشابهات سه جلسه در زندان صحبت کردم. با روش آقای طالقانی بچه‌ها به فکر می افتادند و کار می کردند. هرکسی که به تفسیر ایشان می رفت محقق می شد. مرحوم محمد حنیف نژاد تربیت شده مرحوم طالقانی بود. بعدها خودش هم به کشفیاتی رسید که آقای طالقانی می گفت من از او استفاده می کنم. وقتی که به جوانها و تحصیل کرده‌ها که با محیط‌های علمی، اجتماعی، سیاسی و نظریه‌ها و مکتبها وایدئولوژیها سروکار دارند میدان بدهیم، ممکن است کشفیات تازه‌ای بکنند. نحوه رابطه با کسانی که به تفسیرشان می آمدند خودش موجب رشد و تربیت بچه‌ها می شد.

■ هریک از مفسرین و اساتید سبکی برای خودشان دارند شیوه

تفسیر ایشان چطور بود؟

□ شیوه کار به تدریج تکمیل شد. ابتدا آیه مربوطه را می خواند، بعد یک ترجمه اولیه می کرد، بعد معانی مختلف لغاتی که در آیه بود از روی کتابهای لغت قدیمی مثل مجمع البحرین بیان می کرد.

خیلی از لغات عربی که ما همه می فهمیم گاهی معانی دارد که متعارف نیست، اما در ادبیات عربی به کار رفته است. ایشان به این معانی غیرمتعارف توجه می کرد و مطالب نویی در می آورد. بعدها که تفسیر "المیزان" یا تفسیر "منهج الصادقین" را می خواندم دیدم که حرفهای طالقانی تازه است. مرحوم علامه خیلی تبحر داشت و تفسیر المیزان از نظر علوم اسلامی در حد یک دایره المعارف است، اما از آن نکته کمتر در می آید. در حول آیه بحث روایی و کلامی و حتی فلسفی می کند، اما اینها را مستقیماً از خود آیه در نمی آورد. اما آقای طالقانی از خود آیه نکاتی تازه در می آورد و آن هم با توجه به ریشه لغات و معانی غیرمتعارف آنها بود که در ادبیات عرب به کار رفته است.

شیوه تفسیر آقای طالقانی ثابت نبود بلکه تحول و تکامل پیدا کرد. تفسیر پرتوی از قرآن را بخوانید، روی ریشه لغات و کاربرد آن خیلی تکیه شده است. مثلاً این آیه "اذا سالک عبادی عنی فانی قانی قریب اجیب دعوه الداع" (اگر بندگان من از تو بپرسند درباره من، بگو که من نزدیکم اجابت می کنم دعوت دعا کنندگان را. پس بیایید و رو آورید به من و دعا بکنید وایمان بیاورید شاید رشد کنید) آقای طالقانی می گفت: اجابت یعنی "پاسخ دادن"، "مانع را رد کردن"، "حجاب را برداشتن". طبق آیه هرکس دعا کند خدا دعایش را اجابت می کند. یعنی هرکس هرچه بخواهد خدا به او می دهد. اما می بینیم استثنا هستند کسانی که دعا می کنند و دعایشان اجابت می شود. آیا خدا اینجا اغراق گفته یا خواسته تشویق به دعا کند؟ یا به روش ما بندگان، با تبلیغ و تاکید ما را به دعا بکشاند؟ خداوند که نیاز به تبلیغ و اغراق ندارد و از این روشها منزّه است.

آقای طالقانی با توجه به معنای اجابت یعنی "مانع را برداشتن" می گفت آیه می گوید اگر بندگان من دعایی بکنند و چیزی بخواهند من "اجابت می کنم" یعنی "حجاب را برمی دارم".

وقتی کسی در حال اضطراب چیزی را می خواهد، احساس می کند که اگر عملی نشود او می میرد. ولی وقتی که با خدا نیایش و راز و نیاز می کند، حجاب حقایق برداشته شده و حقیقت برایش روشن می شود. یعنی می رسد به اینکه اگر عملی نشد مهم نیست، باید خواسته اش به صورت دیگری تحقق یابد. در نتیجه هرچه ما بیشتر با پروردگار دعا بکنیم پرده ها بیشتر کنار می رود و حقایق برای ما روشن تر می شود. مثلاً ما از مرگ می ترسیم، دعا می کنیم که مبادا در مبارزه های کشته شویم. در اثر این دعاها کشته شدن برایمان آسان و خودش یک لذت می شود.

"اجابت" این نیست که خدا عین خواسته من را بدهد. حالتی به من می دهد که آن چیزی که من از آن می ترسم برایم شیرین بشود. یا راه حل های دیگری به نظرم برسد. می گوید "لعلهم یرشدون" (شاید رشد پیدا کنند). آقای طالقانی از آیه ۷ سوره حجرات شاهد می آورد: لکن الله حبیب الیکم الایمان و زینة فی قلوبکم ... اولئک هم الراشدون. (خداوند ایمان را برای شما دوست داشتنی کرد و کفر و فسق و عصیان را ناخوشایند، چنین کسانی رشد یافته اند) از این آیه ایشان

معنی رشد را در می‌آورد که مرحله‌ای است که انسان خوبیها را خودش دوست می‌دارد بدون اینکه اجباری باشد. در آیه اذا سالک از این معنی رشد استفاده کرده است. در جلد اول پرتوی از قرآن در سورة بقره هست، می‌گوید: "دعا کنید برای اینکه رشد کنید" یعنی خوبیها و نیکیها برایتان محبوب باشد، از زشتیها و بدیها تنفر پیدا کنید.

مرحوم آقای طالقانی دو کار می‌کرد: یکی به امور اجتماعی و سیاسی خیلی توجه داشت و آیات را در بستر سیاسی و اجتماعی تفسیر می‌کرد که برای بچه‌هایی که در کارهای سیاسی و اجتماعی فعال بودند خودش جاذبه داشت.

دوم اینکه به علوم توجه داشت. بچه‌هایی هم که به دانشگاه می‌رفتند و فرضاً سیاسی نبودند ولی به دلیل تحصیلات علمی که می‌کردند، گرایش به این تفسیر داشتند.

■ در مورد توجه به علم گفتید، بعضی از علما و مفسرین دیگر هم به علوم روز توجه کردند، آنها آیات قرآن را با علم توجیه می‌کردند اما ظاهراً آقای طالقانی چنین شیوه‌ای نداشتند نگاه ایشان به علم و قرآن چگونه بود؟

□ علما حتی مرحوم طباطبایی همیشه می‌گویند که علم تجربه است و فلسفه عقلانی است، لذا احکام فلسفه محکم‌تر و مستدل‌تر و به اصطلاح تثبیت شده‌تر است. در حالی که علم امروز فقط تجربه نیست. علوم همراه با تئوری هستند و تئوری هم یک کار کاملاً عقلانی است. تئوری پردازی و عقلانیت علوم مثبته مثل فیزیک و شیمی و بیولوژی با استدلال ریاضی همراه است، بنابراین محکم‌ترین نوع استدلال را دارد که استدلال فلسفه هم به پای آن نمی‌رسد. آقای طالقانی به خوبی متوجه این مسئله بود.

حالا هم وقتی می‌خواهند تفاوت بین فلسفه، دین و علم را بیان کنند، می‌گویند علم تجربی است و هیچ دلیلی ندارد که تجربه بعدی نظریه موجود را رد نکند و نتیجه می‌گیرند که نتایج علوم تجربی متقن و محکم نیستند، در حالی که چنین نیست. این که علوم تحول می‌یابند و تئوریهای جدید تئوریهای گذشته را رد می‌کند مربوط به عدم استحکام علم در قیاس با فلسفه نیست، بلکه مربوط به این است که حقیقت بسیار

پیچیده‌تر و عمیق‌تر از آن است که بشر با کار علمی یا فلسفی خود در یک مقطع به تمام حقایق آن دست یابد. اختلاف و نفی و رد در فلسفه بسیار معمول‌تر از علوم است. در حالیکه همه فلاسفه با استدلال عقلی به نظریه پردازی و عمل قضاوت می‌پردازند. من در آن زمان تنها آقای طالقانی را می‌دیدم که به این موضوع توجه داشت. مثلاً برداشت پدر من در کتاب "خلقت انسان" یک نمونه است. او شیوه‌اش را از آقای طالقانی آموخت ولی چون خودش در علم زمین شناسی و تکامل تخصص داشت، روی تکامل کار کرد. کتاب "خلقت انسان" وجدان یا عقل انسان را قانع می‌کند، در حالی که در آن از استدلالهای علمی استفاده شده است.

تجربه ابزار علم است، اما دانشمند بخصوص در علوم مثبتیه (نه علوم انسانی) می‌تواند روی این تجربیات کار عقلانی کرده و آنها را انسجام دهد. این تئوری و انسجام یک کار عقلی فکری است. در فیزیک استدلالهای تئوریک همراه استدلالهای ریاضی است که بسیار محکم‌تر از استدلالهای فلسفی است.

آنها که در علم یا قرآن تازه کار هستند می‌خواهند دستاوردهای علمی را در قرآن ببینند. اما کسانی که قدری در علوم یا معارف مذهبی رشد کرده و به مراحل بالایی رسیدند، این را می‌فهمند که حوزه‌هایی که انسان با آنها سروکار دارد، وقتی تخصصی می‌شوند به صورت حوزه‌های خاص در آمده که قواعد و ضوابطی برای خودشان دارند. تشخیص حق از ناحق یا تشخیص حقایق جهان از تصور و خیال و پندار، برای خودش یک ضوابطی دارد، مذهب ضوابط دیگری دارد. حتی علوم غیرتجربی مثل جامعه شناسی شیوه‌های خاص خودش را دارد. آدم‌های جا افتاده این دیسپلین‌ها و حوزه‌های مختلف را باهم مخلوط نمی‌کنند. کیفیت شناخت حقیقت در جامعه شناسی یا علوم انسانی با کشف حقیقت در رشته‌های دقیقه مثل فیزیک و شیمی تفاوت دارد. فیزیک و شیمی ماده را تجزیه می‌کند، اما جامعه شناسی نمی‌تواند جامعه را تجزیه کند. در آنجا تفاوت ابتدا نظریه و زمینه‌ای را به صورت کلی در نظر گرفته و سپس آن را باواقعیهای اجتماعی تطبیق و سنجش می‌دهند. در حالی که در فیزیک خود ماده را می‌شکافد و تجزیه روی آن تجربه می‌کند. کسی شیوه‌های علوم دقیقه مثل فیزیک و شیمی را در جامعه شناسی بکار نمی‌برد. روش جامعه شناسی هم در فیزیک اصلاً ارزش ندارد. حالا آدمی متخصصی عرصه علوم تجربی فرق بین رشته‌های علوم یا حوزه‌ها و دیسپلین‌های مختلف علمی و تفاوت آنها را با فلسفه فهمیده و اشتباه نمی‌گیرد.

این علوم از نظم جداگانه‌ای پیروی می‌کنند بنابراین نادرست است که ما از شیوه‌ها یا از تئوریهای علمی برای کشف آیات قرآن استفاده کنیم.

در اوایل برخورد با علوم جدید، امثال سرسید احمد خان ناپخته بودند. آنها می‌خواستند عین علم را در قرآن پیاده کنند، یا آیات قرآن را به زور به کشفیات علمی بچسبانند. اما وقتی مسلمانان در بعضی علوم متبحر و صاحب نظر شدند برداشته‌ها از قرآن تفاوت کرد.

کارهایی که آقای "رشاد خلیفه" کرد واقعا یک شاهکار و معجزه است. در کتاب "قرآن در عصر کامپیوتر" روابط ریاضی بین آیات قرآن را استخراج کرده که انسان مات و حیران می‌ماند و معجزه بودن قرآن بطور عینی برای انسان، اثبات می‌شود. او کشف کرده است که: سوره‌هایی که اولش حروف مقطع دارد تعداد آن حروف مقطعه در داخل آن سوره مضربی از ۱۹ است. این عدد ۱۹ از کجا آمده؟ در خود قرآن در سوره المذثر هست: "علیها تسعه عشر".

تعداد سوره‌های قرآن ۱۱۴ تا است. که مضربی از ۱۹ است، تعداد حروف "بسم الله الرحمن الرحیم" ۱۹ تا است. یعنی آورنده قرآن در تنظیم حروف هم هوشیار بوده است و این امکان نداشته که ساخته ذهن پیغمبر بوده باشد عبدالعلی بازرگان هم روی این موضوع کار کرده است.

آرتور ادینگتون از علمای بزرگ فیزیک نجومی که هم تراز اینشتین در کتاب "دانش و جهان نادیده" که آقای دکتر مصطفی مفیدی آن را ترجمه کرده است می‌گوید: امروزه هرکس که با فیزیک نجومی سروکار دارد همواره این جمله انجیل را به یاد می‌آورد که می‌گوید: "آسمانها و زمین جلال و شکوه خداوند را بیان می‌کنند" که در واقع ترجمه همان "یسبحلله ما فی السموات و الارض" در قرآن است. کسی هم که دین نداشته باشد، کتاب مقدس و قرآن هم نخوانده باشد، همین که با فیزیک نجومی آشنا می‌شود متذکر این عظمت می‌شود. همین خورشید عظمتش از حدود فکر ما بالاتر است. می‌گویند درجه حرارت سطحش ۶۰۰۰ درجه است، ولی فوراناتی از درون خورشید بیرون می‌آید که ارتفاع آن صدها کیلومتر است. از مغز خورشید بالا می‌آید و درجه حرارت آن بیش از یک میلیون درجه است. ضریب جاذبه زمین ۹/۸ است که در خورشید چند هزار برابر جاذبه زمین است. با این وصف چگونه جسی از درون خورشید با آن جاذبه عظیم می‌تواند فوران کند و با این شدت بیرون بیاید؟ تازه این خورشید ما

طالقانی، قرآن و حرفهای تازه ۳۷۱

درمیان کهکشانهای دیگر مانند مورچه در مقابل فیل است. برای اینکه خورشیدهایی هست که میلیونها برابر خورشید ما می‌باشند. فاصلهٔ اینها با زمین ما ۹ میلیارد سال نوری است. یعنی نوری که از آنجا حرکت کرده با ۳۰۰۰۰۰ کیلومتر در ثانیه ۹ میلیارد سال طول می‌کشد تا به ما برسد. عظمت را ببینید چقدر است! لذا هرکس که در این رشته است با این اعداد و بی‌نهایتها سروکار دارد ارقامی که ذهن آدم معمولی نمی‌تواند آنها را هضم کند.

می‌خواهم بگویم که علوم این فایده را دارد که آنقدر ذهنیت شما باز می‌شود که وقتی قرآن می‌خوانید بتوانید کشفهای تازه‌ای نمایید. ما به همین دلیل در طی ۱۳۰۰ سال بعد از پیدایش اسلام تا به قرن اخیر تفسیرها و برداشتهای فقهی‌مان رشد نکرده است. اما تفسیر در این ۶۰ سال اخیر تکان خورده است چرا؟ برای اینکه مسلمانان با علوم جدید آشنا شدند.

آقای طالقانی خودش به ما نگفته که از قرآن چگونه کشفیات می‌کرد. به نظر من برای اینکه هم به علوم و هم به جامعه‌شناسی و امور سیاسی و اجتماعی هم توجه داشت. در نتیجه وقتی قرآن می‌خواند ذهنش متوجه خیلی چیزها می‌شد. در زندان چون جمع بودند بحث علمی را واگذار می‌کرد به کسانی که تخصص در آن موضوع داشتند. در تفسیر پرتوی از قرآن آقای دکتر سامی جزء آخر را حاشیه نوشتند و در سورة نبأ دربارهٔ غذا و تغذیه و ویتامین‌ها بحث کرده است. بخشی را نیز درباره طوفان نوح پدر من نوشته است.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

■ با توجه به این بحث آقای طالقانی چه جایگاهی برای علم در قرآن قایل بود؟

□ همین لغت "کتاب" که برای قرآن بکار رفته به ۳ الی ۴ معنا به کار رفته است، یکی از آنها "کتاب آسمانی" است، مثل قرآن، انجیل و تورات. یکی "کتاب آفرینش" است. به "تاریخ" نیز کتاب گفته شده است. توجه می‌کنید، تاریخ هر امتی، کتاب آن امت است. تاریخ زندگی فرد هم کتاب است، که در سورة اسراء به آن اشاره شده است که هرکسی که می‌آید کتابش را به دستش می‌دهند، یعنی کارنامه‌اش.

آیه هم به "جملات قرآن" و هم کتاب آسمانی، و هم به "اجزا عالم

آفرینش" و هم به "حوادث مهم تاریخی" گفته شده است. "کلمه" که از اجزای آیه است نیز همین طور است، "الفاظ" قرآن هم کلمه است. "خلاصه اعمال" هم کلمه است. به "عیسی مسیح" هم کلمه گفته شده است. یعنی قرآن "کتاب طبیعت" و "کتاب تاریخ" و "کتاب آسمانی" هر سه را با یک لغت به کار برده، در حالی که می دانسته هر کدام یک اسم دارد. این نشان می دهد که بین این سه روابطی است که اگر کسی در یکی از اینها غوص کرده و عمیق بشود به همان نتایجی می رسد که در آن وجه دیگر تامل شود. بنابراین مبنای این نظریه که می گوید بین طبیعت شناسی یا تاریخ شناسی یا قرآن شناسی و وحی شناسی تفاهم ذاتی و بنیادی وجود دارد خود قرآن است.

در قرن نوزدهم علم ماده گرا بود. فیزیک و بیولوژی و روانشناسی و ... همه مادی بود و از خدا و مذهب دوری می کردند. اما علم در اینجا در جا نزد. از جنگ جهانی دوم به بعد علم قرن بیستم زیر و رو شد. اصلاً مفاهیم علمی نسبت به قرن نوزدهم در همه زمینه ها دگرگون شد ما باید روند علوم را نگاه کنیم نه یک مقطعش را. علم فیزیک از روزی که پیدا شد تا امروز بدون اینکه علما قصدی داشته باشند به طرف مذهب می رود. درست مثل تاس لغزنده بدون اینکه خودش بداند هر دوری که می زند پایین تر می رود. در شوروی هم که کمونیستی بود علمای فیزیک نجومشان به طرف توحید آمده بودند. برای اینکه آنقدر آنجا عظمت های فوق فهم عادی انسان وجود دارد که انسان حیران می شود که چطور این عظمتها برپاست! خود به خود عقل انسان به طرف این می رود که نظامی است و ناظمی وجود دارد. دانشمندان شوروی این اواخر ضد دین نیستند. ما سال ۱۳۵۶ در زندان شیراز بودیم. زمان برژنف در قانون اساسی شوروی تجدید نظر کرده و اصولش را عوض کردند. یکی این بود که خانواده محترم و مقدس است. درحالی که اول انقلاب روسیه خانواده را نفی می کردند. تغییر دیگری که صورت گرفت آن که تنفر از مذهب ممنوع است. در حالی که از اول انقلاب اکتبر تا زمان مرگ استالین تنفر از مذهب واجب بود. چرا چنین شد؟ در روندی که دنبال علم و علوم رفتند بتدریج حجابها برداشته و حقایق معلوم شد. امروزه علم فیزیک و روانشناسی پیشتاز علوم عرفانی شده اند. در حالی که روانشناسی که دکتر ارانی نوشت کاملاً براساس فلسفه مادی بود.

■ صفت ممیزه آیت الله طالقانی چه بود که ایشان را نسبت به سایر شخصیتها برجسته کرد؟

□ اخلاق مداراگرایانه‌اش بود. او هم شاگردان جوان و دانشجو داشت و هم کاسبها و مردم عادی پای صحبتش می‌آمدند. علاقمندان هم بچه‌های انجمن اسلامی و هم بچه‌های جبهه ملی و هم شخصیت‌های هم تراز خودش و هم افرادی مثل مهندس بازرگان و پدرم یعنی همه تیپ بودند.

■ به نظر شما این ویژگی مدارا را چگونه می‌توانیم در خودمان ایجاد یا تقویت کنیم؟

□ بعضی‌ها مدارا را صفتی ذاتی می‌دانند که نمی‌شود کسب کرد. اما به نظر من می‌شود اکتساب کرد. تجربه نشان می‌دهد اینهایی که با قرآن مانوسند بیشتر اهل مدارا هستند. در قرآن خدا پیامبرش را سفارش به مدارا می‌کند. می‌گوید این یک رحمت خدا بود که تو نسبت به مردم "لین" یعنی نرم خو بودی. زمانی که پیغمبر در جزیره العرب معروف شده بود اعراب باده نشین بی‌ادب و عقب مانده می‌آمدند جلو پیغمبر دراز می‌کشیدند و می‌گفتند ای محمد برای ما سخن بگو. او با کمال گشاده رویی با اینها برخورد می‌کرد. در قرآن هست "فَمَا رَحِمَهُ مِنَ اللَّهِ لَنْتَ لَهُمْ" و یا "لَوْ كُنْتَ فَظًا غَلِظَ الْقَلْبُ لَانْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ" و یا انما انت مذكر لست عليهم بمصيطر" تو تذکر بده بر آنها سيطره نداری.

مبنای این مدارا اینست که هرچه انسان به سمت خدا می‌رود تنگ نظریش کمتر می‌شود. در فضایی پراز خودخواهی، منفعت طلبی، شهوترانی، همه باهم عصبی‌اند به این جهت فضا آلوده و عفن است. اما وقتی هوای تازه و رایج‌های از آن طرف دنیا می‌آید و آدمی در فضای وسیعی قرار می‌گیرد، احساس آرامش می‌کند. بنابراین شما هرچه در زمینه خداشناسی و عرفان پیش بروید عشقتان به خلائق بیشتر می‌شود. راه اکتساب صفت مدارا این است که ما هرچه بیشتر چشمان را به روی و عظمتها به جلال، شکوه، محبتها و رحمت‌های خداوند باز کنیم.

مدارا را می‌شود در مدرسه به بچه‌ها آموخت. اما این مدارا یک تاکتیک می‌شود، تا زمانی که مصلحتش باشد ادب را رعایت می‌کند. مثل اروپاییها که خیلی با ادب و درستکارند اما وقتی منافع درازمدت بر ایشان پیش می‌آید مثل برخورد آنها با جهان

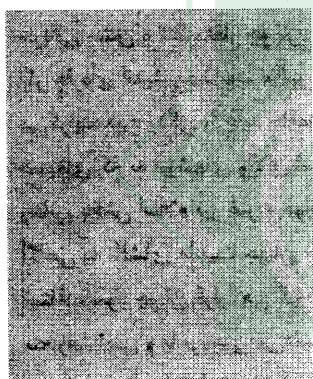
سومی‌ها به زیر حرفهایشان می‌زنند.

راه ورود به برادری و برابری انسانها که اصل مدارا است اینست که به موجود فراتری که همه اینها را در برمی‌گیرد ایمان آوریم. تجربه نشان داده که درون یک سیستم و دیسیپلین افراد نمی‌توانند با هم برادر شوند. هرکس دنبال منافع خودش می‌رود. چه دلیلی دارد به خاطر عقاید یا منافع دیگران از منافع خودشان بگذرند. اما اگر موجود فراتری باشد که همه به او عشق داشته باشند یا خودشان را مدیون او بدانند به خاطر او می‌توانند برادر شوند و از خود بگذرند. ملت و وطن یک مفهوم فراگیر مرحله‌ای و میانی است که افراد یک جامعه علی‌رغم تفاوتها و اختلافات در آن هضم می‌شوند زیرا که دلبندهی به آن حداقل فایده‌اش این است که آدمیان را از دنیای تنگ و تیره و تار خود بینی و خودخواهی بیرون می‌آورد و این یک قدم اساسی برای تقرب به پروردگار است. ایمان واقعی به خدا به بهترین نحو ما را به گذشت و مدارا می‌خواند.

این شعر سعدی اشاره به همین رابطه دارد:

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست

عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست



کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

اگر طالقانی زنده بود؟

اعظم طالقانی

نشریه پیام هاجر - شهریور ۱۳۷۸ - شماره ۲۸۲

می‌توان با قاطعیت گفت، همه کسانی که سخنان مرحوم آیت الله طالقانی را در مصاحبه‌ها، نماز جمعه، برنامه‌های قرآن در صحنه و دیگر گفتارها از صدا و سیما و یا از نوار شنیده و دیده‌اند، به این نکته که سخنان ایشان بر روی دو محور اساسی تکیه داشته است اذعان خواهند داشت: الف- نکوهش تنگ نظری و توجه به آثار تبعی آن ب- هشدار در مورد عدم تعادل و جریان خشونت که نتیجه راست روی یا چپ روی است. "و الیمین و الیسار مضله" (راست روی و چپ روی گمراهی است) او باهوش و ذکاوتی که توأم با عرفان و تجربه بود، خطر وجود چنین جریانی را از همان ابتدای انقلاب دریافته بود که مهمترین خطری که جمهوری اسلامی را از پای در می‌آورد، جریانی خشن و تنگ نظر چون پدیده خوارج در زمان حضرت علی (ع) خواهد بود و اگر چاره‌ای اندیشیده نشود، نظامی که ملت ایران برایش خونها داده است به نابودی می‌گراید، دین زردی را عاید جامعه خواهد ساخت، زیرا نظام با اسلام گره خورده و هر ضربه‌ای که به ارزشهای والای انسانی که منشا الهی و فطری دارد وارد آید به مکتب رهایی بخش اسلام نیز ضربه خواهد زد. بدین لحاظ از همان ابتدا با نصیحت همراه با آگاهی به افشای ماهیت جریان خشونت و تنگ نظر که غالباً نا آگاهانه مورد سوء استفاده سودجویان قرار می‌گیرد، پرداخت. او خطر این جریان را بیش از جریانهای منحرف دینی و یا بی‌دینی می‌دانست.

خدایش او را به قرب خویش فرا خواند و گروهی که به او برچسبهای وهابی آخوندبی‌سواد و آخوند سیاسی می‌زدند به محض آنکه او از میان ما رفت و ما را در فراقش وانهاد، با سوء استفاده از منابع قدرت و حمایت آنان دست به بدترین اعمال ضد انسانی زده و خود را توجیه نمودند و جالب تر اینکه گاهی توپ را به زمین جریان اصلاحگر انداخته و جریان مذکور را جریان خشونت نامیدند تا بلکه خود را از منجلا ب زشتیها برهاند.

ولی بدلیل نوع بینش آنان برای جبران شکستهای خود، هر روز در تلاش توطئه جدید علیه اصلاح طلبان می‌باشند. هر دم از این باغ بری می‌رسد، تازه‌تر از تازه تری می‌رسد، زمانی با اتهام بی‌ولایتی، روزی با اتهام ارتباط با بیگانگان و بالاخره مانند خناسان مترصد تا در گره‌ها بدمند و به مشکلات دامن زنند و به عناوین واهی جریانهای متقی و دینداری را که از کارایی و ظرفیت کافی برخوردارند متهم نمایند و سپس وا اسلاما سر می‌دهند که از کلام و قلم اینان، همه بی‌دین شدند. لحظه‌ای به

اگر طالقانی زنده بود ۳۷۷

خود نمی‌نگرند که در طول بیست سال چگونه ملتی را با رفتار و کردارهای خویش به
سوی انحطاط لغزاندند و بین آنان و خدای حقیقی‌شان فاصله‌ها بوجآورده‌اند!



کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»



کتابخانه آنلاین «طالقی و زمانه»

باید ریشه‌ها را اصلاح کرد

علی حجتی کرمانی

نشریه پیام هاجر- ۱۶ شهریور ۷۸-شماره ۲۸۲

آشنایی و ارادت من نسبت به مبارز صدیق و نستوه مرحوم آیت الله سید محمود طالقانی به دوران قبل از انقلاب و به سالهای بعد از دهه سی، یعنی درست بعد از فوت مرحوم آیت الله بروجردی بازمی گردد. با دوست عزیز و همفکر من جناب آقای سید هادی خسرو شاهی، علی رغم جو آن روز حوزه، به طور مخفیانه و بدون آن که دوستان حوزویمان اطلاع پیداکنند، رفت و آمد داشتیم. بعد از فوت آیت الله کاشانی و آیت الله بروجردی روابطمان با مرحوم آیت الله طالقانی، با مرحوم مهندس بازرگان، آقای دکتر سبحانی و دیگران صمیمانه و گسترده تر شد.

در آن زمان امثال بنده و آقای خسروشاهی که تعدادمان هم بسیار اندک بود، از جو حاکم بر حوزه به هیچ وجه راضی نبودیم و معتقد بودیم که حوزه باید در جویبارتری تنفس بکند. من همین قدر برای نمونه عرض بکنم که حتی وقتی که می خواستیم روزنامه بخریم، باید مخفیانه این کار را می کردیم. یادم نمی رود آقای سید هادی خسروشاهی از دکه روبروی مدرسه فیضیه یک روزنامه می خریدند و آهسته زیر عریشان می گذاشتند، تا کسی متوجه نشود که ما روزنامه می خوانیم. جو حوزه این طور بود. البته در گوشه و کنار روشنفکرانی بودند و از این جو بسته حاکم بر حوزه رنج می بردند ولی تعدادشان محدود بود. به هر حال اینگونه بود که مجبور بودیم با مسجد هدایت به عنوان یک کانون اسلامی و سیاسی مخفیانه تماس داشته باشیم. اگر بزرگان قم می فهمیدند که با آقای طالقانی و آقای مهندس بازرگان ارتباط داریم، ممکن بود زندگی کردن در حوزه برای ما مشکل تر شود. ارتباط ما با آیت الله طالقانی، ارتباط تنگاتنگی بود. گاهی هم در عرصه مبارزه با رژیم شاه و ارتباط مسجد هدایت با حوزه علمیه قم، نقش واسطه را ایفا می کردیم. یعنی افکار آقای طالقانی و آقای مهندس بازرگان و دیگران را در حوزه نشر می دادیم و تلاش می کردیم دیگران را هم نسبت به مسایل روشن کنیم.

دادگاه محاکمه نظامی که تشکیل شد، من چهار دفعه در جلسات دادگاه شرکت کردم و در یکی از جلسات همان دادگاه بود که آیت الله طالقانی وقتی یک شماره نشریه "بعثت" را از من گرفتند، شاید حدود بیست دقیقه ای آنرا توروّق کردند و سرمقاله شماره اول را خواندند و مطلبی را فرمودند که در برخی کتابها هم از قول ایشان نقل شده است. مبنی بر اینکه ما انتظار داشتیم در بیست یا سی سال آینده طلبه ها روزنامه خوان

باید ریشه‌ها را اصلاح کرد ۳۸۱

شوند ولی حالا با نهضت آیت‌الله خمینی در عرض یک ماه، روزنامه نویس شده‌اند. نشریه "بعث" هم نشریه‌ای بود که در جای خودش شایسته بحث است و اگر فرصت دیگری پیش آمد درباره نشریه "بعث" مطالبی خواهم گفت. اجمالاً اینکه بعث نشریه ای بود که من به اتفاق و همکاری آقای هاشمی رفسنجانی، آقای سید هادی خسروشاهی و آقای سید محمود دعایی منتشر نمودیم و از یاری عده‌ای امثال آقای مصباح یزدی، آقای جلال الدین فارسی و برادر محمد جواد حجتی کرمانی نیز استفاده می‌کردیم و این نشریه را مخفیانه بیرون می‌دادیم که مستقیماً در مسیر مبارزه با رژیم شاه بود. خوشبختانه تا آخر هم نتوانستند بفهمند عاملان این نشریه چه کسانی هستند.

از جریان دادگاه مهمترین خاطره‌ام این است که ایشان بعد از ختم دادگاه، نماز جماعت اقامه می‌کردند و همه کسانی که مانند ما تماشاچی بودند، به ایشان اقتدا می‌نمودند. در پایان نماز هم با صدای خیلی بلند و جانانه‌ای دعا خوانده می‌شد که محتوای دعاها بر علیه رژیم بود و با آن شرایط و فضا مناسب داشت و با توجه به جو دادگاه بسیار مؤثر واقع می‌شد. نماز مغرب و عشا را به امامت آیت الله طالقانی می‌خواندیم و بعد هم دادگاه ادامه داشت و ما تا آخر جلسه دادگاه می‌نشستیم.

در جریان محاکمات دفاعیات و صراحت‌های مهندس بازرگان بسیار جلب توجه می‌کرد. آقای طالقانی هم اصلاً حرف نمی‌زدند. تنها دو بار در حالیکه روی صندلی نشسته بودند، خطاب به تیمسارهای حاضر در دادگاه و داوران گفتند: این دادگاه، یک دادگاه اسرائیلی است و شما هم مأمور اسرائیل هستید و خودتان متوجه نیستید. ایشان از اول در جریان محاکمه، دخالت و صحبت نکردند، چرا که معتقد بودند من مجتهدم و این دادگاه حق محاکمه مرا ندارد و ایشان به هیچ سؤالی جواب نمی‌دادند.

خاطرات زیادی هم از سخنرانیهای ایشان در مسجد هدایت دارم، خصوصاً مجلس فاتحه‌ای که برای مرحوم آیت‌الله بروجردی گرفتند. جبهه ملی در آن روزها نمی‌خواست از طرف آن تشکیلات اظهار ارادت‌ی نسبت به آیت‌الله بروجردی بشود ولی ایشان برخلاف جبهه ملی، مجلس فاتحه بسیار عظیمی در مسجد هدایت برگزار کردند. عظمت جلسه به حدی بود که در خیابانهای اطراف هم جمعیت ایستاده بود و آیت‌الله طالقانی در آن زمان سخنرانی بسیار جالبی را در رابطه با فقاقت و مرجعیت برگزار کردند. ایشان

حاضر نشدند فقاقت و مرجعیت و دین رافدای برخی خواسته‌های جبهه ملی و خواسته‌های سیاسی مقطعی نمایند. نهضت آزادی هم بعد از این مجلس فاتحه تشکیل شد و اعضای اولیه آن از جبهه ملی منشعب شدند، چرا که دیدند با آن گونه تفکرات سازگاری ندارند. شنیده‌های من حکایت از آن می‌کند که شاید یکی از علت‌های تشکیل نهضت آزادی، همین اختلاف نظر و مواضع آنها پس از فوت آیت‌الله بروجردی بوده باشد. البته اعلامیه‌ای هم منتشر نمودند که ما مسلمان و ایرانی و مصدقی هستیم و مصدق را مظهر ملیت ایرانی می‌دانیم.

کتابهایی که مرحوم آیت الله طالقانی منتشر نمودند همه آنها انصافاً خلاء پر کن بود. من هیچ روحانی را سراغ ندارم که قبل از ایشان درباره اقتصاد اسلامی کتاب نوشته باشد. ایشان کتاب بسیار پر مایه‌ای بنام "مالکیت در اسلام" نوشتند که در زمان خود بسیار مورد توجه قرار گرفت. تفسیر "پرتوی از قرآن" ایشان، تفسیر ظریف و لطیف و دقیقی بود و حتی حالا هم برای اهل فن و اهل پژوهش قابل استفاده است. یک جلد از کتاب "امام علی" را ایشان ترجمه کردند و ادامه آنرا به آقای محمد مهدی جعفری سپردند که ترجمه بسیار خوبی بود. نوشته‌های وی به همین شیوه انصافاً خیلی دقیق و حساب شده بود. ایشان نسبت به تاریخ و تحلیل آن نیز شناخت داشتند. طالقانی یک روحانی بود که باید او را در زمره مصلحان جهان اسلام برشمرد. حلقه‌ای که در صد و اندی سال گذشته از سید جمال‌الدین اسدآبادی گرفته و به معاصرین دوران ما ختم می‌شود، امثال اقبال لاهوری، دکتر شریعتی، مرتضی مطهری و ... آیت الله طالقانی را باید در ردیف و سلسله سید جمال‌الدین اسدآبادی، شیخ محمد عبده، کواکبی، کاشف الغطاء، مرحوم علامه سید شرف‌الدین و ... قرار داد یعنی روحانیون دردمندی که به دنبال عظمت اسلام بودند. روحانیونی که از انحطاط جامعه و امت اسلامی بعد از آن همه عظمت و شکوه فوق العاده رنج می‌بردند. در راه همین منویات بود که ایشان این همه به زندان رفت و شکنجه را تحمل نمود.

امکان یک زندگی مرفه برای ایشان خیلی بیشتر از دیگران فراهم بود، ولی ایشان نمی‌توانست ببیند که مردم رنج می‌برند و او در رفاه باشد. ایشان خیلی پیش از دیگران درک کرده بود که تا وقتی که تحت سلطه یک حکومت ظالم و ضد بشر برمی‌ایستیم، امر به معروف و نهی از منکر فردی معنی ندارد، بلکه باید ریشه را اصلاح کرد. در بیانات

امام خمینی (ره) و همچنین درس‌نشان آیت‌الله طالقانی هم از همان اوایل عنوان می‌شد که تا هنگامی که یک حکومت صالح نداشته باشیم، نباید انتظار یک جامعه سالم را داشته باشیم. «الناس علی دین ملوکهم» مردم همیشه پیرو حکام خود هستند. تا حکام صالح نباشند، مردم صالح نخواهند شد.

از خصوصیات ایشان صراحت و صداقت و از جمله انتقاد پذیریشان بود که همه را جذب می‌کرد. او حتی حاضر می‌شد، با یک طلبه کم سن و سال به بحث بپردازد و اگر هم موردی را درست بگویند، بپذیرد. یک ویژگی بسیار مهم، سعه صدر آیت‌الله طالقانی بود و برای رفع هرگونه سوءتفاهم از چهره این مرد بزرگ - عده‌ای بودند و شاید اکنون هم باشند که بخواهند گردو غبارهایی را در اطراف چهره ایشان بپراکنند - با توجه به این که من در دورانی به ایشان بسیار نزدیک بودم، اعلام می‌کنم که ایشان همه ویژگی‌های یک روحانی را داشتند، بعلاوه ویژگی‌ای که در کمتر کسی یافت می‌شود و آن اینکه سعه صدر ایشان فوق العاده بود. مشی زندگی سیاسی - اجتماعی ایشان بر اصل جذب قرار داشت که از پیامبر اکرم الهام گرفته بود. تا آنجا که وجه مشترک وجود داشت، با مهربانی و سعه صدر نسبت به جبهه داخلی و تصحیح انحرافات نیروها سعی در جذب آنها می‌نمود. اما در عین حال نسبت به طاغوت، صلابت و قاطعیت داشت.

مرحوم آیت‌الله طالقانی تربیت شده اسلام بود و قشرهای مختلف، مخصوصاً تحصیلکرده‌ها را می‌توانست جذب کند. در همین رابطه یکی دو خاطره دارم. یکی این که من و آقای خسروشاهی وارد مسجد هدایت شدیم. بین دو نماز ایشان رو به جمعیت مشغول تفسیر بودند. به مجرد اینکه ما دو نفر طلبه بیست ساله وارد شدیم، ایشان به طور تمام قد پیش پای ما بلند شدند و نسبت به دو طلبه جوان که از قم آمده بودند، احترام نمودند و این خیلی ارزنده است.

خاطره دیگر اینکه ایشان انصافاً نسبت به شخص مهندس بازرگان خیلی علاقه داشتند. در کوی دانشگاه روز تولد حضرت ولی عصر جلسه‌ای برگزار شده بود و سخنرانان جلسه هم مرحوم شهید مطهری و مهندس بازرگان بودند. آقای مهندس بازرگان سخنرانی تندی درباره مسجد اعظم قم نمود که این مسجد با این همه مخارج نباید در این زمان ساخته شود. این ساخته در نظر ما تعریض به آیت‌الله بروجردی و

مسجد اعظم بود. بعد هم حسن صدر نویسنده کتاب "مرد نامتناهی" که نویسنده و خطیب توانایی بود سخنرانی تندی کرد من در روزنامه "ندای حق" چند مقاله تحت عنوان "کم لطفی مهندس بازرگان و بی انصافی حسن صدر" نوشتم. پس از آن هم مهندس بازرگان به مقالات من پاسخ داد. آقای مطهری در زمان دیگری و در جلسه دیگری ما را آوردند و با آقای مهندس بازرگان آشتی و روبوسی کردیم و عکس برداشتیم و قضیه تمام شد. آیت الله طالقانی یک بار در مسجد اعظم قم مرا صدا کردند و گفتند به جای اینکه این مرد متدین نمازخوان متقی و پرهیزکار را تشویق کنید در روزنامه، علیه او مقاله می نویسید؟

آقای مهندس بازرگان به مکه مشرف شده بود. شب جمعه ای بود و ما در مسجد هدایت به تفسیر آیت الله طالقانی گوش می دادیم. ناگهان مهندس بازرگان وارد شد و نشست. مرحوم آیت الله طالقانی بلافاصله با ورود مهندس بازرگان، تفسیر را قطع نموده و از جا برخاستند و به ایشان خیر مقدم گفتند.

من تا کنون ندیده ام که یک روحانی نسبت به یک غیر روحانی اینقدر علاقه داشته باشد و ادای احترام کند و منشاء علاقه و احترام او هم تقوا باشد. تقوا، پرهیز کاری و صداقت مرحوم بازرگان بسیار مورد توجه آیت الله طالقانی بود.

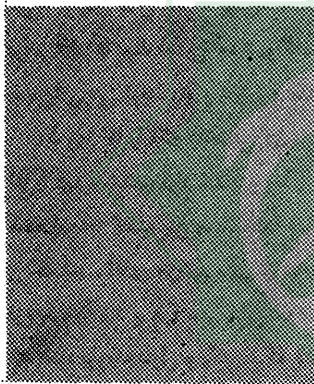
یادم هست مرحوم آیت الله سلطانی پدر همسر مرحوم حاج احمد آقا خمینی نقل می کردند که در زمان حاج شیخ عبدالکریم حائری که آیت الله طالقانی در قم طلبه بودند ایشان، همان زمان هم نسبت به روش تدریس حوزوی و محتوای کتابها انتقاد داشتند. ایشان از همان زمان بیشتر به درس و تفسیر قرآن و مطالعه تاریخ اسلام عنایت داشتند. البته در جلسات درس حوزه حاضر می شدند و درس ها را هم مباحثه می کردند، ولی چندان معتقد به نحوه آموزش و روش تحصیلی حوزه نبودند و به صراحت می گفتند که بسیاری از مطالب این کتابها، پاسخگوی نیازهای امروز ما و جامعه نیست.

آیت الله طالقانی در مجموع، فردی روحانی و متعبد بودند و به ظواهر اسلام و شرع کاملاً اهمیت می دادند. این را برای توجه برخی از جوانان می گویم که فکر نکنند چون ایشان روشنفکر بودند، به ظواهر شرع بی توجه بودند. خیر، ایشان به مستحبات هم کاملاً عمل می کردند. بی مناسبت نیست که از برخی از دوستان آیت الله طالقانی هم به مناسبت یاد بگیریم. آقای شجونی از وعاظ معروف تهران برای من نقل می کرد که دکتر عبدالله سحابی در زندان چنان رفتار می کرد که ما چند نفر روحانی هم بند ایشان

نیز، نماز شب خوان شدیم. جوانان ما بدانند که امثال دکتر سبحانی متعهد به ظواهر شرع و اهل دعا و نیایش بوده و هستند.

البته از زمان آیت‌الله طالقانی تاکنون، کارهای بزرگی در حوزه‌ها در مورد قرآن انجام شده است و هم اکنون تفسیر موضوعی قرآن توسط برخی از بزرگان در دست تدوین است. ولی هنوز هم این امر آنچنان در متن قرار ندارد و مانند دانستن فقه و اصول از علایم و نشانه‌های فضل طلاب نیست. روزگاری بود که در حوزه اگر کسی مقداری اطلاعات فقه و اصول بلد بود و می‌توانست تا حدودی احکام را استنباط نماید و فرعی را در جلسه‌ای عنوان و در مورد آن بحث کند، از علایم فضل او محسوب می‌شد، اگر آیه‌ای از قرآن را هم غلط می‌خواند، زیاد مهم شمرده نمی‌شد و این برایش عیب چندانی نبود.

می‌بایست به جایی برسیم که قرآن در متن نظام آموزشی حوزه‌ها قرار بگیرد و دانستن قرآن و آشنایی با تفسیر قرآن از علایم فضل باشد و اگر کسی نتواند به خوبی قرآن بخواند و قرآن را بفهمد، بیسواد قلمداد شود. اگر قرآن در این موقعیت قرار بگیرد، می‌توانیم احساس رضایت کنیم که قرآن در متن حوزه‌ها قرار گرفته است. باید همانگونه که فقه و اصول و در درجه بعد فلسفه در متن آموزشهای حوزوی قرار گرفته است با همان درجه اهمیت، به قرآن نیز پرداخته شود.



کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

همسر آیت الله طالقانی:

او از بچه ها هم نظر خواهی می کرد

نشریه پیام هاجر - ۱۶ شهریور ۱۳۷۸ - شماره ۲۸۲

■ لطفاً از آشنایی و ازدواج با آیت الله طالقانی برایمان بگویید.

□ ما با آقای طالقانی نسبت دوری داشتیم. دایی من با پدر آقای طالقانی پسر خاله بودند. آقا بعد از فوت پدرشان به قم رفتند و بیست و پنج ساله بودند که به تهران برگشتند. تصمیم به ازدواج گرفته بودند و توسط دایی ام از من خواستگاری کردند و در بهمن سال ۱۳۱۶ ازدواج کردیم. تا یک سال و نیم بعد از ازدواج در منزل شخصی پدر آقا که در قنات آباد بود، همراه با مادر و برادر ایشان اقامت داشتیم و بعد به منزل دیگری در راه آهن رفتیم. آن وقتها دور و اطراف آنجا بیابان بود و ما هم اتاقی کرایه کرده بودیم. سال ۱۳۱۸ بود یک شب آقا برنگشت. ما نگران بودیم تا فردا عصر که برادر آقا، آقا سید حسن آمدند و گفتند دیروز یکی از دوستان، دیده است که آقا را به شهربانی می برند. پتو و بالش و مقداری غذا بدهید برای آقا ببریم.

۵ روز آقا را نگه داشتند. ایشان را به خاطر جواز عمامه گرفته بودند. بعد از ۵ روز آقا با قید ضمانت آزاد شدند و بعد از دو هفته مامورین دوباره آمدند. از آقا پرسیدم چه شده است؟ گفت این مستطقیها جواز عمامه می خواهند. آقا با دو نفر مامور رفتند و برگشتند. آقای مزینی یکی از دوستان آقا بود، ایشان تلفن داشتند و منزلشان هم نزدیک ما بود و هوا هم خیلی سرد بود. آقا از زندان به آقای مزینی تلفن کرده بودند که شما بروید منزل و بگویید که شب نمی آیم. ما تا ظهر فردا منتظر ماندیم اما خبری نشد. مادر ایشان خیلی نگران و ناراحت بودند گفت: برو منزل آقای مزینی ببین چطور شده است؟ چرا خبری ندادند. آقای مزینی گفت: جایشان را پیدا نکرده ام. باز هم تحقیق می کنم.

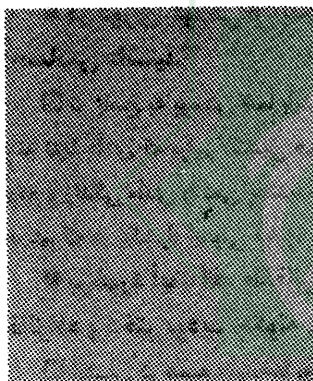
دوماه آقا را در زندان نگه داشتند و برایش پرونده ای تشکیل دادند. رضا شاه آن موقع برای بازدید به زندان رفته بود. وقتی به آقا می رسد به رئیس شهربانی که شوهر خواهر رضا شاه بوده است، می گوید این سید چه کار کرده است؟ جواب می دهد به مقام سلطنت توهین کرده و باید سه سال در زندان باشد. رضا شاه عصبانی می شود و می گوید به من دستور می دهی! او را فوراً کنار می گذارد. رئیس زندان آقای محرابی بود. ایشان پرونده را دوباره می بیند و حکم را از سه سال به سه ماه تبدیل می کند. شب عاشورا آقا را چند روزی آزاد کردند. اما ۱۰ یا ۱۲ روز بعد دوباره آمدند و ایشان را بردند هنوز سه ماه تمام نشده بود که آقا از زندان آزاد شد.

۳۸۹ او از بچه‌ها هم نظر خواهی می‌کرد

وقتی با آقا ازدواج کردم تنها ۱۴ سال داشتم و در کنار ایشان پرورش یافتم و مثل خودشان بار آمدم . با اینکه در آن روزها نمی‌دانستم چرا ایشان مبارزه می‌کند. ولی در کارها به ایشان کمک می‌کردم ، زیاد هم بی‌تابی نمی‌کردم تا بچه‌ها ناراحت نشوند. ایشان به شورا عقیده داشتند و با بچه‌ها مشورت می‌نمودند و درباره مسائل با آنها صحبت می‌کردند. مثل بعضیها دگم نبود که حتما بگویند هر حرفی را که من می‌زنم باید همین باشد. از بچه‌ها هم نظر خواهی می‌کردند.



کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»



کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

دلمشغولی او عدالت بود

گفتگو با دکتر وحیده طالقانی

نشریه پیام هاجر - ۱۶ شهریور ۷۸ - شماره ۲۸۲

■ اگر بخواهید از آیت الله طالقانی برایمان سخن بگویید کدام

ویژگی ایشان مورد تاکید شما خواهد بود؟

□ مایلم که قبل از هر سخنی درباره ایشان به بخشی از فرمایشات حضرت امام در سوگ پدر اشاره کنم و احساس می کنم که این جملات آن چنان گویاست که جای صحبتی برای من نمی ماند و ایشان حق مطلب را ادا کردند ، امام گفتند: او برای اسلام به منزله حضرت ابوذر بود زبان گویای او همچون شمشیر مالک اشتر بود، برنده بود و کوبنده ، مرگ او زودرس بود و با برکت...

■ در دوران کودکی از اینکه فرزند آیت الله طالقانی هستید چگونه

احساسی داشتید؟

□ در پاسخ به پرسش شما باید بگویم آنگونه زندگی کردن ، برایم عادی شده بود و نه تنها عادی که برایم دلنشین هم بود، زیرا به محیط پرتنش و انقلابی عادت کرده بودم و زندگی مادی را نمی پسندیدم. در ضمن خوشحال هم بودم که فرزند کسی هستم که در یک راه اصولی مبارزه می کند.

■ برخورد آیت الله طالقانی با بچه ها مخصوصاً شما که دومین فرزند

خانواده و دختر بودید چگونه بود؟

□ ایشان در همه زمینه ها بچه ها را آزاد می گذاشتند. سال ۱۳۴۲ یا ۱۳۴۳ در کنکور رشته داروسازی قبول شدم و آقا خیلی ابراز خوشحالی می کردند همین طور یادم می آید آن روز که گواهینامه رانندگی ام را گرفتم ، شادمان بودند و می گفتند: درگیر شدن با امری مثل رانندگی به تو کمک می کند که بر اعصاب مسلط شوی و تحمل و مقاومت تو را هم بالا می برد . این در حالی بود که در آن سالها در خانواده های روحانی کمتر به زنان اجازه می دادند که از خانه خارج شوند. ایشان در هر مرحله، زندگی پیشرفته را به خوبی می پذیرفتند.

■ به نظر شما مهمترین دغدغه و دلمشغولی آیت الله طالقانی چه

بود؟

□ او درد اسلام داشت و همیشه به قرآن و نهج البلاغه تاسی می کرد و دلش می خواست بتواند همان حکومت زمان حضرت علی (ع) را پیاده کند. یکی از آرزو ها و دغدغه هایشان نیز پیاده شدن قسط و برابری اسلامی بود. مخصوصاً این مورد خیلی

برای ایشان اساسی بود و در هر فرصتی مساله قسط را مطرح می کرد. قسط و عدل به آن معنا که هر چیزی سر جای خودش قرار بگیرد. این البته شامل عدالت مادی هم می شود که هر کسی به اندازه لیاقتش بهره مند شود. نه اینکه یک نفر متورم شود و دیگری نان شب نداشته باشد. بزرگترین دغدغه خاطر ایشان همین مساله بود.

موضوع دیگری که بسیار مورد توجه ایشان بود، مساله مردم بود. ایشان می گفت: مسائل را که با مردم مطرح می کنی خودت هم چیزهایی جدید یاد می گیری. طرح شوراهای هم با همین انگیزه مطرح کرد که متأسفانه برای مدت ۲۰ سال مسکوت ماند تا آقای خاتمی آمد و آن را احیا نمود. نمی دانم، شاید عده ای نمی خواستند مردم در صحنه تصمیم گیری باشند و مایل بودند که خودشان برای مردم تصمیم بگیرند.

■ آیا از سخنان یا نوشته های ایشان مطلبی هست که بخواهید

برای دوستدارانشان طرح نمایید؟

□ جملاتی از متن دفاعیه ایشان در سال ۱۳۴۲ خطاب به دادستانی نظامی را که

بیانگر روحیات اوست انتخاب کرده ام و به دوستدارانش تقدیم می کنم:

امیرالمومنین علی (ع) با آن عدالت و تقوا و مقام علمی و سیاست الهی در باره حقوق والی بر رعیت (مردمی که حقوقشان باید مورد رعایت قرار گیرد و از آنها سرپرستی شود) و حقوق رعیت بر والی، اصولی را بیان فرموده اند که معنی آن این است: با من آنطور که با جباران سخن می گوئید سخن مگوئید. چونان که در برابر مردمان بی باک و متکبر خود را می پائید و نگه می دارید با من چنین نباشید. با من به ظاهر سازی آمیزش نکنید. به من این گمان را نداشته باشید که گفتن حق بر من سنگین آید یا خود را بزرگتر و برتر دارم، زیرا کسی که گفتن حق یا پیشنهاد عدل بر او سنگین آید عمل بر آن بر او سنگین تر است. پس، از گفتن حق و مشورت به عدل خودداری نکنید. نامه ای که آن حضرت به والی مصر، مالک اشتر نوشته است، بیان همه حقوق، آزادیهای فردی و اجتماعی و پایه دموکراسی جهانی است و اجرای آن بر وجدان بشری و ایمان و مسؤولیت الهی قرار داده شده است که اعلامیه جهانی حقوق بشر نسخه ناقصی از آن است.



کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»



کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

ما روی این خونها نشسته‌ایم

گفت‌وگو با آقای شاه حسینی

نشریه پیام هاجر- ۲۳ شهریور ۱۳۷۸- شماره ۲۸۳

■ شما چگونه با آیت الله طالقانی آشنا شدید؟

□ آقای طالقانی قبل از شهریور ۱۳۲۰ از قم به تهران آمد. در منطقه شمال مولوی که محل سکونت پدرش بود، زندگی می‌کرد. پدر من از علاقمندان مرحوم مدرس بود و قبل از شهریور ۱۳۲۰ نیز بخاطر مبارزه با استبداد چندبار به زندان افتاده بود. بعد از این که از زندان بیرون آمد، به دنبال گم گشته خودش بود که با پدر مرحوم طالقانی آشنا شد. بعضی از مواقع پدرم به جلساتی می‌رفت و مرا نیز با خودش می‌برد. جلسات بیشتر در خیابان مولوی بود، ولی بعد به منزل ایشان واقع در "وزیر دفتر" منتقل شد. آقای طالقانی کوشش می‌کرد جوانها، بخصوص تحصیل کرده‌ها را جذب کند. او با همکاری دیگران مجله‌ای به نام "دانش‌آموز" منتشر می‌کردند که برای دستگاه ناگوار بود و مشکلاتی برای آنها ایجاد می‌کردند. یادم هست، یک شب مرحوم طالقانی با پدرم صحبت می‌کرد که کنسول انگلستان به نام "پرات" یکی از افراد ما را خواسته و گفته است اگر مجله دانش آموز با ما همکاری کند، ما هم کمکهای زیادی به شما می‌کنیم و گر نه مشکلاتی برای مجله شما پیش خواهد آمد که نتوانید آن را منتشر کنید. پدرم اظهار کرد که باید پای انگلیس را در این مملکت قطع کرد. آقای طالقانی گفت: "برای مبارزه با انگلیس باید کوشش کنیم جوانان بیایند، شما را که سستان بالا است، در رده اول می‌گذاریم و از تجربیاتتان استفاده می‌کنیم."

پیش از شهریور ۱۳۲۰ حرکت سیاسی وسیعی بر ضد استبداد شاه وجود نداشت. بیشتر تحصیل کرده‌هایی که از خارج آمده بودند، چنین گرایشی داشتند ولی اغلب آنها تحت تاثیر مکاتب مارکسیستی بودند. تنها چهره‌ای که در قالب مذهب، مارکسیسم را نقد و در عین حال با استبداد شاه مخالفت می‌کرد، طالقانی بود. دیگران چهره‌های شناخته شده‌ای نبودند. همان جلساتی که در گذر وزیر دفتر داشتند، توسعه دادند. امکاناتش را نیز بازار تهران تامین می‌کرد که پدر من نیز نقش موثری داشت.

■ چه ویژگی خاصی در آیت الله طالقانی می‌دیدید؟

□ طالقانی می‌نشست و به حرف ما گوش می‌داد و بعد با ملایمت به سؤالات پاسخ می‌داد. من در حدی نبودم که با ایشان گفت و شنود زیادی داشته باشم ولی او به همه

ما روی این خون‌ها نشسته‌ایم ۳۹۷

احترام می‌گذاشت. آن احترام موجب می‌شد که ما جرات می‌کردیم، حرفهایمان را بزنیم.

■ آقای شاه حسینی! ایشان در نهضت ملی گرچه طرفدار مصدق بود ولی با مخالفین دکتر مصدق هم روابط دوستانه داشت. در این زمینه نقش ایشان را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

□ مرحوم آیت الله طالقانی با فداییان اسلام، پیش از زدن دکتر فاطمی و مخالفت با دکتر مصدق ارتباط داشت. فداییان اسلام سراغ ایشان می‌آمدند. جامعه روحانیت آنها را تحویل نمی‌گرفت و پناهگاهی نداشتند. مبارزاتی که مرحوم طالقانی و پدرشان با رضاشاه کرده بودند، خود به خود این جاذبیت را ایجاد کرده بود. حتی قبل از زدن رزم آرا نواب صفوی و دوستانش به منزل مرحوم کریم آبادی می‌آمدند و نزد طالقانی می‌رفتند. موقعی که علیه دکتر مصدق موضع‌گیری کردند، روابط آنان با طالقانی همچنان حسنه نبود. در عین حال بعد از کودتای ۲۸ مرداد، زمانی که نواب صفوی هیچ پناهگاهی نداشت، باز مرحوم طالقانی روی خصوصیات انسانی به ایشان پناه داد. اینها بعد از ۲۸ مرداد تا حدی متوجه اشتباهات خودشان و اختلاف با دکتر مصدق و موافقتی که با زاهدی کردند شدند. این در اثر تلاش مرحوم طالقانی بود.

آقای طالقانی جلساتی با علما داشت. دکتر حائری پسر آقای عبدالکریم که اخیراً فوت شد، آقای حاج سید رضا زنجانی، آقای صدر بلاغی، از وعاظ آقای شیخ باقر نهاوندی، آقای سید مهدی حاج قوام، آقا سید صادق رضوی، آیت الله رضوی قمی و عده‌ای دیگر بودند. آقای طالقانی آنچه می‌دانست و می‌فهمید صریح و قاطع بدون هیچگونه پرده پوشی بیان می‌کرد. مرحوم زنجانی به ایشان می‌گفت: بعضی مبارزین بازیگران سیاسی هستند، ولی شما مبارز مذهبی سیاسی هستید.

جامعه بازار تهران و جامعه روحانیت برای مرحوم طالقانی احترام خاصی قایل بود. در عین حال بیمناک هم بودند، چون مرحوم طالقانی برای آنها مشکل می‌آفرید. از این جهت ایشان روی طبقه روشنفکر و تحصیلکرده تکیه می‌کرد. به نظر من بنیانگذار روابط حوزه دانشگاه، مرحوم طالقانی بود. او حریمی را که طبقه تحصیلکرده بخصوص بعد از شهریور ۱۳۲۰ به مسجد روی نمی‌آوردند، شکست.

■ روابط حوزه و دانشگاه لازمه اش این است که با طرفین روابطی وجود باشد، آقای طالقانی بارو حانیون چه روابطی داشت؟

□ مرحوم طالقانی در انتخابات دوره هفدهم تهران، نظریه‌ای ارایه داد که باید جامعه روحانیت نقش داشته باشد که موجب شد عده‌ای بروند از علما فتاوا بگیرند که در پشت صحنه آن مرحوم طالقانی و مرحوم زنجانی بودند و با آیت الله محمد تقی خوانساری و آیت الله حجت کوه کمرهای و آقای صدر در ارتباط بودند. فتوایی را که در انتخابات دوره هفدهم گرفتند که مردم در انتخابات شرکت کنند و به صلحا رای بدهند، نقش بسیار موثری داشت. آن موقع، طالقانی با پسر بزرگ آقا شیخ عبدالکریم، آقای شیخ مرتضی حایری ارتباط داشت و حرفهایش را از طریق ایشان خدمت مراجع تقلید می‌رساند، چون مستقیماً مشکلاتی برای ایشان ایجاد می‌شد. آقایان هم زیاد آمادگی نداشتند او با طبقه تحصیل کرده که در مسائل سیاسی آگاهتر بودند، ارتباط داشت، در نتیجه خیلی بهتر می‌توانست مسائل سیاسی را آن طور که باید و شاید نسبت به سایرین تحلیل کند.

■ ایشان بعد از کودتای ۲۸ مرداد چه نقشی در مبارزات ملی داشت؟

□ نهضت مقاومت ملی که تشکیل شد، از آقای طالقانی هم دعوت شد. اما چون ایشان دایم زیر نظر و کنترل رژیم بود. در جلسات عمومی شرکت نمی‌کرد. با شخص آقای سیدرضا زنجانی و آقا میرسید علی رضوی قمی یا پسر ایشان آقا سید صادق رضوی در ارتباط بود.

بعد از کودتای ۲۸ مرداد، در منزل آیت الله زنجانی بودیم. عده‌ای آمده بودند و درباره اعلامیه‌ای علیه قرارداد کنسرسیوم بحث بود. رییس جلسه حاج سیدرضا زنجانی بود. اولین کسی که خیلی صریح گفت آقا من امضا می‌کنم و خطراتش را می‌پذیرم، مرحوم طالقانی بود که آن نامه را امضا کرد.

آقای طالقانی، در سالهای بعد از ۱۳۴۰ در کنگره جبهه ملی شرکت کرد. روز افتتاح در کنگره منزل مرحوم آیت الله قاسمی، مصادف با روز مبعث بود. ایشان نطق

مفصلی کرد و آن روز را به نام بعثت جدید نیروهای ملی و حرکتهای ملی اعلام کرد. در آنجا سایر آیات عظام آقایان: سیدجوادى، حجازى، جلالى، موسوى، انگجى، شىبسترى و میلانى و تعداد دیگری از آقایان روحانى بودند. همچنین مهندس بازرگان، دکتر سحابى و سایر اعضاى شورای جبهه مى حضور داشتند. دکتر صدیقی مى گفت که آقای طالقانى منطقى و مستدل تقارن روز بعثت و روز تشکیل کنگره جبهه مى را بسیار خوب تحلیل کرد، در حالى که کنگره امکان داشت از درون دچار مشکل شود، چون برخى عنوان کردند که چرا داخل کنگره زنها هم حضور دارند و در حضور آقایان نشسته‌اند، این برخلاف موازین شرعى است. آن تفکر آزاداندیشانه‌ای که مرحوم طالقانى داشت، این حرکت را خنثى کرد و گر نه این حرفها شالوده کنگره را از بین مى‌برد.

خاطره‌ای به یادم دارم که در منزل آیت الله حاج سید رضا زنجانى بودیم، مرحوم سید غلامرضا سعیدی که از محققین و نویسندگان معروف است، مى‌گفت: من در مدرسه بیرجند که به همت شوکت الملک علم ساخته شده بود، تدریس مى‌کردم و به این جهت با فرزند او "امیر اسدالله علم" که وزیر دربار شاه بود، آشنایی یافتم. او نسبت به من در حد معلم و شاگردى احترام خاصى قایل بود.

"اسدالله علم" اظهار مى‌کرد، روزى محمدرضا شاه به من گفت: همانطور که سید حسن مدرس موجب ناراحتى پدرم را فراهم کرد، این سید محمود طالقانى هم موجب ناراحتى مرا فراهم مى‌کند و نمى‌دانم نسبت به او چه باید بکنم؟

■ آقای طالقانى در برابر قضایای انجمنهای ولایتى و ایالتى که دولت وقت اعلام کرد زنان هم حق انتخاب کردن و انتخاب شدن برای مجلس را دارند. چه وضعى داشتند؟

□ مى‌گفت شما به مردها آزادی ندادید، حالا مى‌خواهید زنها را شرکت بدهید؟ شما اول یک مجلس مردمى، نه انتصابى و فرمایشى داشته باشید، آنچه را که آن مجلس تصمیم گرفت مردم قبول مى‌کنند.

■ در مرحله ۱۵ خرداد تا انقلاب، خودتان مشخصاً چه برخوردی با آیت الله طالقانى داشتید؟

□ بعد از ۱۵ خرداد که از زندان بیرون آمد، من سه، چهار بار میزبان ایشان بودم و در خدمت حاج سیدرضا زنجانی، آقای شیخ علی اصغر مروارید، استاد محمدتقی شریعتی و مرحوم مطهری بودیم. به دفعات آقای طالقانی این پیام را به وسیله آقای مروارید و سایرین به روحانیان دیگر داد که اگر علاوه بر آقای منتظری که پرچم را در دست گرفته، سایر آقایان هم به صحنه بیایند، امید موفقیت خیلی بیشتر است.

بعد از پیروزی انقلاب هم خاطرات خوبی از ایشان دارم. به خاطر دارم یکبار در تماسی که با ایشان داشتم، گفت: من احتیاج به استراحت و محلی برای راه رفتن دارم. آن زمان مسؤول تربیت بدنی بودم. چند روز صبحهای زود ایشان را به استادیوم آزادی می بردم که پیاده روی کنند. حرفهای مختلفی رد و بدل می شد. یادم هست با لحنی مسؤولانه گفت: "شاه حسینی! این حکومت مال مردم است، موروثی نیست، حواست جمع باشد." چون پدر مرا می شناخت، گفت: "تو پسر آقا شیخ عابدی، توجه داشته باش ما الان روی خون خیلی ها داریم راه می رویم، دنیا که نداریم، آخرت را از دست ندهیم. حواسمان باید جمع باشد." بعد گفت: "یادت هست زندان سال ۱۳۴۲ حنیف نژاد را دیدی، صادق را دیدی؟" گفتم: بله. گفت: "برای ختم بدیع زادگان با دوستان به منزلشان در خیابان شهباژ آمدی؟" گفتم: یادم هست. کنار دریاچه استادیوم راه می رفتیم و ایشان تکرار می کرد: "ما روی خونهای اینها داریم راه می رویم. آخرت را از دست ندهیم."

این برخورد ایشان در روحیه من اثر عجیبی گذاشت. اولین باری بود که جوانان ایران را به مسابقات کشتی جهانی می فرستادم. دولت و تربیت بدنی هنوز پول و امکانات نداشت. من روی تشک کشتی تیم را جمع کرده بودم و نشسته بودیم، گفتم: "پس فردا باید برای مسابقات به سوئد برویم، همین جمله به ذهنم آمد، گفتم: بچه ها ببینید مرا آوردند جای شاپور غلامرضا، آنهایی که حق دارند، افرادی هستند که ما روی خون آنها نشسته ایم و به اینجا رسیدیم. این را حفظ کنیم، حرمت بگذاریم و به آن آبرو بدهیم."

این حرفها در روحیه بچه ها اثر عمیقی گذاشت. آن موقع تیمها پول می گرفتند و می رفتند، ولی بچه ها پول که نگرفتند هیچ، به ما گفتند ما لباس و لوازم را خودمان تهیه می کنیم. در مسابقات سوئد جوانان مقام اول را به دست آوردند و برگشتند از من

هم چیزی نخواستند.

یکی از آن کشتی‌گیرهای جوان وقتی مرا دید، صورتم را بوسید و گفت: در آن لحظه‌ای که کشتی می‌گرفتم، حرفهای شما در ذهنم بود و موجب شد آن حرکت‌های زیبا را انجام بدهیم.

یک روز دیگر که آقای طالقانی در محلی در جاده چالوس برای استراحت آمده بود، به من گفت: "یادت هست شاه حسینی در سال ۱۳۴۲ در حیاط زندان قزل قلعه عید فطر بود، می‌خواستیم نماز عید فطر بخوانیم؟ سروان آشتیانی نسب مزاحمت فراهم کرد، همه به عنوان اعتراض فریاد زدیم و بعد من داخل حیاط ایستادم به نماز خواندن. رئیس زندان پرخاش کرد ولی به دلیل کثرت جمعیتی که به نماز ایستاده بودند مجبور شد کوتاه بیاید. در بالای دیوار زندان قزل قلعه سربازها با سرنیزه ایستاده بودند. آشتیانی نسب به من گفت چرا شاه را دعا نمی‌کنید؟ یکدفعه من عصبانی شدم، گفتم: آقا اگر قرار بود دعا کنید، آقایان هستند، ما دعا که نمی‌کنیم هیچ، بلکه نسبت به آنها لعن و نفرین می‌کنیم. او گذاشت و رفت. دید اوضاع بدتر می‌شود.

گفتم: بله، یادم می‌آید. آقای طالقانی گفت: حالا نماز را در کمال امنیت و آرامش می‌خوانیم. حالا شاه حسینی این حکومت برای آخرت مردم و در عین حال رفاه و آسایش آنها کار می‌کند. حواست جمع باشد اگر بیشتر از هزینه زندگیت حقوق برداری مسؤولیت شرعی داری. خود آیت الله خمینی هم موقعی که من حکم ریاست تربیت بدنی را گرفتم، همین را به من گفت: "عزیز من! به اندازه زندگیت بردار، نه بیشتر. اگر زندگیت از طریق دیگری می‌گذشته است، بیشتر از این برندارید."

عظمت طالقانی در این بود که به آنچه می‌گفت و معتقد بود، عمل می‌کرد. زجر و زحمت را خودش تحمل می‌کرد. این نبود که فقط دستور بدهد که سایرین بکنند، خودش عامل و مجری بود. همان روشی که پیغمبر اکرم داشت.

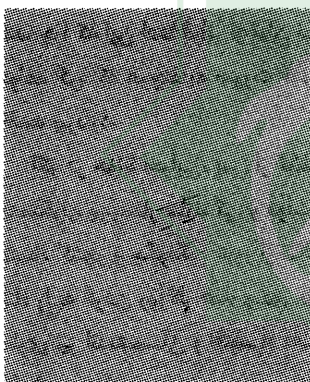
به نظر من طالقانی شناخته شده نیست و مبارزات طالقانی را هنوز مردم مملکت نمی‌دانند که چه نقش اساسی داشته است. او کم توقع‌ترین روحانی بود که در مبارزات ضددیکتاتوری برای حاکمیت مردم در این پنجاه سال در صف مقدم ایستاده بود.

در دوران انقلاب یک روز در دفترش بودم، بعضی دیگر مثل آقای فروهر و پروانه خانم هم بودند. آقای طالقانی رو کرد به ما و گفت: شاه حسینی! باید به این مسأله توجه داشته باشیم که چهره انقلاب ما چهره اسلامی است.

من به ایشان عرض کردم: آقا با آیت الله کاشانی در مبارزات گذشته دچار بحرانهایی شدیم، خدا نکند که آن بحرانها دوباره پیش بیاید. ایشان رو کرد به پروانه خانم و گفت: این شاه حسینی از این فضولی‌ها زیاد می‌کند، دارم به تو می‌گویم.

من گفتم: شما می‌دانید که آیت الله کاشانی وصی پدر من بود و من نهایت ارادت را به ایشان داشتم، ولی مسایلی که پیش آمد مجبور شدم جهت کار اجتماعی‌ام را عوض کنم، آیا شما قول می‌دهید ...

گفتند: بله آقا! چه حرفی است می‌زنید؟ زمان عوض شده است، آن نیست که شما فکر می‌کنید.



کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

طالقانی و نظریهٔ پردازی اقتصادی

علیرضا کرمانی

نشریه پیام هاجر - ۱۶ شهریور ۷۸ - شماره ۲۸۳

درآمد:

سالها دل طلب جام جم از ما می کرد
و آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می کرد
گوهری کز صدف کون و مکان بیرون است طلب از گمشدگان لب دریا می کرد
بیست سال از پیروزی انقلاب اسلامی ایران می گذرد. با گذشت این مدت نسبتاً طولانی، جامعه در کنار سایر کمبودهایی که تحمل کرده است، در حوزه اندیشه و به لحاظ نظری و در زمینه تولید نظریه‌های بومی راهگشا نیز، زیر خط فقر!! قرار داشته است.

این نوشته مختصر بنا ندارد که به همه کمبودهای نظری در همه حوزه‌ها اشاره کند، چرا که این ادعا فراتر از توان نویسنده این سطور است، ولی دست کم تلاش خواهد کرد که هرچند به صورت گذرا، به مساله "فقر نظریه بومی" در حوزه اقتصاد جامعه بپردازد.

اگر در حوزه اجرایی، پس از گذشت بیست سال و با وجود روی کار آمدن دولتهای خدمتگزار، پرچمدار سازندگی و دولت جوان قانون گرا، هنوز وحدت رویه برای اداره اقتصاد کشور و چگونگی عبور از تنگناها حاصل نشده است، شاید بتوان با عذر و بهانه، گناه را به گردن روزگار غدار و دور فلک انداخت، اما واقعیت تلخ‌تر آن که در حوزه نظری نیز اندیشمندان و اقتصاد دانان ما، تلاش نظریه پردازانه در خوری صورت نداده‌اند. چرا؟

عرصه نظریه پردازی بر مبنای اصول و با توجه به شرایط خاص جامعه ایران، نیاز به اندیشمندی دارد که: ۱- تحلیل درستی از تاریخ معاصر ایران و تاثیر عوامل داخلی و خارجی بر اقتصاد سیاسی کشور داشته باشند.

۲- نسبت به تئوریهای اقتصادی و راه‌حلهای ارایه شده در دیگر جوامع نیز نقادانه و موشکافانه برخورد نمایند.

۳- و از همه مهمتر بررسی و پژوهش درباره اصول و دیدگاههای اقتصادی اسلام را، آنهم از منظر قرآن و حدیث و نه صرفاً احکام فقهی موجود، در دستور کار خود قرار دهند.

ممکن است کسانی بر این باور باشند که تنها آشنایی با علم اقتصاد و تئوریهای موجود کافی است. اما این صرفاً یک ادعای خام و عالم نمایانه است، نه یک اظهار نظر علمی.

از جنبه ضرورت آشنایی عمیق با ویژگیهای سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی جامعه ایران، تنها همین دلیل بسنده می‌کند که امروز، اقتصاددانان مستقل، صادق و غیروابسته همگی اذعان دارند که نسخه بهبود اوضاع اقتصادی برای همه جوامع یکسان نیست. الگویی که ممکن است به حل مشکلات اقتصادی اندونزی کمک کند، الزاماً همان الگویی نیست که بتواند اقتصاد بنگلادش را به حرکت درآورد.

شاید وقت آن رسیده باشد که طراحان سیاست تعدیل اقتصادی، صادقانه به این پرسش اساسی پاسخ دهند که چرا سیاست تعدیل که محور برنامه دوم توسعه بود، در نیمه راه دچار تعدیل شد و به حالت تعلیق درآمد؟ توجیه هرچه باشد، این واقعیت را نمی‌پوشاند که طراحی و اجرای این گونه سیاست تعدیل اقتصادی، با واقعیات جامعه همخوانی نداشت. اگر چنین نبود، دولت اقتدارگرای سازندگی، بیدی نبود که به هر بادی بلرزد و برای طی باقی راه، برنامه را به دست باد بسپارد.

اما در زمینه ضرورت بررسی عمیق دیدگاههای اقتصادی اسلام، ممکن است این پرسش همچنان باقی باشد که مگر اسلام درباره روابط اقتصادی نظر خاصی دارد؟

پاسخ به این پرسش، در شرایطی که مبلغین رسمی و حکومتی دین، به جای پاسخگویی به پرسشها در بیشتر موارد ناتوانی خود را با تحکم و امر و نهی سرپوش نهاده‌اند و هر نهی و امری را نیز به پای اسلام نوشته‌اند، چندان آسان نیست.

برای اشاره به نمونه‌ای از برخورد گزینشی باطرح مسایل و مباحث، کافی است به جلوگیری از انتشار یادداشت‌های اقتصادی شهید آیت الله مرتضی مطهری در اواسط دهه ۱۳۶۰ اشاره کنیم. کسی که امام (ره) همه آثار او را ارزنده توصیف کرده بود. بهانه منع انتشار اثر نیز آن بود که اگر استاد زنده بود، حتماً اصلاحاتی را انجام می‌داد.

آیت الله مطهری در آن یادداشت‌ها پیشنهاد کرده بود که حوزه‌های علمیه، پدیده سرمایه‌داری جدید را به عنوان یک مساله مستحدثه، موضوع بررسی و پژوهش قرار دهند. شاید گروهی از متولیان، مایل نبودند و یا این توان را در خود نمی‌دیدند که وارد مباحث عمیق‌تری از حرمت فروش شراب و گوشت خوک شوند.

به سوال اصلی باز گردیم. چه نیازی به آشنایی با دیدگاههای اقتصادی اسلام وجود

دارد؟

واقعیت این است که اسلام اصولی را برای عمل در حوزه روابط اقتصادی تبیین و مشخص کرده است. از نظر اسلام، انسان برده و بنده ثروت نیست، بلکه تولید و توزیع ثروت می‌بایست در خدمت انسانها و برای تعالی جامعه به کار گرفته شود. اسلام ضمن ارج نهادن به تلاش و کوشش انسانها، عدالت و قسط را محور توسعه روابط اقتصادی و اجتماعی می‌داند و بهره‌کشی انسان از انسان را نه تنها رشد تلقی نمی‌کند، بلکه مورد نکوهش قرار می‌دهد.

از سوی دیگر این یک واقعیت است که در نیم قرن گذشته، نسخه‌های وارداتی و حاضر و آماده و الگوبرداریهای ناشیانه، ناکارایی خود را برای حل مشکلات ساختاری اقتصاد ایران به اثبات رسانیده‌اند. بنابراین منطقی است اگر انتظار داشته باشیم که اندیشمندان جامعه ما تلاش خود را برای فهم اصول ثابت اقتصادی مورد نظر اسلام به کار گیرند و با در نظر داشتن روابط پیچیده زندگی مدرن، طرحی نو در اندازند، آنچنان که شایسته انسان عدالت طلب و آزادی خواه ایرانی باشد.

آیت الله طالقانی در کتاب "اسلام و مالکیت" در اوایل دهه ۱۳۴۰، ضمن بررسی دیدگاههای اقتصاد سرمایه‌داری و سوسیالیستی، به طور مشروح دست به تبیین اصول اقتصادی مورد نظر اسلام زده است. آنچه در پی می‌آید، برگرفته از همان کتاب می‌باشد. مطالب انتخاب شده، به نحوی تنظیم شده‌اند که صورت یک مقاله موجز را پیدا کند که در عین حال دیدگاههای نظری آیت الله طالقانی درباره اقتصاد اسلامی، تا حدودی در آن منعکس شده باشد. جدا کردن این مقدمه از قسمت بعدی که مطالب انتخاب شده از کتاب "اسلام و مالکیت" را در برمی‌گیرد و پرهیز از ارایه هرگونه تفسیر و تعبیر در قسمت دوم، بدان دلیل بوده است که خواننده مستقیماً با دیدگاههای آیت الله طالقانی ارتباط برقرار کند، نه با روایت و قرائت اینجانب.

پیشاپیش، نگارنده این سطور، انتقادهای دوستداران و آشنایان با افکار آیت الله طالقانی را بابت هرگونه کاستی و کج سلیقه‌ی در انتخاب مطالب می‌پذیرد و خوانندگان محترم را به خواندن همه متن کتاب سفارش می‌نماید.

اقتصاد بر پایه قسط و عدل

اسلام در میان اقتصاد مانند روابط معنوی و علاقه‌های اجتماعی دارای اصول ثابت و احکام و قوانین متطور است. اصول ثابت آن منشا و مبدا احکام متطور و پایه

روابط عمومی است. احکام موضوعات و مسایل مستحکمه باید منطبق با اصول ثابت و مصلحت باشد و براین اساس، احکام اسلام، هم ثابت و هم متطور است و جامعهای که با این اصول و احکام اداره شود، نه متوقف می شود و نه سابق و لاحق و کهنه و نو آن از هم گسیخته و غیر مرتبط میباشند.

این محکوم و مقهور شدن و خودبستگی، مسلمانان را در هر جهت از تحرک بازداشته و نظام اقتصادی اسلام نیز مانند شؤون دیگر متوقف گردیده است.

تسلط نظام طبقاتی و سرمایه داری پیرو یا وابسته به غرب و سکون و توقف فقه اسلامی، این اشتباه را برای بعضی پیش آورده که اسلام طرفدار نظام سرمایه داری است.^۱

اساس احکام حقوقی و روابط اقتصادی، آیات قرآن و احادیث اسلامی است که سراسر دعوت به اقامه عدل و حق و قسط می باشد. تنها لغت "قسط" که مقدار و سهم و نصیب عادلانه است و دعوت و هدایت به آن با تعبیرات مختلف در بیش از ۲۵ آیه آمده که از آن جمله این آیات است: ۱- و اقسطوا ۲- قائما بالقسط ۳- الذین یامرون بالقسط ۴- کونوا قوامین بالقسط ۵- اشهدوا بالقسط ۶- فاحکم بینهم بالقسط ۷- و اوفوا لکیل و المیزان بالقسط ۸- و اقیموالوزن بالقسط ۹- ليقوم الناس بالقسط ۱۰- قل امر ربی بالقسط ۱۱- وزنوا بالقسطاس المستقیم.

امر و دعوت به مفاهیم و معانی مرادف با قسط (تقسیم به عدل و رساندن حق به ذی حق) و نهی از نادیده گرفتن و نرساندن حق هر فرد و گروهی به آنها با بیانات و تعبیرات دیگر، بیش از اینها در قرآن آمده است. از آن جمله آیاتی است که از بخش (نادیده گرفتن و تجاوز به حق عینی) نهی کرده:

"و لا تبخسوا الناس اشیائهم و لا تفسدوا فی الارض بعد اصلاحها" (سوره هود، آیه ۸۵) و "لا تبخسوا الناس اشیائهم و لا تعثوا فی الارض مفسدین" (سوره شعراء، آیه ۸۳)

از مضمون و ترکیب و لغات این آیات و مانند آنها و آیات و احادیثی که در این بحث قبلاً به آنها اشاره شده، اهل نظر و اجتهاد اسلامی، مسایل حقوقی مورد ابتلا و روابط اقتصادی را به صورت احکام مشخص و مبین در آورده اند و درباره مسایل و موضوعاتی که پیش می آید، بر طبق همین اصول و از همین معانی باید کشف کنند و نظر دهند و فضای خالی مسایل پیش آمده را پر نمایند. بنابراین وظیفه محقق و متفکر اسلامی،

همان کشف و تطبیق است ولی اصول حقوقی و اقتصادی دیگر در حال تاسیس و تجربه میباشند و از این رو چنان شعاع وسیع و همه جانبه ندارد که بر همه مسایل نوبه نو و جزییاتش پرتو افکند...

بنابر آنچه گفته شد، اقتصاد اسلام مبتنی بر اصول حق و عدالت است، نه متکی بر گروه و طبقه خاصی. از نظر اسلام، پیدایش امتیاز طبقات یک امر اصیل نفسانی و ضرورت لاعلاج اجتماعی نیست. پیدایش طبقات، نتیجه انحراف افراد و اجتماع از اصول حق و عدل و ریشه گرفتن اندیشه تجاوز و استثمار و استعمار است.

صورت اجتماع، نمایاننده روابط افراد است و روابط افراد ظهور اندیشه و افکار و اخلاق اشخاص می باشد. اندیشه و روحیات افراد به هر صورتی تغییر یافت، روابط عمومی و صورت اجتماع نیز تغییر می یابد. "ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم" (سوره رعد آیه ۱۳).

همین که در خلال تاریخ و در ظروف مختلف و به صورتهای کوچک و بزرگ، پیدایش اجتماعات پیوسته و بدون طبقه را مشاهده می کنیم، دلیل قاطعی است که ظهور طبقات ضرورت تاریخی نیست و همینکه هر دسته و گروهی در مقابله با یکدیگر، به حق و عدل تمسک می جویند و نظرهای خود را کلی می دانند، دلیل روشنی است که حق و عدل واقعی دارد و آنچه نسبی و متغیر است، فقط مصادیق و تطبیقات است.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

اقتصاد وسیله است؛ انسان زیریناست

از نظر اسلام، زیر بنای واقعی افرادند و بنای نفوس بر نفسیات است و برای تغییر نفوس باید ایمان به حق و عدل، تحکیم و مشخص گردد. با چنین تغییری است که اساس و ظواهر زندگی و اجتماع تغییر می یابد، انسانها آن گاه محکوم محیط موجود و جبر آن می گردند که خود به صورت آلت بلا اراده در آمده باشند...^۲

قرآن بیش از بیان احکام و مقررات درباره تنظیم و تجدید روابط و علایق مالی، فکر و عقیده شخص موحد را به مبدا و منشا اصلی همه حقوق و تصرفات درمظاهر و نیروهای طبیعت متوجه می سازد. این بینش اعتقادی که همه هستی مخلوق و ملک

مبداء و خالق و مدیر عالم است، اصل ایمان به توحید است. بنابراین "مالک الملک" که "له الخلق و الامر"، نوع آدمی را با قدرت عقل و تصرف آن چنان آفریده و برگزیده که بتواند شعور و اندیشه و جوارح خود را در کشف اسرار و خواص موجودات به کار برده و در راه انتفاع فرا آورد. از این رو قرآن این پدیده متفکر و صاحب قدرت را بیش از هر نام و عنوان دیگر به عنوان خلیفه معرفی کرده است انی جاعل فی الارض خلیفه...^۳ (سوره بقره، آیه ۳۰)

آن سان که انسان موحد خود را نماینده "مالک الملک" و نمایاننده اراده و مجری فرمان او می‌داند و خود را در تصرفات، مستقل و تام الاختیار نمی‌داند، به مال و علاقه‌های آن نیز نظر استقلالی نمی‌تواند داشته باشد. با این نظر، مال و تصرفات در آن جز وسیله‌ای برای رسیدن به مقاصد و هدفهای انسانی و جایگاههای اخروی نیست. هدف پنداشتن ثروت در روابط اقتصادی یا وسیله گرفتن آن برای رسیدن به شهوات و آرزوهای پست حیوانی، ناشی از انحراف فکری و کوتاه نظری و واژگونی انسان است. این فکر و نظر انحرافی، موثرترین عللی است که طبقات و جوامع را به تبع افراد و مانند آنها به سوی جمع و ذخیره ثروت از هر طریق و به هر راه می‌کشاند و انسانها را وسیله برای تولید و سودبری و تمرکز اموال می‌گرداند و هرگونه ظلم و تجاوز را در این راه روا می‌دارد و در نتیجه طریق رشد همگانی و تولید و توزیع عادلانه را می‌بندد. این دو گونه نظر - نظر هدفی یا وسیله‌ای - از جهت تاثیری که در همه شؤون حیات معنوی و زندگی مادی آدمی دارد، مورد نظر خاص همه پیغمبران مصلحین بلند اندیش و بخصوص تربیت و احکام اسلامی می‌باشد. کوشش رهبران الهی را برای چنین تحول فکری و توسعه نظر، نباید فقط واعظ روحی و اخلاقی برای افراد پنداشت، بلکه باید به اهمیت این نقطه تحول، و تاثیر شایان آن در همه شؤون حیات بشری پی برد. کسانی که با نظر سطحی به این گونه تعالیم می‌نگرند و این تعالیم را مواظف فردی و برای محیط مساجد و معابد می‌پندارند، به این حقیقت توجه ندارند یا نمی‌خواهند متوجه شوند که اجتماع، جز ترکیبی از افراد نیست و کیفیت روحی و اخلاقی افراد است که هدفهای اجتماعی را تعیین می‌کند یا تغییر می‌دهد و مسیر عمومی را به سوی خیر یا شر پیش می‌برد یا از آن برمی‌گرداند

تنظیم روابط اقتصادی

رابطه اقتصادی افراد با یکدیگر و با اجتماع، مانند رابطه اجزا و اعضای بدن با یکدیگر و با مجموع بدن زنده است...^۴

تولید و توزیع مواد طبیعی در پیکر بزرگ اجتماع از این حد طبیعی و نظری نباید تجاوز کند تا هرکس فراخور استعداد فکری و بدنی خود، مواد مورد احتیاج را از طبیعت بگیرد و به غذا و دیگر وسایل تبدیل کند یا در دسترس عموم گذارد و هرکس به اندازه احتیاج از آن برگیرد هر عضوی با کوشش مستمر و متضامن با اعضای دیگر می‌تواند این وظیفه حیاتی خود را به ثمر رساند و از این راه، درهای بسته خیرات طبیعی گشوده می‌شود و همه بهره‌مند می‌گردند. نتیجه نهایی همه این کوششها و کوششها، نخست تقویت بنیه مزاجی افراد و اجتماع است، سپس محکم شدن بنیه فکری و اخلاقی تا با اتکا به قدرتهای معنوی و روحی بتوانند به پاخیزند و از گهواره زمین نیاز [برگیرند] و برای رستخیز عظیم آماده شوند. "الم نجعل الارض مهاداً" (سوره نبا، آیه ۶) با اینگونه نظر و عاقبت اندیشی که انسانها مال را در روابط اقتصادی دنیا وسیله و مقدمه ننگرند، می‌توانند زندگی خود را برای رسیدن به هدفهای برتری تنظیم کنند...^۵

پس از تحدیدات حق مالکیت و انتفاع و حقوق مبادلات و تحدیدات حقوق واجبه مانند زکات، خمس، صدقات، احکام اسلامی طرق مصرف را نیز محدود کرده [است] تحدید مصرف ایجاباً بر تولید کالاهای مفید می‌افزاید و هم ثروتها را در راه رشد اقتصادی و به کار انداختن نیروهای انسانی پیش می‌برد [و] سلباً از رواج کارخانجات و فرآورده‌های مفسد و مضر به افراد و اجتماع جلوگیری می‌کند.

تاثیر کیفیت و کمیت مصرف در چگونگی درآمد و هردو در چگونگی تولید و توزیع پوشیده نیست. کسی که راههای مصرف مضر و بیهوده را به روی خود گشوده و سپس به این گونه مصارف معتاد شده، برای یافتن راههای درآمد نامشروع، پیوسته عقل و اندیشه خود را به کار برد، بتدریج راههای دزدی و اختلاس و ربودن سرمایه‌های عمومی و خصوصی به روی همه گشوده می‌شود و به مقیاس افزایش این گونه مصارف، وسایل و کارخانجات تولیدی این گونه کالاها افزایش می‌یابد (کارخانجات مشروب سازی، فیلمهای مفسد، دخانیات، مراکز فساد و هنرهای انحرافی... از این قبیل است) و به همین مقیاس وسایل تولید کالاهای ضروری و کمالی و مفید کاسته می‌شود

و قوا و نیروهای تولیدی و انسانی از مسیر تکامل زندگی و فکری بر می‌گردد و عاقبت تاریکی فقر مادی و معنوی افراد و اجتماع را فرا می‌گیرد تا به ظلمت مرگ و فسادی عمومی می‌کشاند. این محاسبه راجع به چگونگی مصارف و درآمد هریک از ملتها و جوامع است. با روابط عمومی ملل، وضع تولیدی و مصرف کالاهای انحرافی، روز به روز انسانها را به پرتگاه فنا نزدیک می‌سازد. پیوسته مصرف و تولید کالاهای شخصیت و عفت و عقل برانداز و بلاخیز افزوده می‌شود، تا آنجا که شاید ۸۰٪ نیروهای انسانی و طبیعی مصروف تولید اینگونه کالاها و سلاحهای جنگی می‌شود...^۶

اگر مجموع قدرتهای بدنی و فکری و صنعتی در راه خیر و خدمت و پیشرفت زندگی و علم مصرف گردد، اگر نفوس بشر هم چندین برابر افزوده شود، هیچ فردی گرسنه و برهنه و بی‌جا و محروم از لوازم زندگی و جاهل نمی‌ماند و از زمین و دریا و هوا، درهای نعمت گشوده می‌گردد و دامنه حیات و معیشت در بیابانهای فقر و قلل کوهها گسترده می‌شود: "و لو ان اهل القرى آمنوا و اتقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء و الارض و لکن کذبوا فاخذناهم بما کانوا یکسبون". (سوره اعراف، آیه ۹۶).

محاسبات پیچیده برای رفتن به بیراهه

این حساب روشن زندگی مرگبار امروز فرزندان آدم است و باید مصلحین و اهل نظر، بر مبنای این گونه محاسبات روشن و قابل درک عموم چاره اندیشی کنند و گرنه با فرمول سازی و محاسبات ریاضی که بیشتر آن با واقعیات زندگی و عقده و خواستههای درهم پیچیده نفوس تطبیق نمی‌کند، نمی‌توان مشکلات زندگی را حل کرد و عدالت عمومی را برقرار نمود.

فرمول سازان، بی‌شبهات به کسانی نیستند که برای آسایش روندگان به چاله‌های سطحی و پرکردن آنها چشم دوخته و همت گماشته‌اند ولی از چاههای عمیقی که قدم به قدم در سر راه کاروانهای انسان گشوده می‌شود غافلند. وضع عمومی ساکنین کره زمین، شبیه ساکنین دهکده دور افتاده‌ای است که خانها و کدخداهای هر محله‌ای از آن از اختلافات و عقده‌های دیرین مردم بینوا برای بقای قدرت بهره‌برداری می‌کنند. هرچندی به بهانه این که بچه آن محل بر سر سگ این محل زده یا اسب آنها را رمانده با هم در آویزند و خون یکدیگر را بریزند و محصولات را به آتش کشند و

حیوانات را از میان ببرند و ته مانده محصول عمل خود را به مامورین تقدیم کنند و خود گرسنه و برهنه و بی خانمان گردند. در این میان عقلای خیراندیش به جای ایجاد محیط صلح وامنیت و هدایت و تفاهم و جلوگیری از مصارف بیهوده، سرگرم مطالعه برای پیدا کردن طرق تولید و توزیع عادلانه می باشند^۷

از امتیازات نظام اقتصادی اسلام، حفظ استقلال تصرفات مالی و پرورش شخصیت فرد در ضمن اجتماع است. اگر پذیرفتیم که صورت واقعی اجتماع، جز مجموع روابط حقوقی افراد و طبقات حقیقت خارجی نمی یابد و افراد دارای استقلال و شخصیت، در ضمن رعایت حقوق دیگران می باشند و اقامه حقوق جمع و حسن روابط برای حفظ استقلال افراد است نه افراد برای صورت اجتماع، باید بپذیریم که چون افراد دارای دو شخصیت، فردی و اجتماعی می باشند، از جهت شخصیت فردی دارای آزادی عمل و تصرف در نتایج عمل خود می باشند و از جهت شخصیت اجتماعی باید تصرفات و منافعشان محدود به مصلحت جمع گردد. ولی مصلحت جمع به این معنا نیست که اجتماع دارای شخصیت حقوقی مستقل و جدای از مجموع حقوق افراد داشته باشد. دولت از این نظر چون نماینده و وکیل افراد باید باشد، نه نماینده طبقه خاص و نه دارای شخصیت جدا و وظیفه ای جز حفظ حقوق یک یک و مجموع افراد ندارد از این رو حق ندارد به عنوان مصالح عالیّه دولت یا اجتماع، آزادی و استقلال افراد یا حقوق بعضی از طبقات را به نفع طبقه دیگر سلب یا محدود کند.

چون نظر اسلام درباره فرد و اجتماع و دولت خارج از این حدود نیست، آزادی و استقلال محدود به حقوق اجتماع را برای افراد در تصرفات آثار عمل خود جایز، بلکه لازم و حق ثابت و اولی می داند که جز باتامین این حق، خشنودی افراد و دلگرمی آنان در راه همکاری با اجتماع و ابراز استعدادها فراهم نمی شود، گرچه از هر جهت آسایش جسمی و وسایل معیشت آنان فراهم گردد.

آنچه انسان می خواهد: آزادی و استقلال

نظام سرمایه داری گرچه مبتنی بر آزادی و استقلال افراد است ولی چون حامی

سرمایه‌داری آزاد است یا مانع آن نیست، با رشد طبقه سودجو، مآلاً آزادی و استقلال افراد، یا از میان می‌رود و یا محدود به منافع طبقه می‌گردد. مارکسیسم چون براساس نظریه انقلابی طبقه‌ای پایه‌گذاری شده، منفک از استبداد طبقه و سلب آزادی و استقلال فردی نیست. زیرا بنا براین اساس، دولت دارای شخصیت مستقل حقوقی یا نماینده طبقه‌ای خاص می‌شود و لازمه آن نادیده گرفتن با ناچیز شمردن مجموع افراد و طبقات دیگر است. از این رو برای تبریخ خود آزادی و دموکراتیسم و شورای نمایندگان عمومی (حکومت پارلمانی) را به عنوان وسیله و راه نقوذ سرمایه داری متهم می‌کند. این اتهام در شرایط مختلف کشورها تا چه حد درست یا نادرست باشد مورد بحث نیست؛ آنچه نباید از آن چشم پوشید این است که آزادی و استقلال بالاترین مطلوب انسان است.^۸

پی نوشت :

- ۱- آیت الله سید محمود طالقانی، اسلام و مالکیت. چاپ دهم، ۱۳۴۴، شرکت سهامی انتشار، تهران. صفحه ۲۵۸
- ۲- همان، ص ۲۶۲
- ۳- همان، ص ۲۷۴
- ۴- همان، ص ۲۷۰
- ۵- همان، ص ۲۷۱
- ۶- همان، ص ۲۴۷
- ۷- همان، ص ۲۴۸
- ۸- همان، ص ۲۵۷



کتابخانه آنلاین «مآب»

همه شیفته طالقانی بودند

محمدجواد حجتی کرمانی

نشریه پیام هاجر - ۲۳ شهریور ۷۸ - شماره ۲۸۳

در جریان محاکمات جنجالی نهضت آزادی ایران که در سالهای ۴۲ و ۴۳ تشکیل شد، من در جلسات محاکمه آیت الله طالقانی و مهندس بازرگان و سایر اعضای نهضت آزادی شرکت می کردم. آیت الله طالقانی اعلامیه ای صادر کرده بودند با عنوان "دیکتاتور خون می ریزد" که در آن مستقیماً به شاه حمله شده بود. همچنین ایشان در مسجد هدایت ضمن سخنرانی، این عبارت مشهور امام حسین را یادآور شده بودند: "من رای سلطاناً جائراً..." اگر کسی شاه ستمگری را ببیند که حلال خدا را حرام کرده و حقوق مردم را ضایع می کند و با این وجود ساکت بنشیند، در گناه او شریک است. آن اعلامیه و این سخنرانی و نیز موضع گیری نهضت آزادی به رهبری آیت الله طالقانی و مهندس بازرگان در برابر فراندوم و لویای ۶ گانه شاه در سال ۴۲ باعث دستگیری و زندانی شدن ایشان و اعضای نهضت آزادی به اتهام مخالفت با شاه و قانون اساسی گردید.

آقای طالقانی سه اتهام داشت: عضویت در نهضت آزادی که به معنای موضعگیری در مقابل فراندوم شاه بود، اعلامیه صادر شده بعد از واقعه ۱۵ خرداد با عنوان "دیکتاتور خون می ریزد" و آن سخنرانی در مسجد هدایت. جلسه محاکمه، شکوه چشمگیری داشت. برخورد آنها در برابر مامورین رژیم و قضات نظامی و ورود و خروج مرحوم آیت الله طالقانی به همراه مرحوم مهندس بازرگان، آقای دکتر سبحانی و اعضای نهضت آزادی خیلی شکوهمند بود. آیت الله طالقانی دادگاه را بایکوت کرده بودند و می گفتند من دادگاه را قبول ندارم و صحبت نمی کنم. در یکی از جلسات دادگاه که من حضور داشتم بعد از آنکه اعلام تنفس شد آقای طالقانی با صدای بلند گفتند: "این دادگاه اسرائیلی است". این جمله بسیار کوبنده بود. من و برادرانم علی و محمد در جلسه شرکت کرده بودیم. آنان از قبل با مرحوم آیت الله طالقانی آشنا بودند و مرا به ایشان معرفی کردند. اولین دیدار من با مرحوم طالقانی در همان در ورودی دادگاه بود. همان روزها در کرمان، کتابی نوشته بودم، تحت عنوان "جلوه مسیح" که شرح مباحثاتی با یک کشیش در کرمان بود. این کتاب توسط برادرانم علی حتی کرمانی به دست آقای طالقانی رسیده بود. ایشان گفتند: من کتاب شما را خوانده ام و از آن تعریف کردند. برخورد ایشان با محبت و نیز جلال و هیبت همراه بود که هیچ وقت فراموش نمی کنم.

مرحوم آیت الله طالقانی، مردی بود بسیار صادق، بسیار صمیمی و متواضع، مهربان

، پرچوش، پراحساس و عاطفه و درعین حال دارای جلال، هیبت و شجاعت. طی دو نوبت که با هم در زندان بودیم، این صفات و حالات را در آقای طالقانی دیده و درک کرده بودم. بار اول در بهمن ۱۳۴۳ روز ترور حسنعلی منصور که من در مسجد جامع تهران به منبر رفته بودم و منجر به تعطیلی مسجد و دستگیری من شد. این ایام مصادف با ماه رمضان بود که من دستگیر شدم و بعد از دو یا ۳ شبانه روز بازداشت موقت و انتقال به زندان قزل قلعه، مرا به زندان قصر بردند. جای من در اتاق آقای طالقانی تعیین شد و در طی مدتی که با ایشان بودم، آنچه نمایان بود علاقه بسیار شدید و عاشقانه ایشان نسبت به قرآن بود. ایشان تفسیر پرتوی از قرآن را در زندان می نوشتند و بعد از نماز هم شبها، تفسیر می گفتند. اقتباس از معلومات روز و معارف پیشرفته بشری و ذوق خاصی که ایشان در تفسیر قرآن داشتند آمیزه ای بود از ذوق عرفانی، اجتماعی و سیاسی.

تفسیر ایشان که خدایی در آن موج می زد از عشق ایشان نسبت به قرآن حکایت می کرد.

مرحوم طالقانی در زندان به مناسبت اعیاد یا جلسات تودیع، سخنرانی می کردند. صحبت هایشان همراه با رفت و محبت و سرشار از مباحث تربیتی و در عین حال محکم و پرانرژی بود. عبارات و جمله بندی های محکم و بهم فشرده ایشان جاذبه خاصی داشت. علاوه بر محتوا، شکل سخنرانی ایشان هم جذاب بود.

در برخورد با افراد در مواقع مختلف، از موضع پدری مهربان و یک معلم اخلاق و رهبر شجاع به همه زندانیان روحیه می دادند. نه تنها همزمان ایشان بلکه همه مبارزین با شاه اعم از ملی گرایان، توده ای ها و ... همه شیفته معنویت و قاطعیت آقای طالقانی بودند. رفتار زندانیان با ایشان بسیار محترمانه بود. از سرلشگر کوه‌رنگی رییس زندان یاد می کنم که بعد از انقلاب اسلامی هم به توصیه آیت الله منتظری ایشان معاون شهربانی کل کشور شد. در ایامی که ایشان رییس زندان بود، همه زندانی های انقلابی مسلمان نسبت به ایشان علاقه داشتند. مورد اطمینان و علاقمند به آیت الله طالقانی بود. در ایام عید خدمت ایشان می رسید و گاهی هم برای سوال یا استخاره مراجعه می کرد. به هر حال، احترام زیادی نسبت به ایشان و آقای مهندس قائل بود. ملاقات کنندگان زیادی از جمله بسیاری از شخصیت های مبارز برای دیدن آقای طالقانی می آمدند. ما هم پشت میله بودیم و می دیدیم. اتاق ملاقات پر می شد.

جالب این بود که از پشت میله های زندان هم آقای طالقانی با شجاعت حرفهایشان را می زدند و با صراحت و قاطعیت توصیه هایی می کردند و مامورین زندان هم می رفتند و گزارش می دادند. آقای طالقانی از پشت میله ها می گفت: کارتان را ادامه بدهید . اینها نمی توانند کاری بکنند. حتی گاه با صراحت بیشتری با مامورین زندان در می افتاد . در یک مورد به خاطر دارم که در اتاق ملاقات میله هایی قرار داشت . زندانیان و ملاقات کنندگان دست خود را دراز می کردند و انگشت های همدیگر را لمس می نمودند و گاهی می توانستند نامه ای رد و بدل کنند. مامورین گزارش کرده بودند که چون در اتاق ملاقات مانع توری وجود ندارد، چیزهایی رد و بدل می شود در نتیجه ، پنجره توری درست کرده بودند و می خواستند آن را در اتاق ملاقات نصب کنند . یک روز حدود ساعت ۱۱ صبح بود، دیدم آیت الله طالقانی فریاد می زند که غلط کرده است کسی که به شما گفته بیايد و توری نصب کنید از اینجا بروید بگوئید فلانی گفته که بزرگترهای شما هم نمی توانند کاری بکنند ، حتی کله گنده های تان هم نمی توانند کاری بکنند.

منظور ایشان شاه بود و من یاد نمی رود که هم زندانیان و هم مامورین جمع شده بودند. مامورین خیلی ترسیده بودند و ناراحت بودند . بالاخره ایشان با این تهاجم مانع نصب آن مانع شدند. در حقیقت با این که آیت الله طالقانی زندانی شاه بود، مامورین مجبور بودند از ایشان اطاعت کنند و واقعا ایشان در زندان حاکمیتی داشت. و البته در کنار ایشان شخصیت مهندس بازرگان و سایر ریش سفید های نهضت آزادی نیز مؤثر بود. ولی حق این است که اگر آقای طالقانی نبود، زندانیان از مهندس بازرگان و دیگران آن قدر حساب نمی بردند. مرحوم آیت الله طالقانی هم یک عنصر انقلابی و هم قانونمدار بود. در عین اینکه در نهضت آزادی فعالیت می نمود ولی وجهه انقلابی و روحانی خود را نیز حفظ کرده بود. می توانم نتیجه بگیرم که اخلاص ، صمیمیت، تواضع، عشق به قرآن، عشق به عدالت و شجاعت در برابر ظلم و ستم و نیز آزادگی و حریت درسهایی است برای همه نسلهای آینده، مخصوصا نسل نوپای انقلاب اسلامی که می توانند از آیت الله طالقانی یاد بگیرند.

البته این خصوصیات به نحو اکمل در امام خمینی هم وجود داشت، به طوری که خود آیت الله طالقانی در یک سخنرانی گفتند : من هر وقت ناامید می شوم به حضور رهبر انقلاب می رسم و همه ناامیدیهایم برطرف می شود و ایشان به من روحیه می

دهند. در واقع شخصیت امام خمینی (ره) و همه کسانی که با ظلم مبارزه کردند در انقلاب اسلامی متبلور شد و رژیم شاهنشاهی را سرنگون کرد.

آیت الله طالقانی مانند همه رهبران دینی احساس وظیفه می کرد که رسالتش را به همه برساند. لذا با رفتار و اعمال خود الگویی برای دیگران بود. به نظر من امثال آیت الله طالقانی اتمام حجتی بوده اند برای گروه های دیگر. این نکته را یادآور شوم که بگویم آقای طالقانی در کنار جنبه مدارا، صمیمیت و به اصطلاح فراگیر بودن، هرگاه ایجاب می نمود در مقابل افکار انحرافی، صلابت و سختی نشان می دادند. در زندان جریانی پیش آمد که یکی از زندانیان، حرفهای ضد اسلامی زده بود و آقای طالقانی در جریان این مساله قرار گرفتند. ایشان در این مورد شدیداً موضع گرفتند و مدارا و تساهل ایشان مرز داشت. اینطور نبود که فکر کنیم در برابر تبلیغات ضد دینی آرام می گرفت. تعهد و حمیت دینی داشت، همانطور که امام خمینی و سایر رهبران اسلامی بوده اند. در جریانات بعد از انقلاب هم مشاهده کردیم که در خطبه های جمعه، ایشان در برابر گروه های منحرف و محارب به شدت ایستادگی کرد و موضع خود را نسبت به امام خمینی اعلام نمود.

پس از پیروزی انقلاب، در بعضی مواقع خدمت ایشان می رسیدیم. در مجلس خبرگان قانون اساسی که می آمدند، خدمت ایشان بودیم. یکی دوبار هم به منزل ایشان رفتم یکی دو مرتبه هم در زمینه سوءاستفاده های گروه های محارب که البته آن زمان محارب نبودند و در بیت ایشان رفت و آمد می کردند، با ایشان صحبت کردم و گفتم که اینها از وجود شما می خواهند سوءاستفاده کنند و شما را سپر بالای خودشان قرار دهند و در روزنامه و سخنرانی ها او را پدر طالقانی می نامیدند و لی می خواستند ایشان را در برابر امام به عنوان مرکز ثقلی قرار دهند که اهداف خودشان پیش رود. ولی آیت الله طالقانی عملاً دست رد به سینه نامحرم زدند و سخنرانی ایشان در نماز جمعه که به شدت آنها را مورد انتقاد قرار داد این نکته را به اثبات رساند.



سال ۵۷ - دیدار عرفات با آیت الله طالقانی

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»



هيات حل اختلاف در سفر كردستان - سنندج

کتابخانه آنلاين «طالقانی و زمانه ما»



سال ۱۳۵۱ در تبعید همراه با حاج احمد صادق پدر شهید ناصر صادق از بنیانگذاران مجاهدین



دکتر میناچی، مهندس معین فر، مهندس بازرگان، دکتر یزدی، آیت الله طالقانی

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»



تبعید گاه بافت

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

در این کتاب با آیت الله سید محمود طالقانی
از دیدگاه شخصیت ها و اندیشمندان مختلف آشنا می شوید.

آثاری از: مهندس مهدی بازرگان

مهندس عبدالعلی بازرگان

محمد بسته نگار

دکتر محمد مهدی جعفری

استاد علی حجتی کرمانی

استاد محمد جواد حجتی کرمانی

دکتر کاظم سامی

مهندس عزت الله سبحانی

حسین شاه حسینی

دکتر ناصرالدین صاحب الزمانی

طالقانی (فرزندان)

مقصود فراستخواه

دکتر محمد محمدی

آیت الله العظمی منتظری بخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

مهندس لطف الله میثمی

دکتر ابراهیم یزدی

حجت الاسلام حسن یوسفی اشکوری

و ...

مجتمع فرهنگی آیت الله طالقانی

ISBN 964-350-859-5



9 789643 508593

قیمت: ۱۳۰۰۰ ریال